

دیوید میلز

بر آغاز

دورین ساگان

David Mills

Foreword by

Dorion Sagan

جهان بیخدا

پاسخ یک انسان اندیشمند به بنیادگرایی تریستی

Makes
the case
against
Intelligent
Design

برگردان: بهمن یار

به همه آزاد اندیشان، گذشته و اکنون، کسانی که آزادی در اندیشه مایه جدایی آنها از آری گفتن و همراهی با جامعه‌شان گشته، ولی کسانی که بی‌باکی و پایداریشان در روش‌های دانشیک، جامعه را از دورانی سیاه آزاد ساخت.

برگردان این کتاب به ایرانیان آزاده‌ای که می‌دانند همه دشواری‌های همبودگاه
کنونی ما تنها دین است، پیشکش می‌شود.

آگاه باشید

این کتاب برای ترسایان نوشته شده، برای این که خواننده ایرانی زبان پندار آسانی از کتاب داشته باشند واژه‌های آشنای اسلامی جایگزین شده‌اند. مانند، برخاستن از مرگ با معاد. همچنین چند بار Christian god (خدای ترسایی) تنها به خدا برگردان شده است، ولی در کتاب نیز بیشتر واژه‌ی خدا به تنهایی به کار گرفته شده است. هر جا متن کتاب را دست‌کاری کرده‌ایم اصل آن در پا نویس آورده شده است. باز هم بدانید که خواندن این کتاب برای مسلمان‌ها نیز راهکارهای شایسته‌ای می‌دهد. زیرا همان گونه که خواهید دید همه‌ی استدلال‌های امروزی مسلمان‌های همان استدلال‌های تا سده ۱۳ میلادی مسیحیان است. دانسته و برای این که خواننده خسته نشود واژه‌های ایرانی و تازی گاه به گاه به جای هم به کار گرفته شده است.

جنگ‌های زرگری که ادیان ابراهیمی برای بیشتر نمودن پیروان خویش به راه انداخته‌اند، ترفند رنگ و رویی رفته‌ای است. در واقع این دین‌ها دشمن انسان و دانش او بوده و با سر و صدا تنها خویش را درست دانسته و مانده را نادرست می‌نامند، آن‌ها دوستان بند کیف انسان‌ها هستند. سرانجام این دین‌ها همگی در برابر دانش و بیخدایی فرو خواهند ریخت ولی پیش از آن باید بدانیم همه‌ی آن‌ها دشمنی یگانه در برابر دانش و آزادی اندیشه هستند.

هم چنین اسلام برای این که بردگان بیشتری برای خویش دست و پا کند برگشت از مرگ را روحی و جسمی می‌داند، تا تازیان خوشی جنسی را به همین گونه که در اینجا دارند، آنجا هم داشته باشند. ولی ترسایان آن را روحی می‌دانند. در آغاز برگردان "souls" را کافران و انسان‌ها نوشته بودیم، جاهایی از برگردان را دوباره روح نوشتیم. ما (من و دوستانم) گمان کردیم بهتر است واژه "بیخدا" به هم چسبیده باشد چون خودش یک دستگاه سوای و شناخته شده اندیشه می‌باشد. آهنگ ما، ساختن واژه نبود بلکه ارج گذاشتن به دستگاه بود. امیدواریم مردم آن را بپذیرد.

همه جا scientific (علمی) به دانشیک برگردان شده است، هرچند خواندن آن دشوار است ولی چاره‌ای نداریم بایستی آموخته شویم. نه من و نه هیچ کس دیگر

نمی‌تواند و نباید از این گونه دشواری‌ها، پوزش بخواند. ما این واژه را از آقای مزدک بامداد که اگر در اینترنت جستجو نماید بی‌گمان پیدایش خواهید نمود، گرفتیم. وی انسان بسیار بزرگوار و دانشمندی است. اگر از جایی باید آغاز کنید و بکوشید واژه‌ها را پارسی بگویید یا بخوانید، چرا از یک کتاب نباشد؟

بی‌گمان از سی سال پیش، قرون وسطی در ایران آغاز گردیده است و اربابان مسجد نیز می‌دانند دانش انسانی دشمن بزرگی برای کلیسا و مسجد و کنیسه است و در کوشش برای برنامه‌ریزی دانش انسانی (علوم انسانی) هستند. برگردان این کتاب و هر چه دیگر در توان ما باشد برای بی‌بار نمودن برنامه‌های این اندیشه شوم بازرگانان مسجدی است.

باری، با گفتگوهای که با کسانی در اینترنت داشتم دریافتم شماری از فرهیختگان دین‌دار از دست دین اسلام تنگ آمده ولی به جای برگشت به راهی خردمندانه برای اندیشه درست درباره دین و خدا، به سوی دین ترسایی گرایش پیدا نموده‌اند. از یک سو برای این که دانشمندان بزرگ کنونی در کشورهای که نشان ترسایی خورده‌اند هستند و از سوی دیگر برای این که بازرگانان مسجد، سستی را ارث برده‌اند، چهارصد سالی می‌شود که غیر از تکلم کاری نکرده‌اند، هیچ جستاری نویی در فلسفه دیده نمی‌شود، پس شگفت انگیز نیست که این انسان‌های تشنه‌ی یافتن پاسخ، به سوی ترسایی گرایش پیدا کنند. پس از سوی دیگر این کتاب پیش پاسخی برای این کسان است تا شاید چشم باز کنند. زیرا ترسایی شدن اینان از چاه درآمدن و به چاله افتادن می‌باشد.

جای شگفتی دارد که مردم ایران فرگشت را چندان دلیلی نیرومندی برای آفریده نشدن و نبودن خدا نمی‌گیرند و نمی‌بینند. به گمان من آن‌ها به سختی از نفس افتاده‌اند و دیگر بودن و نبودن خدا هم چندان کمکی به آن‌ها نمی‌کند. ولی بگویم، این و هزارها مانند این گوشزدی به ایرانی‌های آن سوی آب‌های است که هیچ کس، در اینجا هم سر خم نکرده است. دست کم سوسوهایی، که نشان‌های از آتش‌های بزرگی است، پیداست.

آیه‌های کتاب‌های مقدس آورده شده در کتاب جهان بیخدا، یک راست از کتاب مقدس فارسی به نشانی www.txt.ir برداشته شده و نوشته شده است.

اگر جاهایی آواهای واژه بیگانه آورده شده مانند تئوری، بی‌گمان برابر آن در پارسی بوده، ولی گاهی چون واژه‌ی بیگانه بسیار بکارگرفته شده، گاهی دیده شده هرچه باشد بهتر از تازی است و گاهی گزاره را بسیار سخت می‌کرده است، بنابراین از برگردان آن چشم پوشی شده است.

نویسنده (آقای مایلز) پافشاری خویش را بر واژه‌هایی با کج کردن آن‌ها نمایش داده، ما نیز آن‌ها را کج کرده‌ایم ولی در پارسی به خوبی نوشته‌های لاتین پیدا نیست. همچنین نشان بازگو یعنی "" برای کنایه‌ها بکاربرده شده که کوشش شده همان گونه آورده شود. البته جاهایی و گه گاهی نیز جناب مایلز این قانون‌ها را ارج نگذاشته است و جا بجا نوشته یا در نشانه‌ی بازگو پافشاری خویش رانشان داده و هنگام کج نوشتن کنایه زده است.

نگرهای شما روی چشم من جا دارد و شنوای آن هستم با نامه برقی می‌توانید با من نامه نگاری نمایید.

بهمن یار

زمستان ۱۳۸۹

ایران

bahmanyar68@yahoo.com

فهرست

- ۱ سرآغاز: استیگماتا با کاغذ
- ۷ دیباچه
- ۹ پیش گفتار: آیا این کتابی زیان آور است؟
- ۱۸ ۱- گفتگو با یک بی خدا
- ۶۸ ۲- سرچشمه جهان: طبیعی یا فراطبیعی
- ۸۷ ۳- خدای نارسایی ها: آیا جهان گواهی بر طراحی است؟
- ۹۴ ۴- "معجزه" نظم سیاره ایی
- ۱۱۷ ۵- "معجزه" زندگی در زمین
- ۱۶۰ ۶- آیا تورات مطابق دانش نوین است؟
- ۱۸۷ ۷- "معجزه" بینش درونی دین داران
- ۲۰۵ ۸- افسانه جهنم
- ۲۳۲ ۹- بنیادگرایی ترسایی و "خطر" تصویرهای شهوت‌انگیز اینترنت
- ۲۵۱ ۱۰- آیا به راستی امریکا بر پایه‌های ترسایی بنیان نهاده شده است؟
- ۲۵۶ ۱۱- "طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی
- ۳۲۰ اندیشه‌ی پایانی
- ۳۲۱ یادداشت‌ها بخش
- ۳۲۷ کتابشناسی
- ۳۳۱ درباره نویسنده

سر آغاز :

استیگماتا^۱ با کاغذ

دورین ساگان

شستم با کاغذ برید، درحالی که فرنودهای نادرست این چاپ، جهان بیخدا را می‌خواندم، اندیشیدم این یک نشانه است - شاید نه به چشمگیری برخورد یک تکانه نورانی به جای حساس بدن در هنگامه دشوار عشق بازی پیش از ازدواج، با این حال نشانه بود. هواداران آفرینش خنده‌دار هستند. آنها دلشان می‌خواهد به طور جدی همچون دانشمند دیده شده و نوشته‌های خود یا هوادارشان را به عنوان دانش در آموزشگاه‌ها به خورد کودکان ما می‌دهند. ولی دیدگاه آنان دانشیک نیست. به جای آنکه در بررسی روشن اندیشانه بکوشند تا دریابند چه رخ داده در نخستین برخورد با چیستان کوچکی، شانه‌ها را بالا انداخته و می‌گویند این فراتر از دسترس دانش است. درست مانند اینکه کسی نداند چگونه یک تردستی انجام می‌شود و گمان کند همه مانند او نمی‌دانند. ما می‌توانیم کوشش برای بدست آوردن دانش را چون خدا - در دیدگاه آنان مانند فرمانروای سمتگر ۲۰۰۰ ساله‌ی خاورمیانه‌ای که به تندی خشمگین شده و هر کس از او پیروی نکند را به زندان ابدی جهنم می‌اندازد - آن کار را انجام داده، رها کنیم. همین که باخدایان (برای اینکه مانند دانشمندان به چشم بخورند) پدیده‌ای را به هیولای پرنده اسپاگتی^(۱)، یا چیز همانند آن پیوند دادند، از کنکاش دست می‌کشند. نیازی نیست گفته شود، گفتن اینکه چیزی فراتر از دسترس دانش است نه باسرشت خواسته کارآفرینی و نیروی ابتکار امریکایی و بهر رو نه ریخت و گونه‌ای از دانش می‌باشد. دانش در کرانه‌ی محدود خواسته ساختگی نخواهد ایستاد. به پیش خواهد رفت. دانش، اگر واژه‌ی مناسب دینی را وام بگیرم، پایدار است.

زخمهایی که در اثر به صلیب کشیدن ایجاد می‌شود و مقدس است

جهان بی خدا

"دانش" آفرینش و طراحی هوشمندانه، پایدار نیستند. آنها در دستمال کاغذی دورانداخته می‌شوند.

دانش، درنگاه دیوید بوم^۱ فیزیک دان کوانتوم، پیدا نمودن راستی، چه ما آن را دوست داشته یا دوست نداشته باشیم. کمابیش شماری از بنیادگراها با راستی که یافته اند چندان راحت نیستند، گمان می‌برند دانشمندان، وانگهی (هم چنانکه دیوید مایلز در این کتاب نشان داده) آنهاواقعیت را اختراع کرده وخویش را رد می‌کنند تا به نتیجه تعصب آمیز خویش برسند.

به سختی می‌توان توان بنیادگراها دینی را دست کم گرفت. نه تنها محدود به بنیادگرایی باشد. چونان که ازسوی نمونه‌های تروریست‌های خودکشنده‌ی اسلامی کنونی در کوشش برای درو کردن پاداش ۷۲ حوری سیه چشم بدون قاعدگی، بدون ادرار، بدون پشکل، که هریک بسی خوشگل‌تر از هر تکه‌ی سکسی زمینی هستند، نشان داده شده؛ ناهمسانی باور، نیروی آن را کم نمی‌کند. نه اگر آنچه که ما آرزو داریم یا می‌ترسیم درست دریابید. خدایی که فرمان می‌دهد دوستش بدارید (آیا این هم مانند عشقی راستین است؟) وتهدید می‌کند اگر وی را باور نکنید (هیچ مهم نیست چه اندازه کار خوب کرده باشید) در دوزخ برای ابد شکنجه خواهید شد، ممکن است یک تاکتیک بسیار وحشت آور کارآمد آرمانی فراتر از نسل‌ها^۲ باشد. ولی با این حال راستین نمی‌شود. هم چنان که مایلز در این کتاب با روشنی و متنی روان نشان داده - که می‌بایستی در آموزشگاه‌ها تدریس شود - پایه گذاران ایالات متحده بنیادگرا دینی نبوده‌اند. هرآینه، واژه‌ی "زیرسایه خدا" و واژه‌های "به خدا باور داریم" شعار روی پول‌های ایالات متحده تنها در دهه‌ی ۱۹۵۰ از سنگینی ترس جنگ سرد افزون گشت.

بنیادگراها - خواه مسیحی، مسلمان یا از دیگر سرچشمه‌های ناهمسان-ساختار اندیشه نیاکان انسان را دارد. بهر رو به طور کامل طبیعی است. هنگام تهدید، ما به الگوهای گذشته که کمک نموده زنده بمانیم - نه دربند ننگ شناخت شناسی آن باشید نه از جستجویی

1. David Bohm

2. transgenerational

مردانه برای شناخت راستی، دست بکشید. راستی می‌تواند شما را آزاد نماید ولی جامعه نیازمند پیروی، درجه بندی و همبستگی است- پس چرخ گردون، به ویژه هنگام سختی، با دورغ‌های ساده آسان‌تر از راستی‌های دشوار، می‌چرخد. در جستجوی سرچشمه پدیدار شدن انسان وزندگی آنها، پاسخ دین‌ها که خدا چنین کرده، همانند نتیجه گیری افسر پلیس بزه‌کاری درباره‌ی مظنونی، بدون بررسی گواه‌های کهنه، همچنین با چشم پوشی از گواه‌های نو، می‌باشد. هنگامی که به واری‌های آموزه‌های آفرینش و طراحی هوشمند با این روش-همچون گمانی پیچیده در پژوهشی نادرست-می‌پردازید، آشکارا در همه تکه‌های کوچک خودش تابش فرابنفش را به روشنی می‌بینید. آنسان که مایلز نشان داده است. تصویر زیبایی نیست.

همه‌ی اینها شرم آور است، چون به غیر از خود دانش هیچ نیروی بر راستی پاکی، نیست. واژه دین "religion" از واژه‌ی لاتین *religare* یعنی پیوند دوباره^۱، آمده است. جالب اینجاست چنین پیوند دوباره‌ی بی‌دردسر و ژرفی به جای گمان پردازی دینی با پشتیبانی دانش رخ می‌دهد. برای نمونه، هنگامی که نیکولاس کوپرنیک^۲ روشن ساخت زمین در کانون سامانه‌ی خورشیدی نیست بخشی از فرآیندی را فراهم نمود و گذرنامه‌ی جهان و شهروندی کهکشان را به ماداد- گذرنامه‌ای که با تصویربرداری زمین از فضا، رفتن انسان به ماه، فرستادن دستگاه به ناهید و بهرام، مهر خورده است. فریدیش فولر، شیمی دان موادی در ادرار یافت که وابسته به مواد بیرون از بدن بوده و پندار ساخته شدن زندگی از مواد ویژه و ابزار جادویی را بی‌رنگ ساخت. ولی آشکار نمودن سرشت پیش پا افتاده زندگی از سوی وی، به آماده شدن سکوبرای درک نقش DNA برای شناسایی زندگی چون پدیده‌ی پیچیده شیمیایی کمک نمود. پیوستگی ما به جهان ممکن است نقطه اتکایی برای دور شدن از دین‌ها باشد ولی همچنین می‌تواند سکوی برای نوسازی مینوی به شمار آید. ما می‌توانیم با واقعیت روبرو شده و قدردان آن باشیم؛ کار آسان و آرامش داشته باشیم.

1. re-linking

2. Nicolaus Copernicus

جهان بی خدا

پس، بنابراین، پیدا کردن هیدروژن، کربن، و عناصر شیمیایی دیگر در پیرامون ستاره‌ها از سوی اختر فیزیک دان‌ها، روشن می‌سازد مواد سازنده‌ی زندگی در سراسر گیتی وجود داشته و چه بسا در فضای خارجی موجود باشد که به ما بیش از آنچه تاکنون یاد گرفته ایم، یاد بدهد. به دیگر سخن، هر دانش به واقعیت پیوسته‌ای، زمان مناسبی برای برگشت به همبندی و عامیانه بودن ما است.

دانشمند مونتانا اریک د اشنايدر ومن نه تنها درباره‌ی اینکه عناصر بدن ما همه جا یافت می‌شود، بلکه حتا درباره‌ی یافتن شدن فرآیند زندگی همچون یک سامانه انرژی پیچیده، کشمکش داشتیم. "من تنها از احساسات پر شده‌ام،" آلابامایی خوش برخورد، تالوه بانکهد^۱ خوشمزگی می‌کرد. بنابراین ما: ازنگر دانش، انسان‌ها وهمه‌ی گونه‌های زندگی، بخشی از گروه سامانه‌های پیچیده سه بعدی که بطور طبیعی در جریان مواد در چرخه‌ی انرژی هستند، هستیم. این سامانه‌های پیچیده، دربرگیرنده‌ی سلول‌های همرفتی، سامانه‌های توفان‌های چرخشی (مانند گردبادها)، و واکنش‌های شیمیایی کاتالیزوهای خودکار همچون زمان‌سنج‌های شیمیایی می‌شود (۲). همه‌ی این سامانه‌ها، همچنین زندگی، نه تنها از قانون دوم ترمودینامیک پیروی می‌کنند بلکه با کارآمدی انرژی را پراکنده می‌سازند- بسیار تندتر، بسیار پایدارتر یا هر دو- تا اینکه جهان بدون زندگی باشد. این عملکرد طبیعی آن است. سامانه‌های پیچیده در طبیعت برپا می‌شوند "تا" انرژی را پراکنده یا بی‌نظمی بوجود آورند. بدین سان، ما ادعا می‌کنیم آماج زندگی فیزیکی همچون فرآیندی - برای پراکنده سازی انرژی بسیار کارآمدتر از طبیعت بی‌جان- برپا شده است. بدور از شکستن قانون دوم (آنچنانکه آفرینش گراها به اشتباه ادعا می‌کنند)، زندگی یکی از گونه‌های کارآمد آن است.

عملکرد قابل اندازه گیری زندگی با ماهواره‌های آب وهوا روشن گشت. این کارکرد طبیعی کاهش شیب طول موج‌های بلند میان خورشید وزمین، که پیامد آن پراکنده‌گی انرژی بنابر قانون دوم است. افزون براین، فرگشت زمانی زندگی، کتره‌ای نبوده وسوی‌هایی را نشان می‌دهد: بدینگونه پس از آغاز زندگی، افزایشی در گونه‌ها زندگی وشمار گونه‌ها، افزایشی در میزان انرژی انبار شده از سوی زندگی و گسترش کنش‌های آن، افزایش در

1. socialite Tallulah Bankhead

گسترده‌گی پهنه پوشیده شده از زندگی، افزایشی در کارآمدی بکارگیری انرژی، افزایشی در گونه‌های سلول‌ها، افزایشی در کل هوشمندی و حساسیت و افزایشی در شمار عناصر شیمیایی بکار گرفته شده، چه در ساختار چه در پیرامون، با سوخت و ساز موجودات زنده، بوده است. این افزایش‌های فرگشتی، با اینکه وابسته به زادآوری ژنی و برگزیدگی طبیعی می‌باشد، نشان دهنده‌ی بالیدن بسیار بزرگ، فرزندی بر پایه‌های قانون دوم زیست کره آبی رنگ بوده و هنگامی که از آسمان به آن نگاه می‌کنیم، بسیار جلب توجه می‌کند. فرگشت (و در اینجا دین‌ها در نقد خود بر داروینسیم نوین حق دارند) کتره‌ای نبود و سو دارد. بهر رو، این سو خواست خدایی نبوده: بلکه یک جهت طبیعی پراکنده شدن، بطور طبیعی پیچیده و سامانه‌ها نامنظم ساز¹ است. و باز هم کوچکی یا پستی ما در برابر جهان، زمان مناسبی برای بالابردن یا گسترش درک ما هست. ما بخشی از یک سامانه کیهانی مصرف انرژی هستیم.

به نگر نمی‌رسد نیروهای گریزاز مرکز دانشیک کوپرنیکی دین را رد نمایند ولی به نگر می‌رسد گونه‌ای از خدای غیر شخصی مورد گفتگو انشتین واسپینوزا را ایجاب می‌کند. یک خدا، "خدایی" که در بر گیرنده همه طبیعت بوده و بی‌گمان بسیار بزرگ و در کنار کوچکی ما و همه‌ی اندیشه انسان است. همان گونه که دانشمند ژنتیک ج ب اس هالدن² بسیار بخوبی گفته، "کیهان تنها چیز شگفت آوری نیست که ما می‌پنداریم، بسیار شگفت آورتر از توان اندیشه ماست." دانش، دین و فلسفه برای پیشنهاد فروتنی متناسب با نادانی ما، گردهم آمدند. انشتین گفته، "دو چیز کرانه ندارد، هستی و بی‌خردی انسان."

خدای اسپینوزا، سرشتی است با اندکی پیوستگی به طبیعت، ایزدی که در زمان دستکاری نکرده و بنابراین در آفرینش با مداخله‌های یزدانی معجزه و فضولی نمی‌کند. خدای غیر شخصی و به جاودانگی قوانین طبیعی می‌باشد. خدایی که همه‌ی ذوق خود را برای کیفر دادن و خشم دشواری‌های مدیریتی توده‌های بزرگ مستبد استیرویدی را در آسمان از دست داده، با دانش، با طبیعت و با حریم روشن اندیشی سازگار است تا بانادانی ما همراه شود. خدای اسپینوزا خدایی شدنی است. بهر رو، اسپینوزا هوادار آزادی‌نوشتن و آزادی

1. entropy-fomenting systems

2. J. B. S. Haldane

جهان بی خدا

پرستش (گفته می شود نوشتار الهی-سیاسی وی، بر بنیان گذاران ایالات متحده، تاثیر داشته است) به آزادی اراده باور نداشته است. او می اندیشید خدا، وهم است، پیامد نادانی ما درباره چگونگی عالی تر کارها است- چیزی که با قوانین جاودانه طبیعت، خارج از زمان، چیزی که برای دخالت الهیون روشن نیست، توضیح داده می شود. وی از جهان جبرگرا مورد پشتیبانی انیشتین، برنامه خویش به ماکس بورن، آنجایی که می نویسد "خدا تاس نمی ریزد" پشتیبانی می نماید. آزادی برای اسپینوزا بیشتر، گسترش دانش است تا توان برگزیدن. هم چنانکه مایلز روشن ساخته برپاکنندگان کشورش بنیادگرانبوده بلکه دئیست ها¹ بوده اند: تا جاییکه خدایشان، همراه بادانش و طبیعت بوده، نه اینکه نیرویی فراطبیعی با رشکی بدون لگام و کنشی فراتر از طبیعت، خشم دیوانه وار، و اتمام حجت های پس از زندگی، باشد. استدلال های برای بیخدایی همان استدلال های یکتاپرستی است تنها ناهمسانی نبود یک خداست. پاسخ پرآوازه ای الکساندرهامیلتون به گفته کمابیش پوچ بن فرانکلین درباره ی در دسترس قرار گرفتن پیمانی اساسی درهنگام عبادت را به یاد می آورد که، "نه؛ ما هیچ نیازی به کمک بیگانه نداریم."

یادداشت افزون گشته

به گونه شگفت انگیزی کمابیش بریدگی انگشت من بهبود یافت، فرآیندی طبیعی که یک شوخی را به یاد من آورد. مرد دین دار دعاخوانی چون برای دیداری دیر کرده بود، با صدای بلندی گفت: "یا مسیح اگر تنها برای من جای پارکی پیدا کنی به خدا سوگند می خورم که برای مانده ی عمرم زن و ویسکی را کنار بگذارم." ، چون جای پارکی پیدا نمود، و در آن پیچید و گفت: "بی خیال، من خودم یکی پیدا کردم."

برای به پایان رساندن، با درخواست آقای مایلز برای نوشتن سرآغاز برای این کتاب خوب، من بسیار خوشحال شدم. مایلز با منطقی بی کم و کاست، دلاوری اندیشه و کاردانی روشن راه گذاشتن از تعصب دینی و رسیدن به دیدگاهی قابل باورتر- و سرانجام دلنشین - از خود ما و جهان را نشان داده است.

1. deists

پیشگفتار

اکنون دوستان از هنگامی که من نوشتن نخستین دست نوشته جهان بیخدا را به پایان رساندم، می‌گذرد. از هنگام چاپ کتاب در آوریل ۲۰۰۴، با شگفتی فروش آن افزایش داشته است. میان ۴۰۰ فرنام در بیخدایی فروخته شده در آمازون دات کام، به تندی جهان بیخدا پرفروش‌ترین کتاب آن‌ها شد، حتا هنگامی که ترسایان قدیمی کتاب‌های بیخدایی را در رده بندی فروش وارد نکردند. در میان ۳ میلیون کتاب چاپ شده در جهان انگلیسی زبان، فروش جهان بیخدا در میان رده بالا یک دهم از یک درصد، ادامه دارد. هرآینه، یک کتاب از هر هزار کتاب (در هر زمینه‌ای) فروشی بیش از جهان بیخدا در آمازون داشته است. کامیابی تجاری این کتاب مرا به طور کامل شوکه نمود.

پیش از چاپ، من هر کسی را که با خوش بینی گمان می‌برد چه بسا این کتاب فروشی بیش از انگلستان دو دست به شماری از گروه‌های با دلبستگی‌های ویژه داشته باشد - و آشکارا درست هم بود- ریشخند می‌کردم. من این کتاب را برای پول نوشتم، بلکه برای خواسته طولانی زندگیم و دلبستگی به جستار و گفتگوهای آن، نوشتم. اطمینان بسیار کم من به سود دهی تجاری کتاب چنان بود که گمان کردم حتا فروش دست نوشته آن به یک بنگاه چاپ در خیابان مدیسن، نیز بیهوده است. به جای آن، من کتاب را به طور الکترونیکی برای اکس لبریس، که بخشی از آن دارایی و در کنترل راندم‌هاوس بود که از سوی شمار محدودی از مطبوعات می‌گشت و بیشتر فرنام‌های پوشیده را چاپ می‌کرد، فرستادم.

از این رو من خوشحال و سربلندم که بنگاه چاپ اودیسه، اکنون برای گسترش چشمگیر دسترسی به کتاب جهان بیخدا، از بازار الکترونیک به کتاب فروشی‌های آجری و سیمانی، قدم پیش گذاشته است. ویرایشگر مالکیت‌های بنگاه اودیسه نیک دانتون براون، سوزن مرا در انبار کاه آمازون پیدا نمود و بر پایه دیدگاه شما، می‌بایستی ستایش شود- یا دشنامش دهید- برای به وجود آوردن امکان چاپ کتاب از سوی بنگاه اودیسه که اکنون در دست شماست.

جهان بی خدا

نبودن اطمینان به توان بازار داشتن کتاب، برخاسته از نبودن اطمینان به خودم درباره خمیره و پیوستگی استدلال‌های کتاب نبود. بیشتر، من دریافتم که واقعیت‌های بی‌چون و چرای بیخدایی از سوی اقلیت کوچکی از مردم پذیرفته شده است. سرشماری‌های دیدگاه‌های همگانی، به طور سازگاری از هر بیست نفر امریکایی، نوزده نفر به گونه‌ای خدا باور دارند. من گمان کردم، چشم داشت برای فروش پر شتاب کتابی که بیخدایی را گسترش می‌دهد، غیر واقعی است. پس در حالی که به طور غیرمنطقی بازار کتاب را افزون بر آورد نمی‌کردم، به طور چشمگیری توان نهفته بازار را کم بر آورد نمودم.

خواه کتابی به خوبی به فروش برود یا نرود، البته به طور حتم خوبی آن را نشان نمی‌دهد. بسیاری از کتاب‌های والا به ویژه هنگامی که به پژوهشگران و دانشگاهیان وابسته هستند؛ و شماری از پرفروش‌ترین‌ها بیشتر زمان‌ها تنها به خاطر پر رنگ شدن آنی هیجان رسانه‌ای روی موضوع ویژه‌ای، بزه‌کاری ترسناک یا رسوایی افراد نامدار است. اگر ما بر اساس شمار فروش کتاب اعتبار آن را بسنجیم، کتاب‌های تایید کننده‌ی دین آشکارا بر کتاب‌های بیخدایی پیروز می‌شوند. هیچ دودلی در این به اراه نیست. رهبران دینی بارها خاطر نشان کرده‌اند پرفروش‌ترین کتاب در همه‌ی زمان‌ها تنها کتاب مقدس می‌باشد. یک بار برتراند راسل اظهار داشت "اینکه دیدگاهی به گسترده‌گی پذیرش شده دلیل یاهو نبودن آن نیست؛ هرآینه با نگر به نادانی بخش بزرگی از انسان‌ها باور کردنی است که باوری گسترده شده بی‌خردانه باشد تا اینکه منطقی باشد."

یادآوری به هنگام و پذیرش پند خردمندانه راسل، بر بی‌خردی دیدگاه‌های مردم پسند، با وجود آن، من دوست دارم بگویم من قدردانی می‌کنم از همه کسانی که پیشواز چاپ نخست جهان بیخدا رفتند و کسانی که با دیدگاه‌های مثبت خود، دادن اطلاعات شفاهی و پیوند به تارنماهای آزاد اندیش مردم پسند، به فروش آن کمک کردند. امیدوارم این به روز رسانی و گسترده‌تر شدن چاپ با کامیابی شماری از نکته‌های برجسته که در چاپ آغازین کتاب جا افتاده یا در چاپ نو کتاب که از نوشته نخستین برخاسته، نشان دهد.

دیباچه:

آیا این کتاب زیان آور است؟

یک بار وینستون چرچیل اظهار داشته "همه آزادی سخن گفتن را دوست دارند. به سختی روزی سپری می‌شود بدون این که برتری‌های آن ستوده نشود. ولی در باور شماری از مردم، آزادی سخن گفتن یعنی آن‌ها هرچه دلشان خواست بگویند و اگر هر کس دیگری چیزی باز گفت، آن را هتک حرمت به شمار می‌آورند."

بیشتر مردم به چشم کتابی زیان آور به این کتاب نگاه خواهند کرد. این کتاب یک‌راست به اصل موضوع پرداخته، پنهانی‌ترین و ژرف‌ترین باور بیشتر مردم، باورهایشان به خدا، کتاب مقدس و زندگی پس از مرگ را رد می‌کند. گفتارهای فرزندان پیشین به ما هشدار می‌دهند "اگر می‌خواهید دوستان خویش را نگه دارید، هرگز از سیاست و دین نباید سخن بگویید." ما دوستان را می‌رنجانیم. ما از کسی که بگوید کفشت واکس می‌خواهد یا پیراهنت چروک است بسیار کمتر از کسی که بگوید، ارجمندترین باورت دست آخر دروغ است، ناراحت می‌شویم. خواه منتقد ما درست بگوید یا نادرست، به سادگی ما نمی‌خواهیم چیزی در این به اره بشنویم. برای نگه داشتن باورهای کنونی خویش، با نیرنگ دلیل تراشی می‌کنیم. نمی‌خواهیم فراتر از منطقه دل آسودگی آشنا، سرگردان شویم.

بیشتر مردم به طور درونی، درباره‌ی همراهی درست دانش و کتاب مقدس با یک دیگر، دچار دودلی هستند. رهبران دینی ادعا دارند کتاب مقدس و دانش به طور کامل با یکدیگر هماهنگ هستند. تنها گاهی، دانسته، برای نشان دادن ناجوری یافته‌های آزمایشگاهی خویش با آن "راستی" که در جهان خدا گفته شده، کوششی متمرکز انجام می‌دهند. پیامدش پایدار شدن باورهای دینی در اندیشه کودکان، پیش از آن که توانایی موشکافی درست باورهای مینوی پدر و مادرشان را داشته باشند، می‌باشد. کودکان

جهان بی خدا

باورمندان در سراسر زندگی خویش می‌گردند. زمانی، در بزرگ‌سالی، چیزی در رد باورهای دینی که ما آن را در زمان تاتی کردن خویش آموخته‌ایم، روی دهد، ما آن رایک "ناهماهنگی شناختی" دیده و می‌ترسیم چیز بدی ناخواسته برای ما رخ دهد. در ارزیابی پایانی، دین دارها کسانی که باور ندارند را هم چون شخصی بدون ندای درونی، با هیچ معیاری برای انجام کنش‌های اخلاقی به شمار می‌آورند.

برای میلیون‌ها نفر که منظم به کلیسا می‌روند "رفتار اخلاقی" و "رفتار مسیحی" هم چم بوده و می‌توانند جای هم را بگیرند. با این تعریف "کنش مسیحی" یک "کنش اخلاقی" است. و یک "کنش غیر اخلاقی" بایستی "غیر مسیحی" باشد. بهر رو، با این تعریف‌ها یک دشواری منطقی پدیدار می‌شود که چنین است، هنگامی که نامسیحیان تنها چون باوری ناهمسان دینی دارند با مسیحیت "راستین" سنجیده می‌شوند - خواه یهودی، مسلمان، هندو یا بی‌خدایان - همچون تبه کاران - یا دست کم، کمتر اخلاقی - دیده می‌شوند. زیرا اگر باورهای شما مطلق، به طور راستین مثبت باشد، و "از سوی خدا آمده باشد"، پس هر کس با شما هماهنگ نیست، مطلق، به طور راستین منفی و ابزاری شیطان لعنت شده است. چنین "اندیشه‌ای" به تعصب دینی و پیش داوری - و جهاد - می‌انجامد. بنابراین، چه بسا ما دوباره می‌بایستی پیش از شناساندن این دستگاه اخلاقی تعصب آمیز و تبعیض آمیز - دستگاه اخلاقی که بی‌گمان نوید پاداش آسمانی برای کیش و باورهای درست دینی، به جای رفتار واقعی اخلاقی با دیگران در جهان واقعی، می‌دهد - اندیشه کنیم.

برای نمونه، به طور نظری، مردی می‌تواند صدها انسان بی‌گناه را بکشد، به پنجاه تا بانک دستبرد بزند، آب آشامیدنی منطقه‌ای را زهر آلود کند یا حتا جنگی را آغاز کند. ولی همین مرد اگر در واپسین دم زندگی خویش، از گناهانش پشیمان شده و "خدا را با قلب خویش بپذیرد" به آسمان‌ها برده می‌شود و برای ابد پاداش می‌گیرد. در سوی دیگر، بانویی می‌تواند سراسر زندگی خود را وقف کارهای خیریه و با مهربانی به کودکان محروم و معلول سراسر جهان کمک نماید. ولی بنا بر آموزه‌های مسیحیت اگر وی از تایید وجود نیرویی فرا طبیعی خودداری نماید به سیاه چال جهنم برده شده و برای همیشه خواهد سوخت.

آیا این کتاب زیان آور است؟

پس، مسیحیت اخلاق را نخست به فراخور باورهای دینی افراد (که کسی دیگری را در نگر نمی‌گیرد) به جای آن که اخلاق را رفتار کردن دیگرخواه تعریف کند. مارتین لوتر کینگ کوچک، به ما آموخت که درباره افراد بر پایه ویژگی‌های شخصیت آن‌ها داوری کنیم. ولی بسیاری از مسیحیان بنیادگرا درباره‌ی افراد بر پایه شخصیت آن‌ها داوری نکرده بلکه بر پایه رنگ باورهای دینی درباره‌ی آنان داوری می‌کنند. اگر دیدگاه‌های شما درباره دین با دیدگاه‌های بنیادگراها هماهنگ نباشد، به این دلیل شخصیت شما را کم توان اعلام می‌کنند. گذشته از این، بنیادگراها به راستی باور دارند به خاطر "شخصیت غیر مسیحی، کم توان" شما امکان بیشتری (در سنجش با بنیادگراها) برای انجام کنش‌های غیراخلاقی دارید. به دیگر سخن، مسیحیان "راستین" بی‌گمان اخلاقی‌تر از غیر مسیحیان هستند. تعصب‌های دینی این چنین، با ادعا این که مردمی با دودمان افریقایی امریکایی یا چینی توانایی انجام کنش‌های غیر اخلاقی بیشتری دارند، یکسان اهانت‌آمیز است. بنابراین، در حالی که مسیحیان بنیادگرا خود را چون سرچشمه پارسایی و عشق نشان می‌دهند، به جایش آموزه‌های زیان‌آور (و غیراخلاقی) بر ضد افراد با دیدگاه‌های و زمینه‌های ناهمسان، آموزش می‌دهند.

ملاهای با سیاست فعال سخنران در تلویزیون، مانند جری فال ول و پت روبرتسون، رفتار اخلاقی را پشتیبانی و هواداری بسیار محافظه کار جناح راست افراطی هنگام رای گیری، تعریف می‌کنند. برای این که فردی "اخلاقی" باشید، می‌بایستی با حقوق هم‌جنس‌گراها مخالفت کنید، مخالف کنش‌های مثبت باشید، مخالف کنترل جنگ افزار، مخالف پژوهش‌های سلول‌های بنیادی، مخالف کمک پزشکی به خودکشی، مخالف شدید سقط جنین، از سازمان ملل متحد بیزار باشید، به بیل کلینتون، هیلاری کلینتون و جیمی کارتر دشنام دهد و باور داشته باشد که در خانواده مرد سرور زن است. اگر از این باورهای مقدس منحرف شوید برای ابد در آتش جهنم خواهید سوخت. به طور شخصی، برای من کاوش این که چگونه می‌توان از این گونه خطابه‌های الهام شده سیاسی درس راستین اخلاق گرفت، دشوار است. تنها پیامی که بیشتر کودکان فرا می‌گیرند، نابدباری و بی‌زاری از مردم با دیدگاه‌های دینی دیگر است.

جهان بی خدا

در همین زمان در ۲۰۰۶ که من این واژه‌ها را در رایانه‌ام می‌نویسم، ما رییس جمهوری محافظه کار باورمند به کتاب مقدس در کاخ سفید، یک مجلس سنای محافظه کار، یک مجلس نمایندگان محافظه کار، و هفت نفر از نه نفر داوران دیوان عالی ایالات متحده بدست رییسان محافظه کار برگزیده شده‌اند (افزون به راین برگزیده شدن نزدیک دادگاه عالی)، داریم. هرآینه، فاکس‌نیوز، ام‌اس ان بی سی و سیان ان در اخباری پوششی خود محافظه کار هستند یا بزودی به سوی محافظه کاری خواهند رفت. رادیو امواج هوایی، یکسره زیر تسلط، نواهای نخراشیده، غیرقابل تحمل، سخنان ریاکارانه‌ی جناح راست، که گروهی را نشان می‌دهد که روش آن‌ها برای خاموش کردن گفتگوی نفر روبرو داد و فریاد است و خویش را در ردای دینی پنهان کرده، میهن پرستی بی‌زحمت و رفتاری پر از خودستایی در به اراهی تقوی خویش دارند. با وجود این، همین محافظه کاران، خویش را صادقانه همچون اقلیتی فروتن و مورد آزار که هیچ گاه زمان مناسبی برای بیان دیدگاه‌های فروتنانه خویش نیافته‌اند، می‌دانند، چون به طور خیالی همه چیز را زیر کنترل لیبرال‌ها و بیخدایان می‌دانند.

می‌گذارم شما درباره این که چه کسی زمان بیشتری برای فرستادن برنامه روی آنتن دارد، داوری کنید: کسی که به خدا باور دارد، یا کسی که پذیرفته بیخدا است. در حالی که امواج رادیو و تلویزیون و رسانه‌های چاپی هر روز با داستان‌هایی از باورهای دینی پر شده، شماری از رسانه‌ها به معنای واقعی برای دهه‌ها حتا با یک شخص سخن گو که به روشنی بیخدا باشد برای دیدگاهی ناهمسان، هیچ گفتگویی نداشته‌اند. رسانه‌های خبری هنگام پوشش خبرهای دینی، ترسان از رنجاندن شنوندگان خویش هرگونه ادعای بی‌طرفی را رها می‌کنند. جامعه مسیحیان محافظه کار هیچ گونه بیانی به غیر از باورها خویش را تحمل نمی‌کند.

بیل بنت، نویسنده محافظه کار کتاب‌های فضیلت و کتاب فضیلت کودکان، همواره با خشم و نفرت با کسی که دیدگاهی سیاسی یا دینی ناهمسان با وی داشته باشد، برخورد می‌کند. چه بسا ترشروی بر رخسار بنت پس از فضیلت همه این سال‌ها سیگار کشیدن و فضیلت باخت‌های بزرگ در قمارخانه‌های لاس وگاس، ثابت شده است.

آیا این کتاب زیان آور است؟

الگوی سخنوری رادیویی، راش لیمباغ، هنگامی که درخواست افزون شدن زمان زندان برای قاچاقچیان مواد داشت، خودش هرروز مواد مخدر غیرقانونی برای کشتن دوازده اسب آبی افریقایی خریداری می نمود.

بیل او ریللی از خانواده‌های محافظه کار سنتی، هرکس را با اخلاق میانه رو جنسی که با اخلاق مسیحیت سنتی ناهمسان باشد، سنگ دلانه زخم زبان می زنند. ولی او ریللی (و همسرش) نمی دانند بانوی تهیه کننده‌ی برنامه‌های تلویزیونش، به طور اخلاقی ضبط‌هایی از صداهای افراد پرآوازه که به سوی وی گرایش‌های شهوانی و ناخواسته جنسی نشان می دهند، خواستار سکس تلفنی هستند، درباره سکس سه نفره و ویراتور کنجکاو هستند، و سرانجام در گوش وی از پشت تلفن استمنا می کنند، را نگه می داشت.

در پایان سال ۲۰۰۳، مفسر جناح راست، آناکولتر کتابی با فرنام پیمان شکنی چاپ نمود، و آشکارا همه‌ی اندیشمندان لیبرال را به تبه کاری متهم نمود، ولی پیمان شکنی (چون همه‌ی لیبرال‌ها گناهکار پنداشته شده بودند) خود یک بزه کاری بزرگ به شمار می رود. کتاب زهر آگین پر از نفرت کولتر به طور کلی، نمونه‌ای روشن از دیدگاه حق دانستن اخلاق مسیحیت است. اگر شما نگرش‌های آن‌ها را درسیاست و دین بپذیرید، شما یک امریکایی میهن پرست هستید و بی گمان به بهشت خواهید رفت. اگر شما در دین و سیاست با آن‌ها هماهنگ نباشید شما خواه میهن و سرانجام به جهنم خواهید رفت.

من خودم به طور همگانی چند برچسب "سخنگوی شیطان" و "داخل آدم نیست" یک "احمق" یک "کله پوک" و چیزی که دوستش دارم "مرد میان سالی رقت انگیز، شرمسار از بی کاری دراز مدت در زندگی، و فرومانده حسی و هوشی در آغاز نوجوانی" داشته‌ام. اووه، یک بار منتقد من نوشت، نمونه روابط عمومی متضاد با دلیل کارنگی نخستین کتابش درباره‌ی بیخدایی می بایستی چگونه دوستان خود را ازدست داده و مردم را بیگانه کنیم نام داشته باشد. چه بسا وی درست گفته باشد، چون بیشتر منتقدان من یورش به شخص - و پندار این که اخلاق درستی ندارم - را به جای نشان دادن واقعیت و اشتباهای منطقی نوشته‌های من بکار می گیرند.

نیویورک تایمز (در ۱۵ آگوست ۲۰۰۳) نتایج نگرسنجی را چاپ نمود، در آن نشان داده شده بود "که از ۴۰ تا ۵۸ درصد امریکایی باور به خدا را لزوم اخلاقی بودن می‌دانند." در برابر آن، تنها ۱۳ درصد اروپائی‌ها با دیدگاه امریکایی‌ها سازگار هستند. این نگرسنجی هم چنین آشکار ساخت "امریکایی‌ها سه برابر بیشتر از فرگشت (۲۸ درصد) به زاده شدن مسیح از مادری باکره (۸۳ درصد) باور دارند."

بنابراین با نگرش به این‌ها، به طور طبیعی مرا، یک بیخدا را، به سوی پرسش مناسب برد: این کتاب برای چه کسانی است؟ آیا من می‌کوشم رهروانی مانند جری فال ول، پت ربرتسون، بیل بنت، راش لیمباغ، بیل او ریللی و آنا کولتر را دگرگون سازم؟ آیا کتاب می‌کوشد بیخدایان خارج از جناح راست را به نمایش دادن در رادیو توانا سازد؟ نه، این آماج کتاب نیست. حتا، در دیدگاه من، نمی‌توان کسانی که خود را از بزرگان اخلاق دانسته چون خود را وابسته به دینی "راستین" می‌دانند، دگرگون ساخت. گوش‌ها، چشم‌ها و اندیشه آن‌ها برای ابد بسته است. هیچ اندازه‌ایی از دانش و منطق، نمی‌تواند فرقی برای آن‌ها داشته باشد. آن‌ها در قلب خویش می‌پندارند، خدا هوادار آنان می‌باشد، و اگر کسی با آنان سازگار نباشد شیطانی است.

به جای آن، این کتاب برای ۴۰ درصد از امریکایی‌هایی، که برطبق نگرسنجی نیویورک تایمز، باور دارند در همه دین‌ها - و بی‌دین‌ها- افراد خوب (ومردم بد) پیدا می‌شوند، نوشته شده است. این کتاب برای روشن اندیشانی که از یادگیری -درواقع کسانی که آرزمند و شیفته یادگیری هستند- درباره بسیاری از درگیری‌های و ناهمسانی‌ها میان کتاب مقدس مسیحیان، نمی‌ترسند، می‌باشد.

بسیاری از کتاب‌هایی که پیش از این درباره‌ی دانش و دین چاپ شده است؛ ولی بیشتر آن‌ها به روشی نوشته شده که کسی را نرنجانند و بسیاری از گمان‌های نادرست درباره این که دانش و کتاب مقدس در صلح و هماهنگی کامل با یکدیگر هستند. این راهی برای فروش شمار بسیاری از یک کتاب است؛ با نگفتن سخن‌های تهاجمی و ویژه، همه را خشنود سازیم. این را سیاستمداران نیز بکار می‌گیرند: برنده شدن رای مردم با پرهیز از گفتن چیزهای خشن. حتا کتاب‌های پژوهشی خالص که یک راست استدلال به اصطلاح

آیا این کتاب زیان آور است؟

دانش آفرینش را رد می‌کنند، سرانجام بز دلانه تنها کتاب پیدایش آفرینش را نقد نموده، بدون این که برای نشان دادن دین همچون یک کل-هریک از دین‌ها- یک سراب غیردانشیک است.

ولی این کتاب از موارد خشن پرهیز نمی‌کند. در این کتاب اطلاعاتی که نتوانید در کتابخانه محلی پیدا کنید، نیست. ولی در کتابخانه محلی، این اطلاعات پراکنده است، خویش آیند شده، پوشیده است، پنهان شده، و تنها برای سیراب کردن کافی برای تضمین این که بیشتر خوانندگانی قدردان باشند که چیزی را که می‌خوانند تضاد نداشته و همان است که دین مسیحی خودشان می‌گویند. این کتاب همه قطعات را برای شما کنار هم گذاشته و با روشنی به دقت می‌گوید چرا، در دیدگاه من، همه‌ی دانش و منطق با هم روشن می‌کنند که چرا ما در جهانی بدون خدا زندگی می‌کنیم.

پژوهشی در نیچر (۲۳ جولای ۱۹۹۸) چاپ شد آشکار ساخت در اعضای با اعتبار آکادمی ملی دانش، تنها ۷ درصد از دانشمندان پیشنهاد به خدای شخصی (در هر صورتی) باور دارند و شمار کمتری به نظریه "دانش آفرینش" یا "طراحی هوشمند" باور دارند. بزرگ‌ترین کامیابی دین، به هر رو فریب دادن رسانه‌های خبری و مردم عامه به این باور که کشمکش سراسری و در حال رشد میان دانشمندان در مورد نقش خدا در طبیعت وجود دارد، می‌باشد. همان گونه که خواهیم دید، هیچ کشمکش دانشیک درباره این گزاره ساختگی وجود ندارد. کشمکش به طور کلی سیاسی و اجتماعی است.

بیشتر بخش‌های این کتاب مستقل و به خود بسنده هستند. بسیاری از مردمی که کتاب خوان هستند- و گروه بسیار حساسی نیز هستند- کمی احساس گناه می‌کنند اگر به طور نابسامان از بخشی به بخش دیگر بروند. هنگامی که این کتاب را می‌خوانید از این پس و پیش رفتن در بخش‌ها، زبانی نمی‌بینید. اگر بخشی برای شما دلنشین تر بود، پس نخست آن را هر جا بود، بخوانید. ولی زمانی که شما بخشی را برای خواندن برگزیدید، من پیشنهاد می‌کنم آن را از آغاز بخوانید چون در بیشتر آن‌ها یک پیشرفت منطقی از اندیشه و گسترش آن در سراسر یک بخش است.

بخش ۱، "گفتگو با یک بیخدا" پرسش و پاسخ بامزه هست، در گفتگوی عامیانه، کمابیش همه‌ی چهره‌های بیخدایی نشان داده می‌شود. این بخش در واقع برگردان سه گفتگوی جداگانه با حذف زوائد بوده است. از این رو، گفتگوهای پخش شده بودند، من پاسخ‌های کوتاه و سراسری داده‌ام. همه‌ی چهره‌های بی‌خدایی دارای پاسخ‌های کوتاه نیستند. بنابراین مانده کتاب گفتگوی پرمغزی بیش از آن که در بخش ۱ هست، وجود دارد.

بخش ۲، "سرچشمه جهان: طبیعی یا فراطبیعی؟" به دلیل سرشت جستار پیچیده‌ترین بخش این کتاب است. اگر شما بتوانید جستار را در این بخش پیگیری کنید - که مطمئن هستم می‌توانید - بقیه کتاب آسان است، بهرحال برای سودولدت بردن از بخش‌های پس از آن، نیازی نیست بخش ۲ خوانده شود که باید سراسر است، دلنشین و آشکار است.

پیش از این که آغاز کنیم، می‌خواهم نگرهای کوتاهی در نوشتن داده‌باشم. مورتیمر آدلر، سردبیر پیشین در فرهنگ جامع بریتانیکا، که سال‌های پیش چنین گفته است "نوشتن می‌بایستی روشن باشد بدون این که ناپسند باشد، می‌باید عالی باشد بدون این که تار باشد." در میانه دهه‌ی ۱۹۷۰، من جزوه‌ای چاپ نمودم که پاسخ خواننده‌ای را دریافت داشتم. مدعی با آشنا بودن با دستور نوشته خوب آدلر، نوشته بود "برخلاف دستور مورتیمر آدلر که پیشنهاد کرده، آقای مایلز، نوشته شما ناپسند بود بدون این که روشن باشد و تار بود بدون این که عالی باشد." من شرمسارم برای پذیرش این که منتقد من داوری درستی درباره‌ی مقاله بد من داشت. از آن هنگام، دریافتم روشن نوشتن - بالاتر از دیگر عامل‌ها - بسیار چشمگیر است. چه بسا شما با نگر من هم داستان نباشید، ولی شما، به عنوان خواننده، نباید در این به اره سر درگم باشید.

پند بسیار پر ارزش دیگری از سوی توماس جفرسون بدست ما رسید. جفرسون در نامه‌ای به جان آدامز نوشته، "از طولانی بودن نامه‌پوزش می‌خواهم، ولی زمان برای کوتاه نمودن آن را ندارم." نگر جفرسون این است یک نویسنده استاد کم‌ترین شمار واژه‌ها را برای فرستادن پیامش بکار می‌گیرد. اگر من بتوانم با گزاره ۱۲ واژه‌ای اندیشه‌های خودم را به درستی به شما بگویم، پس من زمان شما را به هدر می‌دهم - و اندیشه خود را آبکی می‌کنم - اگر ۱۳ واژه یا ۳۰ واژه را بکار بگیرم. کوتاه نویسی، زمان و نیروی خواننده را

آیا این کتاب زیان آور است؟

کمتر می‌گیرد ولی، همان گونه که جفرسون گفته است، زمان و نیروی بیشتری از نویسنده می‌گیرد. در نوشتن این کتاب، من زمان مورد نیاز را برای کوتاه نمودن هر گزاره به کم‌ترین طول گذشته‌ام.

من در اینجا رازی را با شما در میان می‌گذارم که از سوی نویسندگان و چاپخانه‌ها به سختی پاسداری می‌شود. بیشتر کتاب‌ها دست بالا دو یا سه اندیشه‌ی با معنی را در بردارند. بهر رو، نویسندگان و چاپخانه‌ها با زرنگی با تکرار دو یا سه اندیشه پایه‌ای در سراسر کل کتاب، کتاب‌های بسیار پر حجمی به شما می‌فروشند. نویسندگان گاهی چنان می‌نویسند که انگار برای هر واژه‌ای یک پنی دریافت می‌کنند. با این حال بی‌گمان، آن‌ها چندان چیزی نمی‌گویند. پس از خواندن این کتاب، شاید شما با هیچ یک از واژه‌های آن را نپذیرید. شاید شما با پاره‌ایی از موضوع برنجید. ولی شما باور نخواهید کرد که این کتاب سخنان کمی می‌گوید.

هر زمان شما آموزشگاه را به پایان برید، بی‌درنگ همیشه، آنچه در به اره تاریخ، زبان، ریاضی و دانش را فرا گرفته‌اید، از یاد می‌برید. ولی در مورد جستارهای درونی-مانند فلسفه و دین- شما برای همیشه آن را به یاد خواهید داشت. این کتاب می‌کوشد شما را از خواست‌ها و مفاهیم مقدس گذشته آزاد سازد.



هانتیگتون، ویرجینای غربی، ژوئن ۲۰۰۶

گفتگو با یک بیخدا

«من هرگز کم‌ترین اثباتی برای آموزه‌ی بهشت و جهنم، زندگی آن جهانی برای افراد، یا خدای شخصی از سوی دانش ندیده‌ام.»
- توماس ادیسون (۱۸۴۷-۱۹۳۱)، در مجله کلمبیایی.

«به سادگی با خرد خودم به خدا باور ندارم، به هیچ رو»
- چارلی چاپلین (۱۸۸۹-۱۹۷۷)، بازیگر و بازیگر نمایش‌های خنده دار

«نه در زندگی خصوصی نه در نوشته‌هایم، هرگز رازی از یک هستی نگفته‌ام که به آن به کلی باور نداشته باشم.»
- زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) در نامه به چارلز سینگر

پرسشگر: شما آشکارا خویش را یک "بیخدا" می‌نامید. به درستی این به چه چمی

است؟

گفتگو با یک بیخدا

مایلز: به طور کلی، یک بیخدا کسی هست که پنداره خدا را رد می‌نماید. واژه بیخدا "atheist" از واژه یونانی *itheos* به چم خدا یا خدایان، گرفته شده است. برای نمونه واژه الهیات به "بررسی خدا" گفته می‌شود. هنگامی که پیشوند منفی *a* به *theos* افزون می‌شود، واژه بدست آمده بیخدا است و به سادگی یعنی "بدون خدا" همانند زادآوری غیر جنسی^۱، که زادآوری بدون عمل جنسی معنی می‌دهد.

پرسشگر: ولی آیا واژه "بیخدا" به چم‌های بسیار بیشتری نیست؟ شما به زندگی پس از مرگ باور ندارید؟ دارید؟

مایلز: نه، باور ندارم. و به گمان من شما به طور کامل درست می‌گویید که واژه بیخدا می‌تواند حتا رد نمودن همه‌ی وجودها و پدیده‌های فراطبیعی که به طور عادی با پندار خدا پیوند دارد، گسترده‌تر شود. برای نمونه، به بهشت، جهنم، شیطان، فرشته، معجزه، روح‌القدس، معاد باور ندارد. اسقف فالتون شین^۲، یک بار ندانسته تعریف درستی از بیخدا بدست داده است، "کسی که هیچ چیز حس نکردنی را تایید نمی‌کند."

پرسشگر: پس هنگامی شما بمیرید، تکلیف مردن شما مانند تکلیف مردن یک سگ است؟

مایلز: این به سختی توصیف دلنشین و جالبی از موضوع است؛ ولی بله، این چیزی است که من باور دارم.

پرسشگر: ناهمسانی میان بیخدا و ندانم‌گرا^۳ چیست؟

-
1. asexual reproduction
 2. Bishop Fulton Sheen
 3. agnostic

جهان بیخدا

مایلز: واژه‌های بیخدا و ندانم‌گرا سرچشمه‌های به طور کامل سوایی دارند، ولی در پاسخ واقعی بسیار نزدیک هستند. از لحاظ اجتماعی ندانم‌گرا پذیرفته شده تر از بیخدا، است. در حالی که دو مکتب فلسفی در اندازه‌های چشمگیری با یکدیگر همپوشانی دارند، در نگر من، بیخدایی در سنجش با ندانم‌گرا که در اکنون می‌تواند صدها چیز ناهمسان معنی بدهد، موقعیت ویژه و چارچوب سخت‌تری، دارد.

پرسشگر: من مطمئن هستم شما با نگر سنجی‌های همگانی که پیوسته از ۹۴ تا ۹۶ درصد از امریکایی‌ها به خدا باور دارند. آیا هر کسی دیگر به غیر شما اشتباه می‌کند؟

مایلز: نه، اگر جمعیت کنونی ایالات متحده کمابیش ۲۸۰ میلیون نفر جمعیت داشته باشد، و اگر بگذارید بگویم، ۵ درصد بیخدا هستند، تنها ۱۴ میلیون بیخدا تنها در ایالات متحده هستند. بهر رو، دوست داشته باشید یا نداشته باشید، بسیار از ما بیخدایان وجود دارند. بیشتر بیخدایان در سنجش با ملامهای دینی، بهر حال، گرایش کمی به گفتگو درباره باورهایشان دارند. از این رو، شمار بیخدایان کم برآورد می‌شود. هنگامی که مردم به من می‌گویند تنها بیخدایی هستم که آن‌ها تا کنون ملاقات کرده‌اند، کمی می‌ترسم. سخن پوچی است، البته - آن‌ها با صدها بیخدا دیدار کرده‌اند. ولی شمار کمی از بیخدایان حتا سخن می‌گویند، که به شماره درآیند.

پرسشگر: آیا این نگرش به شرمسار بودن بیخدایان از خودشان اشاره دارد؟

مایلز: نه، به هیچ رو. گفته‌ای قدیمی هست که می‌گوید "اگر می‌خواهی دوستان را از دست ندهی، هرگز از سیاست و دین سخن نگو." بیخدایان می‌دانند موقعیت فلسفی آنان از سوی مردم بسیاری بد فهمیده می‌شود. بیشتر بیخدایان دلیلی برای این که دانسته دوستان خویش را برانند و خویش را ناخواسته از حقوق اجتماعی بی‌بهره کنند، نمی‌بینند.

گفتگو با یک بیخدا

اگر شماری از بیخدایان از سخن گفتن واهمه دارند، بیشتر به متعصب‌های دینی که رویاروی آن‌ها هستند، تا شرمساری از بیان موقعیت بیخدایی، اشاره دارد.

پرسشگر: با نگاه کردن به این همه شگفتی در سراسر جهان چگونه می‌توانید بگویید شاید خدایی نیست؟ تا جایی که کتاب مقدس می‌گوید، "تنها احمق در قلب خود می‌گوید 'خدا نیست'."

مایلز: هرگاه کسی آیه‌ای از کتاب مقدس برای من بخواند همواره آیه‌ای دیگر برای آن‌ها تلاوت می‌کنم، متی ۵:۲۲ "ولی هرکسی بگوید 'تو احمق' می‌باید چشم به راه آتش جهنم باشد."

پرسشگر: و ترسایان چه فکری خواهند نمود اگر شما، یک بیخدا کتاب مقدس را بخوانید؟

مایلز: آن‌ها آماده نیستند. ترسایان گمان می‌برند، من و دیگر بیخدایان، هیچ چیزی درباره کتاب مقدس و تاریخ آن نمی‌دانیم. هنگامی که شما چنین پاسخی می‌دهید، آن‌ها شگفت زده می‌شوند. من در یک گفتگو در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ بودم و بانویی در میان شنوندگان به پا خاست و آیه را بازگو نمود "تنها احمق در دل خود می‌گوید 'خدا نیست'." هنگامی که من آیه متی ۵:۲۲ را که تهدید به لعنت جاویدان برای احمق نامیدن

**"درست بخوانید، کتاب مقدس، کتاب
نیرومندی همواره برای درک کردن
بیخدایی است."**

آیزاک آسیموف (۱۹۹۲-۱۹۲۰)

نویسنده و دانشمند

دیگری نموده است، تلاوت کردم، وی پاسخ داد "حتا شیطان نیز می‌تواند کتاب مقدس را قرائت کند و من فکر کنم تو شیطان هستی." واقعیت این است که بیشتر ترسایان کمابیش در به اره کتاب مقدس که هر یکشنبه بار

جهان بیخدا

بلندی آن را به کلیسا می‌برند چندان نمی‌دانند. من خوشحال و مطمئن هستم می‌توانم آزمایش استاندارد اطلاعات درباره کتاب مقدس با هر کسی که منظم به کلیسا می‌رود و چه بسا دلخواهانه بامداد یکشنبه آینده از روی نیمکت کلیسا گلچین شود، بدهم.

"من برای خودم، باور ندارم شخصی
به نام مسیح هرگز وجود داشته است؛
ولی چون مردم به خرافات گرایش
دارند بهتر است با آنها رو در رو
نشویم."

-ناپلئون بناپارت (۱۸۲۱-۱۷۶۹)

پرسشگر: ولی بگذارید به پرسش
بنیادی خودم برگردم، چرا به خدا باور
ندارید؟

مایلز: کلرنس درو^۱، وکیل مدافع
پرواوزه، یک بار گفته، "به خدا باورند
ارم، چون به مامان غاز^۲ باور ندارم."
تا کمابیش ده سال پیش، دیدگاه من
چنین بود، برای این که کسی شایستگی

بیخدا بودن "رسمی" را بدست آورد، می‌بایستی با شور بسیار خویش را با بسیاری از
استدلالاتی رد و پذیرش وجود خدا آشنا سازد.

در واقع، من خودم سه کتاب کامل را فدای بررسی دقیق این استدلال‌ها با جزئیات
بسیار کاملی نموده‌ام. اکنون باور دارم جایگاه فلسفی قابل پذیرش والا آن، گمان به خدا
را چون جستار آشکارا خنده‌داری، چنان که درو کنایه زده است، دور می‌اندازد. ترسایان
بی‌درنگ خدایان یونانی را همچون گمانی آمده از تخیل‌های پرکار، نادیده گرفتند، پس
دیدگاه من به خدا همان دیدگاهی ترسایان به خدایان یونانی است. به یاد آورید هنگامی
که رومی‌ها، ترسایان را به قفس شیرها پرتاب می‌کردند، فریاد می‌کشیدند، "نابود باد این
بیخدایان" چون ترسایان خدایان محلی رومی‌ها را نپذیرفته بودند. ولی برای پاسخ سر
راست به پرسش شما، من بیخدا هستم، چون گواه دیگری بودن خدا را بیشتر از وجود

1. Clarence Darrow

2. Mother Goose : مجموعه اشعار کودکانه ؛

گفتگو با یک بیخدا

خدایان یونانی یا رومی پشتیبانی نمی‌کند. هیچ‌گونه گواهی برای بودن خدا - آنچنان که در هر دینی گفته شده - وجود ندارد.

پرسشگر: ولی آیا می‌توانید اثبات نماید خدا نیست؟

مایلز: کمابیش اثبات داستان بودن موارد کتاب آفرینش^۱ آدم و حوا یا توفان جهانگیر نوح، آسان است. آسان است دروغ بودن این‌ها ثابت شود، زیرا ناهمسان با پندار خدا، مورد آفرینش یا سیل نوح، به طور دانشیک قابل آزمایش هست. دانش می‌تواند سرچشمه‌ی انسان و تاریخ زمین شناسی را واریسی کند. در این به اره، دانش بی‌گمان اثبات می‌کند که کتاب آفرینش آخر اسطوره‌سازی^۲ است. من گرایش به این که گواه مطلق برای نبودن خدا ارائه می‌کنم، ندارم، من ادعا می‌کنم که کتاب مقدس "سخن خدا نیست" چون دانش نشان داده بسیاری از آن دروغ است.

باز هم، دلیلی برای باور به خدا در سنجش با خدایان رومی یا یونانی وجود ندارد. آیا من می‌توانم به طور مطلق ثابت کنم زئوس وجود ندارد؟ نه. آیا به زئوس باور دارم؟ نه. یادآوری کنم قانون منطق می‌گوید بار اثبات در جایگاه مثبت می‌افتد: یعنی کسی که می‌گوید خدایی هست. بیخدایان ناچار نیستند چیزی را رد کنند یا اثبات کنند. وگرنه - مگر این که شما باوری را بگویید که درباره‌ی همه موجودات بدون هیچ گمانی درست باشد - شما با "منطق" تاب دار خویش ناچار می‌شوید فیل صورتی رنگ یک مایلی در کره پلوتون را باور کنید، چون، اکنون ما هنوز پلوتون را کاوش نکرده‌ایم که نبودن چنین فیلی را نشان دهیم. پندار خدا تنها کمی منطقی‌تر از فیل یک مایلی در پلوتون یا خدایان یونانی به نگر می‌رسد چون مغز ما را برای پذیرفتن خدا با تکرار والدین و تبلیغات اجتماعی شستشو شده است.

1 -

از بخش های تورات

2. mythology

جهان بیخدا

پرسشگر: ولی چرا بسیاری از مردم به خدا باور دارند؟

مایلز: دوباره، به دلیل این که هنگامی که آن‌ها بچه بوده‌اند یاد گرفته‌اند به خدا باور داشته باشند و برای این که کمابیش هر کسی را نیز می‌شناسند به خدا باور دارد. ما باید بپذیریم همه‌ی کودکان بیخدا به دنیا می‌آیند. هیچ نوزادی با باورهای دینی به دنیا نمی‌آید. عیسویون^۱ می‌گفته‌اند، "بچه را تا ۵ ساله نشده به ما بدهید و او در همه زندگی‌اش مال ماست." به همین گونه برتراند راسل گفته "دین یک انسان، کمابیش بدون استثنا، دین جامعه او است." شمار کمی از بزرگ سالان -و به معنای واقعی کلمه هیچ کودک- تا آن اندازه خرد مستقل دارد تا بتواند دیدگاه چیره اکثریت جامعه را چون سخنانی سراسر یاوه، رد نماید. بی‌گمان من باور دارم دموکراسی بهترین گونه کشورداری بوده که تا کنون درست شده، ولی در جستارهای دین یا فلسفه و حتا دانش، راستی با ابزار دموکراسی تشخیص داده نمی‌شود.

پرسشگر: چگونه جهان می‌تواند خلق شده باشد، بدون این که خدایی بوده باشد؟

"من نمی‌توانم به خدا باور داشته باشم هنگامی که هیچ گواه دانشیک برای بودن وجود والا و خالق نیست."
- جودی فوستر ، بازیگر و کارگردان در گفتگو با کالگری سان (۱۰ جولای ۱۹۹۷)

مایلز: به‌کارگیری بی‌پروای واژه "خلق شده" را کنار بگذارید- این زنجیره استدلال به نام استدلال جهان شناسی آکویناس شناخته می‌شود. توماس آکویناس که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می‌نمود، گفت هر چیزی برای بودن، نیاز به علت دارد. آکویناس باور داشت اگر ما

1. The Jesuits

گفتگو با یک بیخدا

در زمان و زنجیره علت‌ها به عقب برگردیم، ما سرانجام به علت خود جهان خواهیم رسید. آکویناس استدلال نمود، این "علت نخست"^۱ چیزی به غیر خود خدا نمی‌تواند باشد. بهر رو، این به اصطلاح استدلال علت نخست، استدلالی تک‌کاره را نشان می‌دهد. برای این که اگر "هر چیزی نیاز به علتی برای توجیه دلیل وجود داشتن خودش دارد" پس ما بی‌برو و برگردد با این پرسش روبرو شویم، چه چیزی خدا را خلق کرده است؟ اگر خدا همیشه بوده، و بنابراین نیازی به توضیح علت برای وجود ندارد، پس مقدمه نخست^۲ از استدلال جهان‌شناسی - که هر چیزی نیاز به علت دارد- دارای اشتباه است: چیزی وجود دارد که علت ندارد. اگر هر چیزی به غیر از خدا نیاز به علت دارد، پس استدلال "علت نخست"، استدلالی تک‌کاره^۳ می‌شود [یعنی، ناسازگار^۴ بوده و به طور ناروایی بکار گرفته شده] و این چنین ناروا است.

اگر ما گمان کنیم خدا همیشه بوده - و بدین رو نیازمند دلیل وجودی نیست - پس ما می‌توانیم گمان کنیم ماده - انرژی که جهان ما از آن ساخته شده، همیشه بوده‌اند و نیاز به علت وجودی ندارند. بسیاری از مردم، دربرگیرنده‌ی شماری از بیخدایان و ندانم‌گراها، بیگ‌بنگ را نادرست، همچون انفجار پدیدار شدن ماده انرژی از هیچ [بدون وجود چیزی] پیش از آغاز جهان و گسترش کنونی، تفسیر می‌کنند. این باور پدیدار شدن چیزی از هیچ چیز، نه تنها نادرست است بلکه آشکارا قانون بقای ماده و انرژی را زیر پا می‌گذارد.

به تازگی من مقاله دانشیک درباره این همین پرسش نوشته‌ام. جستار پیچیده و فنی است. ولی اجازه دهید آن را این گونه کوتاه کنم، استدلال "علت نخست" از نگر منطق مصادره به مطلوب^۵ و از نگر دانش ورشکسته است، همچنین نمی‌تواند نشان دهد وجود کدام خدا بنا است با این استدلال ثابت شود! به سخن دیگر، زئوس یا الله به همان

1. First Cause علت العلل نیز نامیده شده که آشناتر به نظر می‌رسد؛

2. original premise

3. ad hoc

4. inconsistent

5. begs the question

جهان بیخدا

اندازه‌ی یهوه^۱ یا مسیح ادعای ثابت شدن با این استدلال را دارند. افزون به راین یافته‌های نوین در تئوری کوانتوم، همچنین پژوهش‌های انجام شده بدست استفان هاوکینز و همکارانش، روشن می‌سازد که ماده به خودی خود در نتیجه تنها انرژی نوسان خلاء^۲ در فضای تهی توان پدیدار شدن را داشته و پدیدار می‌شود. [بخش‌های ۲ و ۱۱ را برای شرح کلی بیشتر به بنید].

پرسشگر: پس چگونه زیبایی و به سامان بودن طبیعت را توضیح می‌دهید؟

مایلز: درجه‌ای از نظم و زیبایی در طبیعت وجود دارد. ولی سالیانه طبیعت با بلایای طبیعی مانند: زمین لرزه، توفان‌های دریایی، گردبادها، سیل، رعد و برق، آتش‌سوزی، خشکسالی، و همه‌گیری بیماری‌ها میلیون‌ها زن، مرد و کودک، به درستی بی‌گناه را قربانی می‌کند. سرطان، بیشتر یک بی‌نظمی طبیعی است که رخ داده بسیاری را بیمار نمود و گونه‌های بی‌شماری از جانوران و گیاهان را نابهنگام از میان می‌برد. آیا می‌دانید درختان نیز هم چنین دچار سرطان می‌شوند؟ پس در حالی که طبیعت گاه گاهی زیبا و هدفمند است، تازه بیشتر زمان‌ها بدسگال و آشوب زده است. در برابر هر نوازدی که به طور شگفت‌انگیزی در بخش مامایی به دنیا می‌آید، در ته راهرو بخش سرطان، انسان پیر تنهایی است که دارد به سختی جان می‌دهد.

ترسایان استاد گلچین کردن نگرها - یا "کامیابی‌ها را شمردند و از ناکامی‌ها چشم پوشی کردند" هستند. ترسایان در جهان هر چیزی را دلنشین و به سامان دیدند، آن را چون گواه بودن خدا می‌گیرند. ولی در طبیعت چیز بی‌ریخت یا نابسامانی یافتند هرگز آن را همچون فرمودی بر نبود خدا بکار نمی‌گیرند. بنابراین، هر برآیند الهیاتی بر پایه این گونه بررسی‌های برگزیده شده، بدون معنی می‌باشد.

1. Jehovah

2. vacuum fluctuation energy

گفتگو با یک بیخدا

افزون بر این، دانش روشنگری‌های پرمایه‌ی خوشنود کننده‌ای برای آن بخش از طبیعت که سازماندهی راستینی مانند بدن انسان را نشان می‌دهد، دارد [بخش ۵ را ببینید]. جستار دشواری در دریافت یا پذیرفتن فرگشت بیولوژیک^۱ نیست. مومنان، فرگشت را بیهوده می‌بینند چون اطلاعات خویش درباره‌ی آن را تنها از میان کاریکاتوری بی‌معنی و کم‌خردانه بد ارائه شده از سوی، پای منبرهای فرسوده ملاحا، بدست آورده‌اند. برای نمونه بیشتر ترسایان [در واقع] هنوز باور دارند تئوری فرگشت یاد می‌دهد انسان از میمون‌ها به وجود آمده است.

پرسشگر: آیا گمان نمی‌کنید که دین به مردم آرامش می‌دهد؟

مایلز: گاه‌گاهی آرامش می‌دهد. دین، بیشتر مایه‌ی حس بد گناه‌کاری و دلواپسی است. شما یک فضول چشم‌چران بالای سر خویش دارید که پیوسته همه‌ی کارهای شما را تماشا کرده و همه‌ی اندیشه‌های خصوصی شما را بررسی می‌کند. اگر خدا "گناهی" در زندگی شما ببیند، آن گاه شما را با سوختن در شکنجه گاهی آتشین برای جاوید، می‌ترساند. سخت است که چنین باوری آرامش دهد.

افزون بر این، باورمندان دینی به اشتباه گناه خود و دلواپسی خویش را چون گواهی برای بودن خدا می‌بینند. آن‌ها کم‌کم یاد می‌گیرند خدا را با این احساسات باور کنند، روح‌القدس "آن‌ها را با گناهانشان محکوم می‌کند" که کوششی به انگیزه دادن به توبه برای آن‌ها است. به همین گونه، هنگامی که رهرو دین، آن جور که شما می‌گویید، با باورهایش احساس آرامش می‌نماید -مانند هنگامی که وی می‌پندارد روزی با مادر دوست داشتنی مرده‌اش روبرو خواهد شد- پس وی احساسات درونی خویش را چون -آوردن آرامش از سوی روح‌القدس- می‌بیند.^۲ پس به عنوان پیامد باورهای دینی خودش، چشم پوشی از این که، خواه فرد آرامش یابد یا سراسیمه شود، همواره این احساسات را هم

1. biological evolution

2 - حالت سبکی روحی پس از روضه خوانی و گریه بر امامی را نیز باید با همین دیدگاه بررسی نمود.

جهان بیخدا

چون گواه واقعی روح القدس می‌بیند. من این زمینه‌ی روان‌شناسی را "هیپنوتیزم الهی" در کتابی به همین نام که در دهه ۱۹۷۰ چاپ کرده‌ام، نامیده‌ام.

پرسشگر: اگر شما به خدا یا معاد باور ندارید، پس زندگی چه معنایی می‌دهد؟

مایلز: به گمان من اگر تنها از یک معنا برای زندگی سخن بگویم، درست نیست. از دیدگاه بیولوژیکی ناب، تولید مثل و بقا، به نگر تنها آماج زندگی هستند. ولی می‌پندارم پرسش شما در پی پاسخی ژرف‌تر باشد. تنها پاسخ راستین به پرسش معنای زندگی از ۵۰۰ نفر انسان به ۵۰۰ معنای ناهمسان از زندگی خواهد رسید. چیزی که برای من بسیار معنادار و خشنودکننده است چه بسا برای شما یک خواسته‌ی کم ارزش باشد. همین گونه، چیزی که برای زندگی شما بسیار ارجمند است شاید اشک مرا درآورد. بهر رو، به طور کلی، می‌شود گفت، بیشتر مردم، هم چنین خودم، بستگی‌های خانوادگی در میان نمودهای پرمعنای زندگی است. ولی من به نگر کسانی دیگری که با دیدگاه من همراه نبوده و باور دارند که تندیس‌های باشکوه تراشیده شده یا مسابقه اتومبیل رانی معنا بیشتر دارد، ارج می‌گذارم. جستجوی برای یافتن معنای یگانه در زندگی، چون می‌پندارد همه انسان‌ها ارزش‌های یکسانی دارند، نادرست است. در جهان واقعی، هر فردی با دیگران ناهمسان است و حق درستی برای ناهمسان بودن دارد.

پرسشگر: چگونه به این اتهام که می‌گوید بیخدایی فلسفه‌ای سراسر منفی است، پاسخ می‌دهید؟ ما می‌دانیم شما با چه می‌جنگید ولی نمی‌دانیم برای چه می‌جنگید. آیا تنها کوشش می‌کنید نمایش دیگری را خراب کنید بدون این که جایگزینی بدهید؟

مایلز: نه من همیشه بیخدایی را چون فلسفه‌ی بسیار مثبت در نگر گرفته‌ام که با آن، با از میان بردن بار بسیار سنگین ناچاری به خشنود ساختن خدایی که وجود ندارد،

"من بیخدا هستم، همین. من باور دارم چیزی برای اینکه ما بدانیم، نیست بلکه می‌باید به یکدیگر کمک کنیم و هر چه از دستمان برمی‌آید برای یکدیگر انجام دهیم."

کاترین هیبرون (۲۰۰۳-۱۹۰۹)

بازیگر در خانم‌ها

مجله خانگی (اکتبر ۱۹۹۱)

انسان بدین گونه، بالاترین آزادی را برای برگزیدن آماج‌ها و خواسته‌های زندگی مورد خشنودی خویش را بدست می‌آورد. بیخدایی هیچ آیین مذهبی خشکی ندارد. شما درست می‌گویید. ولی به همین رو بسیار دلنشین است. بیخدایی هم چم با آزادی است و آزادی اندیشه از دیدگاه من بسیار مثبت و پسندیده است.

پرسشگر: خوب بگذارید برای یک آن گمان کنیم باورهای شما درست است: خدایی نیست، بهشتی نیست، و جهنمی نیست. اگر شما در این به اراه راست بگویید، چیزی بدست نخواهید آورد. ولی اگر نگر شما نادرست باشد، شما همه چیز را جاویدان از دست خواهید داد. به سخن دیگر، اگر فردی به خدا باور داشته باشد، هم چیز را بدست آورده و چیزی را از دست نمی‌دهد. اگر باور وی درست باشد به بهشت می‌رود. اگر هم باورش درباره بودن خدا درست نباشد، دست کم به امید رفتن به بهشت بوده حتا اگر سرانجام در کنار شما خاک شود.

مایلز: این استدلال، چون نخست از سوی به لیز پاسکال فیلسوف فرانسوی سده ۱۷ هم، استدلال شد، به نام شرط بندی پاسکال^۱ نامیده شد. در این استدلال چندین مغالطه هست. ولی آشکارترین این مغالطه‌ها این است می‌توان این استدلال را برای هر دینی - نه تنها ترسایی - بکار گرفت. از این رو، می‌توانم بگویم، با گرویدن به اسلام ما همه چیز بدست می‌آوریم و چیزی از دست نمی‌دهیم، پس ما باید همه مسلمان شویم. یا این گونه، با هندو شدن، ما همه چیز بدست می‌آوریم و چیزی از دست نمی‌دهیم، پس باید

1. Pascal's Wager

جهان بیدار

هندو شویم. ترسایان هرگز نباید از این اندیشه رها شوند به اندازه من، یک بیدار، که در خطر رفتن به جهنم ترسایان هستم، در خطر رفتن به جهنم مسلمانان هستند. همچنین استدلال شرط بندی پاسکال، در مقدمه خود، با گرویدن به دین شخص همه چیز بدست آورده و چیزی را از دست نمی‌دهد، کاستی دارد. هرآینه، چه دوست بداریم چه نداشته باشیم، زندگی زمینی ما تنها گونه زندگی است که ما آن را خواهیم آزمود. پس اگر ما این یکی زندگی را، برای چاپلوسی درگاه خداوندی که نیست فدا کنیم، آنگاه همه چیز را از دست داده‌ایم.

پرسشگر: آیا می‌توانیم هردو هم داستان باشیم، عیسا مسیح، چه شما او را چون خدا یا مردی ببینید، وی شخصی ستودنی بوده است؟

"کتاب مقدس پر از چیزهای دلنشین

است. چامه‌های باشکوه دارد؛ و

افسانه‌های هوشمندانه؛ و تاریخ خون

آشامی؛ و نکته‌های اخلاقی خوب؛ و

گنجی از زشتی؛ و بالاتر از هزار تا

دروغ."

مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰)

مایلز: نه به هیچ رو. من گمان کنم با خواندن کتاب عهد جدید به روشنی آشکار است که عیسا به معنای واقعی به جهنم، جایی که کسانی چون آموزه‌های وی را رد کنند، به طور سادیستیک شکنجه شده، مانند خیساندن در بنزین و روشن کردن با کبریت، باور داشته است.

نه تنها چنین آموزشی پسندیده نیست بلکه بیزار کننده بوده و، در نگاه من، نباید به کودکان نارس آموخته شود، کسانی که می‌دانیم آشفته شده و با سخنان ترسناک، می‌ترسند. پدر و مادرها بسیار آرزومند هستند تا به کودکانشان نماز کوچک خوشحالی را بیاموزند " . . . اگر بنا است پیش از بیدار شدنم بمیرم، من برای خدا نماز می‌خوانم که روح مرا با خود ببرد." چه اندازه می‌توانید غیرانسانی باشید!

میان گونه مردم پسند "پرمهر" عیسا که از سوی کلیسا به نمایش گذاشته می‌شود و آن چه در واقع در کتاب عهد جدید گفته می‌شود، ناهمسانی هست. شگفت انگیز نیست

گفتگو با یک بیخدا

اگر پیروانش متعصب هستند. آنها تنها سخنی از عیسا که گفته، هرکسی با باورهای دینی ایشان هم داستان نباشد، سزاوار سوختن جاویدان است، را پیروی می‌کنند. کتاب مقدس -هر دو عهد جدید و عهد قدیم- پر از نمونه‌هایی است که در آن خدا، با حلول در صورت‌های گوناگونی به مردم و ارتش‌ها دستور کشته شدن و آدمکشی را داده است. دلیل دیگری که من عیسا را سزاوار ستایش نمی‌بینم این است که وی به قول معروف نیروهای فراطبیعی خویش را با سبک‌سری، بیهوده بر باد داده است. به جای این که با نیرویش درمان برای بیماری قلبی و سرطان بیابد، آن‌را برای دشنام دادن به درخت انجیر بکارگرفته است! به جای پایان دادن به دشواری‌های زادن و مرگ و میر نوزادان، خوک‌ها را با شیطان پر می‌کند. به جای این که گرسنگی و بی‌سوادی را ریشه کن کند، جام شرابی را به طور جادویی پدیدار می‌کند. وه، چه هدر دادن نیرویی از سوی خدا!

پرسشگر: هرچند شما می‌گویید وی خدا نیست، ولی آیا می‌پذیرید عیسا مسیح، یک مرد، روی زمین بوده است؟

مایلز: شاید نه. هرآینه، اگر وی بوده است، کمابیش بی‌گمان بی‌سواد بوده، چون هیچ نوشته‌ای -دست کم تا جایی که ما می‌دانیم- از خود بجا نگذاشته است. در زمانی که گمان می‌رود وی می‌زیسته، بهر رو، بیشتر مردم بی‌سواد بوده‌اند، من هم در این به اره وی را نقد کنم. من هم در آن زمان اگر بودم، بی‌سواد بودم. ولی گمان داشتن به خدایی بی‌سواد، شگفت آور است.

پرسشگر: آیا هیچ پژوهش‌گر تاریخی نبوده تا به عیسا اشاره کند؟ با آن که شما به طور کامل کتاب مقدس را رد می‌کنید، چگونه این واقعیت که نویسندگان و تاریخ نگاران

در اسلام نیز چنین جستاری را هنگامیکه امامی مورچه ای را از مرگ نجات داده وبه خانه اش می - 1 رساند یا ضامن آهوپی می شود، در حالی که صدها نفر دیگر محکوم مرگ شده‌اند، می توان دید.

جهان بیخدا

در آن زمان - همه هم غیر ترسایی - که زندگی عیسا را با موشکافی نوشته‌اند، را شرح می‌دهید؟

مایلز: درباره اشاره کردن چندین پژوهشگر تاریخ به عیسا درست می‌گویید. برای نمونه، جوزفس، تاقیوس، لوسین، سوتونیس، پلنی و جوستین مارتیر همه در نوشته‌های تاریخی خویش به "عیسا" یا "عیسا مسیح" اشاره کرده‌اند. ولی کاستی بزرگی در این استدلال هست: هیچ یک از نویسندگان پژوهشگر تا دهه‌ها پس از، به قول معروف به صلیب کشیده شدن عیسا به دنیا نیامده بودند. بدین گونه، هیچ کدام از این نویسندگان بی‌گمان نمی‌توانسته داده‌های دست یک از زندگی عیسا داشته باشد. اشاره‌های تاریخی آن‌ها به عیسا، گواهی پدیدار شدن افسانه عیسا در زمان خود آن‌ها را، پدیدار می‌کند. ولی آیا همه‌اش همین است. افزون به راین، بسیاری از پژوهشگران که به عیسا اشاره نموده‌اند، دهه‌ها پس از زندگی وی، بوده‌اند، ریزه‌کاری‌های زندگی عیسا و افسانه‌های بی‌شمار در به اره "معجزه‌ها" سراسر سوی از عیسا است. داستان‌های تردستی‌های رازآلودی که در جهان باستان پخش بوده و در کتاب‌های مقدس دین‌های گوناگون جا گرفته است. زودباوری این‌چنینی، به طور طبیعی زمین حاصلخیزی برای پذیرش و رشد دین‌هایی چون ترسایی فراهم می‌آورد.

پرسشگر: درباره نویسندگان پژوهشگری که هم زمان با عیسا بوده‌اند، چه؟

مایلز: حتی یک تک اشاره به "عیسا" یا "عیسا مسیح" از سوی پژوهشگران زنده در سال‌هایی که گمان می‌رود عیسا روی زمین بوده، نیست. برای من، این واقعیت به خوبی آشکار می‌باشد، چون آن سال‌ها یکی از دوره‌هایی باستانی بوده که به خوبی بررسی شده است. آیا معجزه‌های عیسا توجه صدها نویسنده و بایگان هم زمانش را به سوی خود نکشیده است؟

"نگر پیشین من درباره نادرستی
رستگاری مسیحی و سرچشمه انسان از
کتاب مقدس در طول سال‌ها بالیدگی من
بود، روشن‌تر و نیرومندتر شده و من
دلیلی برای اینکه گمان کنم هرگز
بخواهم آن را دگرگون کنم، نمی‌بینم."

ابراهام لینکلن (۱۸۶۵-۱۸۰۹)
به داوران ج. اس. ویکفیلد در پی مرگ ویلی
لینکلن در ۱۸۶۲

چرا هیچ سند تاریخی از هیردویس^۱، به
قول معروف، قاتل بی‌گناهان [دزدی سر
راست از کتاب خروج] یا از ادعاهای
متا^۲ که در پی مرگ عیسا، پیکرهای
زنده نزدیک گورستان در خیابان‌های
اورشلیم بالا و پایین می‌رفتند، نیست.
آیا در آن روزگار این "واقعیت‌ها" تا آن
اندازه پیش پا افتاده بودند که
تاریخ‌نگاران به آن‌ها اشاره نمی‌کرده‌اند.
برای کوتاه نمودن دیدگاه من درباره
عیسای "تاریخی" من پیش‌تر چاه‌های
سروده‌ام:

امروز کسانی می‌گویند عیسا مرد،
و آرام به کلی مرده.
ولی کسی که سخن می‌گوید بی‌گمان دروغ می‌گوید.
به جایش، هرآینه راستی چنین است،
آن عیسا مسیح، که خونس هدر رفت،
کسی نبوده، پافشاری می‌کنم!
چون چگونه کسی می‌تواند کشته شود،
که هرگز نبوده است؟

1. Herod

2. Matthew

جهان بیخدا

پرسشگر: [آه می کشد] . . . در این به اره، گمان کنم شما واقع بین نیستید. من مطمئن هستم شما می دانید جورج واشنگتن نخستین رییس جمهور ایالات متحده است. شما باور دارید وی بوده است. اگرچه شما اطلاعات دست یکی از این "واقعیت" ندارید. بدون چون و چرا سخنان دیگران را درباره زندگی وی، می پذیرید؛ در حالی که شما سخنان دیگران درباره عیسا را بی درنگ رد می کنید. شما غرض ورزی خود را درباره دین آشکار ساختید!

مایلز: نه به هیچ رو. ناهمسانی هایی در این میان هست. زندگی جورج واشنگتن در زمان زندگی وی از سوی بسیاری از دیده به آن های بی طرف، گواهی شده است. این بی گمان با مورد عیسا که از سوی هیچ یک از پژوهشگران زمان وی گواه نشده، یک جور نیست. همچنین، واشنگتن خودش برای ما دارایی از نوشته های خویش به جا گذاشته ولی عیسا حتی یک نقطه نیز به جا نگذاشته است.

ولی یک ناهمسانی سوم نیز هست، برای من، بسیار چشمگیر است: اگرچه واشنگتن زندگی نامتعارف پر رویدادی و پرباری داشته، ولی هیچ ادعایی تاریخی که بگوید قانون های فیزیک را سر و ته کرده، وجود ندارد. برای نمونه، هیچ کس ادعای نکرده واشنگتن مرده، زنده کرده یا روی آب راه رفته است. کارل ساگان گفته، "ادعاهای شگفت آور، نیاز به گواهی شگفت آور هم دارد." پس در حالی که گفته های کسی در این به اره که جورج واشنگتن در ویرجینیا به دنیا آمده را می پذیرم، ادعاهای کس دیگری به این که واشنگتن از بانوی باکره زایده شده، را نخواهم پذیرفت. هرچه ادعا غیر متعارف تر، باید گواهی نیز سنگین تر و غیرقابل انکارتر باشد. چون هیچ یک از هم دوره های عیسا حتا رنج اشاره کردن به نام وی را در نوشته های خویش به خود نداده اند، پس تراز گواهی مورد نیاز بر مستند ساختن "معجزه های" وی شوربختانه بسنده نیست. به طور کلی چیزی وجود ندارد.

سرانجام، می خواهم شرط ببندم بسیاری از "واقعیت هایی" که درباره جورج واشنگتن می دانیم - یا می پنداریم، می دانیم - همانند اسطوره شناسی است. داستان درخت گیلاس و

گفتگو با یک بیخدا

"نمی‌توانم دروغ بگویم" و پرتاب یک دلار نقره از عرض رودخانه‌ی بوتوماک به همان واقعیت لعنت نمودن درخت انجیر از سوی عیسا هست.

پرسشگر: پس چگونه سنگ جلوی آرامگاه عیسا چرخیده و دور شده است؟ آیا به نیروی فراطبیعی، به ویژه با نگهبان‌های رومی آماده برای بی‌بار نمودن کوشش‌های این چینی، نیاز نبوده است؟

مایلز: بی‌گمان این استدلال از سوی مدافعان ترسایی بسیار ستوده شده و برای بسیاری از بنیادگرایان ساده لوح شگفت آور بوده است. کاستی آشکار این استدلال، آغاز شدن با این پیش‌پندار است که ۹۹ درصد کتاب مقدس راست است. بنابراین، "اثبات" ۱ درصد مانده به طور منطقی چندان سخت نیست. اگر شما بپندارید (۱) عیسا بوده، (۲) وی در سرزمین قضایی رومی‌ها زندگی می‌کرده، (۳) به صلیب کشیده شده، (۴) پیکر وی در آرامگاهی گذاشته شده، (۵) سنگ بزرگی جلوی ورودی گذاشته شده، (۶) نگهبان‌های رومی بیرون از آرامگاه نگهبان بوده‌اند، (۷) سنگ از جای خود جا بجا شده و (۸) پیکر عیسا در روز سوم ناپدید شده است، پس، چه بسا، شدنی است که شخصی سناریوی را که در آن نیرویی فراطبیعی در کار است - هرچند، شاید صدها روشنگری دیگر پذیرفتنی باشد - بسازد.

برای نمونه، بگذارید بگویم من به چهار جادوگر بد باور دارم: جادوگر ۱، جادوگر ۲، جادوگر ۳ و جادوگر چهار. من شگفت زده‌ام کدامیک از این جادوگرها، باغ سبزی‌های در حال خشکیدن مرا جادو نموده است. پری افسون‌کننده‌ای، خبر می‌دهد هنگامی که جادو انجام شده، جادوگرهای ۱، ۲ و ۴ در شهر نبوده‌اند. بنابراین من ادعا می‌کنم "دلیلی هست که جادوگر ۳ باغ سبزی‌های مرا جادو کرده است."

خوب، هیچ کس در روی زمین نیست که باور کند با چنین منطقی بشود چیزی را ثابت نمود، مگر خرد درست را کنار گذاشته باشم. من برای این که ثابت کنم جادوگر ۳ باغ مرا جادو نموده، دلیلی ندارم چون همه‌ی مقدمه‌های استدلال من خیالی است. با

جهان بیخدا

وجود این، "منطق" یکسان پوچی که مدافعان ترسایی به طور روزمره بکار می‌گیرند، از روی سادگی از سوی میلیون‌ها دریافت می‌شود، کسانی که با این باور که باورهای دینی آن‌ها "ثابت شده" که بسیار منطقی هست، در آرامش به سر می‌برند.

پرسشگر: چند دقیقه پیش، از کارل ساگان سخن گفتید. وی به زندگی هوشمند در جای دیگری در جهان هستی باور دارد. آیا بیخدایان چنین احتمالی را درست می‌دانند؟ آیا شما خودتان به UFO (چیزهای پرنده که گفته می‌شود سرچشمه‌ی زمینی ندارد) باور دارید؟

مایلز: بله و خیر. در اندیشه من بی‌گمان زندگی - و چه بسا زندگی هوشمند - به خوبی در سراسر هستی یافت می‌شود. ولی نه، من گمان نمی‌کنم کشتی فضایی بیگانه‌ای از زمین دیدار کرده باشد. داستان‌های بشقاب‌های پرنده سراسر یاره است، چون کشتی فضایی که می‌باید مسافت‌های بسیار بزرگ میان ستاره‌ای را بپیماید، نمی‌تواند به طور فیزیکی به شکل بشقاب کوچک تختی ساخته شود. افزون به این، ماژول ماه نورد نیز به هیچ رو هم مانند بشقاب پرنده نبود، چون طراحی برای فرود آمدن در خارج از زمین نیز اجازه‌ی چنین پیکربندی را نمی‌داد. در حالی که خود من به UFO باورند ارم، بیخدا به ناچار با بودن بشقاب پرنده‌ها ناسازگار نیست، چون بازدیدکننده‌های بیگانه به قول معرف موجودات بسیار پیشرفته‌ای هستند، به جای داشتن خدایانی فراطبیعی که قوانین فیزیک را زیر پا می‌گذارند، آن‌ها را بسیار بهتر بکارگرفته‌اند. کارل ساگان خودش یک بیخدا سرسخت است.

پرسشگر: ولی آیا گمان نمی‌کنید برای این که مردم خرسند باشند نیاز دارند به چیزی، خواه UFO یا خدا یا هر چیز دیگری، باور داشته باشند؟

مایلز: من گمان کنم مردم به طور کلی برای داشتن دل‌خوشی بیشینه، نیازمند به دل‌بستگی و سرگرمی بیرون از خوششان هستند. ولی دلیلی برای این که دل‌بستگی بیرونی از

دین‌های کلاه‌بردار بیرون بیاید، نیست. شاید فردی هرآینه به طور خلاقانه به سوی میلیون‌ها

کنش گوناگون، سرگرمی، روابط، هنر و دانش - که هرکدام ممکن است فرد ویژه‌ای به طور کاملی خشنود و شاد کند- کشیده شود. رهبران دینی با هوشمندی می‌کوشند نیروهای تازه را با روضه خوانی به این که شما برای خشنودی به دین نیاز دارید، به سوی خود بکشند. بدون عیسا یا الله یا بودا، شما بی‌چون و

"من به خدا بودن مسیح باور نداشته و بسیاری از ادعاهای دیگر در کیش ارتودکس را نمی‌توانم بپذیرم."

ویلیام هاوارد تفت (۱۹۳۰-۱۸۵۷)
در نامه‌ای به دانشگاه ییل

چرا به سوی زندگی پربلا و بدبختی خواهید رفت. تبلیغات چی‌ها، برای فروش فرآورده‌ای خویش از کنش روانی یکسانی بهره می‌گیرند: آن‌ها شما وادار به پذیرش (۱) شما راحت نیستید، دشواری دارید، (۲) برای این که "دشواری" شما زدوده شود، نیاز به فرآورده‌های آنان دارید، (۳) دیگران، فرآورده‌ای رقیب شما را با ناامیدی رها می‌کنند.

به وارونه، اگر شما به راستی باور داشته باشید برای شادی خویش نیاز به دین ویژه‌ای - یا بستنی شکلاتی یا ماشین ورزشی یا همدمی کسی - سپس شما آشکارا یک پیشگویی خود تلقینی^۱ می‌آفرینید، تا هنگامی که به اصطلاح "نیاز" شما باقی باشد، خود را بدبخت حس کرده می‌کنید. همچنان که اریک هوفر گفته، "آماج جنبش‌های دینی، پدیدار نمودن یک بیماری در جامعه و سپس ارائه دین همچون دارویی برای آن است." برای همین تبلیغات دینی - یعنی "بی‌دینی، ناشادی" - بیشتر ترسایان می‌پندارند، نا باورها با زندگی بی‌معنی و پوچ در افسردگی غلت می‌خورند. در واقع، کمابیش همه بیخداپانی که می‌شناسم، مردان و زنان بسیار خوش بین و کوشایی بوده که از زندگی لذت کامل می‌برند، بخشی برای این که آن‌ها از غل و زنجیر حس گناهکاری بیمارگونه دینی، دور گردنشان آزاد شده‌اند. در سوی دیگر، من دسته دسته ترسایانی را می‌شناسم زندگی‌های

1. self-fulfilling prophecy

جهان بیخدا

بسیار بی‌بار داشته، برای "معجزه‌ای" که هرگز رخ نخواهد داد نمازهای بی‌پایانی می‌خوانند، یا به شیوه‌ی افسوس‌آوری چشم به راه دوباره آمدن عیسا که بارها به عقب افتاده هستند.

پرسشگر: در ۱۹۶۳ مادلین مورای اوهریر^۱ دادگاه عالی ایالات متحده را قانع ساخت که خواندن نماز را از آموزشگاه‌های دولتی^۲ امریکا بردارند. مطمئن هستم با تصمیم دادگاه هم رای هستید. ولی آیا گمان می‌کنید عادلانه بود در جامعه‌ای دمکراتیک فرصتی از پیشینه‌ی جامعه که می‌خواست در آموزشگاه‌ها نماز بخواند از سوی اقلیتی کوچک ناسازگار از دست رفت؟

مایلز: تا هنگامی که آزمون جبر در آموزشگاه‌های دولتی باشد، دانش‌آموزان بسیاری دعا خواهند خواند. تصمیم ۱۹۶۳ نماز اجباری که در آن دانش‌آموزان با پیشینه‌های گوناگون دینی، از ترس اخراج، ناچار به زمزمه دعاهایی ویژه باورهای دینی محل آموزشگاه، بودند، را ممنوع نمود. هیچ قانونی در هیچ ایالتی برای قدغن نمودن نماز داوطلبانه در آموزشگاه‌های دولتی، نیست. همچنین به یادآورید که عیسا به فریسیان برای نماز خواندن جلو مردم هشدار داد، چون چنین نمازهایی بیشتر، کنش‌های بدون راستی، ریاکارانه برای نمایش است.

پرسشگر: به خاطر کوشش وی در تصمیم دادگاه عالی وی "منفورترین زن در امریکا" نامیده شده است. آیا هرگز با وی دیدار کرده‌اید؟

مایلز: بله سه بار. ما گاه گاهی به یکدیگر نامه می‌نویسیم و در طول این سال‌ها پنج، شش بار با تلفن با یکدیگر گفتگو کرده‌ایم. همچنین عکس ما بر رویه جلد کتاب نخستم، هیپنوتیزم آسمانی انداخته شده است.

1. Madalyn Murray O'Hair

2. public schools

گفتگو با یک بیخدا

پرسشگر: شما از وی چه برداشتی داشتید؟

مایلز: مردم دوست ندارند این را بشنوند، ولی وی زن باهوش و دارای شایستگی شگفت‌آور است. او آشکارا در دیدگاه خویش پایدار مانده، و اگر گمان ببرد دیدگاه شما درباره جستاری اشتباه است، یا کاری را اشتباه انجام می‌دهید، در درست کردن شما در

پیش دیگران نیز درنگ نمی‌کند. ارزیابی خود من با وجود تصویر غول‌مانندی که از وی هست چنین بود، او بیشتر مهربان و بودن با وی دل‌پذیر است. حتا شماری از بیخدایان می‌گویند وی دیوار سختی به دور شخصیت خود کشیده بود. به یاد بیاورید که در طول زندگی‌اش صدها بار، هرآینه، به مرگ تهدید شد، دست آخر هم از سوی دزدی، ربوده شد و در خونسردی کشته شد. همه جنبش‌ها -

"در تجربه یک ساله من در ریاست جمهوری هیچ اثر ناخوشایندی دیگری ندیدم مگر اظهار نا بردباری دینی که در میان بسیاری از شهروندان ما هست. من آن را همچون خطری برای هر گونه آزادی که می‌بالیم و گرامی می‌داریم، نگاه می‌کنم."

وارن جی هاردینگ (۱۹۲۳-۱۸۶۵)
سخنرانی ریاست جمهوری (۲۴ مارچ ۱۹۲۲)

دینی، ضد دینی، سیاسی نظامی، یا هر جنبش دیگر - به دست مزدان یا زنانی با شخصیت افراطی یا دیدگاه‌های افراطی هدایت می‌شود. این دلیل رهبر بودن آنان است. همچنین دلیل این که چرا کاندید دمکراتیک در سنجش با همگان، آزادی‌خواه‌تر بوده، در حالی که کاندید جمهوری خواه در سنجش با رای دهندگان محافظه‌کارتر هستند.

پرسشگر: آیا پسر مادلین ترسایی نشد؟

مایلز: بیل مورای [پسر مادلین مورای اوهیر] دچار سندروم استکهلم گردید، بیماری روانی که گروگان به تروریست‌های رباینده خویش دلبستگی عاطفی و احساسی پیدا می‌کند، که در مورد بیل، مردی ترسایی دیوسیرتی بود که وی در سراسر زندگی‌اش دید.

جهان بیخدا

بیل نیز مانند مادلین، تهدیدهای بسیاری از سراسر ایالات متحده دریافت نمود. سرانجام وی زیر سنگینی این بار، الکلی و معتاد و سپس یک فراری بدنام شد. پس از متارکه و جدایی از خانواده‌اش، به یکباره اعلام نمود یک مبلغ ترسایی گردش گر شده است [چنین بود].

من نمی‌گویم بیل مورای در برگشت به مسیحیت دورویی کرده است. ولی وی در گردش خویش در کشور، اظهارات نادرستی، به درستی درباره گذشته‌ی خانواده‌اش می‌گفت. به دلیل گذشته نادر، هنگام چرخ خوردن بشقاب صدقه، بهتر از بیشتر سخنران‌ها می‌دانست چگونه انگشت بر نقطه حساس ترسایان بنیادگرا بگذارد. دین بسیار

سودآورتر از بیخدایی بوده و بیل مورای این نکته را بهتر از هرکس دیگر می‌داند.

"خاطره دردها و رنج‌هایم، حتا مرا از کدر نمودن روح جوانی با خرافات مسیحیت باز می‌دارد."

من به شما اطمینان می‌دهم کودکان دیگر مادلین، جان و رابین که من پیش از قتل غم انگیزشان، آن‌ها را دیدم، بیخدایان نیرومندی بودند.

الیزابت کدی استن تون (۱۹۰۲-۱۸۱۵)

رهبر فمینیست، در کتاب هشت سال و بیشتر

پرسشگر: شما فرزندی دختر دارید.

آیا شما وی را به سوی بیخدایی خواهید راند؟

مایلز: البته که نه. ولی اگر ناگزیر باشم، چنین خواهم کرد: به شدت پافشاری خواهم نمود که هفته‌ای چند بار، چه بخواهد یا نخواهد، به کلیسا برود. ناچارش خواهم نمود دست کم روزی دو ساعت کتاب مقدس را بخواند و از وی خواهم خواست هر شب برای یک ساعت نیز نماز بخواند. پیوسته به یاد وی خواهم آورد اگر از عیسا پیروی نکند در جهنم خواهد سوخت. و وی را به طور کامل از قرار گذاشتن و آرایش کردن تا ۲۱

گفتگو با یک بیخدا

سالگی باز می‌دارم. با به کار گیری چنین شیوه تربیتی ترسایی، بی‌گمان دخترم را به دوست داشتن بیخدایی هدایت خواهم نمود.

پرسشگر: روشن است که شوخی می‌کنید. ولی اگر دخترتان بخواهد به کلیسا برود، آیا نخواهید کوشید دلسردش کنید؟

مایلز: نه. خوشحال خواهم شد وی را به کلیسا ببرم، یا اگر دوست داشته باشد خودم با وی در کلیسا بمانم. ولی با دورویی وانمود نخواهم نمود که به دین باور دارم. و گاه گاهی اندیشه‌های خویش را درباره این که کلید شناخت جهان و انسان‌هاست، عرفان نیست بلکه دانش است، را بازگو خواهم نمود. البته می‌دانم، با وجود گرایش به این که، دخترم هر راهی را برگزید، به وی یاری رسانم، با این حال بسیاری از ترسایان مرا پدری "ناشایست" برای نشان دادن درست اندیشه‌های گوناگون می‌دانند. دین‌داران، نه بیخدایان، کودکان را با فشاری روزمره به پذیرش باوری سازمان یافته، وادار می‌سازند. آن‌ها هستند که کودکان را برای کج روی از آرمان‌های دینی کیفر می‌کنند.

پرسشگر: احساس عشق، همان احساسی که به سوی خانواده خویش دارید، با هیچ آزمایش دانشیک یا آزمایشگاهی، دیده یا شناسایی نمی‌شود. ولی می‌دانید بی‌گمان این احساس‌ها هستند. از آنجایی که خدا گفته عشق بورز، چرا شما بودن "غیرقابل اثبات" عشق به خانواده را می‌پذیرید، ولی عشق خدا را نمی‌پذیرید؟

مایلز: عشق شخص به سوی خانواده‌اش کارکردی حیاتی و شگفت آور، روان شناسی انسان است. اگر چون و چرا می‌کنید، خدا، مانند عشق به خانواده، کارکردی در روان شناسی انسان هست، من با شما هم داستاتم: بی‌شک خدا در چارچوب روان شناسی میلیون‌ها انسان "هست". ولی در باورهای دین‌های پر هوادار خدا همچنین بیرون از و بدون وابستگی به روان شناسی انسان، هست. اگر فردا همه‌ی انسان‌های روی زمین

جهان بیخدا

بمیرند، کلیسای دیدار باور دارد، خدا همچنان به فرماندهی جهان پس از ما ادامه خواهد داد. در برابر آن، عشق من به خانواده‌ام، تا هنگامی که زنده هستم، " هست " و کارکردی قابل شناخت دارد. گفتن این که چنین عشق نا وابسته به مغز ماست، مانند این است که گفته شود گوارش بدون وابستگی به شکم‌های ما وجود دارد. آرزومندی انسان به عشق شکست محدودیت مرگ، بدون شک دلیل نخست است که افسانه‌های معاد اختراع و به تندی باور شده است.

کتاب مقدس به راستی می‌گوید "خدا محبت است" (۱ یوحنا ۴:۸). همچنین می‌گوید "محبت حسد نمی‌برد" (۱ قرنتیان ۴:۱۳). سپس ما می‌شنویم که "من، خدای تو می‌باشم، خدایی حسود هستم" (کتاب خروج ۲۰:۵). "خدا محبت است" هنگامی که میلیون‌ها انسان غیر ترسایی را در جهنم شکنجه نکند یا به بنی اسرائیل دستور ندهد "باکره‌ها را برای خودتان بردار" اما همه‌ی مردان، زنان و کودکان پسر بی‌گناه را قتل عام کن در ضبط سرزمین موعود(شماره‌های ۱۳:۱۸).

پرسشگر: به این اتهام که بیخدایی تنها دینی دیگر است چگونه پاسخ می‌دهید؟

مایلز: به نگر من هر چیزی برازنده نام دین باشد می‌بایستی باوری به خدا یا خدایان و شماری از باورهای فراطبیعی داشته باشد. وگرنه، "دین" را از بیخدایی نمی‌توان شناسایی نمود. بیخدایی آنجا که باور به خدا و نیروهای فراطبیعی را رد می‌کند، رو در روی دین می‌ایستد. بهر رو، اگر "دین" را ریختی از ساختار فلسفی تعریف کنید، آنگاه می‌توان بیخدایی را دین نامید. ولی چنین تعریف فراگیر و سستی به تندی بی‌معنا شده و به پریشانی می‌انجامد. برای نمونه، من، چون بیخدایی کامل را می‌توان یک پارسای دین‌دار نامید. به بیان دیگر، من با این که یک ترسایی دین‌دار با یک بیخدای کامل در مسائل روانی اشتراک‌های بیشتری در سنجش با کسی که نه به این نه به آن دلبستگی دارد، دارند، هم‌داستان هستم. از این رو، من همیشه کوشش ترسایان برای زدن انگ

"دین" به بیخدایی را چون فریب یافته‌ام. به نگر چنین است که ترسایان می‌گویند "تو، بیخدا، هم اندازه ما بی‌منطق هستی."

"دوست دارم باور کنم دوباره زنده خواهم

بود، اندیشه، احساس، بخشی از من ادامه

خواهد داشت، پس از اینکه مردم. ولی به

همان اندازه که می‌خواهم باور کنم وبا

وجود فرهنگ سنتی باستانی جهانی که از

معاد پشتیبانی می‌کند، غیر از اندیشه‌های

بیهوده نامیدن آن، چیز دیگری به فکرم

نمی‌رسد."

کارل ساگان (۱۹۳۴-۱۹۹۶) برنده

جایزه ستاره شناسی پولیتزر

در کتاب جهان شیطانی

پرسشگر: آیا این درست نیست که

شماری از بیخدایان پرآوازه در بستر

مرگ به دین پیشین خویش برگشته‌اند؟

مایلز: نه. داستان‌های ساختگی

بسیاری از سوی ملایان نادرست

تلویزیونی^۱، پیوسته گفته می‌شود. ولی

هیچ یک از آن‌ها ریشه درستی ندارد.

بگذارید من نمونه‌ی روشنی از این که

چنین داستان‌های برگشتی به سوی خدا،

یاوه است، بگویم. توماس پین^۲، کسی

که نقش بزرگی در استقلال امریکا داشت، در نوشته بلندآوازه‌ای به نام *دوره‌ی مهر*، به

ترسایی می‌تازد. با وجود این که وی یک امریکایی دلاور بود، انجمن ترسایی آن زمان

برای اندیشه‌های پاد دینی‌اش، از وی بیزار بودند. پس از مرگ پین، فرقه‌ای از

پروتستان‌ها^۳، یک شایعه به راه انداخت که پین در بستر مرگش ناگهان به راه راست

برگشته و همه‌ی نوشته‌های پاد دینی خودش را رد نموده است.

این افسانه‌ی ساختگی از برگشت به دین پیشین درباره پین، به سادگی کوششی از

سوی فرقه‌ای از پروتستان‌ها برای بازسازی مردم از خواندن نوشته‌های پرنفوذ وی بود.

اگر پین، خودش *دوره‌ی مهر* را رد نموده است پس ما هم باید همین کار را بکنیم، داستان

1. dishonest TV evangelists

2. Thomas Paine

3. Puritans

جهان بیخدا

جلو رفت. بهر رو واقعیت این است که بین هنگامی درره‌ی مهر را نوشت که چشم به راه گیوتین بود! وی ناروا زندانی شده بود و باور داشت که سرش قطع خواهد شد. در هنگامی که بین می‌پنداشت واپسین روزهای زندگی‌اش است، درره‌ی مهر را نوشت. پس، نه برگشت به دین، با نزدیک شدن مرگ، بین خواسته یک گواهی بر ناباوری خویش به جا بگذارد. خوشبختانه، پس از مدتی بین از زندان آزاد شد. ولی پروتستان‌های بی‌شرم، چنین داستانی که بین از مرگ می‌ترسیده، در آستانه مرگش باورهای پاد دینی خودش را رد نموده است را سال‌ها پس از آن، پخش می‌کنند.

برای بسیاری از ترسایان باور کردن نیست شخصی آموزه‌های الهی آنان را با دلیل نپذیرد. ترسایان می‌پندارند در ژرفای بیخداها و ندانم‌گراها باوری از خدا و معاد - باوری اساسی که گمان می‌رود در هنگامه‌های خطرناک و در زمان نزدیک شدن مرگ نمایان می‌شود - وجود دارد. "هیچ بیخدایی در سنگرها نیست." ولی کسانی با باور راستین به معاد تنها کسانی هستند که به راستی در هنگامه‌های خطرناک به دینی می‌گروند. بنا بر تعریف، بیخدایان خارج از این دسته قرار می‌گیرند. پژوهش‌های خود من، بیخدایان کسانی نیستند که به شدت از مرگ می‌ترسند، بلکه باورمندان هستند، زیرا به درستی نمی‌دانند به جهنم یا به بهشت می‌روند. پیوسته از بیخدایانی که در ارتش هستند ایمیل دریافت می‌دارم، بسیاری از آنها در جنگ مستقیم در افغانستان یا عراق هستند.

پرسشگر: شما از مرگ می‌ترسید؟

مایلز: من از مرگ می‌ترسم چون دوست دارم زندگی کنم. دوست ندارم زندگی من به آخر برسد. از مرگ می‌ترسم، زیرا نمی‌خواهم همسرم بیوه و دخترم بی‌پدر شود. و بی‌گمان دوست ندارم مرگ رنج آور سخت یا دردناکی داشته باشم. ولی از مرگ برای این نمی‌ترسم که در یک گونه از جهنم کباب شوم. چون اسطوره است.

گفتگو با یک بیخدا

پرسشگر: بی‌گمان شما می‌اندیشید که همه دین‌ها ساخته دست انسان‌ها است. ولی هیچ توضیحی از این که چرا مردم چیزی را دانسته ساخته و بخش می‌کنند، با این که می‌دانند دروغ است.

مایلز: من نمی‌پندارم که انسان‌های باستان ناگهان روزی تصمیم گرفتند که دینی را برپا کنند. این چیزی نیست که رخ داده باشد. انسان نخستین بسیار کم درباره خویش و پیرامون خودش می‌دانست. وی نمی‌دانست چرا باران می‌بارد، چرا محصولاتش از میان می‌رود، چرا کودکانش بیمار شده و می‌میرند، چرا فصل‌ها دگرگون می‌شود. پس اندیشه‌ی بودن خدایی فرا انسانی مسئول این عناصر گوناگون باشد، باورکردنی به نگر می‌رسید.

افزون به راین، گمان کنم شاید مراسم و پیروی دینی برای این ارزش یافت که مردمان در پی تشویق خدایان به رفتاری دوستانه بودند. برای نمونه چه بسا، شخصی گمان کرده باشد، اگر از خوشی جنسی پرهیز نماید و از خدای سیب زمینی بخواهد زمینش را پر بار نماید، شاید این چشم‌پوشی از خوشی جنسی خدای سیب‌زمینی را برای واکنشی همچون پاداش دادن جبرانی، برانگیزد. به سخنی دیگر، انسان نخستین با کنترل کردن بخش کوچک از زندگی خصوصی‌اش، با دعا و درخواست از خدایان، امیدوار بود کنترل بخش بزرگ‌تری، مانند سامان‌دهی آب و هوا یا بهبود بیماری‌ها، را غیرمستقیم بدست آورد. ویژگی‌های این مراسم‌ها و خود قربانی کردن‌ها^۱ در فرهنگ‌های گوناگون آغازین، بسیار ناهمسان بود. ولی همه این دین‌ها در یک چیز مشترک بودند: کسی می‌بایستی در پیش خدا رنج برد تا خدا "گناه" را بخشیده و به مردمان برکت دهد. بنابراین، تا درجه چشمگیری دین‌ها گونه‌ای خودآزاری^۲ هستند: پیش از این که کسی بدون گناه در زندگی خوش باشد، می‌بایستی کسی رنج کشد.

1. self-sacrifices

2. masochism

جهان بیخدا

پرسشگر: آیا باور دارید دین‌ها رفتار اخلاقی را تشویق می‌کنند؟

مایلز: اگر شما از دین ترسایی سخن می‌گویید، ایالات متحده بدون چون و چرا بزرگ‌ترین ملت دلبسته به دین در کره زمین می‌باشد. همچنین ایالات متحده از بالاترین نرخ تبه‌کاری جهان، در رنج است. در برابر آن، ملت‌های سکولار تر اروپایی - جاهایی که کمتر از ۱۰ درصد مردم گرایش به رفتن به کلیسا به طور منظم را دارند - نرخ تبه‌کاری بخش بسیار کوچکی از نرخ تبه‌کاری در ایالات متحده است. سرانه همکاری در

"چیزی که شما را درباره‌ی ده فرمان خوشحال می‌کند، در واقع، این است که آن‌ها ده تا بیشتر نیستند."

اچ. ال. منکن (۱۹۵۶-۱۸۸۰)

منتقد و ویرایشگر

نیکوکاری همچنین در کشورهای سکولار اروپایی بسیار بالاتر از آن در امریکایی ترسایی می‌باشد. پس به نگر می‌رسد میان هواداری ملتی از دین و رفتار اخلاقی آن‌ها همبستگی وارونه‌ای هست.

اگر ده فرمان^۱ را به دقت واریسی نمایید، شگفت‌زده می‌شوید چون در می‌یابید تنها سه فرمان از ده فرمان

از برخورد غیراخلاقی با دیگران، برای نمونه کشتن، دزدی و گواهی دروغ دادن، جلوگیری می‌کند. بیشتر این فرمان‌ها، تنها روش‌هایی از مراسم دینی پذیرفته شده چون، ارج گذاشتن به روز شنبه، غدقن بودن تصویرهای حکاکی و حجاری شده، نپرستیدن خدایان دیگر، بر زبان نراندن بیهوده نام خدا، را تعیین می‌کند.

من دین‌ها را با همه‌ی هستی‌ام درجایی که آن‌ها کوشش می‌کنند رفتار اخلاقی را گسترش دهند، یاری می‌کنم. ولی کمابیش همیشه، به جای این که اخلاق را رفتار منصفانه و مهربان شخص در برابر دیگران تعریف کنند، آن را بنا بر این که شخص از دین "درست" پیروی می‌کند تعریف می‌کنند. افزون به راین، بنیادگرایان پروتستان غیر

1. Ten Commandments

گفتگو با یک بیخدا

ترسایان را بی‌چون و چرا از نگر اخلاقی زیردست ترسایان می‌دانند. چنین "اندیشه‌ای" ناچار به تعصب، پیش داوری و جهاد^۱ می‌انجامد.

تاریخ خونین ترسایی، هر شخص واقع بینی را به این پیامد که دین‌ها به طور کلی - و ترسایی به ویژه - ننگ اخلاقی، گونه انسان هستند. جنگ‌های صلیبی، تفتیش عقاید، سوزاندن جادوگران، شکنجه‌ی کافران همه به نام خدا انجام گرفته است. در حالی که منصفانه نیست که مسئولیت ترسایی را بگیریم، با این وجود به طور تاریخی، شمار مردم کشته شده به نام دین ترسایی، بسیار بیشتر از کشته شدگان به هر دلیلی که با بیخدایی پیوند پیدا می‌کرد، می‌باشد. برای ۱۵۰۰ سال، کلیسای ترسایی با ساماندهی دخمه‌های شکنجه را در سراسر اروپا اداره می‌کرد. بدون استثنای، شکنجه چون قانون بود. در کنار کتاب مقدس، پر ارزش‌ترین و گرامی‌ترین کتاب در سرتاسر تاریخ ترسایی کتاب *Malleus Maleficarum* [چکش جادوگران] بوده که راهنمای گام به گام شکنجه نمودن زنان جادوگر و جادوگران بود. هر سال، کلیسای ترسایی ده‌ها هزار نفر از مردم حتا کودکان دو ساله را تا آستانه‌ی مرگ شکنجه می‌نمود. تنها شرط، دعا خواندن به ابزار شکنجه پیش از این که بکار گرفته شوند از سوی روحانی بود. بیشتر امریکایی‌ها گمان می‌کنند سوزاندن جادوگران تنها در دوره‌ای کوتاه هنگام مستعمره سازی نیواینگلند بوده است. ولی هرآینه، سوزاندن جادوگران هنگام مستعمره نمودن امریکا پس از ۱۵۰۰ سال حکومت ترس و وحشت در سراسر اروپا، پایان یافت.

امروزه، روی هم رفته ترسایان هر هفته یا کمابیش هر هفته به کلیسا رفته - دست چند دوست ترسایی را فشرده و به یکدیگر می‌گویند، "اجرکم عندالله"^۲ - به روضه و چند نوحه‌ی آرام بخش گوش می‌دهند - سپس با "آرامش خدایی"^۳ در دل به خانه باز می‌گردند. چون اکنون کلیسای ترسایی به روشی متمدن رفتار کرده، مایه این احساس دروغین می‌شود که دین همیشه نیروی آرام بخش برای خوبی کردن بوده است. این

-
1. Holy War
 2. God bless you
 3. peace of God

چنین نبوده است. در کنار نابودی یکسره‌ی جادوگران، کلیسا در سراسر تاریخش برای جلوگیری از پیشرفت دانش، با بی‌رحمی جنگیده- هنوز نیز در حال جنگ - است. فراموش نکنید، گاليله برای ساختن تلسکوپش و پیدا کردن ماه‌های هرزدا^۱ نزدیک بود کشته شود. افزون به این، برای قرن‌ها کلیسا با نامیدن "هتک حرمت جایگاه خدا"^۲ کالبد شکافی بدن انسان را قذغن کرده بود. در نتیجه از پژوهش‌های پزشکی برای کمابیش هزار سال جلوگیری شد. بی‌خود نیست که رشد پایدار و نفوذ ترسایی در دوره‌ای رخ داده که تاریخ نگاران از آن به نام *سره‌های تاریک* نام برده‌اند.

"به نگر من توحید بزرگ‌ترین بدبختی است که برای انسان رخ داده است. هیچ گونه خوبی در یهود، اسلام و مسیحیت نمی‌بینم - انسان خوب، چرا، ولی هر دینی بر پایه یک خدای یکتا، دیوانه، بدکینه باشد، به خوبی برای نمونه کنفسیوس که دین نبوده بلکه سامانه‌ی اخلاقی، آموزشی می‌باشد، نیست."

گور ویدال نویسنده
در کتاب در خانه (۱۹۸۸)

به راستی می‌ترسم، اگر ما آغاز به آموزش دانش راستین در آموزشگاه‌های غم گرفته دولتی نکنیم، در خواهیم یافت امریکا در سده ۲۱ از فضای اندیشه‌ای چون *سره‌های تاریک رنج* می‌برد. ما گرایش داریم که باور کنیم، هنگامی که دانش به دست مردم افتاد و تکنولوژی پیشرفت نمود، این پیروزی "برجا می‌ماند" و آینده تنها بر روی پیروزی‌های گذشته برپا می‌شود.

ولی تاریخ با تندی بر پاد چنین دیدگاه خوش بینانه دلیل می‌آورد. برای نمونه، یونانیان و مصریان باستان کشف‌های شگفت‌آوری دانشیک داشته و جزئیات واکاوی‌های دانش را به دقت نوشته که بعدها بدست کلیسا نابود شد و برای سده‌ها پوشیده ماند.

1. Jupite

مشتری یا برجیس یا هرزدا؛

2. a desecration of the temple of the Holy Ghost

اسلام قلب را جایگاه خدا می‌داند؛

گفتگو با یک بیخدا

انبوهی از متعصب‌های دینی دانسته بزرگ‌ترین کتابخانه جهان باستان را در اسکندریه مصر به آتش کشیدند. و تا هنگام رنسانس که پژوهشگران اروپایی از بندهای دینی آزاد شدند، توانستن این پایه‌های دانش را از نو پس از ۱۵۰۰ سال دوباره کشف نمایند.

هزار و پانصد سال پیشرفت از سوی کلیسا ترسایی، خفه شد. اگر شکنجه و فشار دین بر دانش وجود نداشت، چه بسا انسان در ۶۵۰ پس از میلاد در ماه فرود آمده بود. شاید سرطان در ۸۰۰ پس از میلاد برای همیشه ریشه کن شده و بیماری‌های قلبی اکنون ناشناخته بود. ولی دانش گذشته یونان و مصر از سوی ترسایی در بند نگه داشته شد. به طور تاریخی کلیسا با کینه‌توزی بر پاد هرگونه پیشرفت دانش جنگیده است. ولی پس از نکوهش‌های به یهود، بزودی کلیسا از جایگاه پیشین چرخیده و کشف نوین را "هدیه خدا به انسان" دانسته است. سلسله مراتب روحانیت کلیسای کاتولیک حتا در برابر نوآوری چاپ نیز ایستاد، چون کتاب مقدس به آسانی به طور انبوه چاپ شده و در

"چیزی که بسیار گفته می‌شود این است

که یورش بردن بسی نادرست هست،

چون دین انسان را پرهیزکار می‌نماید، من

می‌گویم، هیچ‌گاه این را ندیده‌ام."

لرد برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰)

انگلیسی نوبل ادبیات، ریاضی دان،

فیلسوف، فعال صلح

در کتاب چرا مسیحی نیستم

دست کسانی و چه بسا "کلام خدا" را بد تفسیر یا از آن انتقاد کنند، جا می‌گرفت. پیش از صنعت چاپ، کتاب مقدس تنها از سوی روحانیان کاتولیک خوانده و تفسیر می‌شد.

کلیسا با خشونت نوآوری در پزشکی، آنتی‌بیوتیک، هوش بری، جراحی، تزریق خون، مهار زاد و زایش،

پیوند اعضا، لقاح مصنوعی و بیشتر گونه‌های کاهش درد، را نکوهش می‌کرد. پنداری، این ابزارهای دانش، در طبیعت دخالت نموده و بنابراین بر خلاف خوست خدا بود. کلیسا، اکنون روبروی پژوهش سلول‌های بنیادی، تکنولوژی همانندسازی و مهندسی ژنتیک ایستاده است. ولی هنگامی که آزمایشگاه‌های همانندسازی منبع بی‌کرانی از بافت‌های قابل پیوند برای کودکان در حال مرگ فراهم آورد، و هنگامی که مهندسی ژنتیک، همه

جهان بیخدا

گونه‌های سرطان را خوب نمود، رهبران روحانی بار دیگر با فراموشی جایگاهی که در آغاز گرفته‌اند، به این پیروزی‌ها، مانند گواهی برای عشق خدا به انسان، درود می‌فرستند. امروزه، دانش چیره است، ولی در سراسر تاریخ نوشته شده، دین، پژوهش‌های دانشیک را خفه نموده و بیشتر زمان‌ها، آن‌هایی را که هوادار روش‌های دانشیک بوده‌اند شکنجه یا اعدام کرده است.

مگر این که به طور کارآمدی، سیستم آموزشی خویش را بهبود بخشیم، دور از باور نیست که نادانی یک بار دیگر چنان همه گیر شود که بنیادگرایان فرا محافظه‌کار مهار دولت ما را بدست آورده و کتاب سوزی و جادوگر سوزی‌ها را دوباره برپا کنند. آنگاه پانصد سال گفتگوی داغ در انجمن‌های دانش ممکن است درباره گرد یا هموار بودن زمین باشد. این سناریوی هراس آور چه بسا باورکردنی نباشد، ولی چندان هم بی‌راه نیست.

پرسشگر: آیا تاکنون کسی شما را برای دیدگاه خودتان به دین، تهدید نموده است؟

مایلز: تنها پلیس محلی.

پرسشگر: آیا جدی می‌گویید؟

مایلز: بله. پیش‌تر در سال‌های پایانی دهه ی ۱۹۷۰، من تظاهرات اعتراض آمیزی را بر ضد یک شفادهنده‌ی دغل که سالی یک بار این جهاد شفا دهی را در شهر برپا می‌کرد، سازماندهی نمودم. در حالی که من از حقوق قانونی وی برای پخش باورهای دینی خودش آگاه بودم، حس می‌کردم می‌بایستی به انجمن محلی هشدار می‌داده شود. این "مرد خدا" هر بار به بیماران دیابت می‌گفت که انسولین‌ها را دور اندازند و به سرطانی‌ها دستور می‌داد شیمی درمانی را رها نموده و چشم به راه معجزه خدا باشند.

گفتگو با یک بیخدا

چندین ماه پیش از برنامه‌ی بازدید شفادهنده از شهر ما، کودکی در یکی از بیمارستان‌های محلی با سوراخ بزرگی در دهلیزهای قلب خویش به دنیا آمد. به طور عادی، این کمبود مادرزادی به آسانی درمان پذیر بوده و بچه را به زندگی سالمی برمی‌گرداند. ولی مادر نوزاد، جراحی وی را نپذیرفت و به جای آن چشم به راه بازدید شفادهنده ماند. بدبختانه کودک از پیامد چشم به راه معجزه بودن برای این کمبود هنگام زایش، درگذشت. چون هیچ یک از رساناهای خبری محلی این رخداد غم انگیز را گزارش نکرد، تصمیم گرفت خودم با ساماندهی اعتراضی بر پاد گردهمایی معجزه شفادهنده که پس از آن برگزار می‌شد، پیش گام شوم.

همراه با تنی چند از دوستان هم اندیشه، شماری پلاکارد که به انجمن می‌گفت "بخشش پول برای پژوهش‌های پزشکی، نه کلاهبرداری دینی" فراهم نمودم. ما با امید به این که کمک دهنده‌های مالی از پر کردن خزانه شفادهنده، پشیمان شوند، می‌خواستیم که این شعارها را به نزدیک محل گردهمایی ببریم. و پیوسته از هزاران نفر درخواست ۱۰۰ دلار برای هر شب برای یک نفر می‌نمودم تا "به خدا نشان دهیم چه اندازه به او ایمان داریم."

بهر رو من درباره تظاهرات اعتراض‌آمیز از دو خطر نهفته می‌ترسیدم. نخست، پیروان این شفا دهنده‌ی سیار از بهترین اندیشمندان دنیا که نبودند. و چون ممکن بود آن‌ها با من و دوستانم که با آرامش در حال بردن شعارها به نزدیک محل گردهمایی بودیم، برخورد فیزیکی داشته باشند، نگران بودم. دو، می‌خواستم بیشترین احتیاط درباره این که اعتراض ما به طور فنی هیچ قانونی را زیر پا نمی‌گذارد، مانند تجاوز به زمین مردم، بند آمدن راه ساختمان‌های همگانی، که پلیس در آن صورت می‌توانست تظاهرات ما را از هم بپاشد، داشته باشم.

به خاطر این دل نگرانی، من یک کار احمقانه باورنکردنی نمودم: من برای بدست آوردن اطلاعات و درخواست حفاظت پلیس برای تهدید نهفته از سوی متعصبین دینی در هنگام رژه‌ی اعتراض‌آمیز خودمان، از مقام مجری قانون، به پاسگاه پلیس محلی رفتم. با نخستین افسر پلیسی که گفتگو نمودم، از من پرسید، "آیا اعتراض شما بر له یا علیه

جهان بیخدا

اوست؟" [یعنی شفادهنده]. هنگامی که پاسخ مرا "برعلیه او"، شنید، وی گفت خودش گمان دارد همراه گردهمایی معجزه باشد و همچنان که از کنار تظاهرات ما می‌گذشت بی‌میل نبود تفی به صورت من بیندازد.

من اندیشیدم شاید بهتر باشد با کس دیگری سخن بگویم. افسر پلیس دیگری به من گفت اگر در هنگام اعتراض هرگونه رویدادی پیش آید، مرا بازداشت خواهد نمود. گفتم که گرایشی به برخورد فیزیکی ندارم و هیچ‌گاه در سراسر زندگی خود دعوا نکرده‌ام. پلیس به من گفت، برای وی مهم نیست چه کسی دعوا را آغاز نموده است. اگر کسی از پیروان شفادهنده، می‌کوشید با خشونت جلو ما را بگیرد، چون ما در کار خدا مداخله نموده بودیم، پلیس خوشحال می‌شد که مرا بازداشت نماید. گفت خودش "خوشحال خواهد شد تن لشم را گوشه زندان پرت کند."

با بیزاری به خانه برگشتم و به امید این که با آدم منطقی‌تر از آن‌هایی که رو در رو برخوردیم، گفتگو کنم، به پاسگاه تلفن زدم. سرانجام به یک گروهان پلیس ارتباط داده شد و وی گفت، "لغت به تو. رفیق، هیچ پلیسی نمی‌خواهد از یک بیخدای لعنت شده حفاظت کند. امیدوارم یکی بزنه حسابی لت و پارت کنه." در آن روز من با هفت یا هشت نفر از اعضای پلیس رو در رو یا تلفنی گفتگو نمود، هیچ‌یک کمکی نکردند و بیشتر آن‌ها سر راست یا سربسته، اگر ما اعتراض سراسر قانونی خود را انجام می‌دادیم، تهدید به انتقام کردند. این بدون شک، بزرگ‌ترین چالش خردمندانه "حرفه‌ای" بود که تا کنون برای من رخ داده است.

پرسشگر: آیا شما به اعتراض خویش ادامه دادید؟

مایلز: بله و هیچ‌گونه رخداد بدی پیش نیامد. و حتا پلیس نیز هیچ واکنشی نشان نداد. با ارزش‌تر از همه، ما پوشش تلویزیونی چشمگیری داشتیم و موقعیت خود را آشکار نمودیم که شفادهنده با ریاکاری فریب آمیز از آن‌های پول جمع می‌کند و بهداشت

گفتگو با یک بیخدا

همگانی با پندهای پزشکی الکی وی، دچار مخاطره شده است. ولی مطمئن هستم، به هر حال وی مالی از راه انفاق جمع نمود.

از شما دعوت می‌کنم بامداد این یکشنبه، کمابیش چهار ساعت برای تماشای مراها و شفا دهندگان تلویزیون تماشا کنید. سپس از خویش بپرسید: آیا یک خدای قادر متعال چنین افرادی را هم چون سخنگوی خویش برمی‌گزیند؟

پرسشگر: [با خنده] آیا بیخدایی در زندگی اجتماعی شما کارساز بوده است؟

مایلز: نه به طور ویژه. اگر چه درباره دین و بیخدایی بسیار نوشته‌ام، کمابیش هیچ گاه چنین جستاری را در گفتگوها پیش نمی‌کشم، مگر این که درباره باورهایم، پرسشی ویژه‌ای از من پرسیده شود. بهر حال، من احساس می‌کنم، درک کاملی از چگونگی سیاه پوست یا اسپانیول یا هم جنس باز بودن در امریکا، دارم. گاهی شما باید با مردم متعصب ساده‌اندیش کسانی که شما را درست درک نکرده و باور دارند شما بی‌اخلاق هستید،

**"کتاب خوب - یکی از چشمگیرترین
دروغ‌هایی که تا کنون ساخته شده است"**

اشلی موناتاگو (۱۹۹۹-۱۹۰۵)

انسان شناس انگلیسی

پرفسور دانش در هاروارد و پرستون

روبرو شوید چون یک جوری شما در اقلیت هستید. غم انگیز است که گاهی من در گفتگوهای پرسش و پاسخ رادیویی با پرسشگران تلفنی، پرسش تلفنی پرسیده شده، بارها ناچار شده‌ام پاسخی این چنینی بدهم، "نه، چنین قتلی به باور من درست نیست."

پرسشگر: پس شما بیخدایان چگونه اخلاق را تعریف می‌کنید؟ چون به خدا باور ندارید، آیا به خوب و بد باور دارید؟

جهان بیخدا

مایلز: بله که داریم. من شرط می‌بندم اگر شما در کنار من فرا محافظه کارترین ملای شهر را بیاورید، من و او چه بسا ۹۵ درصد زمان‌ها در مورد "بد" یا "خوب" بودن رفتاری، هم داستان هستیم. به نگر من اصطلاح "خوب" و "بد" از سوی بکارگیرنده بیشتر زمان‌ها با روشنی درست و بدون تعریف خالی از تعصب بکارگرفته نمی‌شود. من، خودم گرایش دارم برچسب "با ملاحظه"^۱ حقوق دیگران و "بدون ملاحظه"^۲ حقوق دیگران را به رفتارها، بزنم. من احساس می‌کنم، به جای تار بودن، گرایش به روشنی دارد.

اگر کنشی دانسته و بدون نیاز، حقوق کس دیگری را زیر پا بگذارد، آنگاه من این کنش را نادرست ارزیابی کرده و از انجام آن پرهیز می‌کنم. کشتن، دزدی، زد و خورد فیزیکی - کمابیش همه تبه کاری‌ها- در این دسته جا می‌گیرد. وکیل‌ها این کنش‌ها را *malum in se* [یعنی، بد به خودی خود] می‌نامند. باز هم، یک کشیش باپیست^۳ و من، بر سر این که چه رفتاری شایستگی نامیده شدن *malum in se* را دارد، کمی، یا شاید هیچ، اختلافی نداریم.

به هر رو، بی‌گمان با کشیش بر سر بد بودن رفتارهای ناروای قانونی *malum prohibitum* [یعنی نادرست برای این که اجازه انجام ندارد]، کشمکش خواهم داشت. نمونه‌ای از رفتار ناروای قانونی، ندانسته رها نمودن ماشین در جا پارک پس از ۵:۳۰ در حالی که می‌بایستی ساعت پنج آنجا خالی شود، می‌باشد. در اینجا این کنش شما به خودی خود پلید یا به طور حتم زیان رسان نیست، بلکه با نادانی قانونی را زیر پا گذاشته‌اید. کشمکش‌های اخلاقی میان بیخدایان و ترسایان، کم و بیش همواره در گرداگرد رفتارهای ناروای قانونی - بیشتر رفتارهای جنسی - می‌چرخد. بیخدا می‌گوید که دو نفر بالغ و راضی که ازدواج نکرده‌اند، اگر بجا و درست از آبستنی و بیماری جلوگیری کنند، می‌توانند با هم کنش جنسی داشته‌اند بدون این که کنش "ناروایی" یا "غیراخلاقی"

-
1. considerate
 2. inconsiderate
 3. Baptist minister

گفتگو با یک بیخدا

انجام داده باشند. بهر رو، ترسایان، این دیدار جنسی را بی‌چون و چرا برچسب "بد" می‌زنند چون از سوی خدا، اجازه داده نشده است. استمناء نمونه دیگری است. اگر پسر نوجوانی درباره‌ی دختر هم‌کلاسی خویش به طور خصوصی و بدون آسیب‌رسانی خیال‌بافی کند، یک بیخدا شاید بگوید "خوش باش."

در برابر این، ترسایان چنین کنشی را چون کنشی "بد" در نگر گرفته، چون گمان می‌رود، مسیح هیچ‌گاه استمناء نکرده و چنین رفتار "ناشایستی" را قدغن کرده است. کوتاه سخن آن‌که، من یک رفتار را هنگامی که به درستی به کسی آسیب برساند، "بد" می‌دانم، نه این که چون "از سوی پروردگار خداوند تو گفته شده است." سرانجام، چون بیخدا هستم، درباره‌ی "ارزش خانوادگی از سوی ترسایانی که زندگی و رفتار خودشان رسوایی‌آور است،

" کتاب عهد عتیق مسئول بیشتر، بیخدایی ندانم گرایبی‌ها و ناباوری‌ها - هرچه دوست دارید بنامید - در سنجش با هر کتاب دیگری که تا کنون نوشته شده است، می‌باشد."

۱.۱. میلان (۱۹۵۶-۱۸۸۲)

نویسنده‌ی وینه در رنج

مورد انتقاد هستم. من هیچ‌گاه سر دخترم داد نزده‌ام، حتا یک سیگار نیز نکشیده‌ام، هرگز چک بی‌محل نکشیده‌ام، با شتاب غیرمجاز نرانده‌ام، هرگز دعوا نکرده‌ام، و هیچ‌گاه به مامور مالیات دروغ نگفته‌ام. به غیر از این واقعیت کوچولو، بیخدایی من، زندگی یک "ترسایی" مومن را دارم. [مایلز می‌خندد]

پرسشگر: آیا این واقعیت که همه ما برای نمونه کشتن انسان را "بد" می‌دانیم، اشاره نمی‌کند که همه‌ی ما دارای یک وجدان مشترک خدایی هستیم؟

جهان بیخدا

مایلز: این استدلال [الهام کلیو استپل لوئیس¹] را بارها شنیده‌ام، ولی استدلال به جای این که برپای خود باشد، به طور کلی گزاره‌ی شرح دهنده است. قتل، بر پایه تعریف، کشتن ناروای کسی است. البته هرکسی می‌داند کشتن ناروای انسانی بد است. به سادگی می‌پذیریم که کشتن ناروا، نارواست. ولی چه چیزی ناروایی یک کشتن را روشن می‌سازد؟ در اینجا با شک سختی روبرو می‌شویم. آیا بچه انداختن قتل یا یک روند پیشگیرانه‌ی پزشکی است؟ آیا مرگ گزینی بیمار²، قتل یا راهی انسانی و پرمهر برای پایان دادن به رنجی بیهوده است؟ آیا کیفر اعدام، قتلی دولتی یا اجرای عدالت می‌باشد؟ مانند بسیاری از امریکایی‌ها، من نیز هوادار، بچه انداختن، مرگ گزینی بیمار و برپاد کیفر اعدام هستم، ولی چنین دیدگاهی از سوی شمار کمی از ترسایان پذیرفته می‌شود. پس این "وجدان مشترک" کجاست؟ تنها در بازی واژه است.

پرسشگر: ولی آیا گمان نمی‌کنید گونه‌ای از داوری پایانی برای افراد انسانی نیاز باشد؟ کسانی در این جهان بدی می‌کنند و کیفر نمی‌شوند، و خوب‌ها نیز همیشه پاداش نمی‌گیرند. آیا نیاز به گونه‌ای زندگی پس از مرگ برای کاهش این بیدادگری نیست: جایی که سرانجام، خوب پاداش گیرد و بدی کیفر شود؟

مایلز: بی‌گمان دیدگاه شما در این به اره که در جهان بیداد هست، درست است. ولی به جای این که از بودن خدا پشتیبانی کند، برپاد آن استدلال می‌آورد. هیچ دلیلی برای باور به این که نا دادگری که ما هر روز در زندگی درک می‌کنیم نمونه از آنچه که کل هستی با آن کار می‌کند، نیست.

برای نمونه، بپندارید پیکی یک صندوق بزرگ پرتقال در خانه شما می‌آورد. صندوق را باز می‌کنید و می‌بینید همه‌ی پرتقال‌های رو خراب شده است. آیا شما نتیجه می‌گیرید مانده پرتقال‌ها در زیر تا ته جعبه، خوب هستند؟ نه. شما نتیجه می‌گیرید کل جعبه آورده

1. C. S. Lewis-inspired

2. euthanasia

گفتگو با یک بیخدا

شده، مانند پرتقال‌های در رو چیده شده است. همین گونه، بیدادگری که ما در جهان خویش درک می‌کنیم به جای این که دادگری چشم به راه "دادگری فراتر از دید" باشد، گواهی است به رایین که در جهان بیدادگری هستیم.

پرسشگر: چگونه رخدادهایی که در کتاب مقدس غیب‌گویی شده و رخ داده است را روشن می‌کنید؟

مایلز: به ا همان روشی که درباره رخ دادن همیشگی مطالب ستون طالع بینی روزنامه شما و سوگند میلیون‌های امریکایی درباره پیشگویی‌های شبکه‌ی دوستان روانی، روشنگری می‌شود. در همه‌ی این نمونه‌ها، پیشگویی‌ها به طور باور نکردنی تار است، چنان که هیچ معنی ویژه‌ای نمی‌دهند. برتراند راسل گفته "کتاب مقدس به بسیاری چیزها شناخته می‌شود ولی داشتن متن روشن، در میان آن‌ها نیست."

در سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۷۰، هنگامی که من یک باورمند دینی بودم به طور کامل باور داشتم که بازگشت دوباره مسیح بسیار نزدیک است. من همه‌ی کتاب‌های روز قیامت هال لیندسی درباره پایان دنیا بر پایه غیب‌گویی‌های کتاب‌های عهد قدیم و جدید بود، را خواندم. سال‌ها پس از آن که من تاریخ کلیسا را بررسی نمودم و دریافتم نسل‌ها، برای ۲۰۰۰ سال باور داشته‌اند که بازگشت دوباره مسیح بسیار نزدیک است، چون کتاب مقدس رخدادهای نسل آن‌ها را نیز غیب‌گویی نموده بود. من همیشه دوست دارم بگویم، کسانی که کتاب مقدس را نوشته‌اند، یک سازمان غیر پیامبری داشته‌اند.

پرسشگر: پس شما به خدا باور داشته‌اید؟

مایلز: من "هدایت شده"^۱ بودم و در نه سالگی غسل تعمید داده شدم. برای ۱۵ سال نخست زندگی، من به طور منظم به کلیسا و کلاس‌های یکشنبه^۱ می‌رفتم و یک

1. saved

جهان بیخدا

باورمند نمونه به کیش باپیست بودم. سپس در نخستین سال‌های دبیرستان، به دوستانی نزدیک شدم کسانی که درباره "رابطه‌شان با خدا" بسیار گیرا و پرشور بودند. بزودی تب تند هواداری^۲ از آن‌ها در من خاموش شد. من خودم یک مست تعصب دینی گشتم، در پیرامون دبیرستان می‌گشتم و جزوه‌ای با نام *چه باید بکنم تا هدایت شوم؟*، را پخش می‌نمودم. من برای هر ره گم کرده‌ای^۳ که گوش می‌داد انجیل تلاوت می‌کردم و هنگامی که کسی مرا "ملای پرشور ترسایی"^۴ می‌خواند، چون آن برجسب را نشان پرافتخاری می‌دانستم، خرسندی ژرفی حس می‌کردم.

پرسشگر: پس چه رخدادی شما را بر ضد خدا برانگیخت؟

مایلز: شگفت آور است چون شمار بسیاری از مردم گمان می‌کنند بیخدایان، بدون چون و چرا در زندگی خویش آسیب‌های بزرگ روانی داشته و برای آن از خدا روگردان شده‌اند. در واقع، من به طور استثنایی کودکی شاد و به طور چشمگیری، با سپاس از پدر و مادری بزرگوار و خانواده شگفت انگیز خودم، در بزرگسالی زندگی آرام بخش و سبک باری داشته‌ام. شاید سخت‌ترین دشواری من، در کودکی در دبستان، بیماری لوزه‌ها بوده است. همه‌اش همین بود. گمان کنم پرسش واقعی شما چنین باشد "چرا یک بیخدا شدم؟"

پرسشگر: بله.

1 - کلاس‌هایی برای آموزش مسیحیت یا یهودیت به کودکان که در روزهای یکشنبه برپا می‌شود.

2. enthusiasm
3. lost soul
4. Jesus freak

گفتگو با یک بیخدا

مایلز: باز هم، من به روزهای دبیرستان که چون یک انسان دوباره به دنیا آمده ترسایی بودم، اشاره می‌کنم. هرگاه کسی را در خواندن انجیل شریک می‌کردم یا کتاب‌های مقدس را برای دانش‌آموزی "هدایت نشده" می‌خواند، دختر یا پسر دانش‌آموز مؤدبانه گوش می‌داد و سخن کوتاهی می‌گفت. ولی گاه گاهی، با کسی روبرو می‌شدم که دلیل درست بودن دینم را می‌خواست. من به ویژه دوستی خودم به نام داگ، که به طور ارثی یهودی ولی در عمل یک شک‌گرای دینی بود، به یاد می‌آورم. خوب، داگ این جور نبود که همه گفته‌های مرا درباره‌ی عیسا یا معجزه مسیح موعود بپذیرد. داگ گفته بود با خوشحالی ترسایی خواهد شد اگر درستی کیش ترسایی را به او ثابت کنم. به وی گفتم عیسا خودش در قلبم گواهی کرده که واقعی است، ولی داگ سندی با سرشت دانش بالاتری می‌خواست.

خوب، برای این که به خدا بهتر خدمت نموده و گواه کارآمدتری برای دیگران باشم، آغاز به پژوهش در شبهه زدایی ترسایی¹ نمودم. شبهه زدایی شاخه‌ای از الهیات بوده و می‌کوشد از کتاب مقدس با دانش یا منطق به جای تنها به‌کارگیری باورهای بی‌چون و چرای دین، پدافند نماید. ولی هرچه بیشتر درباره "دانش" آفرینش و "منطق" ترسایی می‌آموختم، بیشتر از خواب بیدار می‌شدم. نخست، شبهه زدایی ترسایی، بسیار کارساز و فیلسوفانه به نگر من می‌رسید. زبانی که از سوی نویسندگان شبهه زدای ترسایی بکار گرفته می‌شد، دانسته نا روشن و پر از واژه‌های فنی برای خردمندانه نشان دادن، آن بود. ولی بزودی دریافتم، همه استدلال‌های خداشناسی بزرگ آن‌ها به، "ما می‌دانیم کتاب مقدس درست است، چون کتاب مقدس است"، می‌رسید. به سخن دیگر، با وجود وانمود کردن و پافشاری ترسایان به رویارویی، به طور دقیق، هیچ چیزی در منطق یا دانش برای تایید باورهای تعصب آمیز ترسایی وجود ندارد. ولی ترسایی از سوی مردم برای دلیل‌های احساسی پذیرفته شده: چون ترسایان "روح‌القدس را در قلب خویش حس می‌کنند."

1. Christian apologetics

"من به تازگی همه خرافات بزرگ جهانی را آزمایش نموده‌ام، و آینده روشنی در خرافات ویژه خودمان (مسیحیت) پیدا نکردم. همه‌ی آن‌ها مانند هم هستند، بر پایه دروغ و افسانه‌ها ساخته شده‌اند."

توماس جفرسون (۱۸۲۶-۱۷۴۳)

در نامه‌ای به دکتر ودر

پس از پی بردن به این رازها، بهر رو من ناگهان بیخدا نشدم. من هنوز می‌پنداشتم، ترسایی به جای داشتن پشتیبانی دانش، بی‌گمان با اعتماد پذیرفته شده است. بنابراین نبود گواه و سند برای پشتیبانی ترسایی کمی بر باورهای من کارگر افتاد. چیزی که سرانجام مرا به بیخدایی کشاند پی بردن به این بود که دانش نه تنها نمی‌تواند آموزه‌های ترسایی را پشتیبانی کند بلکه گواه و سندهای بسیار نیرومند بر ضد کتاب مقدس فراهم می‌آورد. توفان نوح و سن زمین، هم مانند بسیار دیگری از داستان‌های کتاب‌های عهد جدید و عهد قدیم، به طور اثبات پذیری دروغ بود.

پرسشگر: پس چه توضیحی برای کفن مسیح^۱ دارید؟

مایلز: شما نمونه خوبی از این که چگونه باورهای دینی به کلی خرد منتقد شبهه زدهای ترسایی و "دانشمندان" آفرینش‌گرا را فلج می‌کند، گفتید. پیش‌تر در ۱۹۸۸، کفن در سه آزمایشگاه سوا از هم با روش تاریخ‌گذاری رادیو کربن، آزمایش گردید. هر سه آزمایشگاه، به طور مستقل گزارش دادند، تاریخ کفن به سده‌های میانی برمی‌گردد. این چارچوب زمانی پرتوسنجی شده برای تاریخ بافته شدن کفن، به دقت با نخستین ارجاع تاریخی به کفن، که همچنین در سده‌های میانی پدیدار شده بود، به دقت هم زمان بود.

1. Shroud of Turin

گفتگو با یک بیخدا

بنابراین فرد منطقی می‌باید نتیجه‌گیری کند تاریخ بافته شدن کفن، زمان عیسا نبوده بلکه سده‌های میانی بوده است.

ولی خیر، پدافند کنندگان ترسایی، همه خرد خویش را برای شوق نشان دادن کفن همچون گواهی به ربودن عیسا، کنار گذاشتند. برای نمونه، گروهی از "دانشمندان" آفرینش‌گرا، در کلرادو اسپرینگز، کلرادو، ادعا کردند همه‌ی آزمایش‌های انجام گرفته بر کفن نادرست است، چون مانی کفن در نزدیکی آتش بوده است! گفتند، بی‌گمان آتش ساختار اتمی، اتم‌های کفن را بهم زده، این چنین نتیجه آزمایش‌ها نادرست است. توجه کنید، هرگاه آزمون‌های دانش ناهمسان با باورهای دینی "دانشمندان" آفرینش‌گرا باشد، آن‌ها نتیجه نمی‌گیرند باورهای دینی آن‌ها نادرست است. همیشه این آزمون‌های دانش است که نادرست دانسته می‌شود. با وجود خودپسندی خنده‌دار "دانشمندان" آفرینش‌گرا، آن‌ها به طور ریشه‌ای بسیار دین‌دار هستند، بنابراین هرگونه دانشی که "مایه رنجش روح‌القدس شود" را کورکورانه رد می‌کنند.

پس در اینجا ما به راستی باهوشیم، افراد یاد گرفته خویش را گول بزنند که آتشی معمولی خانگی، می‌تواند انرژی بسنده برای واکنش هسته‌ای - واکنشی مورد نیاز برای واژگونی نتیجه روش تاریخ‌گذاری پرتوسنجی - در کفن، فراهم کند! هر "دانشمندی" اگر به طور جدی چنین طرح دل‌قک بازی مسخره‌ای را داشته باشد، می‌بایستی از هر جایگاهی دانشگاهی که هست، اخراج گردد، چون وی آشکارا همه‌ی بی‌طرفی دانش را کنار گذاشته و بنده‌ی زیردست تعصب دین و احساس‌ها خام می‌باشد.

ترسایان گاهی می‌کوشند از باورهای خویش با "توسل به مرجع"، با این ادعا که "همواره مردم با هوش بالا خدا باور هستند"، پدافند نمایند. ولی مردم بسیار باهوش، مانند بیشتر ما، بارها با احساسات خویش، هواداری‌های خود، سنت‌های خانوادگی، به ویژه در حوزه پیوستگی‌های دینی، راهنمایی می‌شوند. دودلی پیرامون کفن مسیح، نمونه‌ای بزرگ

جهان بیخدا

از مردم باهوشی می‌باشد که در به‌کارگیری هوش خویش شکست خورده و به " دریافت ژرف درونی"^۱ تکیه کرده‌اند.

از دیگر نمونه‌های این چینی، پیدا شدن به قول معروف کشتی نوح در بالای کوه آرارت در شرق ترکیه، هست. تکه چوب‌های که پنداشته شد از کشتی نوح شکسته در آزمایشگاه‌های گوناگون در گوشه و کنار جهان، مانند دانشگاه کالیفرنیا در لوس‌آنجلس، ریورساید و لاجولا، آزمایش گردید. ثابت گردید چوب‌ها کمی بیش از ۱۲۰۰ سال -یا ۳۵۰۰ سال کوچک‌تر از این که بخشی از کشتی نوح را بسازد- سن دارد. با این حال بسیاری از آفرینش‌گراها هنوز باور دارند "تنها فراتر از دید" کشتی نوح در کوه آرارات به گل نشسته است. باز هم، بیشتر زمان‌ها، احساسات، حتا در میان ترسایان با هوش بالا، منطق و گزارش‌های آزمایشگاهی را دور می‌زند.

"در سرزمین دانش، همه‌ی کوشش‌ها

برای پیدا کردن وجود فراطبیعی یا مفهومی متافیزیکی، همچون خدا، زندگی جاوید، بی‌نهایت، و غیره شکست خورده شد. چنین کوشش‌هایی شکست خورده و

اگر ما باانصاف باشیم، بایستی اعتراف کنیم که در جهان دانش، خدا نیست، چیزی جاوید نیست، هیچ روح و روانی همچون گونه‌ای ناهمسان از بدن نیست."

چارلز پروتئوس استین میتز (۱۹۲۳-)

(۱۸۴۵)

در روزنامه آزاده امریکایی (جولای ۱۹۴۱)

پرسشگر: ولی آیا دانش که گاه

اندیشه‌هایی که پیش‌تر برچسب نادرست زده بود، به درست دگرگون نمی‌کند؟

مایلز: بسیار کم. چیزی که بیشتر رخ می‌دهد، نادرست نشان داده شدن اندیشه‌هایی است که از سوی مردم بسیاری درست دیده می‌شده است.

پرسشگر: آیا کریسمس را جشن

می‌گیرید؟

1 - gut feelings

گفتگو با یک بیخدا

مایلز: بیخدایان انقلاب زمستانی را به عنوان کوتاه‌ترین روز سال - ۲۵ دسامبر بر پایه سالنامه میلادی - شناخته از زمان‌های باستانی، را جشن می‌گیرند. مردم باستان، دریافته بودند که دیگر "در پایان کناره" بوده و از آن پس روزها بلندتر و بلندتر شده و محصولاتشان دوباره بار می‌دهد.

در روزهای نخستین پیدایش دین ترسایی، باورمندان کوشش نمودند، مقام‌های حکومت را وادار کنند برای یادبود تولد مسیح روزی را، تعطیل کنند. ولی مقام‌های دولتی نپذیرفتند. بنابراین ترسایان تصمیم گرفتند "چون نمی‌توانیم از پس آن‌ها را برآییم، با آن‌ها رفیق می‌شویم". پس از آن تولد مسیح در یک روز تعطیل از پیش برپا شده، ۲۵ دسامبر انقلاب زمستانی، جشن گرفته شد. سپس پاپ گریگوری ۱۳ در سالنامه میلادی دست کاری نموده؛ بنابراین سالنامه‌ای که امروزه بکار می‌گیریم - سالنامه گریگوری - انقلاب زمستانی را به دلیل‌های ستاره‌شناسی، چند روز جلوتر در ۲۱ دسامبر کشیده شد، در حالی که کریسمس در همان روز ۲۵ دسامبر جشن گرفته می‌شود.

هر بار کریسمس در سخنرانی‌های کشیش‌ها می‌شنوم می‌گویند ما چگونه معنی ۲۵ دسامبر را فراموش کرده‌ایم. بله درست است، فراموش کرده‌ایم ۲۵ دسامبر هیچ پیوندی به تولد عیسا ندارد. جشنی برای انقلاب زمستانی بوده است. عید پاک نیز دزدی یک روز تعطیل، اعتدال بهاری، یا روزی که در آن زمان شب و روز برابر است، از کافران می‌باشد. حتا امروزه، تاریخ عید پارک هر سال با محاسبه نخستین یکشنبه پس از نخستین ماه کامل پس از ۲۱ مارس، اعتدال بهاری برقرار می‌شود.

برای پاسخ دادن به شما در ترازوی کاربردی‌تر، بهر حال خانواده من درختی برپا کرده و با خوشحالی به یکدیگر پیشکشی می‌دهند. ولی باز هم، این سنت‌ها از جشن‌های کافران گرفته شده، نه از تولد عیسا، مبادا کسی گمان ببرد من ریاکار هستم. مانند همه بچه‌های دیگر، دختر ما عاشق سر و صدا و نور هست و چشم به راه گرفتن پیشکش‌های بیشتری می‌باشد.

جهان بیخدا

پرسشگر: یکی از نخستین قانون‌های فیزیک، این است که ماده و انرژی نمی‌تواند نابود شود. چون ما همه از ماده و انرژی ساخته شده‌ایم، آیا این اصل دانش به یک باور پذیرفتنی از زندگی جاوید نمی‌انجامد؟

مایلز: در یک محیط بسیار پیچیده، چرا، می‌شود- ولی نه با ذهنیت ترسایی که روح شما جاویدان در بهشت یا جهنم زندگی خواهد کرد. به طور کامل درست است، گفته شود پس از م رگ شما، اتم‌های سازنده‌ی شما باقی مانده، و چه بسا روزی این اتم‌ها در گونه‌های دیگر زنده یا غیر زنده آمیخته شوند. در این صورت، شاید شما جاودانه زندگی کنید. ولی بیشتر مردم زمانی که گزاره "زندگی جاوید" را بکار می‌گیرند، بیشتر نگرشان "هوشیاری جاوید" می‌باشد که "خود" یا "من" یا "روح" برای همیشه زنده و به بودن خویش آگاه است. باور متعالی این چینی از سوی قانون پایداری انرژی و ماده پشتیبانی نمی‌شود.

دلیل این که چرا انسان و دیگر جانداران هوشیاری را تجربه می‌نمایند چنین است که آن‌ها اندام‌های حس کننده داشته و از همه ارزشمندتر، مغزهایی که این تکانه‌های عصبی دریافتی را پردازش می‌کند. هنگامی که جاندار می‌میرد، سلول‌های اندام‌های حسی و مغز نیز هم چنین می‌میرند، به هر رو اتم‌های سازنده‌ی سلول‌های بدون دگرگونی ریشه‌ای باقی می‌مانند. اگر مغز و اندام‌های حسگر بمیرند و از کار کردن باز بمانند، از نقطه نگر دانش، دشوار است دیده شود چگونه "هوشیاری" با این بی‌جان می‌تواند برپا باشد.

یک نمونه خوب، رایانه هست که از شمار کمی از رویدادهای بیرونی آگاه می‌باشد، مانند کدام کلید را در روی تخته کلید فشار داده یا این که دگمه ماوس را می‌فشارید. رایانه به تندی بسیار می‌اندیشد ولی هنگامی که با انسان سنجیده می‌شود بسیار بدوی

1 - self

2 - ego

3 - soul

گفتگو با یک بیخدا

است. اکنون، اگر شما پتکی را بردارید و این رایانه را به هزاران تکه کوچک خورد کنید، هیچ یک از اتم‌های رایانه در زیر ضربه خورد کننده آسیبی نخواهند دید. ولی رایانه پس از آن رایانه دیگر کار نخواهد کرد و دیگر به تکانه‌های تخته کلید و کلیک‌های موس آگاه نیست.

نکته اینجاست که دگرگونی در ساختار همیشه دگرگونی در کارکرد را به همراه دارد. اگر هوشیاری انسان کارکرد مغز و اندام‌های حسی او است، پس روشن است که مرگ مغز و اندام‌های حسی، پایانی بر هوشیاری می‌باشد. هنگامی که ما خواب می‌رویم هوشیاری ما کم می‌شود. هوشیاری خود را نیز پس از ضربه خوردن به سر از دست می‌دهیم. آیا به واقع پذیرفتن نبود هوشیاری پس از آن که بدن و مغز از میان رفت، این اندازه دشوار است.

"به عنوان یک تاریخ نگار، اعتراف می‌کنم
به رایم نمایشی سرگرم کننده بود هنگامی
که شنیدم سنت یهودی - مسیحی همچون
منع حقوق بشر امروزی ما، ستوده شده
است در واقع، ادیان بزرگ برای
سهل انگاری درباره حقوق بشر قابل
ملاحظه هستند."

آرتور شوازینگر کوچک

تاریخ نگار در سخنرانی دانشگاه براون

(۱۹۸۹)

افزون به راین، قانون پایندگی ماده
-انرژی می‌گوید، انرژی - ماده نمی‌تواند
به وجود آید و نه از میان برود. اگر
زندگی پس از مرگ - یا "هوشیاری
پس از مرگ" - به قول معروف با این
قانون پشتیبانی شود پس هم چنین
"هوشیاری پیش از لقاح" را پشتیبانی
می‌کند، بنابراین قانون پایندگی ماده -
انرژی از نابودی پس از مرگ جلوگیری
می‌کند از آفرینش هوشیاری، در تولد و
لقاح، نیز جلوگیری می‌کند. با این حال
کسانی که باور دارند

۲۰ سال پس از مرگشان هوشیار هستند
به همان گونه باور ندارند ۲۰ سال پیش
از تولدشان نیز هوشیار بوده‌اند. بنابراین

جهان بیخدا

آن‌ها قانون پابندگی ماده -انرژی به طور *مغیر جامع*¹ بکار گرفته‌اند. باور به زندگی جاودان در قانون‌های دانش نبوده بلکه ریشه در آموزه‌های دین دارد. اگر گمان کنیم قانون پابندگی ماده - انرژی می‌تواند زندگی جاودان را ثابت نماید، آنگاه منطق ما را وادار می‌نماید گمان کنیم سوسک‌ها، موش‌ها و پشه‌ها نیز "وارث پادشاهی بهشت" خواهند بود، زیرا آن‌ها نیز مانند انسان از ماده -انرژی ساخته شده‌اند.

پرسشگر: آیا این که ملت‌های کمونیست گرایش به بیخدایی و ملت‌های سرمایه داری دل‌باخته‌ی آزادی گرایش به باورهای دینی دارند، شما را آزار می‌دهد؟

مایلز: بنیادگرای ترسایی در اردوهای تبلیغی اهریمنی خویش درباره این که همه‌ی کمونیست بیخدا هستند، کامیاب بوده‌اند. نخست، این پندار که فلسفه کمونیستی، به درستی فلسفه‌ی بیخدای راستین است را به چالش می‌کشم. به نگر من خدای قادر و دانای مطلق و حاضر در همه جا ترسایی با دولتی قادر و دانای مطلق حاضر در همه جا، جایگزین گردیده است. در سازمان کمونیست دولت دارای همه‌ی خرد، همه خوبی‌ها و همه نیرو می‌باشد. پس کمونیسم به همان اندازه دین درباره آرمان شهر خیالی غیر واقعی خویش و خواب و خیال‌های خوش دیوانه‌هاست.

بی‌گمان، شماری از دولت‌های کمونیستی، مانند استالینست‌های روسیه و مائویست‌های چینی، برای تجاوزهای وحشتناک به حقوق انسان‌ها، گناهکار هستند. بیخداهایی که تاکنون دیده‌ام هیچ‌کدام چنین سیاست‌های سرکوبگرانه را پشتیبانی نکرده‌اند! حتا رهبران کنونی چین و روسیه از کنش‌های بربری دولت‌های پیشین پدافند نمی‌کنند. ولی همواره زیر پا گذاشتن حقوق بشر، ریشه در باورهای دانشگاهی یا فلسفی درباره این که دین با قوانین فیزیک هم‌خوانی ندارد، نداشته، بلکه ریشه در رهبری جاه طلب سیاسی دیوانه‌ی قدرت دارد. بیخدایی به هر دوی آزادی دین و آزادی از دین، آنچنان که هر فردی برمی‌گزیند، باور دارد. اگر گمان شود بیخدایی پاسخگوی سرکوب

1 - ad hoc

گفتگو با یک بیخدا

سیاسی در چین می‌باشد، پس بی‌گمان ترسای پاسبانگویی بی‌رحمی تفتیش عقاید، جنگ‌های مقدس صلیبی و سوزاندن جادوگران هست. آیا به درستی منصفانه است که یک مکتب اندیشه برای انحراف و کاربرد بد از آموزش‌هایش، محکوم شود؟

بیشتر نکوهش‌های درباره "کمونیست دین را قدغن می‌کند" از سوی محافظه کاران سیاسی ترسای که هیچ‌گاه پا به کشوری کمونیستی نگذاشته‌اند، شنیده می‌شود. این ترسایان گول ملاحی تلویزیونی بی‌شرم پول جمع کن، کسانی که همواره پنداشته می‌شود "برای فرستادن کتاب مقدس به روسیه و چین" تلکه پول دارند، را خورده‌اند. هر آینه به عنوان کسی که زمان کوتاهی در اوج جنگ سرد و حکومت نظامی استبدادی در لهستان زندگی کردم، من به شما با اطلاعات دست نخست می‌گویم هیچ گونه سرکوب دینی از هیچ گونه‌ای در آن کشور نبود.

ماد زن من، هم چنان نیز در لهستان به سر می‌برد، بانویی بسیار دینی بوده، و زمانی که در لهستان بودم با خوشحالی چندین بار همراه خانواده به کلیسا رفتم. هیچ‌گاه "پلیس مخفی" برای رفتن به کلیسا ما را تعقیب یا تهدید به تبعید به سیبری نکرد. پاپ جان پل دوم، لهستانی تبار، اندوه خویش را از خالی شدن چشمگیر کلیسا پس از آزادی اروپای شرقی از زیر سلطه کمونیست، اظهار داشت، زیرا شاید دیگر کلیسا بیش از این همچون محل تجمع بر پاد دولت بکارگرفته نمی‌شود.

پرسشگر: بگذارید گمان کنیم شما به درستی اشتباه کرده‌اید. خدایی هست و شما در روز داوری پیش وی برده شدید. چه خواهید گفت؟

مایلز: چه بسا به این نکته اشاره کنم، در هنگام زنده بودن، من بسی بیش از بیشتر پیروانش کتاب مقدس خواندم. در سنجش با بیشتر ترسایان تاریخ کلیسا را بیشتر بررسی نمودم، بیشتر خواندم و بیشتر درباره دین نوشتم. *و من به وی باور هم نداشتیم! بنابراین* *بایستی دو برابر پاداش بگیرم!* [می‌خندد]

خاستگاه جهان هستی:

طبیعی یا فرا طبیعی؟

"خدا برای روشننگری درباره رازها اختراع شد. پیوسته اختراع خدا برای روشننگری درباره این چیزهاست که نمی‌دانید. هنگامی که سرانجام دریافت چگونه چیزی چگونه کار می‌کند، شماری قانون بدست آمد که انسان را از خدا دور نمود؛ دیگر بیش از این نیازی به او نبود."

ریچارد فیمن (۱۹۱۸-۱۹۸۸)، برنده نوبل فیزیک

در ۱۹۱۹ یک جوان دانشمند اندیشمند به نام ادوین پاول هابل^۱، به گروه بلندپرواز رصدخانه کوه ویلسون در کالیفرنیا پیوست. هابل، تلسکوپ ۱۰۰ اینچی آنجا را به سوی جاهای تاریک آسمان نشانه رفته، و بزودی رصدهای شگفت انگیز و بزرگی انجام داد. هابل در تصویرهای به دقت تهیه شده خویش از کهکشان‌های دور دست، در انتهای گستره تابشی جابه‌جایی به سوی نور سرخ را تشخیص داد. افزون بر این، هابل دریافت در کهکشان‌های دورتر جابه‌جایی نور سرخ بیشتر پدیدار می‌شود. این دو رصد

1- Edwin Powell Hubble

پیدایش گیتی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

ستاره‌ای، سپس با پژوهش‌های موشکافانه مستقل تایید شده، و به نام قانون هابل شناخته شد.

بهر حال، هیجان‌انگیزترین و دیرپاترین کار وی در ستاره‌شناسی، در روشنگری وی درباره جابه‌جایی رصد شده نور سرخ نهفته بود. هابل دلیل مشاهده جابه‌جایی رنگ سرخ (یعنی طول موج) را برخاسته از حرکت نسبی دور شدن کهکشان‌های دورست، از زمین بود. چون هابل می‌دانست جابه‌جایی نور سرخ در گستره تابشی^۱ کهکشان متناسب با دوری آن‌ها از زمین می‌باشد، نتیجه گرفت که کهکشان‌های دورتر در جنبش خویش پرشتاب‌تر هستند. با چشم پوشی از این که ابزار نوری هابل به کجای آسمان نشانه رفته باشد، هابل دریافت که همه کهکشان‌ها از زمین و از یکدیگر دور می‌شوند. با برداشتن یک گام دیگر منطقی، هابل دریافت اگر کهکشان‌ها در حال دور شدن باشند-یعنی اگر دیروز از امروز به زمین و یکدیگر نزدیکتر بوده‌اند- پس زمانی بسیار دور در گذشته، همه ماده کیهان می‌بایستی درجایی کوچکی نزدیک هم، با چگالی بسیار بزرگ، به یکدیگر فشرده بوده باشند. پس، پهن‌شدگی رصد شده کیهان، می‌بایستی در نتیجه گونه‌ای از نیروی آغازین دور کننده یا انفجاری باشد. این انفجار تئوریک کیهان، سبک‌سرا، بیگ بنگ نامیده شد.

گواه کیهان‌شناسی برای پشتیبانی بیگ بنگ محدود به رصدهای هابل از جابه‌جایی نور سرخ کهکشان‌ها و استنتاج منطقی نمی‌شد. در ۱۹۶۵ آرنو پنزیاس^۲ و روبرت ویلسون^۳ که در آزمایشگاه تلفن بل کار می‌کردند ریزموج^۴ پس زمینه کم توانی را پیدا کردند که در همه سوی در گیتی پخش می‌شد. سپس اثبات شد این پرتوهای ریزموج "بازمانده" بیگ بنگ- و گواه مستقل و نیرومندی برای اثبات تئوری کیهانی در حال گسترش را فراهم می‌کرد - هستند. در آغاز ۱۹۹۲ ماهواره جستجوگر پس زمینه‌ی گیتی^۵

1. spectrum

2. Arno Penzias

3. Robert Wilson

4. microwave

5. Cosmic Background Explorer

جهان بی خدا

COBE ناسا ناهماهنگی ناچیزی را در پرتوهای پس‌زمینه ثبت کرد. این تغییرات ناچیز، که زمان درازی کیهان‌شناسان در پی آن بودند، برای روشننگری این که چرا ماده در گیتی برابر پخش نشده است، نیاز بود. اگر بیگ بنگ انفجاری بی کم و کاست همسنگ بوده، پس آنچنان که کیهان اکنون با نواحی پهناور به طور واقعی بدون ماده همراه با پهنه‌هایی با چگالی بالایی از ماده، به نمایش گذاشته است، را نمی‌تواند به نمایش بگذارد. بنابراین ماهواره COBE نه تنها گواه‌های بیشتری برای تئوری بیگ بنگ فراهم می‌ساخت بلکه به زیبایی با رصدهای پخش ناهماهنگ ماده در سراسر جهان شناخته‌شده چفت می‌شد.

حتا پیش از کشف‌های هابل، معادله‌های نوآورانه اینشتین در نسبیت عام یک جهان در حال پهن شدن را پیش بینی می‌کرد. به هر رو، به طور شگفت‌انگیزی، وی ضریبی به نام "ثابت کیهانی" برای از کار انداختن پهن شدن جهان، در معادله خویش جایگذاری کرد. اینشتین زمانی پس از آن، ثابت کیهانی خویش را "بزرگ‌ترین اشتباه در همه زندگی" نامید. برای اندیشه باورکردنی نیست که، افزون بر کمک‌های شگفت‌انگیز اینشتین به دانش، می‌توانست گواه‌های تئوریک برای بیگ بنگ، پیش از هرگونه تجربه یا رصدهایی که گواه بیگ بنگ باشند، فراهم نماید. شوربختانه، باورهای پر هوادار زمان وی که گیتی را کم و بیش ایستا می‌دانست، در وی کارگر افتاده بود. اینشتین مانند بسیاری از ما با توانایی کمتر، به سختی اندیشه مستقل بیشتر از آنچه زمان خودش می‌گذاشت، نمایش دهد.

شماری از دانشمندان تاریخ شک دارند، حتا آیزاک نیوتن، که در قرن هفدهم می‌زیسته، می‌بایستی به نیاز تئوریک جهانی در حال پهن شدن اندیشیده باشد. چون اگر بایستی قانون خود نیوتن درباره گرانش گیتی درست باشد، پس جهانی که پهن نمی‌شود و گیتی ثابت، بسیار پیش‌تر می‌بایستی در خودش فرو ریزد. پس در این دهه‌ی نخست سده ۲۱، ممکن است با اطمینان و روشن‌اندیشی به این نتیجه برسیم که مایه پهن‌شدگی کنونی گیتی، بیگ بنگ ۱۴ میلیارد سال پیش است.

پیش از بیگ بنگ

اگر ما با گمان این که تئوری بیگ بنگ، دست کم بخشی از تاریخ راستین جهان ما را روشن می‌سازد، پیش برویم، کمابیش بی‌درنگ با پرسشی گیج‌کننده روبرو شویم. همه‌ی "پکیدن‌ها" و "انفجارها" که از زمین رصد می‌شود و در ژرفای فضا، پراکندگی شدید ماده فیزیکی‌ها نشان می‌دهد. بمب‌ها، بخار آب یا گاز، آتشفشان‌ها، سوپر نوا همگی واکنش‌های انفجاری درست می‌کنند، و همه‌ی آن‌ها از مواد فیزیکی ساخته شده‌اند. پس اگر جهان، آن چنان که ما امروزه آن را می‌شناسیم، با یک پکیدن یا انفجار بسیار بزرگ آغاز شده، چگونه انفجار مواد فیزیکی درست شده است؟ یا آنچنان که مورتیمر آدلر^۱، فیلسوف امروزی دوست دارد پرسیده شود، "چرا چیزی هست به جای آن که هیچ چیزی نباشد؟"

با توجه به دشواری پرسش، شماری از دانشمندان اکنون دو راه در پیش گرفته‌اند: (۱) آن‌ها به کلی پرسش را نادیده می‌گیرند؛ یا (۲) می‌گویند چنین پرسش‌هایی بیرون از دسترس بررسی‌های دانشیک بوده و می‌باید به فیلسوفان الهیون^۲ واگذار شود. الهیون و فیلسوفان بسیار خوشحال بودند که با چنین پرسش دشواری دست و پنجه نرم کنند. از زمان توماس آکویناس در سده ۱۳-و چه بسا بسیار پیش‌تر- بسیاری از اندیشمندان کلیسا توضیح علت نخست را برای پیدایش جهان هستی، پذیرفته بودند. همچنین بیشتر این الهیون خودشان به آفرینش خدایی، آفرینش آنی از نبودنی^۳ (یعنی، از هیچ چیز)، باور داشتند.

استدلال علت نخست به طور سنتی این گونه است: ما در جهان هستی قانون علت- معلول^۴ را می‌بینیم. هر چیزی برای هستی نیازمند علتی است. هر علتی، به نوبه، خودش معلولی است که درخواست علتی پیش از خود را دارد. پس اگر ما به گونه‌ی بی

1. Mortimer Adler

2. theologians

3. ex nihilo

4. Law of Cause-Effect

جهان بی خدا

کران در این زنجیره‌ی علت‌ها به پس برویم به علت نخست می‌رسیم، که به آن خدا نام می‌دهیم.

به طور تاریخی، فیلسوفان آزاد اندیش، استدلال علت نخست را با این پرسش، "علت خدا چیست؟"، به چالش می‌کشیدند. هنگامی که مردان کلیسا پاسخ می‌دادند "خداوند همیشه بوده است"، آزاداندیشان دو نکته پیشنهاد می‌دادند: (۱) اگر می‌توانیم بپنداریم خدا همیشه بوده است، پس چرا گمان نکنیم ماده فیزیکی همیشه بوده است؟ و بالاتر از همه‌ی این‌ها، گمان به یک چیزی طبیعی بسیار آسان‌تر از گمان به یک زنجیره پیچیده از معجزه‌های آفرینش می‌باشد؛ (۲) این استدلال الهیون - خدا همیشه بوده است - با مقدمه‌های اصلی علت نخست - "قانون علت و معلول" که به گونه ثابت می‌تواند برای هر چیزی بکارگرفته شود - تناقض دارد. اگر هر چیزی به غیر از خدا در سایه "قانون علت - معلول" هست، پس استدلال علت نخست بدون عمومیت شده و بنابراین به طور منطقی نارواست. به سخن دیگر، درست سر جای آغازین ایستاده‌ایم، هیچ پیشرفتی نه در استدلال منطقی و نه در پی بردن به علت جهان هستی، داشته‌ایم.

این استدلال‌های کهن، هم در پشتیبانی و هم بر پاد استدلال علت نخست، در سرشت خویش، وابسته به دانش نبوده، بلکه از پایه فلسفی و الهیاتی هستند. برای همین، بسیاری از دانشمندان امروزی، همچنان که در بالا گفته شد، گرایش به درگیر شدن در چنین پژوهش غیر دانشی نداشته و با خوشحالی آن را به فیلسوفان و الهیون واگذار می‌کنند.

آماج من در این بخش نشان دادن آن است که واگذاری پرسش‌های این گونه‌ی کیهان شناسی، برای دانشمندان امروزی نیازی نیست. دانش با قیاس از یک قانون فیزیکی کهن، با پیروزی می‌تواند عنصری از جهان هستی پیش از بیگ بنگ را روشن نماید. به دیگر سخن، آهنگ من رساندن این پیام است، پیدایش ماده پرسشی است که دانش بسیار پیش‌تر، پاسخ داده ولی برای دادن دیدگاهی از آن به خوانندگان عمومی، کامیاب نبوده است.

قوانین فیزیک

امروزه، آفرینش‌گراها در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خویش به "قوانین فیزیک" اشاره‌های بسیاری می‌کنند. آفرینش‌عاشق به‌کارگیری واژه‌های دانش هستند و امیدوار هستند چنین واژگانی خوبی، به آن‌ها پوششی از ارجمندی دانشگاهی بودن را بدهد. ولی هنگامی که به دقت کتاب‌ها و مقاله‌های "دانشیک" آن‌ها واری می‌شود، دو واقعیت روشن می‌شود (۱) آفرینش‌گراها، قانون‌های برپا شده‌ی در رشته‌های گوناگون دانش، بد دریافته‌اند، بد بکار می‌گیرند و دوباره نویسی می‌کنند؛ (۲) به نگر می‌رسد، آفرینش‌گراها، در تراز پایه‌ای‌تر نگر دانش نوین از اصطلاح "قانون فیزیکی" را دریافته‌اند. بنابراین، پیش از آن که جلوتر رویم، می‌بایستی روشن کنم، نگر دانش از "قانون فیزیکی" چه هست و چه نیست.

به سادگی چنین تعریف می‌شود، یک قانون فیزیکی یا دانشیک، یک روشنگری به زبان انسانی از چگونگی کار کردن جهان هستی می‌باشد. برای نمونه آیزاک نیوتن^۱، پس از بررسی جرم‌های آسمانی، قانون خویش از گرانش جهان هستی را پیشنهاد داده، با دقت بسیار فراوان، مدارهای سیاره‌های همسایه را روشنگری و پیش‌گویی نموده است. گرگور مندل^۲، گونه‌های گوناگون گیاهان را پرورش داده و چارچوبی برای ارتبوری ژنتیک فراهم نمود، چنان که با دقت برآیندهای تولیدمثل با آمیختگی نژادی^۳ را پیش‌بینی نمود. هر دو این قانون‌ها، قانون مندل و قانون نیوتن، از سوی دانشمندان پس از آن‌ها، کسانی که بررسی‌های تجربی آن‌ها دقیق‌تر و با داده‌های بیشتری همراه بود، پالایش گشته و گسترده‌تر شد. این نکته، که قانون‌های فیزیکی یا دانش، شناختی انسانی، بر پایه

-
1. Isaac Newton
 2. Gregor Mendel
 3. crossbreeding

جهان بی خدا

بررسی‌های انسانی بوده و بنابراین جستاری برای بازنگری‌های دوباره- یا حتا به کلی رد شدن - در آینده هست، در اینجا ارزشمند است.

آفرینش‌گراها، با چشم‌پوشی از این تعریف، بیشتر زمان‌ها ادعا می‌کنند که قانون‌های فیزیک - برای نمونه، قانون گرانش که علت افتادن چیزها به سوی زمین است یا قوانین شیمیایی کنش‌های مولکولی را مهار می‌کند- رفتارهای جهان هستی را روشن می‌کنند. چنین ادعایی- یعنی، قانون فیزیکی جهان هستی را کنترل می‌کنند- بازگو کننده‌ی دریافت نادرستی از دانش از سوی آفرینش‌گراها می‌باشد. فینرساید و هول‌تر^۱ در کتاب خودشان، *مغالطه: استدلال‌های سافکتی*^۲، روشن‌گری و همانندی مناسبی از جستار فراهم نموده‌اند. بپندارید، گزارشگر روزنامه برای پوشش دادن به بازی فوتبال دبیرستان فرستاده شده است. گزارشگر درجای ویژه گزارشگران نشسته و نوشته‌ای روزنامه‌ایی درباره‌ی بازی که وی تازه می‌بیند می‌نویسد. گمان به این که نوشته گزارشگر از برآیند بازی *علت* سرانجام بازی خواهد شد، بی‌خردانه است. به همین گونه، گفتن قانون‌های فیزیک، که همانند بررسی‌های نوشته‌شده انسان‌ها است، علت پدیده‌های در حال بررسی می‌باشد، بی‌خردانه است.

آفرینش‌گراها، از پذیرش این که قوانین فیزیک سرچشمه‌ی انسانی دارند، بیزار هستند. آن‌ها باور دارند که قوانین فیزیکی بدون وابستگی به انسان هستند و بنابراین نیاز به یک "قانون‌گذار" یک نیروی خدایی که با این قوانین بر رفتار جهان هستی فرمانروایی می‌کند، هست.

اگر قانون‌های فیزیک نوآوری انسان‌هاست، پس مفهوم "قانون‌گذار" خدایی غیر ضروری می‌شود، انسان خودش "قانون‌گذار" می‌شود.

1. Fearnside and Holther

2. Fallacy: The Counterfeit of Argument

پیدایش گیتی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

بهر رو، شناختن این که تنها دانشمندان "قانون گذاران" هستند، به این چم نیست که رفتار جهان فیزیکی بر علت‌های پیشین نیست. هیچ دانشمند راستینی هرگز نمی‌گوید جهان هستی رفتاری سراسر خودسرانه و با چگونگی غیرقابل پیش بینی دارد. هرآینه، آماج درست دانش، پیدا کردن و پی بردن به سامانندی‌های و بستگی‌های علی کنشمند در سراسر جهان هستی می‌باشد.

ولی با باور به این که، قانون‌های فیزیک، علت رفتارهای جهان هستی هستند، آفرینش‌گراها از نیاز به پی‌گیری توضیح اصلی علت-معلول، را نادیده می‌گیرند. برای نمونه اگر پرسیم، چرا سنگی که به سوی آسمان پرتاب شود بزودی به سوی زمین برمی‌گردد، پاسخ "به دلیل قانون گرانش" بی‌معنی خواهد بود. "گرانش" یا "قانون گرانش" به سادگی نام یا شرحی است که به پدیده‌ای داده‌ایم. دلیل راستین و اساسی این که چرا همه چیزها در جهان هستی یکدیگر را به سوی خود می‌کشند، تا به امروز، چیستانی گیج کننده است. درست است، انیشتین نشان داد که چیزهای سنگین فضا-زمان را کج می‌کنند و اثر گرانشی درست می‌کنند. ولی چرا چیزهای سنگین فضا-زمان را کج می‌کند؟ هنوز پاسخی برای چنین پرسشی نیست و به با گفتن "تنها نیروی گرانش است" به هیچ رو به جایی نمی‌رساند. پس، یک قانون فیزیک، به جای توضیح علی از این که پیوسته چگونه جهان هستی کار می‌کند، شرحی انسان ساخت می‌باشد.

این به اصطلاح "قانون علت-معلول" که بیشتر زمان‌ها از سوی نویسندگان و سخنران‌ها آفرینش‌گراها بکارگرفته می‌شود، به جای قانون برپاشده دانش‌های طبیعی، دست افزار فلسفی و الهیات می‌باشد. همچنین "قانون علت-معلول" هیچ گونه روشنگری برای دشواری‌ها و پرسش‌ها دانش بدست نمی‌دهد. برای نمونه، بپندارید ماشین من خراب شد، و من آن را برای درست شدن می‌بایستی تا تعمیرگاهی بکشم. از تعمیرکار پرسیم چرا ماشین من کار نمی‌کند. اگر تعمیرکار بگوید، "دوباره این تنها قانون علت-معلول است." بی‌گمان حس می‌کنم وی مرا دست به سر کرده و "روشنگری" وی سراسر یاوه هست. چه بسا، روشنگری راستین دانش چنین باشد، شمعک‌ها متصل نبوده، پس سوخت نمی‌تواند آتش بگیرد، پس موتور نمی‌تواند میل لنگ را بچرخاند،

محور چرخ پشت، متصل به میل لنگ، نمی‌تواند بچرخد، و چرخ‌ها، متصل به محور، هیچ نیرویی برای پیش بردن ماشین ندارند. بنابراین، یک روشنگری راستین دانشیک، روابط و واکنش‌های مکانیکی را به هم می‌آمیزد. هر استدلالی که اصطلاح "قانون علت-معلول" را کورکورانه بدون این که جاهای خالی را پر کند، بکار گیرد، استدلالی سراسر خالی از درون مایه‌های دانش می‌باشد.

پایستگی ماده-انرژی^۱

اکنون که ما درباره این که "قانون فیزیکی" چه هست و چه نیست گفتگو نمودیم، بگذارید دوباره آموزه خودم را بازگو نمایم: یک قانون برپا شده‌ی کهن فیزیک می‌تواند برای ساخت کیهان شناسی آغازینی پیش از بیگ بنگ بکار گرفته شود. اصل از دانشی که می‌گوییم، *قانون پایستگی ماده-انرژی* می‌باشد.

در سال‌های سده‌ی ۱۹ میلادی قانون پایستگی ماده-انرژی هنوز دو قانون سوا بود: قانون پایستگی ماده و قانون پایستگی انرژی. قانون پایستگی ماده می‌گفت جرم (ماده) نمی‌تواند ساخته شود یا نابود گردد ولی می‌تواند از یک گونه به گونه دیگر دگرگون شود. برای نمونه تکه‌ای زغال، جرم معینی -اندازه مشخصی از ماده‌ای که با آن ساخته شده- دارد. اگر این تکه زغال بسوزد به، گاز دی اکسید کربن، بخار آب، و خاکستر دگرگون می‌شود. ولی بر پایه قانون پایستگی ماده، ماده آمیزه شده از فرآورده فرعی - یعنی، اندازه کل ماده موجود پس از سوختن زغال- به طور کامل همان اندازه زغال اصلی است. ماده نمی‌تواند آفریده یا نابود گردد.

قانون پایستگی انرژی به کلی همانند قانون پایستگی ماده بوده، ولی برای پیش چشم آوردن، سخت‌تر است. گونه‌های بسیاری از انرژی مانند: انرژی شیمیایی، انرژی الکتریکی، انرژی خورشیدی، گرما، انرژی جنبشی، انرژی امواج الکترومغناطیسی و گونه‌های بسیار همپوشان از انرژی‌های قابل به کار گیری و غیرقابل به‌کارگیری هست.

1. The Conservation of Mass-Energy

پیدایش گیتی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

همانند قانون پیشین، قانون پایستگی انرژی می‌گوید، انرژی نمی‌تواند آفریده یا نابود گردد بلکه می‌تواند از گونه‌ای به گونه‌ی دیگر دگرگون شود. برای نمونه چه بسا واکنشی شیمیایی رخ دهد که نشان دهد انرژی در آن گم شده است. ولی با اندازه‌گیری دقیق از گرمای (گونه‌ای از انرژی) بدست آمده، یا نور بدست آمده یا فرآورده فرعی الکتریکی (باز هم گونه‌ای از انرژی) نشان می‌دهد که، پس از واکنش شیمیایی اندازه کلی موجود انرژی به جا مانده دگرگون نشده است. انرژی هم، نمی‌تواند آفریده یا نابود گردد.

بهر رو، در دهه‌ی پایانی سده‌ی نوزدهم دانشمندی فرانسوی به نام آنتیو هنری بکرل^۱ در آزمایشگاه خویش بر روی اورانیوم بررسی می‌نمود. در نزدیکی این عنصر، ناگهان انرژی پدیدار می‌گشت، در حالی که اورانیوم به طور همانندی می‌پرید. بکرل پرتوافشانی طبیعی (یعنی، انرژی هسته‌ای) را پیدا نمود. در کمتر از دو دهه پس از کشف بکرل، آلبرت اینشتین ثابت نمود جرم ناپدید شده از عنصر پرتوافشان، در واقع ناپدید نشده و همچنین انرژی پدید آمده از نیستی (یعنی، هیچ‌چیز) نبوده است. اینشتین نشان داد ماده و انرژی در واقعیت یکی بوده که از سوی طبیعت به دو راه ناهمسان نشان داده می‌شود. در فرمول بلندآوازه خودش $E=mc^2$ (یعنی، انرژی برابر ماده در دو برابر شتاب نور) وی دو قانون پایستگی را در اصلی فراگیر، با هم آمیخت: قانون پایستگی ماده-انرژی. این قانون فراگیرتر می‌گوید ماده می‌تواند به انرژی دگرگون شده (مانند مورد اورانیوم)، همچنین انرژی نیز می‌تواند به ماده دگرگون شود. شاید ماده گونه‌ی خودش را دگرگون سازد؛ همچنین انرژی گونه‌ی خویش را دگرگون می‌سازد. ولی هنگامی که همه عوامل در نگر گرفته شده و آمیخته می‌گردند: ماده-انرژی نمی‌تواند آفریده شده یا نابود گردد: جمع کل ماده-انرژی در جهان هستی همیشه ثابت می‌ماند. افزون بر این، همه چیزهای مادی-شما، من، زمین، ستارگان و کوچک‌ترین اتم‌ها- به معنای واقعی واژه از ماده-انرژی ساخته شده‌اند. همچنین از زمانی که اینشتین تئوری‌های خویش در ۹۰ سال پیش، پخش نمود، همه آزمایش‌های تجربی دقیق، به طور

1. Antoine Henri Becquerel

جهان بی خدا

کامل قانون وی، پایداری ماده و انرژی، را تایید نموده‌اند. مگر این که یا در آینده گواهی که نشان دهد قانون وی نادرست است، پیدا شود، دانشمندان امروزی می‌بایستی روشنگری وی را از جهان هستی بپذیرند.

در بیست سال گذشته، اختریف‌یکدان‌ها و کیهان‌شناسان - به رهبری دکتر استفان هاوکینگ^۱ در دانشگاه کمبریج - درک ما از ماده-انرژی را گسترش داده و توضیح داده‌اند که در واقع ویژگی‌های شگفت‌آور ماده -انرژی چگونه چيستان خاستگاه جهان هستی را حل می‌کند. هاوکینگ و دیگران رخداد پدیده‌ای را به نام "نوسان خلاء"^۲ شرح داده‌اند که ماده در فضای به طور کامل تهی - یعنی در خلاء کامل - ایجاد می‌شود. دانشمندان دریافتن حتا در خلاء کامل، که در آن هیچ گونه از ماده-انرژی‌های شناخته شده‌ی متعارف نیستند، نوسان‌های تصادفی از الکترومغناطیس هست. هرآینه این نوسان‌های، نشانه‌ی گونه‌ای از انرژی که اکنون انرژی نوسان خلاء نامیده می‌شود بوده، و با هماهنگی کامل با قانون پایداری ماده انرژی، می‌تواند به ماده دگرگون شود. به سخن دیگر، "هیچ بودن" یک خلاء کامل در فضای تهی خود به خود و با هماهنگی کامل با قانون پر سن و سائل انیشتین می‌تواند ماده بسازد و ماده می‌سازد.

فرا گستردن

اگر ماده-انرژی نمی‌تواند آفریده یا نابود شود، اگر جهان هستی از ماده-انرژی ساخته شده، پس چه بسا بتوان با قانون پایداری ماده-انرژی چنین نتیجه شگفت‌انگیزی گرفت: جهان هستی، با گونه‌های ناهمسان، و با چگالی‌های ناهمسان، همیشه بوده است. هیچ گاه نبوده که ماده-انرژی سازنده‌ی جهان ما نبوده باشد، حتا اگر گونه‌ای از نوسان خلاء در فضایی تهی یا نقطه‌ای با بی‌نهایت چگالی به طور نظری، شامل هیچ گونه‌ای به هیچ رو، که یکتایی نامیده شده، بوده باشد.

1. Dr. Stephen Hawking

2. vacuum fluctuation

پیدایش گیتی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

در بیگ بنگ جهان هستی بسیار چگال و بسیار داغ بود. خرده عناصری که اکنون عناصر شیمیایی را می‌سازند، در چنین شرایط دشواری نمی‌توانسته‌اند بوده باشند. چنین اندیشه‌ای هست که بی‌درنگ پس از بیگ بنگ، جهان تنها انرژی بود، سپس گسترش بیشتر گذاشت دمای کمتر شود و ماده چگال گردید. بهر رو، با چشم پوشی از گونه‌های ماده -انرژی جهان هستی- که جمع همه‌ی ماده- انرژی سازنده آن هست- نمی‌تواند بر پایه قانون پایستگی ماده-انرژی از نیستی، آنچنان که آفرینش‌گراها می‌گویند، هست شود. بر اساس این اصل به خوبی تجربه شده دانش، جهان ماده-انرژی ما هیچ گاه آفریده نشده است. پس، باور به این آفرینش‌گرایی "دانشمندان" باید از قانون پایستگی ماده-انرژی چشم پوشی نمود یا آن را دور انداخت. اگر آفرینش‌گراها گواه‌های تجربی برای رد کردن قانون پایستگی ماده-انرژی دارند، بیاورند و چنین اطلاعاتی را با انجمن‌های همگانی دانش، بخش نمایند. وگرنه، آموزه‌ی بنیادی آفرینش‌گرایی -یعنی، آفریده شدن جهان از هیچ و نیستی از سوی خدا- می‌بایستی همچون آموزه‌ای الهیاتی نه دانشیک شناخته شود. بنابراین اصطلاح "دانش آفرینش" خود به خود متناقض است.

استدلال‌های مخالف

ولی درباره پرسش مورتیمر آدلر "چرا چیزی هست به جای این که چیزی نباشد" چه؟
من گرایش چندانی به نقد آدلر ندارم چون نوشته‌های وی راستایش کرده و به سهم وی در آموزش پرورش و فلسفه کنونی ارج می‌گذارم. پس برای دفاع از آدلر، بگذارید اشاره کنم وی همیشه گفته همچون یک فیلسوف و نه دانشمند سخن می‌گوید. بهر رو، پرسش آدلر- "چرا چیزی هست به جای این که چیزی نباشد"- از پیش می‌پندارد چیزی نباید باشد: یعنی، چگونگی "طبیعی" جهان نبودن هست. پس، این واقعیت که چیزی هست، از سوی آدلر هم چون معجزه‌ای که نیاز به روشنگری فراطبیعی دارد،

جهان بی خدا

دیده شده است. "راز آلود" به نگر رسیدن پرسش آدلر، در پاسخی فراطبیعی نهفته نیست بلکه در پیش انگاره در صورت‌بندی خود پرسش هست. پرسش آدلر مانند این است که از پیش انگار شود چمن می‌بایستی سرخ باشد، سپس ادعا شود بی‌گمان رنگ سبزش گواه رخداد معجزه‌ای الهی می‌باشد.

بهر رو، از دیدگاه دانش پرسش چنین هست: چرا نباید چیزی باشد به جای آن که نباشد؟ کدام یک از قانون‌های دانش ادعا می‌کند که پندار چنین است که جهان هستی نباید باشد یا نبودن چگونگی "طبیعی" جهان هستی می‌باشد؟ چنین قانونی نیست. وارونه‌ی آن، قانون پایداری ماده-انرژی به نتیجه بسیار ناهمسان دیگری، یعنی این که ماده-انرژی سازنده جهان ما همیشه بوده است، هرچند آنچنان که امروزه آن را بررسی می‌کنیم آغازی در بیگ بنگ داشته است.

همچنان که در اصطلاح استدلال علت نخست اشاره شد: برای این که چیزی تاثیری سببی بر جهان هستی یا درون آن داشته باشد می‌بایستی این علت سببی خودش پیش از جهان هستی بوده باشد. به سخن دیگر، چیزی که نبوده باشد شاید نمی‌تواند همچون هر گونه‌ای از عامل سببی، در درون جهان هستی یا بر آن کاری انجام دهد. بنابراین، سراسر آموزه‌ی علت و معلولی بر پیش پندار، یک هستی از پیش‌تر بوده استوار می‌باشد. ولی آفرینش‌گراها به جای این که بپذیرند اصل علت و معلول پیش پندار هستی را دارد، با یک "منطق" واپس مانده، باور دارند که بودن(جهان هستی) علت می‌خواهد - یعنی، جهان هستی از نیستی آفریده شده و نیاز به روشنگری فراطبیعی دارد. هیچ دانشمندی استدلال نمی‌کند که آفریده شدن جهان هستی از نیستی بدست خداوند، نیاز به روشنگری فراطبیعی ندارد. آفرینش‌گراها، به طور کامل پرسش‌های مناسب را گم می‌کنند که این‌ها هستند: (۱) چه گواهی‌هایی بر برخاستن جهان از نیستی، هست؟ (۲) چه گواهی به بودن همیشگی ماده-انرژی سازنده جهان ما هست؟ پاسخ: ما هیچ گواهی بر این که نشان دهد ماده-انرژی از نیستی برخاسته نداریم؛ ولی بررسی‌های تجربی به خوبی تایید شده نشان می‌دهد که ماده-انرژی نمی‌تواند از نیستی برآید. اگر ما

پیدایش گیتی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

به سختی به روش دانش باور داشته باشیم بنابراین تنها به یک نتیجه می‌رسیم: جهان ما، ماده-انرژی، به هرگونه‌ای، همیشه بوده است.

تنها راهی که آفرینش گرایی می‌تواند همچون یک روشنگری دانشیک شایستگی پیدا کند چنین است که آفرینش‌گراها بایستی جزئیات دقیق سازوکار یا ابزاری که از سوی خدا برای آفریدن هستی از نیستی بکارگرفته شده، را بگویند. نبود چنین روشنگری، آفرینش گرایی را از دانش بودن بازداشته و آن را به باورهای تعصب آمیز دینی برگشت می‌دهد. هیاهوی راه انداختن که "آفرینش راز الهی است" یا پیامدی از "قانون علت - معلول"، به طور قطع روشنگری دانشیک نیست.

چه بسا فیزیک‌دان‌های نظری غرق شده در ریاضی، برای این که پیش از زمان پلانک - یا در نخستین میکرو ثانیه پس از بیگ بنگ - چون قوانین کنونی فیزیک درهم‌شکسته بوده، این نگر را رد نمایند. شماری شاید فراتر رفته استدلال کنند، چون فضا-زمان خودش پس از بیگ بنگ آغاز گردید، ما منطقی پوچ یا پرسشی متناقض

داریم، هنگامی که می‌پرسیم: پیش از بیگ بنگ چه چیزی بوده یا چه رخ داده است؟

پاسخ خواهیم داد "فروپاشی قانون‌های فیزیکی" پیش از زمان پلانک درباره ناهماهنگی میان نسبیت عمومی و تئوری کوانتوم بوده و هیچ کدام قانون پایستگی ماده-انرژی را به چالش نکشیده و رد نمی‌کند. هر یک از نسبیت عمومی یا تئوری کوانتوم-یا هر دو- سرانجام در دم‌های آغازین جهان، نشان داده‌اند که "فروپاشیده‌اند" یا جایگزین شده بودند. ولی این واقعیت شایستگی پرسشی درباره ماده-انرژی را ندارد. در سراسر تاریخ دانش، هیچ آزمایش در جهان واقعی انجام نشده- همچنین هیچ تئوری جدی ارائه نشده- که درستی قانون پایستگی ماده-انرژی را در هر محیطی رد کرده یا درستی آن را تهدید نماید. افزون بر این، تحریف ثابت قانون پایستگی ماده-انرژی می‌تواند به کیهان‌شناسی دانشگاهی آشکارا نیرو دهد، چون پدیدار شدن ماده-انرژی از نیستی دیگر نیازی به روشنگری فراطبیعی ندارد.

پرسیدن "چه چیزی پیش از بیگ بنگ بوده یا رخ داده است؟" از دیدگاه به اصطلاح فیزیک نظری تنها پرسشی متناقض است. چون برآمدن فضا-زمان - و بنابراین واژه‌های

جهان بی خدا

"پیش" و "پس" - آشکارا با بودن و گسترش ماده-انرژی پیوند ناگشودنی دارند. چگونه می‌توانید زمان را بدون بودن و جنبش ماده اندازه‌گیری کنید؟ ولی از نگر من، در گفتگوی کاربردی، کیهان‌شناسان نباید هنگام پرسیدن "پیش" از بیگ بنگ چه رخ داده یا بوده است را به شدت رد نمایند، چون جلوگیری از چنین پرسشی، از نگر شخصی عادی مانند فرار از پرسش دیده می‌شود. "چون شما پاسخی ندارید، نمی‌گذارید پرسیده شود." در حالی که ما نباید برای خشنودی فردی ناآگاه به فرآوری دانش‌های بیهوده پردازیم، همچنین نمی‌توانیم چشم پوشی کنیم حتا با اجازه به پرسیدن این پرسش از "محدوده‌ی قدغن"، قانون‌های کنونی فیزیکی، پاسخی بسیار مطمئن برای سرچشمه‌ی جهان بدون نیاز به نیروی فراطبیعی، فراهم می‌کند. اگر ما به طور واقعی از پرسیدن این که چه بوده یا رخ داده پیش از بیگ بنگ بازداشته شده‌ایم، پس این جلوگیری از سوی طبیعت، می‌تواند بار دیگر از کیهان‌شناسی دانشگاهی، پشتیبانی نماید، برای این که حتا ضرورت خدای از پیش بوده نمی‌تواند در بررسی دانشیک مورد توجه قرار گیرد، بسیار کمتر از راه دانش از آنچه آفرینش‌گرایی آرزو برای انجامش دارد، اثبات می‌شود.

سدهای روانی

این که عناصر بنیادی جهان هستی، همیشه بوده‌اند، برای بیشتر ما، اندیشه باورنکردنی و دشوار می‌باشد. در کنش‌های روزمره ما، به نگر می‌رسد، همه‌ی چیزهای مادی آغاز و پایانی در بودنشان دارند. اتومبیل نویی که امروز می‌خریم، پیش از این که در کارخانه اتومبیل سازی طراحی و در پاییز گذشته ساخته شود، نبوده است. سبزی که امروز می‌خوریم، چند ماه پیش، پیش از فصل کاشت، نبوده است. به نگر می‌رسد، یک موجود انسانی، در رحم مادرش ساخته می‌شود. رویان چون سلولی تک، ولی هنگام به دنیا آمدن، بدن نوزاد میلیاردها سلول دارد، که به نگر می‌رسد هرکدام بسیار برای آماج ویژه با دقت طراحی شده، هستی یافته‌اند.

پیدایش گیتی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

پس، شگفت‌آور نیست که "خرد متعارف" ما بگوید، جهان هستی نیز خودش آغازی داشته و می‌بایستی بدست خدا آفریده شده باشد. "خرد متعارف" ما با نگرستن به پدیده‌هایی که در پیرامون ما رخ می‌دهند، هنجار را چنین گرفته است و هرآینه در روی زمین هرچه را هم که بررسی می‌کنیم، در یک نکته، با آمدن به هستی و سپس با ناپدید شدن برای همیشه در نیستی، همین‌گونه هست. با این وجود، هنگام توجه به پیدایش جهان هستی، بگذارید دو اصل مناسب را به یادآوریم: (۱) بررسی ما از رویدادهای رخ داده‌های پیرامونی، یک داوری "خرد متعارف" ساخته‌شده در مغز خودمان را، برای کار گرفته شدن از سوی جهان هستی همچون یک کل، ضروری نمی‌سازد؛ (۲) بررسی دقیق از پدیده‌های رخ داده‌ی پیرامونی، نشان می‌دهد چیزهای مادی، آنچنان که "خرد متعارف" ما می‌گوید، به درستی از نیستی در نمی‌آیند.

دانش، در تعریف‌های ناهمسان خویش، با اندیشه‌های "خرد متعارف" ما هم‌داستان نبوده و برای برپا سازی قانون‌های خودش، تنها بر اطلاعات تجربی استوار است. نتیجه‌ی تجربی را اگر تکرارپذیر بوده و به طور مستقل قابل تایید باشد، می‌باید بدون توجه به تئوری‌های دوست داشتنی "خرد متعارف" در مخالفت با آن، پذیرفت.

برای نمونه، پندارید در میان دشت پهناوری، مردی ایستاده است. وی تفنگی را به طور کامل افقی، شش پا بالاتر از زمین، بدون زاویه به سوی پایین و بدون زاویه به بالا، در سطح چشم‌ها، به سوی پایان دشت نشانه رفته است. در دست دیگرش، همچنین در سطح چشم‌ها، مرد یک توپ بولینگ پانزده پوندی را نگه داشته است. اکنون پندارید به طور دقیق در یک دم، گلوله‌ای را به سوی انتهای دشت آتش کرده و توپ بولینگ را یک راست به سوی زمین رها می‌کند. بر پایه داوری "خرد متعارف" انسان، که کدام یک نخست به زمین برخورد می‌کند: گلوله یا توپ بولینگ؟

1. common sense

آیا پیش بینی می‌کنید که توپ بولینگ پیش از گلوله به زمین برخورد می‌کند؟ بیشتر مردم شگفت‌زده خواهند شد که در می‌یابند گالیله قرن‌ها پیش دریافت: همه‌ی چیزها با نرخ همسانی، بدون توجه به ناهمسانی وزن یا نیروی پیش‌ران آن‌ها در سطح افقی، به سوی زمین شتاب می‌گیرند. به سخن دیگر، اگر عامل‌های مداخله بیرونی نباشند، گلوله و توپ بولینگ در یک دم به زمین می‌رسند. خواه "خرد متعارف" ما با این نتیجه‌گیری هم‌داستان باشد خواه نه، در توجه دانش‌قرار نمی‌گیرد. نتیجه تجربی می‌بایستی پذیرفته شود. همچنین، گرایش اندیشه‌دانشیک ناچارمان می‌سازد بپذیریم کیهان‌شناسی نشانگر قانون پایستگی ماده-انرژی می‌باشد، خواه ما با این نتیجه احساس آرامش داشته یا نداشته باشیم.

کمابیش همیشه، اگر "خرد متعارف" خویش را برای صورت بندی قانون‌های دانش به‌کارگیریم گمراه می‌شویم. بسیاری از اندیشه‌های پژوهشگران درباره‌ی مسطح بودن و بدون جنبش بودن زمین از همین خرد متعارف برخاسته بود. اگر تئوری‌های نسبیت عام و نسبیت ویژه اینشتین با خرد متعارف سنجیده شود، می‌تواند وی را به بیمارستان روانی بفرستد. می‌توانم بپرسم، خرد متعارف در کجای گسترش زمان اینشتین یا پیشنهاد کج شدن فضای تهی، می‌تواند جا بگیرد؟ کاربرد اندیشه‌های برخاسته از "خرد متعارف" در دانش بسیار اندک است.

افزون بر این، همچنان که ما در سراسر این بخش گفتگو نمودیم قانون پایداری ماده-انرژی، با آزمایش‌های دقیق، پدیده‌های رخ داده‌ی محلی یا جهانی، نشان داده که ماده یا انرژی از نیستی به وجود نمی‌آید. رک بگوییم، از نگر دانش درست نیست گفته شود شرکت موتور فورد اتومبیل می‌سازد، چون، روشن است، مواد اولیه به فرآیند فرآوری وارد می‌شود. می‌شود، به دقت بسیار بیشتری گفت، شرکت موتور فورد، اتومبیل‌ها را از سرهم کردن تکه‌های سازنده، می‌سازد، که خود این تکه‌ها از مواد خام که از پیش در کره زمین بوده‌اند، ساخته شده است. بیشتر از آن، دانش به ما یاد می‌دهد عناصر رده بالاتری که اکنون بدن ما را ساخته‌اند، از

پیدایش گیتی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

هیدروژن بسیار کهنی که در واکنش‌های هسته‌ای درونی ستارگان بوده‌اند، ساخته شده است. به سخن کارل ساگان، من و شما از "مواد ستاده‌ای" ساخته شده‌ایم. با حسی نیرومند من و شما، همانند جهان ساخته شده از ماده-انرژی هرچند گونه‌های ناهمسان دیگر، همیشه بوده‌ایم.

چکیده

پس، درباره‌ی پیش از بیگ بنگ به کوتاهی چه می‌توانیم بگوییم؟ بر پایه‌ی قوانین کنونی فیزیک، ماده-انرژی، که گسترش کنونی خویش را از بیگ بنگ آغاز نموده، ماده-انرژی پیش از بیگ بنگ نیز بوده است. ماهواره جستجوگر پس زمینه‌ی گیتی COBE ناسا داده‌هایی را گردآوری نموده است که گرایش به پشتیبانی یک اصطلاح که "مدل تورمی" بیگ بنگ نامیده شده، دارد. همراه با نشانه‌های دیگر تئوریک، مدل تورمی نشان می‌دهد که چگالی-ماده جهان هستی -یعنی میزان ماده که در جهان هستی هست- برای سرانجام ایست دادن به پهن شدن کنونی جهان هستی، با کشش گرانش، بسنده می‌باشد. سپس جهان هستی به علت کشش گرانشی، در خودش فرو می‌ریزد. سرانجام همه‌ی ماده-انرژی وارونه‌ی بیگ بنگ، به طور پیوسته در یک جا گرد می‌آیند. دانشمندان چنین درهم رفتنی را "له شدن بزرگ" نامیده‌اند.

بسیاری از دانشمندان می‌پندارند، جهان هستی ماده انرژی در هنگام له شدگی بزرگ، با یک گونه دیگر بیگ بنگ دوباره برگشته و منفجر می‌شود. این تئوری -یعنی برگشت دوباره جهانی بسیار فشرده شده- به ویژه بر پایه دانش ما از سوپرنوا، که در خودشان فروریخته سپس با "جهش به پس" به شدت منفجر می‌شوند. اگرچه در این که سوپر نوا معیار خوبی برای کل جهان باشد، شک هست. مدل‌های

جهان بی خدا

تئوریک کنونی می‌گویند، چه بسا جهان هستی پیوسته برای همیشه گسترده شده و هیچ گاه بسته نشود. دیدگاه خود من، اگر کمکی می‌کند، چنین هست، تا هنگامی که کیهان‌شناسان، توضیح قابل اطمینان تری از سرشت و کیفیت به اصطلاح "ماده تاریک"^۱ و "انرژی تاریک"^۲ - که چه بسا بیش از ۹۰ درصد همه‌ی ماده-انرژی جهان هستی را دارد- هیچ دانشمندی حق گستاخانه بالیدن به خویش را برای این که پاسخ "نهایی" این چیستان را می‌داند، ندارد. اکنون، شاید جهان هستی نخستین دوره گسترش خویش را می‌گذارند یا چه بسا میلیاردها بار گسترده شده و در خویش فرو ریخته است. در سرآغاز سده ۲۱ هنوز ما نمی‌دانیم. ولی بر پایه قوانین کنونی فیزیک، می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم، جهان هستی ماده-انرژی ما بی‌نهایت پیرتر از دوره گسترش کنونی، می‌باشد.

-
1. dark matter
 2. dark energy

خدای نبود دانایی^۱

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

"بی گمان نخستین نادانی که نخستین دین را اختراع کرد بایستی نخستین نادان
جهنمی باشد."

مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰)، دست‌نوشته وی برکنارهای روزنامه‌ی تواین

از جایی، شعبده باز بر روی سکوی تماشاخانه، از میان دود، پدیدار می‌شود. در میان
تماشاگران کودکی از هیجان جیغ می‌کشد. شعبده باز بانویی داوطلب را آورده، سپس پیش
چشم وحشت زده کودک، وی را دو نیمه می‌کند. پس از آن، طوطی کوچکی را از کلاه
بیرون آورده و بر جعبه بزرگی که با پارچه پوشیده شده، می‌گذارد. به تندی، پرنده
کوچک، بیر آدم خوار بزرگی می‌شود. عصای جادویی خودش را به چندین دوجین
گل رز تبدیل می‌کند. کودک با زبانی بند آمده، گیج و شگفت زده است. شعبده باز!
چه معجزه‌هایی می‌کرد، چه نیروهای فراطبیعی داشت.

1. God of the Gaps

چشم بندی‌ها، زمانی که با مهارت انجام شود، چون معجزه و کنشی فراطبیعی پدیدار می‌شوند. کودک به این معجزه‌ها باور دارد، چون او نمی‌تواند همه آنچه را در سکوی تماشاخانه (پشت آنجا) رخ داده را دیده و دریابد. کودک به درهای پنهان، میان گیرهای فریب دهنده یا آینه‌های یک سویه^۱، توجه ندارد. "معجزه" با شکست در درک چگونگی انجام چشم‌بندی‌ها، در مغز کودک ساخته می‌شود. شکاف‌هایی از درک علت-معلول چشم‌بندی‌ها در اندیشه او هست.

هنگامی که کودک باورمند به معجزه، زیر و بند فنی اینکه چگونه چشم‌بندی‌ها انجام می‌شود را فرا می‌گیرد، به تندی اندیشه معجزه در او می‌میرد. و از چشم بندی‌های فنی ساده، دلزده می‌شود. جادو از میان رفته است. او شکاف در درک علت-معلولی پیشین را دوست داشت، چون این شکاف‌ها "معجزه‌هایی" که او بسیار دوست داشت را به رایش می‌ساخت.

آفرینش‌گراها، بر پایه تعریف، به "معجزه‌ی آفرینش" باور دارند. آفرینش‌گراها با سند گرفتن از استدلال "علت نخست"^۲ ادعا دارند تنها بودن ماده فیزیکی در بیگ بنگ، مداخله یک نیروی فراطبیعی را ثابت می‌کند. "ماده نمی‌تواند خودش را بیافریند" آفرینش‌گراها چنین می‌گویند. "پس جهان هستی می‌بایستی بدست نیرویی فراطبیعی آفریده شده باشد، که با قوانین فیزیکی محدود نمی‌شود."

در بخش پیشین، پیش فرض‌های نادرست، نادیده گرفته شده و غیر دقیق "دانشیک" نتیجه‌گیری‌های استدلال "علت نخست" را برشمردم. در دسترس‌ترین توضیح درباره استدلال "علت نخست" مصادره به مطلوب^۳ (یعنی، اگر خدا جهان

-
1. two-way mirror
 2. "First Cause" argument
 3. begs the question

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

را آفریده است، پس خدا را چه کسی آفریده است؟ اگر خدا همیشه بوده است، پس چرا ماده-انرژی جهان هستی، نمی‌تواند همیشه بوده باشد؟) هست. توضیح کمتر دیده شده چنین است استدلال "علت نخست" نشان دهنده‌ی نادانی به روش‌های دانشیک، که در اندیشه فلسفی الهیات چون جانشینی برای پژوهش‌های مستقل تجربی پیشنهاد شده، می‌باشد.

بهر رو، آفرینش‌گراها پس از ناموفق بودن "علت نخست" باورهای خویش را رها نمی‌کنند. "گواه‌های" بیشتری از وجود فراطبیعی را به پیش می‌کشند. بر طبق نگر آفرینش‌گراها، جهان هستی با قوانین فیزیک-قوانینی که آن‌ها باور دارند از سوی خدای توانای معجزه‌گر برای هدف ویژه طراحی و پیاده‌سازی شده-هدایت می‌شود. آفرینش‌گراها ادعا می‌کنند قوانین فیزیکی یک زیرساخت سامانمند و به هنجار در جهان هستی را آشکار می‌کند. می‌گویند، جهان هستی مانند سازوکار پیچیده یک ساعت جیبی دقیق: همچنان که در ساخت ساعت نیاز به ساعت سازی کارآزموده برای طراحی و قابل اطمینان بودن آن هست، پس همان گونه پیچیدگی و پیش‌بینی پذیری جهان هستی، و همان گونه نیز با قوانین فیزیک آشکار شده، نیاز به "ساعت سازی خدا گونه" دارد. بدون شک، خودکاری خدایی بسیار عالی حرکت سیاره‌ها، نتیجه بخت و اقبالی کور یا هرج و مرج بی‌خردانه ماده "بی شعور" نیست. گفته می‌شود، جهان هستی به طور کاملی سازمانمند شده و این نظم تنها از سوی خداست.

آیا آفرینش‌گراها درست می‌گویند؟ آیا جهان هستی ما شواهدی از طراحی و فرماندهی نیروی فراطبیعی نشان می‌دهد؟

پاسخ روشن به این پرسش نه می‌باشد، جهان هستی هیچ گونه گواهی از طراحی معجزه آسا یا مدیریت فراطبیعی نشان نمی‌دهد. در بخش‌های پس از این، ما بایستی دریابیم چرا آفرینش‌گراها با روندی پیوسته، معجزه‌هایی که نیست را می‌بینند. ما

باید دریابیم چگونه آفرینش گراها، همچون کودکی در نمایش شعبده بازی، با ندیدن و درنیافتن دانشیک رابطه‌ی علت - معلول، معجزه‌های خواسته خویش را می‌آفریند. یکی از مهم‌ترین ورزیدگی‌های ارزشمند شعبده‌بازها، توانایی منحرف نمودن توجه تماشاگران است. هنگامی که شعبده باز، چشمان تماشاگران را به سوی چراغ چشمک زن سرخ می‌کشد، پنهانی دستمالی را از آستین خودش بیرون می‌کشد. زمانی که زیبارویی با پاهای هوس‌انگیز و رخت شنا در حال خرامیدن است، شعبده باز خرگوشی را در کلاه خویش می‌گذارد. هیچ کس به اینکه چشم بندی چگونه انجام می‌گیرد توجه ندارد. تردست، توجه تماشاگران را به جای دیگری متمرکز نموده - و به نگر می‌رسد در روی سکوی نمایش "جادو" رخ داده است. اگر به گونه‌ی گزینشی به بررسی بخشی از رویدادها پردازیم، معجزه‌ها فراوان می‌شوند. آفرینش گراها نیز، مانند شعبده بازان، کوشش دارند، توجه ما را، برای اینکه از روابط متقابل دانشیک علت - معلول، که "معجزات" را این دنیایی می‌کنند، نا آگاه بمانیم، به گول‌زنک‌های پر زرق و برق جلب کنند. آفرینش گراها خودشان، به دلیل بدگمانی، کاربرد نادرست و ندانستن بسیاری از قانون‌های سخت دانش، جهان به کارافتاده با معجزه، که کمابیش در سه دسته بزرگ جا می‌گیرند، را می‌بینند: (۱) معجزه منظم بودن جرم‌های فضایی (که به منظم بودن سیاره‌ها و اجرام آسمانی اشاره می‌کند)؛ (۲) معجزه زندگی روی زمین (که درباره آناتومی پیچیده انسان و دیگر سامانه‌های بیولوژیکی سخن می‌گوید)؛ و (۳) معجزه بینش درونی دین داران^۱ (که به رخدادهای بسیار نادر، بسیار مثبت در زندگی خود مومن اشاره می‌کند).

1. Miracles of Christian Perception

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

زمینه‌ی تاریخی

به طور تاریخی، هرگاه انسان نخستین به علت نبود دانش، ناتوان از دریافتن رویداد مورد بررسی، می‌شد، "خدای نبود دانایی" را برای پر نمودن جای خالی دانش خویش می‌ساخت. دریانوردی که از ستاره‌شناسی چیزی نمی‌دانست، خورشیدگرفت را نشانه‌ای از سوی خدا تفسیر می‌نمود. مادری، نا آگاه از بودن ویروس‌ها و میکرو ارگانیسم‌ها، بیماری دخترش را خشم خدا، یا شاید خشم اهریمن، می‌دانست. کشاورز قرن چهاردهمی، نابودی حاصل زمین‌های خود را، از گناه خانواده و خودش می‌دانست. نا آگاه از فرگشت بیولوژیک، انسان قرون وسطی پیچیدگی پیکر خویش را نشانه‌ی آفرینش خدا می‌دانست. شکاف بزرگ‌تر در درک دانشیک، نیاز تاریخی بزرگ‌تر به یک معجزه‌گر "خداوند کمبود دانش" دارد.

چرا باران می‌بارد؟ چون خدا می‌خواهد.

چرا باد می‌آید؟ چون خدا فرمان می‌دهد.

چرا آسمان آبی است؟ چون خدا خواسته است.

چرا خورشید می‌تابد؟ چون خدا فرمان داده است.

"سیستم دینی ترسایی انحراف از

خرد درست می‌باشد."

توماس پین - (۱۸۰۹ - ۱۷۳۰)

دلاور شورش امریکایی

همه‌ی این پرسش‌ها دارای پاسخ‌های

ارزشمند دانشیک هستند. ولی انسان پیش

از رنسانس، در دوره‌ی زندگی می‌کرد،

که خرافات بر خردورزی منطقی چیره و

1. "God of the Gaps"

زمانی که شخصی توضیحی دانشیک

می‌داد

از سوی کارگزاران دین، تا نزدیک مردن شکنجه می‌شد. گالیله به سختی از حکم اعدام صادر شده از سوی کلیسای کاتولیک برای رصد ماه‌هایی که به جای زمین که جای دنیا آمدن عیسا و مرکز گردش جهان پنداشته می‌شد، بر گرد هرمزد (مشری) می‌چرخیدند، رهایی یافت.

در سراسر تاریخ ثبت شده، خدا همچون نیرویی حاضر در همه جا، دست اندر کار کوچک‌ترین امور مربوط به انسان‌ها دیده شده است. بهر حال، در طول پنجاه سال گذشته، آفرینش‌گراها جایگاه تاریخی خویش درباره دست داشتن خدا در همه‌ی امور زمینی و آسمانی را واگذار کرده‌اند. خدا اکنون بیشتر تماشاگری منفعل، در سرپرستی بر طبیعت - بیشتر تماشاگر طبیعت خودمختار در کنش خویش - پنداشته می‌شود. برای نمونه، زمین لرزه و گردبادها اکنون بیشتر همچون بی‌نظمی‌های طبیعی تا فراطبیعی دیده می‌شوند. دیگر نامیدن این‌ها "کنش خدا" چون مردم بی‌گناه بسیاری، شامل کودکان، به طور ترسناکی کشته می‌شوند، زشت دانسته می‌شود. اگرچه حتا، آفرینش‌گراها باور دارند خدا نیروی جلوگیری از چنین رخ دادهای بد را دارد، ولی خدا هرگز برای رویداد چنین بدبختی‌های جان‌گذاری مورد نکوهش قرار نگرفته، یا مقصر شناخته نمی‌شود. چون گفته می‌شود: "خدا از راه‌های شگفت‌آوری کار می‌کند."

نخست، شاید ما، آفرینش‌گراها را برای اینکه سرانجام رخ دادن رویدادهای طبیعی را پذیرفته‌اند، ستایش کنیم. بهر حال، تصادفی نیست که آفرینش‌گراها در هنگامه‌ی تاریخی که دانش خودش آغاز به توضیح‌های قابل بررسی و متمرکز از همان رویدادها نمود، موضع خویش را اصلاح کردند. متأسفانه، این بازنگری در آموزه‌های آفرینش‌گرایی با پذیرش دانش نوپدید بکار نیفتاد بلکه کوششی بود برای

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

وفق دادن بلاای طبیعی (A) با خدایی "سراسر مهربانی و دوستدار" (B)، در درون جامعه‌ای که به طور روزافزون آموزش می‌دید. با پذیرفتن پدیده‌های طبیعی، آفرینش‌گراها خداوند را از پاسخگویی مستقیم هرگونه بی‌نظمی یا بدبختی که طبیعت روی سر انسان می‌ریخت، تبرئه نمودند. گفته می‌شود: "خدا کار نادرستی نکرده است." ¹ ولی در حالت دیگری، اگر طبیعت دل‌پذیر بود- برای نمونه یک روز زیبای بهاری به جای زمین لرزه کشنده- همچون اعتباری برای خدا می‌باشد. در بررسی‌های تاریخی عمومی، دانش هر گامی به جلویی برداشته، دست خدا را از مداخله در پدیده‌های طبیعی کوتاه‌تر کرده است. هرچه نبود دانایی با درک دانشیک به آهستگی پر می‌شود، "خدای نبود دانایی" گودال‌های تاریک نبود دانش کمتری برای پنهان شدن، پیدا می‌کند.

همین گونه در اسلام نیز بدبختی‌ها نشانه گناه دانسته می‌شود. - 1

"معجزه" نظم در طبیعت^۱

"ادعاهای غیرعادی، نیاز به سندهای شگفت‌آور نیز دارد."
 کارل ساگان (۱۹۹۶-۱۹۳۴)، برنده ستاره شناس جایزه پولیتزر، در کتاب میلیاردها
 و میلیاردها: اندیشه‌هایی درباره زندگی و مرگ در پایان هزاره

هواداران دانش آفرینش و طراحی هوشمندانه، مرا به یاد اندیشمندان الهی خلاق یونان باستان انداخت، کسانی که پندارهای روشن آن‌ها را به باور خدایی که سیاره‌های را در مدار خودشان رهنمایی می‌کند، ناچار نمود. امروزه، هنوز مدافعان مسیحیت به سنت مقدس، نسبت دادن کنترل اجرام فضایی از سوی نیروهای فراطبیعی، ادامه می‌دهند. در این بخش دوست دارم خودمان سفری به گذشته در زمان داشته و بررسی موازی در "دانش" بکار رفته در یونان باستان و "ستاره شناسی" امروزی مدافعان مسیحیت داشته باشیم.

در یونان باستان، شکارچی کمان خویش را می‌کشید و تیری به سوی شکار می‌انداخت. تیر با شتاب و بدون مهر فاصله تا جانور نگون بخت را طی کرده، شام

1. Miracle of Planetary Clockwork

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

خانواده شکارچی را فراهم می‌کرد. تمدن یونان باستان در پژوهش چیزهای پرنده مانند یک تیر، بسیار سردرگم بود. آن‌ها در شگفت بودند، کدام خدا، تیر را در مسیر حرکت به سوی هدف ننگه می‌دارد؟ بدون شک، کمان فشار آغازی برای تیر را فراهم می‌کرد، ولی چرا هنگامی که تیر از تماس فیزیکی کمان بیرون می‌رفت، بی‌درنگ به زمین نمی‌افتاد؟ آن‌ها می‌اندیشیدند، کدام خدا تیر را دست کم به طور گذار بالا ننگه می‌دارد؟ کدام هستی فراطبیعی مسئول حرکت به جلوی تیر هست؟

پاسخ درست به این چیستان یونان سده‌ها پس از آن در قانون آشنای نخست نیوتن (که قانون اینرسی نیز نامیده می‌شود)، یافت شد. "یک چیز در جنبش گرایش به رفتن در خط مستقیم با شتابی ثابت دارد، مگر اینکه نیروی دیگر روی آن کنش انجام دهد." نیوتن نشان داد، زمانی که تیر باکمان به حرکت درآید، نیازی به هیچ یک از خدایان یونانی برای توضیح پیوسته بودن حرکت آن نیست. اینرسی تیر را در رفتن ننگه می‌دارد، تا اینکه نیروی دیگری - مانند هدف مورد نظر یا کشش گرانش - تیر را از حرکت رو به جلو بازدارد.

قانون نخست حرکت نیوتن، در عمق فضا، جایی که نیروهای دیگر - یعنی گرانش، مقاومت هوا و باد، چیزی برای برخورد - به طور کامل نیستند، بسیار بهتر نمایش داده می‌شود. در چنین محیط بدون آشوبی، پرتاب تیری از کمان (شاید از سوی فضانوردی بیرون از کشتی فضایی خودش) بدون کم شدن شتاب یا تغییر خط سیر خویش، برای ابد به حرکت خویش ادامه می‌دهد. اگر تیر، با شتاب ۱۰۰ مایل در ساعت از چله‌ی کمان رها شود، برای ابد (یا تا هنگامی که جهان خودش بسته شود) با همان شتاب خواهد رفت. بهر حال هیچ نیروی ازلی همیشگی برای پایدار نگه داشتن حرکت تیر نیاز نیست. اینرسی خود تیر این کار را انجام می‌دهد.

همین طور که این واژه‌ها را می‌خوانید، کشتی فضایی *وویجر ۱۲* در فضای میان ستاره‌ای ۳۵۰۰۰ مایل در ساعت شتاب دارد. از قیف ته موتور فضای پیمای *وویجر*، دود و بخار با فشار به بیرون زبانه نمی‌کشد. *وویجر* "در خط مستقیم و با شتابی ثابت" پرتاب شده و برای ابد خواهد رفت. برای نگه داشتن خط سیر و شتاب رفتن آن هیچ نیروی پیش برنده‌ای نیاز نیست.

شناخت این که اینرسی خودش، نیرو نیست اساسی هست؛ اینرسی نبود نیرو است، درست همان گونه که شماره‌ی صفر (۰) به جای بودن، نبودن چیزی را می‌رساند. نیوتن نیرو را هر چیزی که شتاب را بالابرد، یا کم کرده یا خط سیر حرکت چیزی را تغییر دهد، تعریف کرده است. پس اگر، چیزی "به خط مستقیم و با شتاب ثابت" حرکت نماید، طبق قانون نخست نیوتن هیچ نیرویی بر آن کنش ندارد.

نظم یا ثابت بودن شتاب نیز، نبود نیروهای بیرونی را نشان می‌دهد.

مسخره نمودن باورهای باستان درباره‌ی اینکه خدایان یونانی تیر را در پرواز نگه می‌دارند، آسان است. ولی یونانی‌ها، ناهمسان با رومی‌ها و بیزانترین که تنها پیرو بودند، دست‌کم درباره‌ی این پرسش‌ها کنجکاو بوده و زمانی درازی را در رفتار طبیعت، فیلسوفانه به اندیشه پرداخته‌اند. نبود تجربه در دنیای واقعی و سراسر فلسفی بودن، نقص اصلی دانش یونان بود. همه‌ی تجربه‌ها "آزمایش‌های ذهنی" ^۲ بود، به جای "آزمایش در آزمایشگاه"، "آزمایش با تصویرهای ذهنی" بود. ولی

1. Voyager 2

2. thought experiment

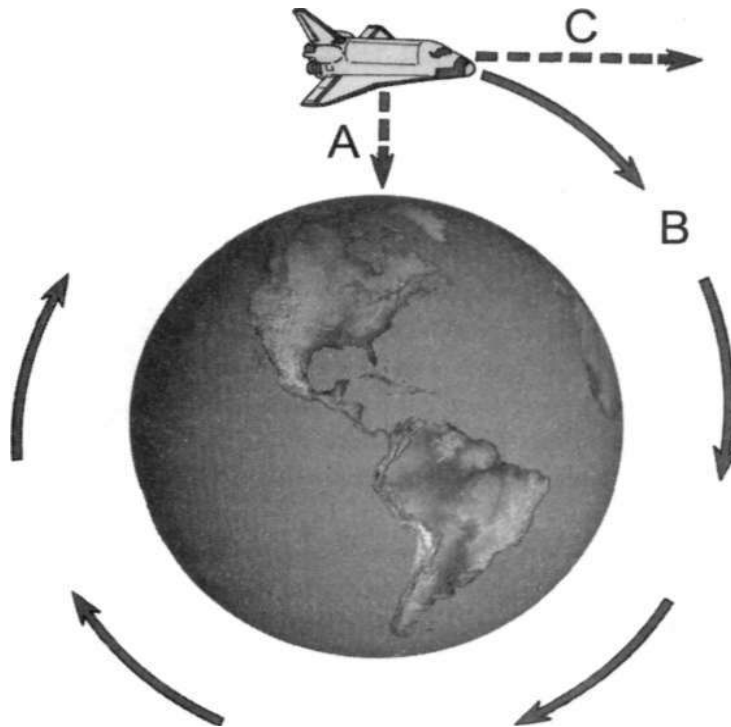
آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

آزمایش‌های ذهنی نیز بیشتر زمان‌ها آموزنده هستند، پس بگذارید که گذشته، به یونان باستان برگشته، و آزمایش ذهنی خودمان را انجام دهیم.

زمانی که شکارچی یونانی تیری به جانوری می‌انداخت، تیر "به خط راست و با شتابی ثابت" به پیش نمی‌رفت. در عوض، بر تیر "نیروهای بیرونی کنش دارند" - گرانش زمین، که باعث می‌شود تیر به سوی پایین در یک قوس سهمی^۱ حرکت کند. شکل این قوس با شتاب تیر تعیین می‌شود. تیری با شتاب کم قوس گردتری نسبت به تیری با شتاب بیشتر می‌سازد. یک تیر پرشتاب در سنجش با تیری کم شتاب، فاصله بیشتری از کمان می‌گیرد تا به زمین بخورد. تیر پرشتاب‌تر فاصله بیشتری از کمان تا برخوردش به زمین، می‌گیرد.

به عنوان بخشی از آزمایش ذهنی خودمان، گمان کنید، یک شکارچی ویژه‌ی نیرومند که کمان ویژه نیرومندی را بکار می‌گیرد، داریم. تیرها با شتاب ۱۷۵۰۰ مایل بر ساعت از این کمان پرتاب می‌شوند. پرسش: اگر شکارچی تیری با سرعت ۱۷۵۰۰ مایل به سوی افق پرتاب نماید، این تیر پیش از این که به زمین بخورد، چه اندازه پیش می‌رود؟

1. Parabolic arc



هر جرمی در مدار- ماهواره در مدار زمین، ماهها در مدار سیارها، سیارهها در مدار خورشید- در حالت سقوط آزاد هستند. زاویه قوس مدار (B) به سادگی یک مقایسه میان نیروی کشش گرانش (A) و اینرسی جرم در مدار (C) می باشد.

پاسخ این است، هیچ گاه تیر به زمین نخواهد خورد. چرا به زمین نمی خورد؟ چون زمین گرد است، و زمانی که تیر به سوی زمین قوس برمی دارد، زمین زیر تیر نیز قوس برمی دارد. به عبارت دیگر، قوس پرواز تیر منطبق بر قوس سطح زمین شده، بنابراین تیر در مدار کم ارتفاع از زمین قرار می گیرد. تیر پیوسته به سوی زمین کشیده می شود، در حالی که زمین پیوسته زیر تیر را خالی می کند.

چه بسا سناریو بالا خیالی^(۱) به نگر برسد، ولی ما به دقت روشن ساختیم چگونه شاتل‌های فضایی^(۲) چگونه خود را در مدار زمین نگه می‌دارد. پس از آنکه به بالای بخش بیشتر اتمسفر زمین رسید، شاتل پیشراندها را به پایان رسانده، و به گرد سیاره خویش را با شتاب ۱۷۵۰۰ مایل بر ساعت به حرکت می‌اندازد. سپس، شاتل و فضانوردان مسافر آن، در حالت سقوط آزاد، پیوسته به سوی زمین در حال افتادن هستند، هم چنانکه افق زمین در حال دور شدن از آن‌ها می‌باشد.

بسیاری از شبکه‌های تلویزیونی و رساناهای چاپی، هنگام گزارش درباره‌ی پرواز شاتل، به طور اشتباه اشاره می‌نمایند "فضانوردان در مداری بیرون از گرانش زمین در بی وزن سوار شاتل هستند." برای این رسانه‌ها من این پرسش را پیش می‌کشم: اگر ماه ۲۳۹۰۰۰ مایل دورتر از زمین، با میدان گرانش زمین، در مدار نگه داشته شده، چگونه شاتل که در ارتفاع ۱۰۰ تا ۳۰۰ می‌چرخد، "بیرون از گرانش زمین" می‌باشد؟ پاسخ این است، شاتل فضایی و فضانوردان بیرون از میدان گرانش زمین نیستند. در واقع، اختلاف کوچکی میان کشش گرانش در ارتفاع ۲۰۰ مایلی و در سطح زمین هست. نیروی کشش، چنان که نیوتن محاسبه نموده، حاصل ضرب جرم‌ها (در اینجا زمین و شاتل) بخش بر مربع فاصله‌ای که آن‌ها را از هم جدا می‌کند.

اگر می‌خواهید بدانید "بدون وزن بودن" چه حسی دارد، می‌بایستی خویش را در آسانسوری در حال سقوط آزاد در میله‌ی آسانسور تصور کنید. اگر روی ترازویی در آسانسور ایستاده باشید، به معنی واقعی، ترازو هیچ سنگینی را نشان نخواهد داد. در واقع، چه بسا خویش را همچون فضانوردان در مدار در هوای بالای ترازو شناور بباید. اینشتین، خودش اشاره نموده چیزی در حال سقوط آزاد، از تاثیر میدان گرانش آزاد بوده و در چنین حالتی بی وزن می‌گردد. پس اگر دوست دارید

1. Space Shuttle

وزن همه‌ی زمین در مدار خورشید را بدانید، پاسخ درست ، مانند دیگر چیزهای در مدار، در سقوط آزاد گرانشی القایی هستند، ۰ پوند، ۰ اونس می‌باشد.

به تصور آشنای خودمان، شکارچی یونانی، بازگردیم: شک دارم، بسیاری از جانورانی را که شکارچی ردیابی می‌کرد، از ناچار بودن به جاخالی دادن در سراسر روز، ناراحت بوده باشند. گمان کنم بسیار از جانورانی که وی آن‌ها را تعقیب کرده، از اینکه می‌باید همه‌ی روز از جلوی تیرهای وی فرار کنند، دلخور باشند. بگذارید بینداریم، این جانوران ناراحت، رم کرده و شکارچی دردسرساز را بالای پرتگاه با شاخ بزنند. شکارچی از ۱۰۰۰ پایی به سوی مرگ سقوط می‌کند. اکنون، گردهمایی از گروهی حکیم‌های الهیات یونانی در پایین پرتگاه باشد که به شدت شک دارند کدام خدا شکارچی را از بالا به پایین می‌آورد. بدون شک می‌دانیم، جانوران شکارچی را از بالای صخره انداخته‌اند. ولی تنها یک بیخدا می‌تواند گمان برد هیچ یک از خدایان یونانی دست اندر کار چرخیدن و پایین افتادن شکارچی نیستند. نمی‌تواند آن باشد- می‌تواند؟ همان گرانش بی‌پیرایه، بدون کمک نیروهای فراطبیعی، شکارچی را به کف پرتگاه می‌کوبد.

ولی برآیند این داستان چیست؟ و چگونه به آفرینش‌گراهای نوین و این گفته پرآوازه "معجزه نظم سیاره‌ای" مربوط می‌شود؟

آفرینش‌گراها ادعا می‌کنند نظم و قابل پیش بینی بودن مدارهای سیاره‌ها، گواه بر دخالت نیروی فراطبیعی بر جهان هست. به سخن دیگر، آفرینش‌گراها، درست مخالف قانون نخست نیوتن، باور دارند، ثابت و منظم بودن حرکت، نه تنها گواه بر نیرویی بیرونی هست بلکه گواه بر نیرویی فراطبیعی بیرونی می‌باشد. این ادعای آفرینش‌گراها- یعنی نیروی معجزه‌گر راهبری سیارات- که درست در هر گام خود همانند باورهای یونان باستان درباره خدای پیش برنده تیر یا خدای هم یار سقوط

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

به پایین دره هست، را به شما واگذار می‌کنم. اجازه دهید، این را که "منظم یا ثابت بودن یک حرکت نشانه‌ای نبودن یک نیروی بیرونی است" را به یاد آوریم. پس اگر برای روشن نمودن پیش رفتن پیوسته یک تیر شکارچی نیازی به خدایان نیست، همان گونه برای روشنگری درباره حرکت پیوسته اجرام فضایی، نیازی به خدایان نیست. اگر برای توضیح به پایین افتادن شکارچی از بالای پرتگاه نیازی به خدایان نیست، پس همان گونه برای روشنگری درباره دیگر میدان‌های گرانشی نیز نیازی به خدایان نیست. برای اینکه، همان گونه که آیزاک نیوتن پیدا کرد، همان گرانشی که یک سیب (یا شکارچی) را به سوی زمین می‌کشد، درست همان است که ماه یا سیاره‌های دیگر را در مدار خودشان نگه می‌دارد. هیچ تفاوتی - مگر شاید برای کسانی که، به دلیل احساسات، دوست دارند منظره‌های معجزه‌آسا یا در آسمان شب شگون بینند - نیست.

باورهای دینی متعصبان آفرینش‌گرا، به شدت با اینکه حرکت سیاره‌ها به طور کامل یک پدیده طبیعی است، مخالف است. برای آن‌ها باور به "ناظمی الهی"، در سنجش با روشنگری ریاضی این دنیایی دانش، بسیار فریبده‌تر و امیدبخش‌تر هست. اندکی از آفرینش‌گراها، شمار کمی از استدلال‌های مخالف، اگر هیچ نباشد، در به اراهی نتیجه‌گیری این بخش دارند. این گروه به آسانی می‌پذیرند که اینرسی و گرانش نیروهای فراطبیعی نبوده و مسیر حرکت سیاره‌ها به سادگی، بستگی به برآیند اینرسی و گرانش دارد. به دیگر سخن، گروهی کوچکی از آفرینش‌گراها (دست کم در این نمونه) اصل دانش شناخته شده به نام تیغ اوکام^۱، که روشن می‌سازد، ساده‌ترین روشنگری بیشتر زمان‌ها، درست‌ترین است، را می‌پذیرند.

1. Ockham's Razor

تیغ او کام ناچار می‌نماید "هر پندار بدون نیاز برای روشنگری دانشیک خودمان را، جدا سازیم." برای نمونه، اگر حرکت سیاره‌ای به سادگی به طور کامل و قابل اثبات با گرانش و اینرسی، توضیح داده می‌شود، تیغ او کام، ما را از ساختن خدای معجزه‌گر بسیار پیچیده، برای توضیح این حرکت، بازمی‌دارد. افزون شدن غیر ضروری نیروهای فراطبیعی به توضیح علت-معلولی خودمان، بزرگ شدنی است که بایستی کوچک شود- همه‌ی بزرگ شدن آفرینش‌گرایی از همه جای دانش و گفتگوهای منطقی، می‌بایستی کنده شود.

گروه کوچکی از آفرینش‌گراها، آن گونه که اشاره شد، باور دارند اکنون خدا، با دستان خویش، زمین را گرد خورشید نمی‌چرخاند. ولی آن‌ها می‌گویند، خدا در آغاز، سیاره‌ها را در جای خود سامانمند نموده و سپس برگشته، اجازه داده قانون‌های فیزیک، جهان هستی را بدون کمک بیشتر نیروهای فراطبیعی، رهبری نمایند. چنین فلسفه‌ای دئیسم^۱ نامیده می‌شود.

همه‌ی آفرینش‌گراها - هم بنیادگراها و هم دئیست‌ها- باور دارند تنها خدایی معجزه‌گر می‌توانسته منظومه‌ی خورشیدی را طراحی نموده و در مسیر مدار نخستین خودشان، آن‌ها را راه انداخته است. در واقع، اگر بخواهیم شاتل فضایی را نمونه بیاوریم، مسیر مدار کشتی فضایی بایستی بدست دانشمندان بسیار ورزیده، مهندسی شود. شاتل به طور ناگهانی در مدار درست قرار نمی‌گیرد. برای هر پروازی، طراحی هوشمندانه و نقشه‌کشی اندیشمندانه هست؛ هیچ چیزی به "بخت کور" واگذار نمی‌شود. اگر شاتل کند پرواز نماید، به زمین می‌افتد، اگر پرشتاب باشد، از مدار زمین فرار کرده، رها شده، و در فضای میان ستاره‌ای برای همیشه گم می‌شود. پس،

دئیسم دو معنی دارد الف : خدا آفریده و کنار رفته است. ب: باور به خدا بدون باور به دینی ویژه و یا پیامبری ویژه - 1

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

دستیابی به مداری پابرجا، یک طراحی هوشمندانه و نقشه‌کشی آگاهانه در بخش دانشمندان ناسا^۱ را روشن می‌سازد.

پس چرا، منظومه‌ی خورشیدی خودش گواه روشنی، برای طراحی هوشمندانه نیست. مهم‌تر، همه‌ی این نه سیاره از مدارهای ثابتی پیروی می‌کنند. آیا این تصادفی خوش است. یک رویداد خوش باورنکردنی هست؟ احتمال اینکه (بدون اینکه با واژه‌ها بازی کنیم) تصادفی کور، یک سیاره - بسیار کمتر از ۹ تا- در مداری پابرجا بر گرد خورشید ما بسازد، نجومی نیست؟

برای پاسخ شایسته و راضی کننده به این پرسش‌ها، می‌بایستی درک روشنی از چگونگی برپا شدن منظومه‌ی خورشیدی خودمان داشته باشیم. منظومه‌ی خورشیدی ما، مانند صدها میلیارد منظومه‌های دیگر، در آغاز، ابری نامنظم از گاز و غبار به نام سحابی^۲ (۴) بوده است. چون در منظومه‌ی خورشیدی خودمان عناصر سنگینی -مانند آهن، طلا و اورانیوم- داریم، می‌دانیم این سحابی اثر انفجار سوپرنوای^۳ پیش از آن بوده است. سوپرنوا، آخرین گام یک ستاره‌ی در حال مرگ، که سوخت هسته‌ای آن پایان یافته، می‌باشد. سوپرنوا، پس از اینکه از گاز تهی شد، در خودش فرو ریخته، سپس با انفجار نیرومند، غیرقابل تصویری، منفجر می‌شود. در طول انفجار، عناصر سنگین‌تر ساخته شده و به طور تصادفی در فضا ریخته شده و سحابی دیگر از گاز و غبار را می‌سازند. این واقعیت که منظومه خورشیدی، نمونه‌هایی از این عناصر سنگین را دارد، به معنای این هست که دست کم یک نسل از ستاره‌ها- شاید هم دو نسل- پیش از ساخته شدن منظومه خورشیدی ما در ۴/۵ میلیارد سال پیش، بوده‌اند.

1. NASA

2. nebula

3. supernova

پس از انفجار سوپرنوا، ابر باقی مانده از گاز و غبار، با همان کشش گرانشی ساده، آغاز به چگال شدن یا کشش به همدیگر شد. هم چنانکه این گرد آمدن گرانشی رخ می‌داد، گاز و غبار آغاز به چرخش پرشتابی به گرد مرکز مداری نمودند. همانند این اثر را می‌توان، هنگامی که تویی ظرف‌شویی آشپزخانه را بیرون می‌کشید، ببینید. به دلیل گرانش، آب به سوی مرکز ظرف‌شویی کشیده شده، ولی پیش از ناپدید شدن در فاضلاب به شدت چرخ می‌خورد.

در میان این ابر چرخان گاز و غبار، به طور تصادفی، در جاهایی سوا از هم با چگالی بالا و جاهایی با چگالی کم ساخته شد. نواحی چگالی بالا دارای میدان گرانشی نیرومند در سنجش با نواحی با چگالی کمتر بودند. این میدان گرانشی، به دیسان مواد بیشتری به سوی خود می‌کشید، که در جای خود، کشش گرانشی نیرومندتری می‌ساخت. در طول میلیون‌ها سال، نواحی آغازین با چگالی بالا، در جذب مواد بهتر بوده، در حالی که سرانجام، نواحی با چگالی پایین از سوی میدان گرانشی نیرومندتر نواحی با چگالی بالا بلعیده شدند. این کلوخه‌های انباشته شده

مواد چگال، همان چیزی است که ما آن‌ها را هم چون سیارات می‌بینیم.

"در آن روزها، در کوره راهی پر سنگلاخ، در معبد، مرکزی نوپا برای کودکان یهودی بر پا شد. . . . کسی مرا برای ریاست برای این مرکز نوپا نامزد نمود. بزرگ‌ترها، چون در آن زمان من بیخدای شناخته شده بودم، عصبی شدند. . . . من می‌اندیشیدم طبیعت خودش بسیار جالب است، و نمی‌خواستم آن را با داستان‌های معجزه‌گر پیچیده‌اش کنم. و سپس کم کم به بی باوری نسبت به همه‌ی ادیان رسیدم."

ریچارد فیمن (۱۹۸۸-۱۹۱۸) برنده
جایزه نوبل فیزیک در کتاب نگران چه
هستید مردم به چه می‌اندیشند؟

مرکز این چرخ مداری در این سامانه دارای بیشترین مواد- پس، دارای میدان نیرومندتر گرانشی- در سنجش با سیاره‌های دیگر که به گرد آن می‌چرخند، هست. بیشتر سیاره‌های احتمالی سرانجام در برابر کشش نیرومند ناحیه مرکزی، از پا در آمده و خودشان بخشی از این هسته‌ی مرکزی می‌شوند. (در منظومه خورشیدی ما، خورشید ۹۹ درصد مواد منظومه را در خود دارد.) زمانی که هسته‌ی مرکزی سرانجام به اندازه‌ی بسنده، مواد گردآوری نمود، جرم در حال رشدش فشار و دمای بسیار فراوان که برای آغاز گداخت هیدروژنی^۱ نیاز است را فراهم می‌آورد. این گداخت هسته‌ای اندازه باورنکردنی از انرژی به صورت گرما و نور آزاد می‌کند. یک ستاره- یا خورشید- چیزی که در میان منظومه سیاره‌ای به دنیا می‌آید، که سپس یک "منظومه خورشیدی" می‌شود.

موادی که "به آهستگی" گرد خورشید می‌چرخند، سرانجام به خورشید خورده و به چگالی آن می‌افزایند. موادی که "به تندی بسیار" به گرد خورشید می‌چرخند، از میدان گرانشی آن آزاد شده و منظومه را برای همیشه ترک می‌کنند. موادی با شتاب "میانگین" مداری ثابت ساخته که آفرینش‌گراها آن را چون معجزه می‌بینند. پس، به طور منطقی دیده می‌شود، آفرینش‌گراها "خدای نبود دانایی" را به جای "توضیح" این "معجزه" مداری می‌گذارند.

این "معجزه‌ها" سیاره‌ای، مانند دیگر معجزه‌ها، درک نادرست، برخاسته از شکاف در درک درست علت و معلول هست. در این مورد، شکاف در درک آفرینش‌گراها ریخت یک محاسبه آماری ناجور به خود می‌گیرد: آن‌ها گمان می‌کنند، تنها شمار کمی از ترکیب سرعت-مدار-فاصله-مدار^۲ می‌تواند مدار پابرجایی گرد

1. hydrogen fusion

2. orbital-speed-orbital-distance

خورشید بسازد. می‌گویند، بایستی نیروهای فراطبیعی مسئول برپاساختن این مدارهای دست‌نیافتنی از نظر آماری باشند.

این استدلال "معجزه-سیاره" به تندی به دو دسته سوا می‌شود: یک، محاسبه‌های ریاضی-نخست، انجام شده بدست کپلر، در آغاز سده‌ی ۱۶۰۰ - روشن ساخت شمار ترکیب سرعت-مدار-فاصله-مدار، نه تنها کوچک نیست بلکه بی‌کران است. دو، رصد با تلسکوپ، با چشمان خود خودمان، از آسمان شب، رصد مستقیم، می‌گذارد بینیم حرکت اجسام فضایی در تناقض آشکار با نگرهای آفرینش‌گراها است. به عبارت دیگر، آن‌ها نمی‌توانند ادعا کنند، شمار ترکیب‌های سرعت-مدار-فاصله-مدار کم هست، زمانی که به طور مستقیم آسمان را رصد می‌کنیم، شمار این ترکیب، در سراسر جهان، صدها میلیون است.

جالب است اشاره شود، کپلر آدمی بسیار دین‌دار بوده، سال‌ها گرسنگی خورد تا تئوری خودش درباره‌ی "هندسه‌ی الهی"^۲ که در آن سیاره‌ها در دایره‌های بسیار عالی، گرد خورشید می‌گردند، را ثابت کند. سرانجام، چون رصد حرکت سیاره‌ها متناقض با پیش‌بینی تئوری بود، کپلر ناچار به رها نمودن تئوری خویش گردید. سیصد سال پس از آن، هنوز آفرینش‌گراهای "نوین" مدعی هستند منظومه‌ی خورشیدی از هندسه‌ی الهی پیروی می‌کند.

در اینجا، به طور کوتاه، نمونه‌های دیگری از نادرستی‌های آفرینش‌گراها، در جستار ستاره‌شناسی، گفته می‌شود. این نمونه‌های کم، از کتاب‌ها، نوارهای صوتی و سخنرانی‌ها و از نامه‌نگاری‌ها و گفتگوهای خودم با آفرینش‌گراها در طی سال‌ها، گردآوری شده است. من نمی‌گویم همه‌ی آفرینش‌گراها این دیدگاه‌های نادرست که

1. Kepler

2. Divine Geometry

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

در پی می‌آید را دارند، ولی بسیاری از آن‌ها این نادرستی‌ها را در مقدمات^۱ استدلال‌های "اثبات-معجزه" به کار می‌گیرند. نیازی نیست گفته شود اگر مقدمات یک استدلال دارای کاستی باشد - برای نمونه اینجا، جهان هستی طراحی معجزه‌آسایی دارد- برآیند آن نیز دارای کاستی است.

باور آفرینش‌گرا: زمین و دیگر سیاره‌ها در مدار عالی گرد خورشید می‌چرخند. واقعیت دانش: هیچ سیاره‌ای در مدار عالی نمی‌چرخد، مدارهای سیاره‌ها ریختی ناهمسان با یکدیگر داشته، و هیچ کدام حتا فاصله ثابتی از خورشید ندارند. همچنین، خورشید در مرکز مدار هیچ سیاره‌ای نیست. باور آفرینش‌گرا: زمین و سیاره‌های دیگر با شتاب ثابتی گرد خورشید می‌چرخند.

واقعیت دانش: هیچ سیاره‌ای با شتاب ثابت، گرد خورشید نچرخیده، همه سیاره‌ها، گاهی به طور چشمگیر، دارای شتاب‌های مختلفی، در مدار خودشان هنگام گشتن گرد خورشید، هستند.

باور آفرینش‌گرا: زمین و دیگر سیاره‌ها هر سال دوباره در مداری یکسان گرد خورشید می‌چرخند.

واقعیت دانش: هیچ سیاره‌ای در یک مدار، دو بار نمی‌چرخد. باور آفرینش‌گرا: زمین به دقت بسیار در مداری که می‌تواند، نگاه‌دار زندگی باشد، جا گرفته است.

واقعیت دانش: زمین می‌تواند از زندگی پشتیبانی نماید (آن طور که از بررسی جهان درمی‌یابیم) از مداری کمابیش نیمه راه ناهید^۲ تا بهرام^۱ می‌تواند از زندگی پشتیبانی نماید.^(۵)

1. premises

2. Venus

سیاره زهره -

(به نگر می آید، خدا از بهترین فرصت برای نشان دادن معجزه‌ای راستین چشم پوشی کرده: می‌توانست حیات را در ناهید، جایی که دمای سطح آن اندازه هست که سرب را بگدازد، برپا سازد.)

زمین در مدار مناسبی نیست، چون حیات روی سطح آن هست، بلکه، زندگی در آن هست زیرا مدار زمین در منطقه بسیار پهناوری که کمربند زندگی^۲ شناخته می‌شود، جا گرفته است.^(۶) بهرام نیز در این کمربند هست و کمابیش به طور کامل یک زمانی، آن گونه که دانشمندان ناسا بررسی می‌کنند، از حیات پشتیبانی می‌کرده است. آیا خدا به همین گونه میکروارگانسیم‌های بهرام را آفریده است؟

آفرینش‌گراها مدعی هستند خدا زمین را در اصل هم چون گهواره آسوده‌ای^۳ برای انسان آفریده است. پس، با چه هدفی سیاره‌ها و ستارگان دیگر را آفریده است؟ گاهی آفرینش‌گراها، پاسخ می‌دهند، خدا آسمان‌ها را چون گواهی بر برتری خویش و فراهم کردن آسمانی زیبا در شب آفریده است. چنین استدلالی - که حتا پیش از این بسیار شک برانگیز بوده - زمانی که ملاحظه می‌کنیم همه این سیارات و ستاره‌های قابل دیدن با چشم غیر مسلح تنها در کهکشان راه شیری خودمان هست، خورد می‌شود. صدها میلیارد کهکشان چه سودی برای انسان دارد؟ باور آفرینش‌گرا: اگر یک سیاره از منظومه خورشیدی ما نابود شود، آن گاه همه‌ی این سامانه‌ی منظم فرو خواهد ریخت.

واقعیت دانش: قانون گرانش جهانی نیوتن، با "گم شدن یک سیاره" منظومه‌ی خورشیدی ما را تعطیل می‌کند، هم داستان نیست.

1. Mars

سیاره مریخ -

2. Zone of Habitability

3. home

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

باور آفرینش‌گرا: دوره‌های منظم، قابل پیش‌بینی - مانند روز و شب و چهار فصل سال - بودن طراحی فراطبیعی را روشن می‌سازد.

واقعیت دانش: روز و شب از پی هم می‌آیند، زیرا زمین گرد خود می‌چرخد و به آهستگی، بر اثر کشیده شدن قاره‌ها توسط کشنده اقیانوس‌ها، شتابش کمتر می‌شود. میلیاردها سال پیش طول یک روز سیزده ساعت بوده است.

چون محور زمین کج است، فصل‌ها چرخ می‌زنند. کجی کنونی محور زمین ۲۳.۵ درجه بوده که زودگذر و دگرگون پذیر می‌باشد و سیاره ما را در چند هزاره دیگر به دوران یخبندان دیگری خواهد برد. فصل‌ها، آن گونه که اکنون آن‌ها را می‌شناسیم، مانند آخرین دوران یخبندان که در ۱۱۵۰۰ سال پیش پایان یافت، غیر قابل شناسایی می‌شوند.

شگفتا، حتی میدان مغناطیسی زمین نیز جا بجا و قابل تغییر است. کف دریا زیر قطب شمال، تاریخ تغییرات میدان مغناطیسی زمین را در سنگ‌های آتشفشانی، نگه داشته است. این مدرک‌های زیر آبی روشن می‌کند یک چند هزار سال پیش قطب نماهای کنونی ما می‌بایستی به سوی جنوب اشاره کنند.

میدان مغناطیسی سیاره ما - مانند دیگر ویژگی‌های آن - به طور پیوسته و به شدت در طول ۴/۵ میلیارد گذشته، دست خوش دگرگونی شده است. چیزی که در طول بودن انسان در زمین، پابرجا و جاودانه می‌نماید، در زمان زمین‌شناسی به زودی پایان یافته یا به چیزی به شدت ناهمسان دگرگون خواهد. ادعای آفرینش‌گراها درباره‌ی "نظم" طبیعت بیشتر زمان‌ها بر پایه‌ی بررسی در زمان کوتاه یا داده‌های ناقص می‌باشد.

1. tidal

باور آفرینش‌گرا: تئوری‌های دانشمندان درباره‌ی چگونگی ساخته‌شدن منظومه‌ی خورشید ما، گمانه‌زنی‌های کورکورانه یا به طور کامل غیرقابل آزمایش می‌باشد.

واقعیت دانش: اکنون، با به کار گیری تلسکوپ هابل و رصد از زمین، دانشمندان گواه تصویری از هر گام برپا شدن یک منظومه‌ی خورشیدی در دست دارند: (۱) تصویرهایی از سحابی گاز و غبار، (۲) تصویرهایی از چگال شدن سحابی به ستارگان هیدروژن سوزان^۱، (۳) تصویرهایی از ستارگان احاطه شده با سامانه‌های سیاره‌ای مداری خودشان مانند منظومه‌ی ما، و (۴) تصویرهایی از انفجار سوپرنوا که منظومه خورشیدی را نابود نموده و مواد خام برای ساخته شدن منظومه‌های نو را فراهم می‌نماید. تلسکوپ‌های نوین اجازه می‌دهند تماشاگران واقعی به دنیا آمدن (و مرگ) منظومه‌های خورشیدی دیگر در راه شیری باشیم. افزون به راین، دانش، درک بسیار روشنی درباره چگونگی گسترش طبیعی منظومه‌ی خورشیدی، دارد. پس چرا ما باید مغرورانه گمان کنیم منظومه خورشیدی ما با یک شیوه معجزه آسا و به شدت ناهمسان، ساخته شده است.

چون من نوشته‌های انتقادی درباره آفرینش‌گرایی نوشته‌ام، در طول چند دهه گذشته، بازخوردهای فراوانی از انجمن‌های مسیحی داشته‌ام. یکی از عمومی‌ترین تکذیب‌هایی که رو می‌کردند، سخن پرآوازه‌ی آلبرت اینشتین بود: "خدا در کار و بار جهان هستی، تاس نمی‌ریزد." آفرینش‌گراها این سخن وی را بدن چم می‌گیرند: (۱) اینشتین به خدای تورات و انجیل باور دارد، (۲) اینشتین باور دارد جهان هستی منظم است، و (۳) وی باور دارد که مسئول این نظم خدا است.

1. hydrogen-burning stars

اینشتین، این گزاره بسیار تکرار شده خویش درباره خدا را در ۱۹۲۶ در نامه‌ای به ماکس برن^۱، کسی که همراه با نلیز بوهر^۲ فیزیک‌دان دانمارکی پدر بررسی‌های مکانیک کوانتوم شدند، نوشت. بوهر ادعا می‌کرد، رفتار ذره‌های کوچک‌تر از اتم^۳ بیشتر زمان‌ها، آشوب زده و غیرقابل پیش‌بینی است. بوهر استدلال می‌نمود، پندار ما از ساختار، نظم و علت-معلول در تراز اتمی قابل به کارگیری نیست. اینشتین چنین دیدگاه دلخواهانه‌ای از طبیعت را نپذیرفته، به جای آن می‌گفت، "خدا در کار و بار جهان هستی، تاس نمی‌ریزد." کشمکش بوهر- اینشتین پیش از یک دهه کهنه شد. سرانجام بوهر و برن از این کشمکش پیروز بیرون آمدند، سندهای آن‌ها چربید. بی‌گمان اینشتین اشتباه کرده بود. پس، دست‌کم در سطح اتم، خدا در کار و بار جهان، تاس می‌ریخت. ذره‌های کوچک‌تر از اتم، در واقع، گاه گاهی با شیوه‌های تصادفی غیرقابل پیش‌بینی- که به طور کامل داوری درست ما و همین طور از اینشتین را دور می‌انداخت- رفتار می‌کردند.

این پرسش که آیا اینشتین به خدا باور داشته است، بستگی به تعریف شما از "خدا" دارد. اگر تعریف شما از "خدا" - مانند آفرینش‌گراها باشد- به عنوان یک هست فراطبیعی که جهان را آفریده، نمازخواندن شما را می‌شنود و تصمیم می‌گیرد شما را به جهنم یا بهشت برود، پاسخ نه است. با تعریف سنتی از خدا، اینشتین بیخدا بود: وی خودش گفته، "دروغ بود، البته، آنچه درباره باورهای سخت دینی من می‌خوانید، دروغ است، دروغی که به طور منظم تکرار می‌شود. من خدای شخصی ندارم و هیچ گاه این را رد نکرده، بلکه آشکارا گفته‌ام. اگر چیزی در من

1. Max Born

2. Niels Bohr

3 subatomic particles

هست که به توان آن را دین نامید، آن شگفتی بیکرانی برای آشکار شدن ساختار جهان، تا جایی که دانش ما توان آن را دارد، است."^(۷)

درباره زندگی پس از مرگ، اینشتین می‌گوید، "من نمی‌توانم خدایی را تصور کنم، کسی که آفریده‌های خودش را پاداش می‌دهد یا کیفر می‌کند، اهدافش پس از اهداف خود ما الگو می‌گیرد- به سخن کوتاه، یک خدا، غیر از بی‌مایگی انسان، چیزی نیست. به همین گونه نمی‌توانم باور کنم افراد، پس از مرگ پیکر خویش، زنده بمانند، اگرچه افراد ترسو، از ترس یا خودپرستی خنده‌دار، به چنین اندیشه‌هایی پناه می‌برند."^(۸)

گفته اینشتین "خدا در کار و بار جهان هستی، تاس نمی‌ریزد." اشاره به فلسفه پانتیزیم^۱ می‌باشد. به جای پذیرفتن خدایی شخصی، معجزه‌گر، پانتیزیم برتری قوانین فیزیک را می‌پذیرد. با چنین تفسیری، گفته اینشتین این گونه خوانده می‌شود، "قوانین فیزیک به طبیعت اجازه رفتار تصادفی یا آشوبگرانه را نمی‌دهد." بهر حال، همان گونه که اشاره شد، این "برگردان"، گزاره بدون راز و رمز اینشتین، هم چنان که نلیز بوهر و ماکس برن نشان دادند، نادرست بود.

دانشمند پرآوازه دیگری که از سوی آفرینش‌گراها، به عنوان مرجع به طور تکراری به کار گرفته می‌شود، کسی که بیشتر زمان‌ها به عنوان بزرگ‌ترین نابغه دانش از زمان اینشتین نامیده می‌شود، استیپان هاوکینگ^۲ می‌باشد. در ۱۹۸۸ هاوکینگ، کتاب جالب، تاریخ کوتاه زمان^۳، را منتشر نمود. این کتاب ارزشمند پر فروش در به اره‌ی تئوری‌های مردم‌پسند کنونی، شرح پیدایش جهان هستی ما، انفجار بزرگ روشنگری می‌کند. هاوکینگ، با اندیشه‌ای به طور کامل باز، هم چنین

1. Pantheism

پانتیزیم: الف، خدا برابر با طبیعت است؛ ب، وحدت وجود

2. Stephen Hawking

3. A Brief History of Time

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

ادعای آفرینش‌گراها، در این به اره که وجود نیروهای فراطبیعی، برای روشننگری درباره بودن جهان نیاز هست، را تحلیل نموده است. هاوکینگ نتیجه می‌گیرد، به چنین نیروهایی نیازی نبوده و جهان هستی به طور کامل به جای فراطبیعی، در کارکرد و پیدایش طبیعی می‌باشد.

به طور غیرقابل باوری، آفرینش‌گراها - و حتی در پهنه‌ی بسیار گسترده‌تر، رساناهای خبری- چون وی واژه "خدا" را در سراسر کتابش، هنگامی که استدلال‌های آفرینش‌گراها را نقد می‌کند، بکار گرفته، کتاب هاوکینگ را چون تایید آفرینش‌گرایی، نشان داده‌اند. به این ارزش ندهید که، آموزه‌ی^۱ هاوکینگ در سراسر کتاب، به روشنی آفرینش‌گرایی را رد می‌کند. ارزش ندارد که هاوکینگ به روشنی (به معنای واقعی واژه) بیخدا است. بی‌خیال باشد که، هاوکینگ از زنش، جین، کمایش به این دلیل که خانم آفرینش‌گرا شد، جدا گردید. چون، هاوکینگ واژه "خدا" را در کتابش به کار گرفته، پس او نیز آفرینش‌گرا می‌باشد.

مجله خبری ۲۰/۲۰ یک تبلیغات شدید، درجه‌بندی بالا به طور ویژه جار زد، که کتاب نو منتشر (یعنی هاوکینگ) پایه دانشیک برای ایمان دینی، فراهم می‌نماید. دعاخوان‌های رادیو و تلویزیون بیشتر زمان‌ها از هاوکینگ برای اثبات این که خدا جهان را آفریده، نام می‌برند. این جعل زشت- بیشتر زمان‌ها عمدی- از تاریخ کوتاه زمان بازتاب سیمای بسیار آشفته و غمگینی از جامعه امریکایی است: دانش بی‌سوادی، چنان گسترده شده، و باورهای تعصب‌آمیز دینی چنان محکم ریشه دوانده، که لژیون^۲، نمی‌تواند یک کتاب دانش خوب نوشته شده را بدون هذیان‌گویی در به اره‌ی هستی فراطبیعی، در هر برگش بخواند.

-
1. thesis
 2. legions

دو واقعیت، گواه‌های بسیار سنگینی درباره اینکه منظومه‌ی خورشیدی ما به طور کامل بدست ابزارهای طبیعی ساخته شده، فراهم می‌کند. اگر هر چیز دیگری که ما درباره آن در این بهش گفتگو کردیم را فراموش نموده‌اید، این دو واقعیت را به یاد آورید: (۱) همه سیاره‌های منظومه خورشید ما در یک جهت گرد خورشید می‌چرخند؛ و (۲) همه سیاره‌ها در صفحه‌ای یکسان، که هم چنین منطبق بر صفحه‌ی استوای خورشید است می‌چرخند.^(۹)

چرا این واقعیت‌های کم رنگ می‌باید برای من بسیار متقاعدکننده باشد؟ زیرا اگر پیش‌بینی کنیم، منظومه خورشیدی ما به صورت طبیعی ساخته شده، واقعیت‌هایی است که می‌بایستی انتظار آن را داشته باشیم. نمونه‌ای پیشین درباره آبی که از ظرف شویی مکیده می‌شد، را به یاد آورید: هم چنان که آب به سوی مرکز کشیده می‌شود، به طور طبیعی به یک جهت چرخ می‌زند. حتی یک قطره آب نیز ناهمسان نمی‌چرخد. به همین گونه، همه‌ی سیاره‌هایی که تازه ساخته می‌شوند، همان طور که با میدان گرانشی بزرگ هسته مرکزی کشیده می‌شوند، به طور طبیعی در یک جهت، آغاز به چرخش می‌نمایند. واقعیت چرخیدن سیاره‌ها در یک جهت، در یک صفحه- و در خط استوای خورشید- یک گواه نیرومند، متقاعد کننده درباره ساخته شدن طبیعی سیاره‌ها می‌باشد.

در برابر این، آفریننده‌ی معجزه‌گر می‌تواند در جهت‌های و شیب‌های مداری بی شماری، سیاره‌ها را بچرخاند. در حالی که، آفریدگار مدار برخی سیاره‌ها را از غرب به شرق تعیین می‌نمود، مدار شماری از سیاره‌ها را از شرق به غرب تعیین می‌کرد. هم چنین سیاره‌های دیگر با مدارها قطبی که از شمال به جنوب خورشید می‌چرخیدند. آفریدگار می‌توانست مدارهایی با نیمساز ۴۵ درجه میل، یا هر ترکیبی میان آن‌ها را برپا نماید. کمابیش آرایه بی کرانی از مسیرهای مداری در دسترس پروردگار بود. پس، چرا آفریدگار در برگزیدن مدارهای سیاره‌ای این چنین غیر

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

خلاقانه بوده است؟ چرا آفریدگار معجزه‌ی طراحی مدارها را چنان پوشانده که مانند تقلیدی مسخره از مدارهای رخ داده‌ی طبیعی، شده است؟

بدون در نگر گرفتن نیروی فراطبیعی، بگذارید گمان کنیم، در این دم، قوانین فیزیک برای توضیح برپا شدن و کار کردن جهان هستی و منظومه خورشیدی ما، بسنده هستند. پرسش: بگذارید بپنداریم، هرچند کیهان، به جای معجزه‌آسا بودن، به طور کامل طبیعی رفتار می‌کند، آیا آفریدگار نمی‌تواند قوانینی که خودش برای فرمانروایی بر جهان نوآوری نموده، را به کار بگیرد؟

در آغاز این پرسش، کاملاً معقول دیده شده، راهکاری برای آشتی دوباره دانش و آفرینش‌گرایی پیشنهاد می‌داد. ولی همین مطرح شدن این پرسش، خودش شکست کاملی برای آفرینش‌گرایی می‌باشد. چرا؟ چون اگر یکی بگوید، هیچ گواهی بر تایید معجزه‌آسا بودن کیهان نیست، پس کسی هم می‌تواند بگوید، هیچ گواهی، آفرینش‌گرایی را تایید نمی‌کند. بگذارید به یاد بیاوریم که استدلال آفرینش‌گرایی چنین بود که جهان هستی نشان دهنده‌ی نیروی فراطبیعی می‌باشد. بنابراین اگر تایید شود چنین گواهی نیست، آفرینش‌گرایی هیچ منطقی نخواهد داشت.

اگر قوانین فیزیک به تنهایی کار را انجام می‌دهند و همه‌ی کنش‌های درون جهان هستی ما را سامان می‌دهند، پس برای معجزه‌گر، کاری باقی نمی‌ماند. تیغ اوکام درخواست دارد این نیروی بدون کارایی را از روشنگری‌های دانشیک خودمان، پاک کنیم.

برای دیدار پایان به یونان باستان برمی‌گردیم: گمان کنیم، سرانجام مردم تایید کردند، هیچ یک از خدایان یونانی تیر را به جلو نبرده، و هیچ کدام شکارچی را به ته پرتگاه نمی‌زند. به عبارت دیگر، مردم تایید کردند، قوانین فیزیک رفتار طبیعت را به طور کامل شرح می‌دهد. بهر حال، به فرض، مردم اکنون به جای ادعای مستقیم، برای نوآوری‌های معجزه‌آسا از سوی خدایان یونانی، پافشاری نمایند که خدایان

آن‌ها به سادگی قوانین طبیعت را به کار می‌گیرند: خدایان یونان اینرسی را (برای ادامه داشتن حرکت تیر) به کار گرفته و نیروی گرانش را (برای انداختن شکارچی روی زمین) به کار می‌گیرند.

پس از تایید بسنده بودن قوانین فیزیک برای روشنگری درباره رفتار طبیعت، چه بسا شگفت‌زده شویم، چرا مردم چنین متعصبانه درباره بودن خدایان، پافشاری می‌کنند. چه گواهی برای اثبات بودن خدا، مانده است؟ هیچ. شاید سرگردان بمانیم، چه گیره‌ی روانی یا احساسی به خدایان، می‌تواند داوری دانشیک مردم را تار نماید؟ افزون به راین، آفرینش‌گرایی نوین، کار چندانی با دانش نکرده و هر کاری کرده به وسیله روان و احساسات انسان کرده است.

"معجزه‌ی" حیات روی زمین

"امروزه تئوری فرگشت، واقعیت پذیرفته شده برای هر کسی، مگر گروه کوچکی از بنیادگراها می‌باشد، کسانی که رد آن‌ها بر پایه دلیل نبوده بلکه بر پایه آموزه‌ها اصولی دین می‌باشد."

جمیز واتسون، برنده‌ی جایزه نوبل بیولوژیک و همکار در پیدا کردن ساختار

DNA

"همچنین، برای نویسندگان نوین، فرگشت بیش از این تئوری نیست. بلکه به همان اندازه گشتن زمین به گرد خورشید، واقعیت است."
ارنست مایر (۱۹۰۴-۲۰۰۵)، آموزگار دانش هاروارد، در کتاب رسانای کارا (ژانویه ۲۰۰۰- دسامبر ۱۹۹۹)

"کدام یک: انسان کثر روی خداست، یا خدا کثر روی انسان است."
فردیک نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) در کتاب سایه روشنی از خدایان^۱

آفرینش‌گراها، بر پایه ایمان دینی باور دارند، بودن هستی در زمین - هم چنین زیبایی و پیچیدگی این هستی - گواه بدون چون و چرای از طراحی آگاهانه و با

1. Twilight of the Idols

هدف بدست آفریدگار می‌باشد. با توجه به تئوری دانشی فرگشت^۱، آفرینش‌گراها دو جور جایگاه سرسختانه یا متضاد می‌گیرند:

دیدگاه آفرینش‌گرایی #۱: فرگشت به طور کامل نادرست است. جانداران تا اندازه کمی می‌توانند با پیرامون خودشان سازگار گشته، ولی هرگز فراتر از "گونه" خویش نمی‌توانند باشند. میلیون‌ها سنگواره که گمان می‌شود اسناد فرآیند فرگشت‌های در اندازه‌های گسترده هست یا تقلبی بوده یا دانشمندان با فریبکاری ارائه نموده‌اند. دسته‌های نیرنگ بازی در میان دانشمندان - از آغاز القا شده به دست شیطان - برای پوشاندن حقیقت آفرینش با گسترش دروغ فرگشت، هست.

دیدگاه آفرینش‌گرایی #۲: فرگشت با اندازه‌ی گسترده در بسیاری از گونه‌های رخ داده است. ولی نیازی به کشمکش میان تورات و انجیل با تئوری فرگشت نیست.

بیاید با دقت و با اندیشه‌ای روشن هر دو دیدگاه آفرینش‌گرایی درباره فرگشت را بررسی کنیم. نخست خواهیم پرسید، "آیا فرگشت داستان است؟" سپس، در بخش ۶، درباره پرسش، "می‌توان کتاب پیدایش تورات را با دانش نوین منطبق ساخت؟" گفتگو می‌کنیم.

آیا فرگشت داستان است؟

پدر من بیشتر زمان‌ها قمار می‌کرد، با امیدی مخالف همه‌ی احتمالات، می‌خواست ۶ تاس از ۴۰ عدد را همسان ساخته و یک میلیونر نمونه شود. شگفت زده نمی‌شوید که بدانید هیچ‌گاه خزانه^۲ را نبرد. هرگز نزدیک هم نشد. کمابیش در

1. evolution

2. jackpot

نیمی از موارد، بابایم تنها یک تاس از ۶ عدد برنده را آورده بود. گاهی دو تا از آنها را - و، تنها یک بار ۳ عدد را آورده بود. هفته‌های بسیاری، هیچ گاه تاس درستی نتوانست بریزد. تجربه شخصی به ما می‌گوید بردن لاتاری‌ها کمابیش نشدنی است، چون احتمالات، میلیون‌ها به یک، بر ضد ماست.

دلیل اینکه چرا بردن خزانه، تا این اندازه نشدنیست، چنین است، شما می‌بایستی همه عددها را جور کنید. نمی‌توانید جور شده‌ها را از یک بازی ورق^۱ به دیگری یا از مسابقه این هفته به هفته دیگر "ببرید". بابا یک بار شوخی می‌کرد اگر می‌توانست تنها *به‌ای* ۶۲ عدد برنده را بیاورد، به طور حتم برنده خزانه می‌شد. فرض کنیم، این آرزوی بازی "جا بجایی" جور شده‌های بابا، حقیقت پیدا کند. بگویم، این هفته تنها یک تاس را جور بیاورد، هفته دیگر، یک تاس دیگر و در کل دو تاس را جور آورده باشد. یک ماه پس از این، با همان کارت دو عدد دیگر، در مجموع چهار تا را جور کند. به زودی در طی چند ماه دست بالا، بابا به طور پله‌ای می‌تواند شش عدد را جور کرده و خزانه را ببرد. و همین طور هر کس دیگری نیز می‌تواند.

آفرینش‌گراها، به طور کامل و به سادگی تئوری فرگشت را همچون "قمار هستی" - قمار تصادفی بیولوژیکی که در آن بختی کور و پیرامونی بی‌خرد به قول معروف ارگانسیم‌های پیشرفته‌ای را تولید می‌کند، تصویر می‌کنند. در قمار می‌دانیم، احتمالات بر ضد ما هستند. می‌دانیم نمی‌شود برنده شد. پس، آفرینش‌گراها می‌خواهند ما باور کنیم، احتمالات درست به همان صورت بر ضد فرگشت،

1. lottery card
2. accumulate

میلیون‌ها به یک، جمع شده‌اند. بر طبق آموزه‌های آفرینش‌گرایی، باور به فرگشت، باور به رویدادی نشدنی می‌باشد.

آفرینش‌گراها بیشتر چشم‌های انسان را چون گواه طراحی خدا، ارائه می‌دهند. (به درستی) به ما گفته می‌شود، چشمان انسان در سنجش با بیشتر دوربین‌های دیجیتال نوین بسیار پیشرفته و پیچیده است. با کارکشتگی پرسیده می‌شود، "اگر دوربین به طراح نیاز دارد، چگونه چشمان انسان که بسیار پیچیده‌تر هست، می‌تواند با رویدادهای تصادفی ساخته شود؟"

پاسخ چنین است، چشم انسان با "رویدادهای تصادفی" ساخته نشده است. هیچ بیولوژیست فرگشتی نیز، چنین ادعایی نکرده است. آفرینش‌گرایی با کنار نشستن و شکست دادن فرگشتی دروغین - یعنی ادعای خنده‌دار، خود-سند^۱ در به اره فرگشت که هیچ دانشمندی از آغاز چنین ادعایی نداشته، احساس پیروزی می‌کند. آسان است استدلالی که برای خراب کردن ساخته شده، را واژگون نمود.

ساخته شدن چشم با "رویدادهای تصادفی" از احتمال بردن خزانه هم کمتر است. ولی آیا این مقایسه دقیقی است؟ آیا فرگشت، به جور شدن تاس‌های لاتاری بیشتر نزدیک است، یا به جمع شدن پله‌ای آن‌ها در یک دوره گسترده، مانند آرزوهای بابا، همانند است؟

فرگشت، بنا به تعریف، سازگاری کم کم کارکردهای اساسی می‌باشد. فرگشت تنها سه اصل برای کامیابی دارد: (۱) زمان، (۲) گوناگونی ژنتیک در میان نسل و، (۳) سازوکاری برای نگه داشتن دگرگونی‌های سودمند. چنین سازوکاری گزینش طبیعی یا پلکانی^۲ و نخست چارلز داروین^۳ در ۱۸۵۹ آن را ارائه نمود.

1. self-evidently

2. natural, or cumulative selection یا انتخاب طبیعی

3. Charles Darwin

نخست بگذارید، درک بد آفرینش گراها را از "تئوری فرگشت" درست کنیم. آفرینش گراها می‌خواهند شما باور کنید فرگشت، "تئوری" نامیده می‌شود، چون دانشمندان از اینکه آن واقعیت داشته باشد مطمئن نیستند. چنین درک نادرستی از اصطلاح "تئوری"، بازتاب ناآشنا بودن کامل آفرینش گراها با انجمن‌های دانش است.

دانشمندان اصطلاح "تئوری" را به معنای "روشنگری و توضیح" به کار می‌گیرند. ما تئوری سلول داریم، که درباره‌ی ساختار و کارکرد سلول زنده روشنگری می‌کند. و هیچ دانشمندی نیز در بودن سلول شک ندارد. تئوری اتمی داریم، رفتار اتم‌ها را روشن می‌سازد. ولی دانشمندان درباره بودن اتم شک ندارند. تئوری جاذبه داریم، درباره کشش اجرام فضایی روشنگری می‌نماید. ولی دانشمندی نیست که درباره واقعی بودن گرانش، شک داشته باشد. بنابراین، تئوری فرگشت، شرح فرگشت - زیرمجموعه‌ها و فرآیندهایش - است. همان گونه که خواهیم دید، دانش، فرگشت را همانند سلول‌ها یا اتم‌ها یا گرانش، ثابت شده می‌داند. و سند فرگشت به همان سختی است.

پس، گواه فرگشت چیست؟ و آفرینش گراها درباره آن چه دارند بگویند؟

بسیاری از مردم گمان می‌کنند، فرگشت چیزی است که میلیون‌ها سال پیش رخ داده است. "فرگشت"، موزه‌های خاک گرفته پر از کهنه استخوان‌های داغان شده از جانورانی که سال‌ها پیش از میان رفته‌اند، را به اندیشه آن‌ها می‌آورد. ولی تئوری فرگشت برای تایید، نیازی به جستجوی گذشته بسیار دور دارد. ما می‌بینیم سازوکار آن، امروزه کنش دارد، به طور دقیق، پیش چشم ما، ویژگی‌های جانوری و گیاهی نو پیدا می‌شود.

برای نمونه، کشاورزان در جنگی بی‌پایان، با فرگشت شتابان آفت‌ها، که محصولات را از میان می‌برند، می‌جنگند. برای جنگ با هجوم آفت، کشاورزان در

زمین‌های کشاورزی، به طور منظم حشره‌کش‌ها را به کار می‌گیرند. بیشتر آفت‌ها با حشره‌کش‌ها، کشته شده، و نسل دیگری از خودشان به وجود نمی‌آورند. ولی چون دگرگونی ژنتیک در میان حشرات بسیار فراوان است، شمار کمی جان بدر برده و نسل دیگری را به وجود می‌آورند. نوادگان، ایمنی در برابر حشره‌کش‌ها را از پدر و مادر به ارث خواهند برد.

اگر کشاورز دوباره همان حشره‌کش را در زمین کشاورزی خویش به کار گیرد، آفت‌های بیشتری در بار دوم در سنجش با بار نخست سم پاشی زنده خواهند ماند. در ادامه، این شمار افزایش یافته از زنده ماندگان نسلی بزرگ‌تری از خودشان را تولید خواهند کرد، که همان طور به حشره‌کش کشاورز ایمنی دارند. بزودی کارایی حشره‌کش برای حفاظت از محصولات کشاورز کم یا هیچ می‌شود. کشاورز بایستی به زهر دیگری رو کند چون فرگشت حشرات، حشره‌کش وی را بی سود ساخته است.

در زمانی که از کج گویی و تبلیغات آفرینش‌گراها دور هستیم، درک و پذیرش تئوری فرگشت با گزینش طبیعی آسان است. به دلیل‌های بسیاری، تئوری فرگشتی، نمونه‌ای از توضیح واضح‌تر است. افزون بر این، گسترش شتابان حشرات، فرضی ذهنی نیست. واقعیت است. در جهان واقعی، کشاورزان، تنها به همین دلیل به طور مرتب حشره‌کش‌های خویش را عوض می‌کنند. شرکت‌های فروشنده حشره‌کش، بیشتر زمان‌ها بایستی، برای حفظ تعادل در برابر فرگشت حشرات باید محصولات خویش را دوباره فرمول بندی نمایند.

هرچند، فرگشت خبر بدی برای کشاورزان هست، ولی بگذارید برای یک دم از دیدگاه حشرات آن را ببینیم. فرض کنید شما دهمین نسل از ملخی که در زمین یک کشاورز زندگی می‌کند، هستید. کمابیش به طور کامل در برابر گونه‌ی زهر کشاورز، ایمنی دارید. نه درباره فرگشت تازه گونه‌ی خود، نه درباره آفت کشی تازه که

برای جد شما روی داده است، می‌دانید، شگفت زده برای شیمی پیچیده بدن خویش که برای پایداری در برابر حشره‌کش بسیار مناسب است، هستید. عدم احتمال اینکه "رویدادی تصادفی" شیمی بدن شما را چنین کارآمد و دقیق ساخته را برآورد می‌کنید. سپس نتیجه می‌گیرید تنها توضیح برای حالت فرا پیشرفته شما، بودن آفریدگاری فراطبیعی می‌باشد. ملخ‌های دیگری که برای شرح ایمنی شما در برابر حشره‌کش تئوری‌های فرگشتی ارائه داده‌اند، را خوار شمرده و مسخره می‌نمایید. چه بسا، کتاب مقدس را تلاوت کنید، "احمق در دل خود می‌گوید، خدایی نیست."^۱ هرگاه ما، مانند ملخ نمونه‌ی بالا، به شکافی در درک رویدادها برمی‌خوریم، "خدای نبود دانایی" را برای پر کردن پوچی، می‌آفرینیم.

شتاب فرگشت‌های امروزی، بیشتر زمان‌ها ترسناک است. بسیاری از داروهای آنتی‌بیوتیکی‌های ما در برابر بیماری‌ها، در برابر میکروارگانیسم‌های پیشرفته، ناکارآمد هستند. هرگاه روی بطری دارو می‌خوانید "دوره‌ی درمان را کامل کنید" هشدار از خطر واقعی فرگشت باکتری‌ها به شما داده می‌شود. اگر پیش از کشته شدن همه‌ی باکتری‌ها دارو را کنار بگذارید، پروانه‌ی تولیدمثل به باکتری‌های باقی مانده، ارگانیسم‌های بسیار پایدار، داده‌اید. هنگامی که این ارگانیسم‌های بسیار پایدارتر، آغاز به تکثیر شدن نمودن، چه بسا بیمارتر از همیشه بشوید. پزشکان، به دلیل فرگشت باکتری‌ها، گاهی به عفونت‌هایی برخورد می‌کنند که در واقع از گسترش بسیار در طراحی آنتی‌بیوتیک‌ها، برای کشتن باکتری‌ها است. درمان در این موارد، به سادگی کنار گذاشته شدن آنتی‌بیوتیک می‌باشد.

گرایش ما، سوا و بی ربط دیدن فرگشت باکتری‌ها به کشمکش آفرینش‌گرایی و فرگشت می‌باشد. باری حتی امروزه، بخش بسیار گسترده زندگی در زمین کوچک‌تر از آن است که بدون میکروسکوپ دیده شود. باکتری‌ها برای سه میلیارد سال

مزامیر ۱: ۱۴- 1

ریخت و زیست گونه (زی نمود) چیره^۱ در زمین هستند. و دوست داشته باشید یا نداشته باشید، بسیاری از نیاکان مستقیم خودتان، یک کلنی ساده‌ی از باکتری‌ها بوده است.

بیاید نگاهی عملی به نمونه‌ی پرشتاب از فرگشت امروزی داشته باشیم. در آغاز سده‌ی ۱۸۰۰، خزهی با رنگ روشن بسیاری از درختان در حومه‌ی شهرهای انگلیس را پوشانده بود. بید فلفلی^۲ حشره‌ای با رنگ روشن است به طوری که دیده نشود با این خزّه جفت می‌شود. شکارچی‌ها در تشخیص بید فلفلی از زمینه‌ای جایی که نشسته بود دشواری بسیاری داشتند، بنابراین بید به آسانی نجات پیدا کرده و تولید مثل می‌کرد.

سپس انقلاب صنعتی^۳ به حومه‌ی شهرهای انگلیس رسید. کارخانه زغال سنگ سوز، خزّه‌ها را با دود سیاه نمودند. بیدهای فلفلی روشن به روشنی دیده می‌شدند. بیشتر آن‌ها خورده شدند. ولی به دلیل اختلاف‌های ژنتیکی و جهش، شماری از بیدهای فلفلی کمی تیره تر بودند. این بیدهای تیره تر توانایی بهتری برای پنهان شدن در خزّه‌ها داشتند، و بنابراین زنده مانده و بیدهای تیره رنگ دیگری را به وجود آوردند. در کمتر از یک سده، نسل زایی پی در پی بید فلفلی، به طور کامل از رنگ روشن یکدست به رنگ تیره تر دگرگون گردید. گزینش طبیعی به جای "رویدادی تصادفی"، فرگشت بیدها را پیش برد.

بسیاری از آفرینش‌گراها با بی میلی می‌پذیرند فرگشت با گزینش طبیعی - یا "زنده ماندن سازگارترین" - گواه آشکاری در تکثیر باکتری‌ها یا آفت‌های کشاورزی یا بید فلفلی است. ولی آفرینش‌گراها بسیار کم فرگشت با گزینش طبیعی

-
1. dominant lifeform
 2. peppered moth
 3. Industrial Revolution

دوباره انسان را می‌پذیرند. دوباره، از ما می‌پرسند، "چگونه فرگشت می‌تواند دلیل چشم انسان باشد؟"

برای روشن‌گری درباره چنین پیچیدگی در طبیعت، چارلز داروین، گونه‌هایی که به طور واقعی گرایش نیرومندی برای اضافه جمعیت^۱ داشتند را بررسی نمود. بنابراین، رقابت در میان گونه‌ها برای کمبود غذا و دیگر منابع کمیاب زیستی بسیار سخت هست. هر عضوی از این گونه‌ها که کم‌ترین برتری در رقابت بر سر این منابع داشته باشد، احتمال بیشتری برای زنده ماندن و تولید مثل داشته، و این برتری کوچک را به ارث می‌گذارد.

هرگونه، آگاهی از محیط برتری بزرگ رقابتی فراهم می‌آورد. برای نمونه، اگر سلول‌های پوست، بتواند نور را حس کند، یک زیست گونه می‌تواند: (۱) خود را راست نگه دارد، (۲) در زمانی که منبع خوراکی احتمالی جلو نور را می‌گیرد، هوشیار باشد، (۳) در هنگامی که شکارچی سایه درست می‌کند، هوشیار باشد.

یک زیست گونه بدون چشم، فرزندان بدون چشمی نیز به دنیا می‌آورد. ولی فرض کنید شمار کمی از این فرزندان، چندین سلول پوستی حساس به نور داشته باشند. (سلول‌های پست انسان، ناهمسانی‌های بزرگی نسبت به حس کردن نور دارند.) این فرزندان از برتری رقابتی برخوردار بوده و چنین ویژگی مشخصی را در همه‌ی گونه‌ها همیشگی نمودند. فرزندان که این ویژگی را نداشتند بدون تاثیر در خزانه ژنی^۲ می‌باید از میان می‌رفتند.

سپس، اجازه بدهید گمان کنیم، درصد بسیار کمی از این فرزندان تولید شده در ناحیه حساس به نور خودشان دارای شکلی یک کم کاو گردیدند. این شکل گرد به این گونه اجازه داده تا جهت سرچشمه نور را بهتر تشخیص دهد، و دوباره یک

1. overpopulation

2. gene pool

برتری تولید مثل را برای آن زیست‌گونه فراهم می‌کند. سرانجام، بگذارید یادآوری کنیم، سلول‌ها با مایع نیمه رسانا پر شده‌اند. پس، اگر این مایع گاهی خودش را در میان این قسمت کاو شکل حساس به نور جا دهد، نباید بسیار شگفت آور باشد. این مایع می‌توانست، همچون یک لنز بسیار ساده، برای متمرکز کردن نور کمک کند.

با این روند، گام به گام، میلیون‌ها پس از میلیون‌ها سال، دست‌گزینش طبیعت، سازگاری‌های سودمند را انباشته و باقی را دور ریخت. کارل ساگان می‌گوید، "چیزی که در یک سده نشدنی است، در یک میلیارد سال ناگزیر می‌باشد." چشم انسان کمابیش برای پیشرفت به چهار میلیارد سال نیاز داشته است.

با توجه به فرگشت اندام‌ها و افزون‌های بدن، آفرینش‌گراها بیشتر می‌پرسند، "یک چشم نیمه‌کاره چه سودی دارد؟" یا "نیمی از یک بال چه سودی دارد؟" به عبارت دیگر، تا زمانی که چنین بخشی از بدن به طور کامل کارایی نداشته باشد، هیچ‌گونه برتری زیستی را فراهم نمی‌کند. بنابراین، گزینش طبیعت، نخواهد توانست از چشمی یا بالی که "در دست ساخت" یا "در آغاز ساختن" هست، پشتیبانی کند. پس، آفرینش‌گراها گمان می‌کنند برای تولید اندام‌ها و اعضای کاربردی بدن، به هوشیاری، نقشه پایان کار و طراحی نیاز هست.

طبیعت، خودش، استدلال همه یا هیچ آفرینش‌گرایان را رد می‌کند. چون در طبیعت، چشم را در هر گام پیشرفت خودش، پیدا می‌کنیم. زیست‌گونه‌هایی خواهیم یافت: (۱) به طور کامل بدون چشم، (۲) چشم‌هایی که تنها بود و نبود نور را در می‌یابند، (۳) چشم‌هایی که در تمرکز نور بسیار ناتوان هستند، مانند چشم‌های موش کور، (۴) چشم‌هایی که بیش از چند پا دورتر را نمی‌بینند، (۵) چشم‌هایی که رنگ‌ها

را نمی‌بیند، مانند بیشتر سگ سانان^۱، (۶) چشم‌هایی مانند چشم انسان، و (۷) چشم‌هایی بسیار پیشرفته‌تر از چشم انسان، مانند چشم‌های که عقاب سرسفید^۲ دارد. ما می‌توانیم در میان زیست‌گونه‌ها، یک زنجیره‌ی پیوسته و درست از توانایی‌های دیدن، پیدا کنیم.

چشمی با توانایی ۵۰ درصد چه خوبی دارد؟ این چشم در تنازع بقا برتری قاطع در برابر چشم ۴۹ درصد یا ۳۷ درصد یا ۸ درصد دارد. استدلال آفرینش‌گرایی - درباره اندامی که به طور کامل گسترش پیدا نکرده باشد، هیچ برتری برای زنده ماندن را فراهم نمی‌کند - گوناگونی در جهان واقعی را نادیده می‌گیرد. افزون بر این، "کامل شده"^۳ و "ناتمام"^۴ نسبی هستند. شاید عقاب سرسفید برای بینایی "ناتمام"^۴ انسان دلسوزی کند و شگفت زده باشد که چگونه گزینش طبیعی چنین ارگان "ناتمامی" را بیرون فرستاده است.

به همین گونه، ما دامنه‌ی جانوران بال دار را از شاهین (یک پرنده‌ی بی‌همتا) تا کبوتر (پرنده متوسط) تا مرغ (پرنده با پرواز ضعیف) تا سنجاب پرنده (گلایدر به پایین تپه) تا شترمرغ و پنگوئن (بدون توانایی پرواز) خواهیم یافت. گزینش طبیعی، ساختارهای بدن و ویژگی‌ها را برای سازگار نمودن گونه‌ها در محیط ویژه خودشان، گسترش می‌دهد. به طور واقعی همه‌ی زیست‌گونه‌ها "زیرساخت"^۵ خواهند ماند چون فشارهای محیطی پایدار خواهد بود.

ولی اگر گوناگونی ژنتیک یا جهش، سازگاری سومندی که گزینش طبیعی بر آن کنش دارد را فراهم نکند، چه؟

-
1. dog breeds
 2. bald eagle
 3. fully developed
 4. partially developed
 5. under construction

در چنین موردی، گونه جاننداری پیشرفت فرگشتی نشان نداده و چه بسا از میان برود. برافتادن^۱، به همان اندازه‌ی فرگشت، بخشی از گزینش طبیعی می‌باشد. با نگرستن به پیشینه‌ی زمین‌شناسی دیده می‌شود، بیش از ۹۹ درصد زیست‌گونه‌ها در سازگاری موفق با محیط خودشان شکست خورده - و بنابراین چون شکاری از پا افتاده، برافتادند. اگر آفرینش‌گراها گمان می‌کنند، زیست‌گونه‌ها به صورت دقیق و با هدف از سوی آفریدگار طراحی شده‌اند، پس آن‌ها بایستی بپذیرند که کارهای بزرگ پروردگار ۹۹ درصد شکست خورده است. هر ساعت سازی با چنین شکستی باید به دلیل ناشایستگی برکنار شود.

چون ما انسان‌ها اکنون بیرون از محیطی گسترش خویش هستیم، گاهی از روی احساس روانی، گرایشی به پذیرفتن تئوری فرگشت نداریم. محیط‌هایی که انسان در

در آن‌ها پا گرفته و پیشرفت نموده به

"حقیقت، در جستار دینی، به سادگی

نگری است که باقی مانده است."

جوامع صنعتی امروزی نوین شباهتی نداشته است. امروزه، "جنگ برای

زنده ماندن" بیشتر یعنی پرداخت به

موقع قسط‌ها، یا اندوختن پول کافی

برای فرستادن فرزندان خودتان به

دانشگاه معنی می‌دهد. بیشتر ما،

خوشبختانه هیچ‌گاه تجربه دست‌اولی

از جنگ واقعی مرگ و زندگی

اسکار وایلد (۱۹۰۰-۱۸۵۴) نویسنده

در نقاد همچون هنرمند

نداشته‌ایم. و بسیار آشکار است، چون از در اثر همه‌ی این بیگانگی از "نبرد به خاطر زنده ماندن" از نگر روانی و احساسی، ما بسیار دو دل هستیم که آیا هرگز انسان فرگشت داشته است.

افزون به راین به دلیل پیشرفت فن‌آوری که بر نقص‌های ژنتیکی انسان چیره شده، فرگشت انسان به جای جلو رفتن پسرقت دارد. برای نمونه، چشمان خود من، بسیار ضعیف بوده، هر کدام نیاز به اصلاح ۰.۷۵- دارند. اگر من یک میلیون سال پیش به دنیا آمده بودم، هرگز زنده نمی‌ماندم تا پدر فرزندان باشم. امروزه به آسانی با داشتن عینک یا لنزهای چشمی راحت باشم که هیچ کمبودی در داشتن بخت برای تولیدمثل مانند شخصی با چشمان طبیعی ندارم. بهر حال، چه بسا دخترم چشم ضعیف مرا ارث برده، و همین گونه به کودکان وی نیز ارث برسد. پیشرفتی در فن‌آوری می‌تواند به گسترده‌گی، فرآیند گزینش طبیعی را بی اثر سازد- و در نتیجه اشتباهی به وجود می‌آید که گزینش طبیعی هرگز در فرگشت گونه‌ها چنین نمی‌کند.

تا اینجا، ما چند نمونه از فرگشت در عمل را ارائه دادیم. امیدوارم، این نمونه‌ها سادگی و زیبایی تئوری گزینش طبیعی داروین را نشان داده باشد. ولی بپنداریم شما از افرادی هستید که گفتگوهای تئوری و فیلسوفانه در شما چندان کارگر نمی‌شود. با این همه، پیشینه‌ی جهان دانش پر از تئوری‌های بزرگی بوده که یاوه گشته‌اند. فرض کنیم شما از افرادی هستید که پیش از پذیرفتن یک ادعای دانش، باید گواه روشن، قابل لمس و مستقیم ببینید.

خوشبختانه فرگشت، به معنای واقعی، گواهی‌هایی از سنگ‌های سخت^۱ برای تایید خودش -از تک سلولی‌ها تا انسان- به ما می‌دهد. این شاهد سنگی سخت به

1. rock-solid

نام *ستون زمین‌شناسی*^۱ شناخته می‌شود. ستون زمین‌شناسی به لایه‌های متراکم شده رسوبی سیاره ما، اشاره می‌نماید. ستون زمین‌شناسی لایه‌های خویش را همانند انباشته شدن آب در یک دلو، از پایین به بالا، انباشته است. بنابراین، کهن‌ترین لایه‌های ستون زمین‌شناسی در پایین و لایه‌های نو در بالاترین بخش، انباشته می‌شوند.

یک صندلی حیاطی^۲ تازه رنگ شده، مقایسه خوبی با ستون زمین‌شناسی فراهم می‌کند. اگر شما رنگ تازه پرتغالی که سراسر رویه صندلی حیاط را پوشانده بررسی کنید، مطمئن می‌شوید لایه پرتغالی رنگ تازه‌ترین لایه رنگ خورده است. اگر لایه پرتغالی را بخراشید، شاید یک لایه فرسوده دیگر با رنگ سبز در زیر آن پیدا کنید. چه بسا به درستی، نتیجه بگیرید لایه سبز کهن‌تر از لایه پرتغالی است. همچنین اگر لایه سرخ رنگی در زیر سبز پیدا شود، روشن می‌نماید، رنگ سرخ نخست زده شده، سپس سبز و دست آخر پرتغالی است. لایه‌های تازه رنگ شاید روی لایه‌های کهنه زده شود، ولی هرگز زیر لایه کهنه رنگ نمی‌خورد.

به همین صورت، سنگ‌های رسوبی^۳ که ستون زمین‌شناسی را درست می‌کنند لایه لایه روی یکدیگر هستند. این انباشتگی، لایه بر روی لایه، به معنی بودن سنگ‌های کهنه‌تر در پایین‌ترین بخش ستون، و سنگ‌های نوتر در بالاترین بخش ستون می‌باشد. منطق ساده از نتیجه‌گیری‌های دیگر دوری می‌کند. برای اینکه سنگ‌های لایه‌های پایین بتواند از سنگ‌های لایه بالاتری پیرتر باشد، طبیعت باید به روشی: (۱) یک کوه کامل را بلند کند، (۲) لایه سنگ باستانی درونی، پایین‌ترین لایه را از جا بردارد، (۳) سنگ نو را جایگزین سنگ کهنه کند، (۴) سنگ کهنه را

1. geologic column
2. lawnchair
3. sedimentary rocks

معجزه‌ی حیات روی زمین

روی سنگ نو بگذارد، (۵) کوه را روی بستر تازه چیده شده، بگذارد. چنین سناریویی فراتر از یاوه هست.

واقع‌گرایانه‌تر، شاید فرسایش، لایه‌های بالاتر ستون زمین‌شناسی را به ساید، و سپس شاید با رسوب‌های تازه‌تر انباشته شود. برآیند این کنش چنین می‌شود که لایه‌های روی هم قرار گرفته ستون، همیشه با پیوستگی دوره زمانی همراه نیستند. ولی نکته‌ای که باید یادآوری شود این است که ستون همیشه از پایین به بالا - از کهن‌تر به نوتر - می‌باشد.



1. weather-away

تک سلولی‌ها

لایه‌های سنگ رسوبی، از پایین به بالا، آشکار می‌سازد، کدامیک از زیست‌گونه‌ها نخست روی زمین پیدا شدند.

فن سن یابی پرتوسنجی^۱ نیز چیدمان از گذشته به اکنون ستون زمین‌شناسی را تایید می‌نماید. عنصرهای رادیواکتیو، مانند اورانیوم، پتاسیم و ربیدیوم با نرخ ثابت و دقیقی و امی‌پاشند. اورانیوم به سرب؛ پتاسیم به آرگون و ربیدیوم به استرونتیوم تجزیه می‌شود. با اندازه‌گیری نسبت ایزوتوپ‌های عامل به نتیجه^۲ (یعنی، اندازه‌گیری یک یا دو یا چند اتم با عدد اتمی یکسان و وزن اتمی ناهمسان)، زمین‌شناسان سن سنگی که این عناصر در آن هست را روشن می‌سازند. بدون اینکه گفته شود، یک تکه سنگ ویژه در کجای ستون زمین‌شناسی، پیدا شده است، یک زمین‌شناس به طور آزادانه می‌تواند با سن یابی پرتوسنجی، پاسخ را آشکار نماید. چیدمان ستون می‌تواند هم با روش منطقی و هم با روش پرتوسنجی برپا شود- هر دو، همدیگر را تایید و پشتیبانی می‌کنند.

چرا ستون زمین‌شناسی برای تئوری فرگشت ارزشمند است؟ چون کهن لایه‌های دارای سنگواره - که ۳/۵ میلیارد سال دارد- دارای سنگواره‌های ارگانسیم‌های تک سلولی ساده هستند. لایه‌های کمی بالاتر ستون، باقی‌مانده کوچک ارگانسیم‌های چند سلولی را نگه می‌دارد. با رفتن به سوی بالا، این زندگی جانوری چند سلولی

1. Radiometric dating technique

2. parent-to-daughter

به جانوران نرم تن، مانند مرجان‌ها، اسفنج‌ها و کرم‌ها، دگرگون می‌شود. به بالا رفتن خویش ادامه می‌دهیم و در لایه‌های با عمر ۶۰۰ میلیون سال پیش به ماهی‌ها نخستین برمی‌خوریم.

شمار کمی از ماهی‌ها به دوزیستان، با توانایی بقا در خشکی و آب، دگرگون شدند. دوزیستان نخست در لایه‌های ستون زمین‌شناسی با عمر ۴۰۵ میلیون سال، پدیدار شده‌اند. با بالاتر رفتن، در ۳۱۰ میلیون سال پیش دوزیستان، درمی‌بایم، به خزندگان گسترش پیدا کردند. و آن گونه که هر کودکی می‌داند، اندازه‌های این خزندگان بزرگ شد و دایناسورهای بسیار بزرگی شدند. نخستین دایناسور در

لایه‌های ۲۲۵ میلیون سال پیش پدیدار می‌شود. پستانداران کوچک نیز در این لایه پدیدار می‌شوند. ناگهان دایناسورها از لایه‌های ستون ناپدید می‌شوند. بهر حال پستانداران به گسترش خود، در اندازه و پیچیدگی ادامه دادند. یک گونه بسیار نخستین از میمون در سنگ لایه‌های ۴۰ میلیون سال پیش پدیدار می‌شود. در بالاتر در ستون، میمون به *آستورالپتیکوس*^۱ (میمون جنوبی)، پیشرفت می‌کند. *آستورالپتیکوس*، جد مستقیم گونه‌ی ما هست.

"چگونه یک زن می‌تواند باور کند،
خدای مهربان و دوست داشتنی در یک
دم، به حوا فرمان دهد بچه بزاید و جهان
را پر کند و در دم دیگر، به زاییدگان وی
نفرین بفرستد؟ باور ندارم خدا
دستورهای موسی را فرستاده یا قانونی
برای زنان، چیزی که به خدا می‌چسبانند،
بیرون داده است."

الیزابت کدی استاتون (۱۹۰۲-۱۸۱۵)
رهبر جنبش فمینیست

1. Australopithecus

اکنون به بالاترین لایه‌های ستون زمین‌شناسی رسیده‌ایم. *آستورالپتیوکس* نخست با *هومو هبیلیس*^۱ و سپس با *هومو ارکتوس*^۲ دنبال می‌شود. سرانجام، *هومو ارکتوس* به انسان اندیشه ورز^۳، گونه‌ی خود ما، گسترش پیدا می‌کند. کهن‌ترین سنگواره یافته شده از انسان اندیشه ورز، تنها در سنگ‌های لایه با عمر ۲۷۵۰۰۰ سال، پیدا شده است.

این را برای یک آن کنار گذشته، با یافته‌های سن یابی پرتو سنجی، ستون زمین‌شناسی با چنین ترتیب تاریخی برپا می‌شود: (۱) تک سلولی‌ها، (۲) چند سلولی‌ها، (۳) نرم تنان، (۴) ماهی‌ها، (۵) خزندگان، (۶) پستانداران، (۸) میمون‌ها، (۹) *آستورالپتیوکس*، (۱۰) *هومو هبیلیس*، (۱۱) *هومو ارکتوس*، (۱۲) انسان اندیشه ورز.

مقدس‌ترین آموزه آفرینش‌گرایی چنین هست، خدا همه‌ی گونه‌های زندگی، همچنین انسان را، در یک دوره کوتاه و به یکباره، شناخته شده به نام "هفته آفرینش"^۴، آفریده است. هم‌زمان، دایناسورها و انسان، همچنین گوریل‌ها و تری‌لوبیت‌ها^۵ روی زمین بوده‌اند. همه‌ی زیست "گونه‌ها" چند روز کم یا زیاد، سن یکسانی دارند.

اگر آموزه‌ی کتاب‌های مقدس درست بود، پس بایستی سنگواره همه‌ی "گونه‌های" جانوری هم زمان، در کنار یکدیگر، در لایه‌های یکسانی از ستون زمین‌شناسی یافت شود. ستون زمین‌شناسی به جای اینکه یک پیشرفت اندک اندک از گونه‌های ساده به گونه‌های پیچیده زندگی جانوری را داشته باشد، بایستی یک پدیدار شدن ناگهانی از همه‌ی زیست "گونه‌ها" را آشکار می‌کرد. ولی واقعیت‌های دانش به راحتی دیدگاه آفرینش‌گرایی را تایید نمی‌کند. بنابراین، آفرینش‌گرایی از

-
1. Homo habilis
 2. Homo erectus
 3. Homo sapiens
 4. Creation Week
 5. trilobites

هسته خود نادانشیک بوده و شایسته است به مانند یک باور تعصب آمیز دینی دیده شود.

پاسخ به رد فرگشت از سوی آفرینش‌گرایی

آفرینش‌گرایان با پافشاری، از باورهای خویش مانند باوری بر پایه دانش به جای باوری بر اساس کتاب مقدس، پشتیبانی می‌کنند. مومنان بنیادگرا فعالیت بسیاری برای قانع ساختن هیئت مدیره آموزشگاه برای گذاشتن آفرینش‌گرایی همچون بخشی از دانش، انجام می‌دهند. پس بگذارید در زیر، رد کردن دانش فرگشت از سوی آفرینش‌گراها را بررسی کنیم. برای چنین کاری، بیاید پرسشی را پیوسته از خودمان پرسیم: آیا رد کردن فرگشت بر پایه موردهای دانش بوده یا بر پایه متن کتاب‌های مقدس می‌باشد.

استدلال آفرینش‌گرایی: ستون زمین شناسی انفجار کامبرین^۱، پدیدار شدن ناگهانی بسیار از گونه‌های زندگی جانوری، را آشکار می‌کند.

پاسخ: به نگر می‌رسد، آفرینش‌گراها می‌خواهند باور شود، انفجار کامبرین در واقع همان هفته آفرینش است که در کتاب پیدایش آمده است. چنین تفسیری از زمین شناسی زمین، برای دلیل‌هایی که از پی می‌آید، نادرست است:

(۱) سنگ‌های لایه کامبرین در واقع یک آشکار شدن "ناگهان" از گونه‌های بسیاری از زندگی جانوری هست. بهر حال، زمانی که زمین‌شناسان و

1. Cambrian Explosion

دیرین‌شناسان^۱ واژه "ناگهان" را به کار می‌گیرند، به یک دوره‌ی زمانی ده‌ها میلیون ساله، که در مقیاس زمین‌شناسی یک دوره کوتاه است، اشاره می‌کنند. آفرینش‌گراها، واژه "ناگهان" را در ادبیات دانشیک خوانده و آن را نادرست به "آنی" تفسیر می‌کنند.

(۲) دلیل اینکه چرا سنگ‌های لایه کامبرین یک افزایش چشمگیر در سنگواره نشان می‌دهد، برای این است که نرم تنان و گونه‌های زندگی جانوری پره کامبرین^۲ به سادگی سنگواره نمی‌شوند. تا زمانی که پوسته‌ها، استخوان‌ها یا دندان‌های سخت گسترش پیدا نمود و توانست به آسانی سنگواره شود. در واقع انفجار کامبرین، نمایش فرگشت بخش‌های بدن به بخش‌های قابل سنگواره شدن، است.

(۳) با وجود دشواری و کمیاب بودن قابلیت سنگواره شدن در ستون زمین‌شناسی، باز هم دارای سنگواره‌های پره کامبرین میلیاردها سال پیش از انفجار کامبرین هست. اگر گمان می‌شود انفجار کامبرین همان هفته آفرینش هست، چگونه آفرینش‌گراها گونه‌های جانوری پیش از آن را توضیح می‌دهند؟ با نگر به اینکه خدای مسیحیان پس از خدایان یونانی بوده است، آیا خدایان یونانی این گونه‌های جانوری پیش از انفجار کامبرین را آفریده‌اند؟

(۴) انفجار کامبرین ۵۷۰ میلیون سال پیش رخ داده، نه ۶۰۰۰ سال پیش، آن گونه که آفرینش‌گرایی ادعا دارد.

(۵) سنگ‌های لایه کامبرین، دارای سنگواره‌های پستانداران و خزندگان نیست. این، دوباره ادعای اینکه همه گونه‌های زندگی جانوری هم‌زمان پدیدار شده‌اند، را رد می‌کند.

1. paleontologists

2. Precambrian

استدلال آفرینش‌گرایی: شمار بسیار سنگواره‌های غایب در ستون زمین‌شناسی، تئوری فرگشت را رد می‌کند.

پاسخ: اینجا دوباره به آشنای دیرین "خدای نبود دانایی" برخورد می‌کنیم. این بار، شده "خدای نبود سنگواره"، چیزی که بودنش پشتیبان "روشنگری درباره" هر سنگواره‌ی غایبی در ستون زمین‌شناسی، می‌باشد. چند نکته کوتاه:

(۱) تئوری فرگشت پیش بینی سنگواره شدن هیچ گونه‌ای نمی‌کند. سنگواره شدن، به دلیل تئوری فرگشتی نیست، بلکه به دلیل‌های مستقل زمین‌شیمی^۱ است. پس، سنگواره‌های غایب به هیچ صورتی تئوری فرگشت را رد نمی‌کند. ستون زمین‌شناسی تطبیق خوب از طبیعت در گواهی دادن فرگشت زیستی^۲ است.

(۲) حتی در شرایط عالی، سنگواره شدن بسیار رویداد نادری می‌باشد. برای نمونه تا آغاز سده ۱۹۰۰، ده‌ها میلیون کبوتر مهاجر^۳ از میان شمال امریکا پرواز می‌کردند. بودن آن‌ها در گذشته با سندهای تصویری و میلیون‌ها چشم تماشاگر ثبت شده است. با این وجود، تا این زمان، دانشمندان هیچ سنگواره کبوتر مهاجری را نیافته‌اند. پس اگر بسیاری از گونه‌های جانوری هیچ سنگواره‌ای نداشته باشند، نباید شگفت زده شویم.

(۳) فرگشت انسان اندیشه ورز وابستگی مستقیم به سنگواره‌های غایب در پیشینه زمانی ندارد. چون گونه ما تنها در لایه بالای ستون زمین‌شناسی پیدا می‌شود و چون دانشمندان برای پیدا کردن نیاکان خودمان کوشش بیشتری نسبت به گونه‌های دیگر داشته‌اند، سنگواره‌های پیشینه‌ی نیاکان انسان امروزی، پربار و بدون چون و چرا می‌باشد. دشواری ترتیب تاریخی فرگشت انسان اندیشه ورز

-
1. geochemistry
 2. biological evolution
 3. passenger pigeons

غایب بودن سنگواره‌ها نیست، بلکه چون سنگواره‌ها بسیار همانند هستند، دشواری در دسته‌بندی، پایان یافتن نیاکان یک زیست‌گونه و آغاز گونه دیگر است.

(۴) هنگامی که دانشمندان سنگواره‌های میانی که دگرگونی یک گونه را به گونه دیگر مستند نموده‌اند، پیدا می‌کنند، آفرینش‌گراها باز هم مطمئن نمی‌شوند. برای نمونه، اگر دانشمندان سنگواره #۱ را به عنوان نیا نزدیک سنگواره #۲ اعلام کنند، آفرینش‌گراها پیوسته می‌گویند یک نبود سنگواره‌ای هست. "چیزی مورد نیاز ما"، آفرینش‌گراها می‌گویند، "آیا یک نمونه میانی (بگوییم سنگواره #۱/۵) هست؟ اگر دانشمندان سنگواره‌ی #۱/۵ را داشته باشند یا پس از آن پیدا کنند، آفرینش‌گراها داد می‌زنند اکنون دو تا سنگواره -یکی میان سنگواره #۱ و #۱/۵ دیگری #۱/۵ و #۲- گم شده است.

(۵) نامه‌های بسیاری از دین‌داران بنیادگرا^۱ دریافت کرده‌ام که به این اصطلاح "دانه‌ی گم شده"^۲ اشاره کرده‌اند. در بیشتر این نامه‌ها ادعا شده، این "دانه‌ی گم شده"، سنگواره غایبی است و انسان را از میمون‌های امروزی^۳ سوا می‌سازد. گفته شده، چون دانه‌ی گم شده، پیدا نشده است پس دلیل برای اینکه انسان از میمون برخاسته است، نیست.

یک دانه‌ی گم شده برای همیشه میان انسان و میمون‌های امروزی خواهد بود، زیرا آن‌ها نیاکان ما، رشد نموده روی شاخه دیگر از راسته نخستین، نیستند. دانشمندان، در این روزها در پی یافتن نیای مشترک انسان و میمون‌های امروزی هستند- و این جستجو منبع بسیار بزرگی از آشفتگی میان بسیاری از آفرینش‌گراها و

-
1. Christian Fundamentalists
 2. missing link ، حلقه‌ی مفقوده
 3. modern apes

مردم گردیده است. ولی در برخاستن انسان اندیشه ورز از هومو ارکتوس شکی نیست.

استدلال آفرینش‌گرایی: دانشمندان تئوری فرگشت را به طور متناقض مطرح کرده‌اند. چون دو سوی یک تناقض نمی‌تواند درست باشد، تئوری فرگشتی در بخشی یا به طور کامل نادرست است.

پاسخ: آفرینش‌گراها عاشق این هستند که به رخ بکشند، دانشمندان مختلف، به تئوری‌های ناهمسانی درباره اینکه چگونه فرگشت زیستی در طول تاریخ زمین شناسی، پیشرفت نموده است، باور دارند. پیشنهاد چارلز داروین، در آغاز، چنین بود که گونه‌های زندگی جانوری و گیاهی برای سازگار شدن با محیط خودشان، تغییر می‌کنند. این دیدگاه، به عنوان فرگشت تدریجی^۱ شناخته می‌شود. به تازگی، گروهی از دانشمندان- رهبری شده با هاوارد استفان جی کولد^۲- گفته‌اند، فرگشت نوبتی^۳: از دوران‌های بلندی از فرگشت‌های کم یا بدون فرگشت که با فرگشت‌های انفجاری تند قطع می‌شود، ساخته شده است. این تئوری موازنه‌ی نشان‌دار^۴، نامیده می‌شود.

شمار اندکی از گمان‌ها، برای اینکه این گوناگونی تئوریک به آفرینش‌گراها، اعتماد به خود، وام می‌دهد.

(۱) اینجا دوباره، آفرینش‌گراها در تفاوت گذاری روشن میان "تئوری‌های فرگشت" و واقعیت فرگشت درمی‌ماند. به همین گونه، هنگامی که اینشتین تئوری خویش از نسبیت عمومی در ۱۹۱۵ انتشار داد، ناسازگاری کمی با تئوری ثابت شده گرانش که پیش از این از سوی آیزاک نیوتن اعلام شده،

1. gradualism

2. Harvard's Stephen Jay Gould

3. in fits and starts

4. punctuated equilibrium

داشت. آیا آفرینش‌گراها می‌توانند ادعا کنند ناسازگاری این تئوری‌های گرانشی یعنی اینکه گرانش بی‌خودی است؟ دودلی کنونی درباره چگونه-نه آیا-فرگشت رخدادست، می‌باشد. هم چنین، استفان جی کولد یکی از کسانی بوده که برای راه ندادن آفرینش‌گراها به آموزشگاه‌های دولتی جنگیده است.

(۲) فرگشت تدریجی و موازنه‌ی نشان دار، با یکدیگر متناقض نبوده بلکه سازگار هستند. ستون زمین‌شناسی روشن می‌سازد، فرگشت شماری گونه‌ها با حالتی ثابت و رفته رفته بوده در حالی که شماری دیگر فرگشت‌های بیشتر بدون قاعده و تند است. شتاب فرگشت، به فشار بیرونی که از سوی طبیعت وارد می‌شود، بستگی نزدیکی دارد. در طی دوره‌های پرشتاب دگرگونی زمین‌شناسی، گونه‌ها یا نابود شده یا به تندی فرگشت یافته‌اند. در برابر، کوسه‌ها چون در محیط پایدار اقیانوس نمو کرده‌اند، کمابیش هیچ دگرگونی فرگشتی در میلیون‌ها سال نشان نمی‌دهند.

(۳) زمانی که دانشمندان آشکارا در برابر مردم، درباره‌ی فرگشت تدریجی در برابر موازنه نشان دار گفتگو و شک می‌کنند، همه‌ی اعضای انجمن دانش، چنین کشمکشی را سودمند، چالش‌انگیز و نیروبخش و هم چون یک نیروبخش بزرگ به روش دانش می‌دانند. بهر حال، آفرینش‌گراها دودلی و نپذیرفتن دانشمندان را نشان سستی می‌بینند. همچنین، آن‌ها ذهن باز را مسخره کرده و آزادی‌گفتمان و هم‌اندیشی که برای خود روش دانش و برای جامعه دمکراتیک، بسیار اساسی هست را مسخره می‌نمایند. برای آفرینش‌گرا، که به توانگری شک‌گرایی درست، اجازه‌ای نمی‌دهد، پرسش در به اره دیدگاه خود

شخص گناه هست. از همه‌ی دیدگاه‌های مخالف، به عنوان نادانی، چشم پوشی می‌شود، زیرا خدا^۱ گفته است.

(۴) آفرینش‌گراها خودشان را دانشمند نشان نداده، بلکه به معنای واقعی کلمه نقاد می‌دانند. آن‌ها با موشکافی ادبیات دانش را برای پیدا کردن تنها یک ناسازگاری کوچک در میان پژوهش‌ها دیرین شناسان در پی سرچشمه‌ی پیدایش انسان، می‌گردند. زمانی که آن‌ها ناگزیر یک اختلاف در دیدگاه بر روی سیمای ناهمسان از سرچشمه‌ی پیدایش انسان را می‌یابند، و با پرسش به مغالطه استنتاج ناموافق^۲ می‌گویند چنین اختلافی آفرینش‌گرایی را اثبات می‌کند. شمار کمی از آفرینش‌گراها را می‌شناسم که در واقع هوادار یا همکار در حفاری‌های باستان‌شناسی^۳ شده باشند. آن‌ها برای نوشتن نقدهای ادیبانه، سرشان بسیار شلوغ است.

استدلال آفرینش‌گرایی؛ حتی اگر باور شود، همه‌ی گونه‌ها از شماری سلول یا یک سلول به وجود آمده‌اند باز هم برای پیچیدگی زندگی سلولی نیاز به آفریدگار می‌باشد.

پاسخ: پیش از این درباره این جستار که چگونه آفرینش‌گراها به اندام‌های بسیار پیشرفته، مانند چشم انسان، اشاره نموده و ادعا می‌کنند پیچیدگی اندام، طراحی از سوی یک نیروی فراطبیعی را آشکار می‌کند، گفتگو نمودیم. مغالطه^۴ این استدلال این هست که می‌پندارد "بخت کور" یا "رویدادی تصادفی" فرآیند فرگشت را رهبری می‌کند. افزون به راین، استدلال، به جای سازگاری رفته رفته تجمعی با گزینش طبیعی، ادعای نادرستی از بودن یک برنده آنی لاتاری مانند را دارد.

1. Lord Thy God

2. non sequitur استدلالی که نتیجه لزوماً نتیجه مقدمه‌ها نیست

3. Archaeological dig

4. fallacy

بدون خستگی از تکرار همان یک اشتباه، آفرینش‌گراها، برای پنهان نمودن فرگشت، مرد پوشالی "رویداد تصادفی" خودشان را برای روضه خواندن درباره عدم احتمال آن جلو می‌آورند. آن‌ها شرح کاملی از ساختارهای پیچیده و کنش‌های درونی یک سلول تک-با DNA، RNA و اندام‌های سلولی بسیار کارا و وظیفه‌های پیچیده خودشان را انجام می‌دهند- را ارائه می‌نمایند. سپس می‌پرسند: "چون نخستین سلول، یا گروه سلول‌ها، نمی‌توانسته از پیشرفت رفته رفته گزینش طبیعی سود برده باشند، چگونه چنین ساختار پیچیده‌ای بدون مداخله‌ی خدا می‌تواند برپا شده باشد؟"

پاسخ چنین هست، سلول‌های زنده باستانی دارای پیچیدگی اندام‌های سلولی و اسید نوکلئیک سلول‌های امروزی نبوده‌اند. آفرینش‌گراها یک نمونه‌ی امروزی، همانند چشم انسان- که برآیند چهار میلیارد سال فرگشت سلولی هست- را پیش کشیده و سپس می‌پرسند، "چگونه چنین ساختار استادانه‌ای می‌تواند ناگهان تصادفی به هستی درآید؟" پاسخ این است که نمی‌شود - و هیچ دانشمندی نیز چنین ادعایی ندارد.

نخستین سلول‌های دارای هیچ گونه نوکلئیک نبوده و ساختمان‌های لختی بیشتر با اعضای بیرونی بوده‌اند. غشای بیولوژیک به سادگی و خودبخود از مخلوطی از آب و چربی‌های ساده، تشکیل شده است. صدها کتاب به گستردگی تجربه اکنون ثابت شده‌ی میلر-یوری^۱ که در ۱۹۵۳ در دانشگاه شیکاگو انجام شده را شرح داده‌اند. یک چکیده کوتاه از آن: استتلی^۲ میلر^۲ و هارولد یوری^۳ دریافتند اسیدهای آمینه- پایه سازنده‌ی پروتئین سلول- به سادگی از آمیخته شدن محلول آمونیاک،

-
1. Miller-Urey
 2. Stanley Miller
 3. Harold Urey

متان، آب و گاز هیدروژن که به فراوانی در زمین نخستین بوده است، ساخته می‌شود. به سخن دیگر، میلر و یوری، دریافتند مولکول‌های زیستی به طور طبیعی خودشان را از شمار کمی مواد اولیه که به فراوانی در دسترس هست، سرهم می‌کنند. آغاز حیات تنها نیاز به مولکول‌های زیستی، آب و با ارزش‌تر از همه، میلیون‌ها سال برای پیشرفت دارد. افزون بر این، در سال‌های پایانی ۱۹۹۰، دانشمندان دریافتند زندگی نزدیک جاهایی که پیش از این گمان می‌شد به طور کامل برای سامانه‌های زیستی کشنده هستند - مانند نزدیک دهانه‌ی چشمه‌های جوشان گرمابی در کف اقیانوس یا یخ‌های زهرآلودمتانی - پدیدار شود.

استدلال آفرینش‌گرایی: شاید فرگشت دگرگون کننده مقیاس کوچک برای پاره‌ای از زیست‌گونه‌ها رخ دهد، ولی احتمال رخ داد فرگشت بزرگ مقیاس نیست، چون زیست‌گونه‌ها نمی‌توانند فراتر از "نوع" خویش پیشرفت کنند.

پاسخ: چند تا مشکل در اینجا هست:

(۱) با وجود پافشاری گوش خراش و خشم آلود که آفرینش‌گرایی بر پایه‌های دانش، به جای پایه‌های دینی^۲، استوار است، استدلال جعل شده بالا در هیچ یک استدلال‌های دانش دیده نمی‌شود. این باور که زیست‌گونه‌ها، نمی‌توانند فراتر از "نوع" خود رشد کنند، به طور مستقیم و تنها بر پایه کتاب پیدایش تورات هست که اصطلاح "نوع" در داستان آفرینش به کار گرفته است. روش شناخته‌شده دانش برای دسته‌بندی (آرایه بندی) زیستی^۳، همان روش آشنای لینه‌ای^۴: گستره (فرمان رو) ۵، شاخه^۱، رده^۲، راسته^۳، خانواده^۴، جنس

-
1. kind
 2. Bible-based
 3. Taxonomical classification
 4. Linnean ; Linnaean system (1707-1778)
 5. kingdom

(سرده)^۵ و گونه^۶ می‌باشد. هر گام در روش لینه‌ای، یک ناهمسانی معنی دار و تعریف شده‌ی روشن در ساختمان بدنی می‌باشد. (به درستی) اشاره به "نوع" آموزه‌ی دینی بوده و هیچ اختلاف درست دانشیک میان زیست‌گونه‌ها نیست.

(۲) همچنین "استدلال آفرینش‌گرایی" در بالا، کتابیست که نادرستی منطقی را نشان می‌دهد. نتیجه (فرگشت بزرگ مقیاس نمی‌تواند رخ دهد) بر پایه "پشتیبانی" مقدمه‌ی (گونه‌های جانوری فراتر از "نوع" خود نمی‌توانند پیشرفت کنند) ساخته شده است. این چنین مقدمه‌ای که انگار باید نتیجه را ثابت کند، هیچ چیزی را ثابت نمی‌کند.

(۳) آفرینش‌گراها اصطلاح "نوع" را در موردهای متناقضی بکار می‌گیرند. برای نمونه، بیشتر آفرینش‌گراها به پرندگان هم چون یک "نوع" نگاه می‌کنند. ماهی‌ها "نوع" دیگری دیده می‌شوند. بنابراین با توجه به این ناهمسانی، یک پرنده یا ماهی شاید رفتار سازگارانه در پایین‌تر از محدودیت‌ها که یک پرنده، پرنده و یک ماهی همان ماهی می‌ماند، نشان دهند.

بهر حال، اگر پرنده و ماهی نمونه "انواع" هستند، پس این اصطلاح به سختی برابر و شامل گروه‌ها در دسته‌بندی لینه‌ای هست: همه پرندگان در رده‌ی پرندگان^۷ هستند، در حالی که ماهی‌ها به دو رده بزرگ آگناتا^۸ و

-
1. phylum
 2. class
 3. order
 4. family
 5. genus
 6. species
 7. class Aves
 8. Agnatha

نتوستامتا^۱ بخش شده‌اند. مشکلی که تعریف آفرینش‌گراها از "نوع" پیش می‌آورد، نیاز به دوره‌های فرگشت بیشتری نسبت به آنچه هوموارکتوس برای دگرگون شدن به انسان اندیشه ورز نیاز دارد، دارد، چون هوموارکتوس هم اکنون در همان جنس (هومو^۲) قرار دارد.

چگونه آفرینش‌گراها خویش را از این هچل رها می‌کنند؟ با شتاب تعریف خویش را از "نوع" عوض می‌کنند، در مورد انسان اندیشه ورز، اصطلاح "نوع" افت ویژه‌ای نمود و به گونه می‌رسد.

(۴) تنها اصل درست دانشیک در محدودیت درجه فرگشتی، زمان هست. برای نمونه، گمان کنید دانشمندان آشکارا در طول ۱۰۰ سال، یک زیست‌گونه امروزی، مانند بید فلفلی، که X درجه پیشرفت دارد، را بررسی می‌کنند. در ۱۰۰۰ سال، درجه پیشرفت، متوسط، X ۱۰ خواهد بود. در یک میلیون سال کمابیش X ۱۰،۰۰۰ واحد دگرگونی می‌تواند رخ دهد. و در یک میلیارد سال چه بسا X ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ واحد دگرگونی می‌تواند رخ دهد. (کد ژنتیک انسان و شامپانزه تنها در یک درصد ناهمسان هستند).

درجه واقعی فرگشت سنجش در بخشی بستگی به طول زمان و شدت فشارهای محیطی که به زیست‌گونه‌ها وارد می‌شود، دارد. به طور کلی، اگر خرده-فرگشت^۳ در خرده-زمان^۴ رخ داده است، پس بزرگ-فرگشت^۵ در بزرگ-زمان^۶ می‌تواند رخ دهد. اگر یک ساز و کار^۷ دانشیک محدود ساز

-
1. Gnathostomata
 2. Homo
 3. microevolution
 4. micro-timescale
 5. macro-evolution
 6. macro-timescale
 7. mechanism

فرآیند فرگشت هست، چیست؟ چگونه این ساز و کار کنش دارد؟ چه آزمایشی می‌تواند برای تعیین بودن و کنش‌های آن می‌تواند انجام گیرد؟ چه سندی پشتیبان چنین باوری درباره‌ی محدودیت‌ها فرگشت هست؟ در برابر چنین پرسش‌هایی آفرینش‌گراها با کتاب مقدس نه با دانش پاسخ می‌دهند.

(۵) سنگواره سندهای روشن تایید دگرگونی‌های بزرگ فرگشتی را در خود ذخیره کرده است. ماهی بال دار که در آب زندگی می‌کرده ولی دارای شش و پاهای پره‌دار بوده، که یک گام میانی، میان ماهی‌ها و دوزیستان بوده است. دوزیستان، خودشان برای دگرگون شدن از آبزیان^۱ به زندگی خزنده خشکی زی^۲، یک بزرگ-فرگشت انجام داده‌اند. سینودونتس^۳، شکاف میان خزندگان و پستانداران را با داشتن ویژگی‌های هر دو دسته، پر می‌کند.

بر روی شاخه دیگری از درخت فرگشتی، آرکائوپتریکس^۴ نیمی پرنده نیمی خزنده، یک نمونه عالی از بزرگ-فرگشت در عمل می‌باشد. آرکائوپتریکس برای نخستین بار در ۱۸۶۰ در باواریا از زیر خاک بیرون آورده شد. هنگامی که دیرین شناسان دریافتند چه پیدا کردن، آفرینش‌گراها بسیار پریشان شده و دیرین شناسان را به چسباندن پره‌های پرنده به سنگواره خزنده متهم ساختند. پس از اینکه چند سنگواره دیگر آرکائوپتریکس پیدا شد، آن‌ها دیگر خویش را شرمسار نکردند.

(۶) روش دسته‌بندی لینه‌ای می‌تواند سنگواره‌های میان دسته‌ای را نیز پوشش دهد. بدون توجه به ساختمان بدنی سنگواره میان دسته‌ای، یک گونه تازه پیدا

-
1. aquatic
 2. land-dwelling
 3. Cynodonts
 4. Archaeopteryx

شده در یک گستره، یک شاخه، یک رده، یک راسته، یک خانواده، یک جنس و یک گونه جا داده می‌شود. در روش دسته‌بندی لینه‌ای، هیچ مجوزی برای جا بجایی سنگواره یا گونه‌های میانی وجود ندارد.

کتابدارها هنگامی که کتاب تازه‌ای را دسته‌بندی می‌کنند، گاهی با چنین چيستانی روبرو می‌شوند. بپندارید، کتابخانه‌ای، کتابی به نام *کارایی تاریخی کشف‌های دانش*، خریده است. این کتاب به بخش تاریخ یا به بخش دانش وابستگی دارد؟ پاسخ روشنی ندارد. چون کتاب باید یا در "تاریخ" یا "دانش" دسته‌بندی شود و تنها در یک بخش از کتابخانه در قفسه جا گیرد، سرشت جستار نصفه-نیمه آن، نامفهوم می‌باشد. در روش لینه‌ای برای دسته‌بندی زیست‌گونه‌ها میانی، همین گونه هست.



آرکائوپتیریکس، ویژگی بدنی پرندگان و خزندگان را نشان می‌دهد، این یکی از بسیار سنگواره‌هایی هست که بزرگ-فرگشت را تایید می‌نماید.

استدلال آفرینش‌گرایی؛ حتا اگر یک جهش تصادفی، یک رفتار کمی سازگارتر را فراهم نماید ویژگی نو نمی‌تواند در میان گونه، بدون دو جهش یافته همانند-یک نر و یک ماده- پخش شود. احتمال برای پیدا شدن هم‌زمان و جفت‌گیری در دو جهش یافته همانند، میلیون‌ها به یک است.

پاسخ: نیاز به هر دو جنس نر و ماده جهش یافته، استدلال سرشناس و همیشه در میان قوم آفرینش‌گرا^۱ همیشه تکرار می‌شود. این استدلال (برای دلیل خوبی) از کتاب‌های نوی آفرینش‌گرایی پاک شده است. ولی صندوق نامه‌ی من روشن می‌سازد که انجمن‌های بنیادگرا، هنوز باور دارند که فرگشت نیاز به دو جهش یافته همانند داشته، جهش یافته‌هایی که پدیدار شدن هم‌زمان آن‌ها همه‌ی اعتبار فرگشت را به چالش می‌کشد.

در واقعیت-هم چنان که هر دانش آموز تازه وارد زیست‌شناسی یاد می‌گیرد- بیشتر زمان‌ها تنها نیاز است یکی از والدین ژن ویژه‌ای را برای ارث گذاشتن میان نواذگان داشته باشد. استثنای آن جانور جهش یافته‌ای است که در زیر اثر آلل مغلوب^۲ (یعنی، عضوی از یک جفت یا زنجیره‌ی از ژن‌ها که جای ویژه‌ای در کروموزوم^۳ ویژه‌ای گرفته) باشد. در چنین مورد استثنایی، استدلال آفرینش‌گرایی می‌تواند درست باشد: برای پخش ساختار ژنتیک دگرگون شده، نیاز به دو جاندار جهش یافته همانند می‌باشد - و چنین سناریوی می‌تواند در واقع کمابیش ناشدنی باشد.

بهر حال، بیشتر زمان‌ها، یک آلل چیره^۴، خواه والد دیگر دارای آلل همانند جهش یافته‌ای باشد، خواه نباشد، می‌تواند به فرزندان ارث برسد. آفرینش‌گراها کوشش می‌کنند استثنا را به قانون دگرگون نموده، و قانون را به اعتراض به "غیرممکن" دگرگون کنند.

-
1. Creationist folklore
 2. recessive allele
 3. chromosome
 4. dominant allele

استدلال آفرینش‌گرایی: قانون دوم ترمودینامیک^۱ - یا آنتروپی^۲ - ثابت می‌کند در جهان آشفستگی افزایش می‌یابد. فرگشت یاد می‌دهد که زیست‌گونه‌ها بیشتر نه کمتر، سازمان‌بندی می‌شوند. بهر حال فرگشت با قانون دوم ترمودینامیک در تضاد است.

پاسخ: آفرینش‌گراها دوست دارند یک مفهوم ژرف فلسفی را با اصل ترمودینامیک که به سادگی به چم "حرکت گرما" است، پیوند بزنند. به طور کامل نشان دار، آفرینش‌گراها این اصل دانش را تحریف نموده و آن را نادرست به کار می‌گیرند. قانون دوم در واقع شرح می‌دهد "آشفستگی در یک سیستم بسته^۳ گرایش به افزایش دارد." نگر دانشمندان از "سیستم بسته" یعنی سامانه‌ای که از منبع بیرونی هیچ انرژی دریافت نکند. جهان هستی، هم چون یک واحد، چون اندازه کل انرژی در جهان ثابت می‌ماند، مانند یک "سیستم بسته" دیده می‌شود. این گونه جهان هم چون یک کل، یک افزون‌کننده آشفستگی همیشگی را آشکار می‌کند. بهر حال، در میان جهان، چه بسا ناحیه‌های محلی، انرژی ورودی داشته باشند، که هم چون "سیستم‌های باز"^۴ دیده می‌شوند. سیاره خود ما یک سیستم باز است چون از یک منبع بیرونی انرژی می‌گیرد: خورشید. بدون انرژی خورشید زندگی در زمین می‌توانست غیرممکن باشد.

اگر گمان کنیم که مجموعه خورشید و زمین با یکدیگر یک سیستم بسته - انرژی از منبع بیرونی دریافت نمی‌کنند - هستند پس این مجموعه خورشید-زمین همیشه افزایش آشفستگی خواهند داشت. ولی در میان این آشفستگی افزون‌شونده، بسته‌هایی

-
1. The second law of thermodynamics
 2. entropy
 3. closed system
 4. open systems

از پیچیدگی و سازمان بندی بزرگ برخاسته‌اند. برای نمونه واکنش‌های گداخت هسته‌ای که گرما و نور خورشید را فراهم می‌کند همچنین هیدروژن را به هلیم و عناصر پیچیده‌تر دیگر، دگرگون می‌سازد. یک پیشرفت به بالا یا "فرگشت عناصر"^۱ در هسته خورشید رخ می‌دهد. بهر حال، روی هم رفته، خورشید آشفته‌تر می‌شود، جرم خورشید، (برای بیشتر بخش آن) به گرما و انرژی تابشی دگرگون می‌شود، "پسرفت" می‌نماید.

چون زمین یک سیستم باز است، انرژی تابشی خورشید را دریافت می‌کند، آشفستگی در حوزه‌های محلی^۲ کاهش می‌یابد. تا هنگامی که منبع پایدار انرژی پا برجا باشد، در طول میلیون‌ها سال، گونه‌های زیستی پیچیده‌تر خواهند شد. سامانه‌های زیست‌شناسی، نه تنها نیاز به منبع گرما و نور خورشید دارند بلکه نیاز به منابع فراوان خوراک و آب نیز دارند.

قانون دوم ترمودینامیک، به هیچ رو، مخالف با تئوری فرگشت نیست. گمان کنم ناجور است که آفرینش‌گراها برای اثبات آفریدگار، قانون دوم ترمودینامیک، که شرح می‌دهد جهان به آرامی بیشتر و بیشتر به سوی آشفستگی می‌رود، را هم چون سند ارائه می‌کنند. در نگر من، جهانی که در آن آشفستگی به طور پایدار افزایش می‌یابد، استدلالی بر ضد یک پشتیبان معجزه‌گر جهان می‌باشد.

(یک بار روضه‌خوان محلی^۳ برای پیروان خودش می‌گفت قانون نخست ترمودینامیک - یعنی، پایداری انرژی - مخالف دومین قانون ترمودینامیک - یعنی، آنتروپی، یا "به سوی آشوب رفتن" جهان - هست. روضه‌خوان می‌گفت، "

1. evolution of elements
2. localized spheres
3. local minister

بنابراین، دانشمندان در واقع درباره این قانون گیج شده‌اند و نباید به آن اعتماد نمود."

برای روشن شدن: قانون نخست می‌گوید، در یک سیستم بسته مجموع انرژی ثابت می‌ماند. قانون دو می‌گوید، در یک سیستم بسته، انرژی قابل به کار گیری کاهش می‌یابد. تفاوت میان مجموع انرژی و انرژی با قابلیت به کار گیری در تولید گرما، که "کم‌ترین" و پایین‌ترین شکل به کار گیری انرژی هست، یافت می‌شود. بدبختانه، گرما تقریباً، در هر ابزار مکانیکی یا هر واکنش فیزیکی، غیرقابل اجتناب است. به سخن دیگر، برخلاف سخنان این روحانی ناآگاه، آنتروپی، انرژی قابل استفاده را با افزایش گرما کاهش می‌دهد، بدین گونه، اندازه کل انرژی درون سیستم ثابت می‌ماند. بنابراین، هیچ ناهماهنگی میان قانون نخست و دوم ترمودینامیک نیست. می‌توانم این را هم افزون نمایم، که این به طور استثنایی گستاخانه است که آفرینش‌گراها گمان کنند، آن‌ها خودشان به طور تصادفی به یک پایه "تناقض" در قانون‌های فیزیک که فیزیک‌دان‌هایی چون آلبرت انیشتین و استفان هاوکینز آن را ندیده‌اند، برخوردند.

استدلال آفرینش‌گرایی: ستون زمین‌شناسی با میلیون‌ها سال رسوب‌گذاری، رسوبات ساخته نشده، بلکه با سیل جهانی ثبت شده در کتاب پیدایش، ساخته شده است.

پاسخ: پیش از این نیز گفتیم، اگر خدا هم‌زمان همه‌ی زیست‌گونه‌ها را آفریده، پس ما باید پدیدار شدن هم‌زمان آن‌ها را در ستون زمین‌شناسی ببینیم. در عوض، می‌بینیم که در آغاز، زندگی تک سلولی پدیدار می‌شود، سپس، در پی آن با جانداران ساده چند سلولی می‌آید. سپس ماهی را می‌بینیم، سپس در پی آن، پس از میلیون‌ها سال، دوزیستان پدیدار می‌شوند. بالاتر در ستون، خزندگان پدیدار شده-

و سپس پستانداران کوچک پدیدار می‌شوند. نخستینی‌ها^۱ تنها در بالاترین لایه‌ها جا گرفته‌اند در حالی که انسان اندیشه ورز تنها در بالای بالا ستون پیدا می‌شود. تئوری فرگشت، به طور کامل با پیشرفت گونه‌های زیستی، بررسی شده در ستون زمین‌شناسی، هماهنگ است. ولی برای آفرینش‌گرا توضیح ستون زمین شناسی دشوار است. چرا چیدمان سنگواره‌ها از پایین به بالا، با افزایش رفته رفته پیچیدگی همراه است؟

آفرینش‌گراها می‌دانند چرا! چون توفان نوح، زیست گونه‌ها را کشت - سپس سنگواره‌هایی که امروزه ما در ستون زمین‌شناسی می‌یابیم - را با دقت بسیار مرتب نمود. گمان می‌شود، نخستین ارگانیسم‌های در ته اقیانوس، جایی که آن‌ها می‌باید در ستون زمین‌شناسی داشته باشند، شناور شدند. بسیار پیچیده‌تر، چند سلولی زنده آهسته‌تر غرق شده و در لایه‌های بالاتر سنگواره شدند. خزنده در زمین زندگی می‌کردند و کوشش کردند از سیلاب فرار کنند. ولی پستانداران تند تر دویده و لایه‌های بالاتر از خزندگان برنده شدند. انسان، چون داناتر از همه بوده، می‌دانست که باید روی نوک کوه‌ها برود تا هرچه بیشتر از سیل در امان بماند.

و درباره جانورانی که در جلگه‌های هموار، جایی که کوهی برای بالا رفتن نبوده است، چه؟ چگونه سنگواره آنان به طور سامانمندی در لایه‌های پیوسته پیچیده‌تر شده، چیده شده است؟

دوباره آفرینش‌گرایان با غرور پاسخ می‌دهند: "نوع‌های" ناهمسان جانوران، توانایی‌های ناهمسانی برای شناور شدن دارند. جانوران از یک "نوع" در ویژگی‌های شناور شدن سهمیم هستند و بنابراین به اندازه یکسان در آب فرو می‌روند - خزنده با خزنده، پرنده با پرنده، پستاندار با پستاندار و غیره.^(۱)

چند نکته کوتاه:

1. Primates

(۱) دیوانگی است که گمان سیلاب می‌تواند سنگواره یا هر چیز دیگری را سازمان بندی شده و مرتب نماید. من می‌خواهم از آفرینش‌گراها پیرسم می‌توانند یک سیلاب دوره کنونی که در پشت سر خود چنین ریخت‌شناسی^۱ سامانمندی به جا گذاشته باشد را چون سند ارائه نمایند. همه‌ی کسانی که سیل را دیده‌اند می‌دانند که سیل در هنگام فروکش تنها بی‌نظمی مطلق به جای نظم مطلق پدید می‌آورد.

(۲) حتا یک ادعای شگفت‌انگیز تر چنین است که زیست‌گونه‌های پیچیده در سنجش با نخستین‌ها بهتر شناور می‌شوند. انسان در میان همه‌ی گونه‌ها کم‌ترین توان شناوری را دارد. با کاربرد "منطق" آفرینش‌گرایی انسان می‌بایستی به جای بالا در ته ستون زمین شناسی باشد. در واقعیت، هیچ گونه وابستگی میان پیچیدگی زیست‌گونه و شناوری آن نیست.

(۳) سیل نوح چگونه ماهی‌ها را کشته و سنگواره نموده و سپس آن‌ها را در لایه‌های زیر پستانداران و خزندگان گذاشته است؟ آیا ماهی‌ها در سیل پیش از پستانداران و خزندگان غرق شدند؟

(۴) آیا واقعاً می‌توان باور نمود که در فاجعه توفان پیدایش^۲، هیچ انسان زمینی، در دره‌ی کم ارتفاع گیر نیفتاده باشد؟ هیچ انسانی در ارتفاع سطح دریا نبوده که به داخل اقیانوس رانده شود؟ هیچ انسانی در زیر تراز پیشرفته‌ترین دایناسورها نمرده است؟ دست کم نباید سنگواره چند انسان را در لایه‌های پایین‌تر پیدا کنیم؟ چرا هیچ استثنایی در این قانون نیست؟

1. morphology

2. Genesis flood

(۵) اگر توفان نوح به تندی ستون زمین شناسی را آفریده و با شتاب، بیشتر جانوران زمین را سنگواره نموده، پس چرا فن سن یابی پرتو سنجی، سن بیشتری برای نخستین و سن کمتری برای پیچیده‌ترین زیست‌گونه‌ها نشان می‌دهد؟

آفرینش‌گراها گاهی از توفان پیدایش به نام "تنظیم دوباره‌ی ساعت رادیواکتیو جهان" یاد می‌کنند. اگر چنین است، چرا کهن‌ترین سنگ‌های بهرام و ماه سن ۴/۵ میلیارد ساله (همان سن زمین) را گواهی می‌کنند؟ آیا توفان نوح در ماه و بهرام "ساعت رادیواکتیو را دوباره تنظیم کرده" است.

(۶) در زمانی که کتاب عهد قدیم نوشته می‌شد- در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد- انسان‌های آن زمان^۱ درک نکرده بود که درختان و گیاهان گونه‌ای از زندگی هستند. بنابراین، خدای عهد عتیق از تدارک برای نگهداری از زندگی گیاهی بر روی عرشه کشتی نوح^۲، که مانند، جهان جانوری، می‌توانست زیر هزاران پا آب دریا نابود شود، غفلت نمود.

(۷) داستان کشتی نوح را یهودیان از یک افسانه‌ی پیشین بابلی‌ها که رزم نامه‌ی گیلیمیش نامیده می‌شود گرفته‌اند. از بسیاری نگرها، داستان سیل بابلی‌ها- که کهن‌تر از کتاب مقدس هست- سراسر همسان با داستان کتاب مقدس است، تنها خدایان و سازندگان دیگری توصیف شده‌اند.

اسطوره شناسی یونانی نیز داستانی از سیل دارد. زمانی که زئوس^۳ تصمیم گرفت برای تنبیه یک نژاد اهریمنی انسان در زمین سیل راه اندازد، پرومتئوس^۴ به

1. primitive man
2. Noah's Ark
3. Zeus
4. Prometheus

دوکلین^۱ و همسرش، پایره^۲، آموخت که کشتی چوبین بسازند. پس از آنکه سیل فرونشست آن‌ها تنها جاندار روی زمین بودند. همان گونه که روبرت اینگرلر گفته است، "هیچ چیز تازه یا اصیل در مسیحیت نیست، پندها، معجزه‌ها و نادرستی‌ها، آموزه‌هایش، نیایش‌ها و مراسم‌ها، همه وام گرفته شده‌اند."^۳

استدلال آفرینش‌گرایی: دانشمندان به تازگی دریافته‌اند، همه‌ی انسان‌ها از یک زن به نام حواء^۴ زاده شده‌اند. این یافته، گفته کتاب پیدایش درباره آفرینش را تایید می‌کند.

پاسخ: در همین چندساله، دانشمندان برای ردیابی فرگشت نیاکان ما، فن ارزنده‌ی تازه‌ای را پیشبردند. یک چنین نوآوری، کوششی برای بررسی نرخ جهش و تاریخ DNA میتوکندریایی هست. برخلاف DNA یک شخص "عادی" که اتحاد ساختار ژنتیک دو والدین را نشان می‌دهد، DNA میتوکندریایی از مادر به کودک بدون دگرگونی از سوی ژن‌های پدر می‌رسد. DNA میتوکندریایی دخترم به طور کامل همسان با مادرش هست.

با پژوهش‌های بیشتر، نسل شناسان^۵ امید دارند تا به دیرین شناسان در تشخیص دقیق زمان و جایگاه نخستین که همواره *کتوس* به *انسان اندریشه ورز* دگرگون شد، کمک کنند. نتایج نخست، سرچشمه‌ی DNA میتوکندریایی ما را به یک نژاد افریقایی در ۲۰۰,۰۰۰ سال پیش می‌رساند. بهر حال، بسیاری از دیرین شناسان، این یافته‌ها آغازین را با این استدلال که انسان زودتر پدیدار شده، به چالش کشیده‌اند.

1. Deucalion

2. Pyrrha

3- گفته روبرت درباره اسلام نیز بسیار درست است، این دین نیز کم و بیش همه دستورات و آیین‌ها را وام گرفته است.

4. Eve

5. geneticists

به طور نظری، اگر ما بتوانیم تاریخ و دگرگون شدن DNA میتوکندریایی خودمان را دوباره ردگیری کنیم، یعنی می‌توانیم نخستین گروه زنانی که دارای ساختار ژنتیکی انسان اندیشه ورز امروزی بوده‌اند، را پیدا کنیم. چنین یافته‌ای به دانشمندان اجازه می‌دهد درک بسیار دقیق‌تری از گاه شناسی^۱ و جغرافیای در فرگشت انسان داشته باشند. برای مشخص کردن کاوش خودشان برای پیدا کردن سرچشمه‌ی پیدایش انسان، کوشش خویش را "فرضیه حوا" نامیدند. بهر حال، به دلیل این فرنام، شماری از آفرینش‌گراها برداشت نادرستی داشته که چنین کاوشی برای تایید داستان آدم و حوا^۲ کتاب پیدایش می‌باشد.

در این به اره، انتقاد اصلی من یک راست بر ضد آفرینش‌گراها نیست بلکه بر ضد شماری از اعضای خود انجمن دانش است. چندان سخت نیست کسانی، که درک درستی از پژوهش‌های ژنتیک ندارند، را ببخشم. به نگر می‌رسد، شماری از دانشمندان - هر چند یک اقلیت کوچک - از به کار گیری اصطلاح‌های دینی خشنود می‌شوند. فرنام کتاب خویش را لحظه آفرینش^۳ یا تفسیر ذهن خدا^۴ می‌گذارند. شماری دیگر از "دیدار رو در رو با خدا" سخن می‌گویند. نخستین اثری که می‌گذارد، این هست که این دانشمندان آفرینش‌گراهای دین‌داری هستند. چنین نتیجه گیری، هر چند قابل درک می‌باشد ولی به طور کامل نادرست است.

جمیز تریفیل^۵ کسی که لحظه آفرینش یا تفسیر ذهن خدا را نوشته بسیار شدید ضد آفرینش‌گرایی هست. زمانی که ستاره شناس جورج اسموت^۶، از "دیدار رو در

-
1. chronology
 2. Adam and Eve
 3. The Moment of Creation
 4. Reading the Mind of God
 5. James Trefil
 6. George Smoot

رو با خدا" سخن می‌گوید، به کشف خودش از عدم تقارن کوچک در پرتوهای ریزموج زمینه کیهانی^۱ - به سختی به معنای واقعی واژه رخ به رخ با یه‌هوه^۲ - اشاره می‌کند. من با شوق از حق این دانشمندان برای کارگر افتادن دیدگاه خودشان با به‌کارگیری استعاره، پشتیبانی می‌کنم. ولی باور دارم، تا زمانی که نویسندگان دانشمند گرایش به رساندن یک باور فراطبیعی ندارند، می‌باید گزاره‌های استعاره‌ای این گونه را از نوشته‌های خویش پاک نمایند. شاید این دانشمندان و همکاران آنها به آسانی میان این استعاره‌ها و ادبیات دانش تفاوت بگذارند. ولی بسیار از مردم با هوش، به طور انکارناپذیری با این گزاره‌های دینی به کج روی می‌افتند. سپس این دانشمندان با آوای بلند شکایت می‌کنند که نوشته‌های آنها از سوی آفرینش‌گراها "بد تفسیر" می‌شود.

می‌دانم، ممکن است دیدگاه من برای شماری، افراطی به نگر برسد. شماری از خوانندگان شاید گمان کنند که به همان سختی و دین‌داری آفرینش‌گراها - اگر چه در کرانه‌ی مخالف آن - هستم. ولی، باور دارم بزرگ‌ترین وظیفه‌ی نوشته‌های دانش، روشن بودن آن است. افزون بر این، باور دارم اگر موضوع نوشته دانشمندان فراطبیعی نباشد، پس بهتر است از سخنان که با روضه خوانی ییلی گراهام^۳ غیرقابل تشخیص باشد، پرهیز شود. چه هدفی از به‌کارگیری واژه‌های الهیاتی در کتاب‌های دانش هست؟ تا چند جلد بیشتر کتاب به فروش برود؟ برای اینکه مردم بی‌علاقه به نوشته‌های تخصصی دانشگاهی جذب شوند؟ به نگر می‌رسد، برخی از نویسندگان دانشیک گرایش به "فروش روح خودشان" دارند.

-
1. small asymmetries in cosmic microwave background radiation
 2. Jehovah
 3. Billy Graham

بهر حال، دانشمندان برای گمراه کردن، با فرنام کتاب خودشان، هیچ گاه سرزنش نمی‌شوند. همچنین، نویسندگان پاسخگوی جلد تبلیغی که به طور همیشگی با چاپلوسی می‌گوید " نویسنده با همه‌ی دیدگاه‌های دینی موافق است"، نیست. صنعت چاپ صنعت پول ساز هست -باید باشد- و ویرایشگرها فرنام کتاب‌ها را دگرگون نموده و نوارهای تبلیغی، برای جلب بیشتر خوانند تا جایی که بشود، می‌نویسند. کتاب‌هایی که آشکارا درباره بیخدایی هستند، همیشه از پرفروش بودند کنار زده نمی‌شوند -به من اعتماد کنید.

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

"پژوهش در الهیات، آن چنان که در کلیسای ترسایان هست، پژوهشی بی‌خود است؛ هیچ سودی ندارد؛ هیچ بنیادی ندارد؛ از سوی هیچ پاسخگویی پیش نمی‌رود؛ هیچ داده‌ای ندارد؛ و نمی‌تواند هیچ تصویری درست کند."
توماس پین (۱۸۰۹-۱۷۳۷)، دلاور انقلاب امریکا
در کتاب دوره خرد

"با بودن دانش راستین دوره‌های زمین شناسی و پیشینه سنگواره‌ها نشدنی است هر گونه خرد درستی باور کند، آن گونه که بنیادگراها باور دارند، همه بخش‌های از کتاب مقدس واقعیت دارد. اگر بخشی از کتاب مقدس نادرست است، چرا بیشتر آن به طور خودکار پذیرفته می‌شود."
فرانسیس کریک^۱ (۲۰۰۴-۱۹۱۶)، برنده جایزه نوبل - بیوفیزیک دان و همکار
کاشف ساختار DNA، در کتاب پیگیری دیوانه‌وار

یک چیستان بگویم: هنگامی که دخترم، سوفیا، به دنیا آمد، ۳۶ ساله بودم. زمانی که من به دنیا آمدم پدرم، هاری، ۳۵ ساله بود. هنگامی که پدرم به دنیا آمد پدرش،

1. FRANCIS CRICK

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

شلبای، ۲۸ ساله بود. اگر در سال ۲۰۰۰، دخترم ۵ ساله بوده باشد، در چه سالی پدر بزرگم، شلبای، به دنیا آمده است؟
همچنان که چیستان‌ها پیش می‌روند، این یکی سر راست بود. پاسخ به سادگی با جمع کردن سن‌ها (۳۶+۳۵+۲۸+۵)، سپس با کم کردن حاصل جمع (۱۰۴) از تاریخ مشخص (۱۸۹۶=۲۰۰۰-۱۰۴)، بدست می‌آید. پس پدر بزرگم، شلبای در ۱۸۹۶ به دنیا آمده است.

احتمال دارد شما دلبستگی به درخت خانوادگی مایلزها نداشته باشید. ولی من گمان کنم "چیستان" خودم بسیار دلچسب تر و قابل‌تصورتر از گفته‌های بی‌سر و ته کتاب مقدس باشد. برای اینکه به طور گسترده با روش محاسبه آفرینش‌گراها از شمار سال‌های گذشته از آفرینش و هم چنین سن کره زمین، همسان است. بر طبق کتاب پیدایش، خدا در ششمین روز از هفته آفرینش، آدم و حوا را آفرید. دودمان شناسی کتاب پیدایش، سپس با جزئیات دقیق سن‌هایی که آدم و فرزندان نرینه‌اش، نوادگان خودشان را به وجود آورده‌اند را شرح می‌دهد. گاه شناسی عهد عتیق، نسل‌های از آدم تا نوح، از نوح تا ابراهیم^۱، از ابراهیم تا داوود^۲ را نشان می‌دهد. سپس، کتابمتی^۳ عهد جدید و لوقا^۴ نسل‌ها را از داوود تا مسیح، دوباره با سن مشخص که هر فرزند نرینه نسل بعدی را تولید نموده، ادامه می‌دهند. چون ما یک زمان "تاریخی" مشخص برای تولد مسیح داریم، آفرینش‌گراها، محاسبه نموده‌اند که در ۴۰۰۴ سال پیش از میلاد، خدا زمین و آسمان‌ها^۵ را آفریده است.^(۱) بنابراین، سن زمین بر پایه گاه‌شناسی کتاب مقدس، ۶۰۰۰ سال می‌شود.

-
1. Abraham
 2. David
 3. Matthew
 4. Luke
 5. heavens

با وجود دیدگاه‌های بسیار ناهمسان آفرینش‌گرایی و زیست‌شناسی فرگشتی، بر روی این جستار و موضوع هم داستانی دارند: شش هزار سال برای فرگشت زیست‌گونه‌های پیچیده‌ای که امروزه ما آن را در کره زمین می‌بینیم، بسنده نیست. انسان اندیشه ورز، تنها برای این توانسته فرگشت داشته باشد که برتری‌های گزینشی را در صدها میلیون سال روی هم گذاشته است. یک زمین ۶۰۰۰ سال بدین معنی است که کتاب پیدایش و تئوری فرگشت هرگز هماهنگ نمی‌شوند.

آفرینش‌گراها بارها اشاره کرده‌اند که این کشمکش زمانی، ثابت می‌کند که فرگشت کلاه برداری است. آن‌ها این باور سنت توماس آکویناس را بازگو می‌کنند که هر ناسازگاری میان کتاب مقدس و دانش، نه در نادرستی کتاب مقدس، بلکه در نادرستی دانش است. هنر موریس^۱، کسی که کتاب آفرینش‌گرایی "دانشیک" را ستوده، نوشته است "شدنی نیست که چاره‌ای درست که هماهنگ کننده‌ی کتاب مقدس و فرگشت باشد، اندیشید."

یافته‌های ستاره‌شناسی نوین، جدایی بدون برگشت میان راه دانش و کتاب پیدایش، را روشن‌تر ساخت. با به کارگیری، آرایه‌ای نیرومند از تلسکوپ‌های زمینی و فضایی، ستاره‌شناسان می‌توانند کهکشان‌هایی با فاصله میلیاردها سال نوری از زمین را کشف کنند. چون نور به یک سال زمان برای طی کردن یک سال نوری دارد، پس تشخیص ما از این کهکشان‌ها بدون چون و چرا ثابت می‌کند، آن‌ها از میلیاردها سال پیش بوده‌اند. وگرنه، پرتو الکترومغناطیس تابیده شده از این کهکشان‌ها نمی‌توانست فاصله میلیاردها سال نوری تا زمین را طی کرده باشد.

آفرینش‌گراها، درباره این کهکشان‌های دوردست چه می‌گویند؟ بسیاری از کتاب‌های آفرینش‌گرایی به طور کامل از این جستار چشم پوشی نموده، همانند

1. Henry Morris

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

جستار فرگشت، گمان می‌کند که دانش نوین یک کلاه‌برداری است. بهر حال، یک کتاب یک راست به این جستار پرداخته است. یک کتاب بسیار به کار گرفته شده و مردم پسند، کشمکش فرگشت - آفرینش، از نویسنده آفرینش‌گرا آر. ال. وی‌سانگ^۱ که بدون اینکه روشنگری کند، از "مدت زمانی که (نور) نیاز دارد تا از دورترین ستاره به ما برسد، تنها ۱۵ سال است" هواداری می‌نماید.^(۲)

بپندارید، ساده باوران بی‌گناهی - در مرکز اخترفیزیک هاروارد - اسمیتسون^۲ - که با سادگی این افسانه که نور نیاز به یک سال برای طی فاصله یک سال نوری دارد را باور کرده‌اند. افسوس برای نادان‌های از دست رفته در آزمایشگاه پیشرانه جت ناسا، آن‌ها نیز ساده باورانی برای باور همان سخنان هستند. وه چه گمراهانی - هابل، انیشتین، فین من^۳، هاو کینگ^۴، آسیموف^۵ و ساگان^۶ - بوده‌اند. چه اندازه خوشبختیم

که در این زمانه زندگی می‌کنیم که "پژوهش در انسان‌شناسی، بیخدایی مرا آفرینش‌گرا آر ال وی‌سانگ، پایدار نمود، و بهر رو این کیش پدرم دامپزشک، ما را به راه راست راهنمایی بود. دین‌ها، رفتار و پژوهشی مانند نمود. مانند این است که، (در واقع) نوآوری‌های رود گلدبرگ دارند، که وی‌سانگ گمان دارد نور می‌تواند با همیشه دوست داشتیم آن گونه بوده شتاب بیشتر از شتاب نور برود، و پس از این همه، آفرینش زمین و آسمان‌ها در ۶۰۰۰ سال پیش رخ داده است."

کورت ونه‌گت، کوچک

خود پرسشگری

-
1. R. L. Wysong
 2. Harvard-Smithsonian
 3. Feynman
 4. Hawking
 5. Asimov
 6. Sagan

ولی هنوز هم کشمکش آشتی ناپذیر میان دانش و دودمان شناسی کتاب پیدایش درباره کشتی نوح هست. با تفسیری دقیقی از کتاب مقدس، سیل جهان گیر در ۲۳۴۸ پیش از میلاد رخ داده است. انگار شود، تنها انسان‌های بازمانده از سیل، اعضای خانواده خود نوح، کسانی که با نوح و سایر جانوران بر کشتی سوار شده‌اند باشند.

بهر حال، برای آفرینش گراها دشوار است، این یک واقعیت را روشن کنند که تمدن دره دجله و فرات (در خاورمیانه)، تمدن دره نیل (در مصر)، تمدن اژه (در یونان) پیوسته پیشینه تاریخی در پیش از سال ۲۳۴۸ پیش از میلاد، در طول آن سال و پس از آن سال، را نوشته و نگهداری کرده‌اند. نوشته‌های آن‌ها از تاریخ، با سیل از هم گسسته نشده است. مردم این تمدن‌های گسترده، درباره نابودی خودشان ناآگاه مانده‌اند.

آفرینش گراها، گاهی می‌پذیرند که آسمان‌ها و زمین میلیون‌ها سال، سن دارد. ولی این "سیمای سال دار بودن"^۱ یک "گمراهی حسی فریبنده"^۲ است. هنری کلرنس تیسن^۳ در *سفتانی در الهیات سامانمند*^۴، نوشته "این واقعیت که آدم بالغ آفریده شده است، از کتاب پیدایش، بخش دوم، به روشنی دیده می‌شود. بنابراین، دست کم در آفرینش آدم، ما نمود سال دار بودن را می‌بینیم. آیا نمی‌توان باور نمود که سراسر آفریدن، خدا، شاید حتا آفریدن سنگواره‌ها، دارای نمود سال دار بودن باشد؟"

چند پاسخ به تیسن:

-
1. appearance of age
 2. deceptive illusion
 3. Henry Clarence Thiessen
 4. Lectures in Systematic Theology

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

۱. همه‌ی این زمینه سازی "سیمای سال دار بودن"، نمونه ناجور دیگری از بی منطق بودن آفرینش‌گراها، در بهم بستن نتایج استدلال‌های خودشان با مقدمه‌های "پشتیبان" است. آفرینش‌گراها، برای "اثبات" نتایج خودشان که دودمان شناسی کتاب پیدایش درست است - و اینکه در واقع زمین جوان تر است - می‌پندارند، شرح کتاب پیدایش از آفرینش آدم "سال دار" حقیقت است. به سخن دیگر، ما می‌توانیم "ثابت کنیم" کتاب پیدایش معتبر است، اگر انگار کنیم کتاب پیدایش معتبر است. چنین منطقی همانند این است، برای تایید سرخ بودن دماغ دلقک سیرک^۱، همکار دلقک سیرک^۲ گواهی مستقیم بدهد. چیزی که در واقع آفرینش‌گراها می‌گویند این است که آن‌ها می‌دانند کتاب مقدس درست است، چون کتاب مقدس است.
۲. برای چه دلیل قابل تصویری خدا باید ستون زمین‌شناسی را با جانورانی که هیچ گاه نبوده‌اند، دلپذیرتر سازد؟ برای اینکه "سال دار" به نگر برسند؟ چرا؟
۳. اگر زمین تنها ۶۰۰۰ سال دارد، چگونه کنش‌های تکتونیک صفحه‌ای^۳، با نرخ شتاب ۴ اینچ در سال، امریکای شمالی را از اروپا و امریکای جنوبی را از افریقا جدا ساخته است؟ جدایی این قاره‌ها از هم دست کم ۲۰۰ میلیون سال زمان می‌خواهد.
۴. چرا رودخانه‌ها و اقیانوس‌ها صدها هزار لایه سالانه، هر لایه روی لایه سنگ‌های کهنه‌تر، را رسوب گذاری می‌کنند؟

1. Rudolph's red nose
2. Dasher
3. plate-tectonic

به راستی آفرینش گراها، چون فن سن یابی پرتو سنجی سن زمین را ۴/۵ میلیارد سال می‌داند، دچار اسکیزوفرنی^۱ اندیشه‌ی شده‌اند. نخست آفرینش گراها، با این ادعا که این فن به شدت غیرقابل اطمینان است، آن را مورد ریشخند قرار می‌دهند. سپس، می‌گویند آن‌ها چشم به راه آشکار شدن زمین بسیار کهن با پرتو سنجی بوده‌اند، چون خدا زمین را "سال دار" آفریده است.

آفرینش گراها از این نگر که سن یابی پرتو سنجی بر پایه "مغالطه" نگاره‌ی یکنواخت^۲ هست، پشتیبانی می‌نمایند. نگاره یکنواخت می‌گوید، قوانین فیزیک همان گونه که در گذشته و روزگار دور کار می‌کرده‌اند، امروزه نیز کار می‌کنند. پیش‌تر در این کتاب، گفتیم آفرینش گراها پایداری قوانین فیزیک را چون اثباتی برای بودن خدا می‌دانند. ولی بهر حال، آفرینش گراها درباره قوانین فیزیک که واپاشی رادیواکتیو را شرح می‌دهد، ساز مخالف می‌زنند. اینجا، آفرینش گراها می‌پندارند، که قوانین طبیعت، تنها چند هزار سال پیش، به طور کامل تفاوت داشته است - بنابراین، هر زمین شناسی که گمان کند واپاشی رادیواکتیو نرخ ثابتی داشته و زمین پیرتر از ۶۰۰۰ سال دارد، نادرست نتیجه گرفته است.

چه سندی از سوی آفرینش گراها برای اثبات دگرگون شدن نرخ واپاشی رادیواکتیو، ارائه می‌شود؟ هیچ. تنها "گواه" آن‌ها این است که نتیجه آزمایش پرتو سنجی با کتاب پیدایش هماهنگ نیست. پس در هنگامی که آفرینش گراها پوشش دانشمندان را به رخ زده‌اند، همیشه کتاب مقدس را در برابر دانش برمی‌گزینند.

آفرینش گراها، بیشتر زمان‌ها استدلال می‌کنند، نیروی بیرونی شاید بر نرخ واپاشی رادیواکتیو، کارگر افتاده و بنابراین نگاره یکنواخت یک گمان کور است. ولی چنین استدلالی روشن می‌سازد، آفرینش گراها به شدت از ساختار اتمی نا آگاه

1. Schizophrenic mindset

2. uniformitarianism

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

هستند. همه‌ی واکنش‌های شیمیایی که بر روی عناصر رادیواکتیو انجام می‌شود تنها لایه الکترون‌ها - نه هسته اتم - را در برمی‌گیرد. و این به دقت روشن می‌سازد که هسته اتم به طور کامل جدا از هر تاثیر بیرونی می‌ماند. نرخ واپاشی هسته اتمی یک عنصر، بستگی به کنش و واکنش‌های شیمیایی عنصر ندارد.

به عنوان بخش پایه‌ای پژوهش، آزمایشگاه‌های مختلف دانش کوشش نمودند که نرخ‌های واپاشی چند عنصر رادیواکتیو را تغییر دهند.^(۳) با به کار گیری همه‌ی ابزارهای احتمالی - درست و نادرست - برای تحمیل پراکنش^۱ نرخ واپاشی، بیشتر پراکنش دیده شده، به سختی به دو درصد می‌رسید. این دو درصد ناهمخوانی با صد میلیون درصد ناهمخوانی سن زمین در آزمایش پرتوسنجی و محاسبه آن در کتاب پیدایش را مقایسه نمایید.

اگر نگاره یکنواخت یک "انگاره" باشد، ولی بر پایه تئوری‌های درست و داده‌های بسیار فراوان تجربی هست. در مقابل، انگاره‌ی آفرینش‌گراها، مخالف با همه‌ی داده‌های تجربی است.

اگر تاریخ زمین با هفته آفرینش آغاز شده و اگر کتاب پیدایش یک پیشینه‌ی تاریخی دقیق را فراهم می‌کند، پس زمین هیچ دوره پیش از تاریخی نداشته، انسان‌های پیش از تاریخ نبوده‌اند و هیچ جانوری پیش از تاریخ نبوده است. دایناسورها تنها چند هزار پیش، در کنار انسان نوین در روی زمین زندگی می‌کرده‌اند. فلینت استونز^۲ همه‌ی این‌ها را درست نشان داده است.

ولی درباره کشف‌های باستان‌شناسی از مردم نخستین که صدها هزار سال پیش زندگی می‌کرده‌اند، چه؟ درباره کشف‌های بی‌شمار از ابزار و دست افزارهای ساخته شده ابتدایی، چه؟ آر ال وی سونگ، یک بار دیگر پاسخ می‌دهد، "

1. variance

2. Flintstones یک انیمیشن، که از تلویزیون ایران نیز پخش شده به نام عصر حجر.

تمدن‌های آغازین، به سادگی خرده‌های جوامع بسیار پیشرفته‌تر هستند، که در محیط‌های مختلف یک زندگی کمتر پیشرفته، ساده‌تر، به آنان تحمیل شده است.^(۴) دانش آفرینش، این چنین نه تنها برای یک زمین جوان "سیمای سال دار بودن" را بلکه برای تمدن‌های بسیار پیشرفته "بد ریخت بودن" را مطرح می‌سازد. شاید مردم "دوره سنگی" با سقوط بازار سهام خودشان در رکورد ۱۹۲۹، به شرایط آغازین خودشان رانده شده‌اند.

اگر ما سن ۶۰۰۰ سال را برای زمین بپذیریم، آنگاه باید باور کنیم که خدا با طبیعت ساخته تا بزرگ‌ترین و استادانه‌ترین کلاه برداری قابل تصور را انجام دهد. نور از ستاره‌های دوردست دغل بازی است: در واقع میلیاردها سال برای رسیدن به زمین، به درازا نمی‌کشد. ستون زمین شناسی دغل بازی است: آن با شتاب به اهم در هنگام توفان نوح شسته شده‌اند. سنگ بستر رودها و کف اقیانوس‌ها - نشان دادن صدها هزار لایه رسوب گذاری سالانه - دغل بازی است، آن لایه‌ها برای "آزمایش نیروی ایمان ما" در آنجاست. کنش تکتونیک صفحه‌ای زمین (یا جدا شدن قاره‌ها) برای دلیل‌هایی که هیچ گاه به روشنی از سوی آفرینش‌گراها ارائه نشده، دغل بازی است. کل طبیعت - آسمان، زمین و دریا - یک شوخی بزرگ است. هیچ چیزی آن چنان نیست که پدیدار می‌شود. آسمان‌ها و زمین ما را اهریمنانه گول زده، با زرنگی جوانی خویش را با "سیمای سال دار بودن" پنهان می‌کنند. قوانین طبیعت مانند شوخی است، چون به تازگی خودشان را دوباره تنظیم نموده تا فن سن یابی پرتوسنجی را فریب دهند. از این رو، آفرینش‌گرایی با ریاکاری، هم‌زمان هوادار، (۱) طبیعت بر بودن خدا گواهی می‌دهد و (۲) طبیعت دستاویز فریبنده‌ای هست، آنچه از آن نمود دارد پذیرفته نیست.

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

امروزه، شماری از آفرینش‌گراها باور ننگه داشته شده‌ی دراز مدت خویش برای زمین ۶۰۰۰ ساله را رها نموده‌اند. چرا ناگهان این دگرگونی نگر رخ می‌دهد؟ آیا به ناگهانی بخش‌های تازه‌ی شگفت‌انگیزی در کتاب پیدایش یافت شده است؟ آیا موسی در رویایی جادویی پدیدار شده، گاه شناسی پیشین خویش را درست کرده و تاریخ زمین شناسی گذشته زمین را یاد داده است؟ نه، این دگرگونی اندیشه در میان آفرینش‌گراها، به سبب این واقعیت است که پژوهش‌های دانش نوین روشن ساخته، گاه شناسی کتاب پیدایش، چیز بیشتری از شوخی نیست.

"هیچ چیز منفی‌تر از نتیجه بررسی منتقدانه زندگی عیسی نیست. عیسی ناصری، کسی که به طور عمومی مسیح شناخته می‌شود، کسی که روضه سرزمین خدا را خوانده، کسی که بهشت را بالای زمین دانسته و مرد، تا کار خودش را تقدسی نهایی بخشد، هیچ گاه نبوده است."

آلبرت شوایتزر (۱۸۷۵-۱۹۶۵)
فیزیک‌دان، انسان دوست و فیلسوف
فرانسوی
در کتاب کنکاش در تاریخی برای یافتن
عیسی

پیش از این در همین کتاب (بخش ۴ را ببینید) اشاره کردیم که آفرینش‌گراها به دو اردوگاه متخاصم دسته بندی می‌شوند. باورمندان به معنی دقیق کتاب مقدس^۱ (یا بنیادگراها)، کسانی که درباره آن‌ها گفتیم، باور دارند زمین بیش از چند هزار

سال سن ندارد و فرگشت به طور کامل داستان است. این هواداران معنی دقیق می‌پذیرند که شاید فرگشت سازگاری کوچک مقیاس رخ دهد، ولی این که جانوران فرای "نوع" خویش رشدی داشته باشند، رد می‌شود.

1. literalists

بهر حال، آفرینش‌گراهای با اندیشه‌های آزادی‌خواه‌تر، کوشیده‌اند خویش را از خشکه مقدسان، جدا سازند. این غیر هواداران معنی دقیق گاهی نمی‌پذیرند که آفرینش‌گرا، هر چند به خدا هم چون توانای مطلق آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین باور دارند، نامیده شوند. این گروه غیر بنیادگرا به زمینی دیرینه و فرگشت‌گنده^۱ (بزرگ مقیاس) باور دارند. آن‌ها باور دارند با کامیابی که کتاب پیدایش تفاوت اصلی میان ملانقطی‌ها و غیر هواداران، این است: ملانقطی‌ها، دانش را تکه‌تکه می‌کنند تا با کتاب پیدایش هماهنگ باشد، غیر هواداران، کتاب پیدایش را تکه‌تکه می‌کنند تا با دانش هماهنگ باشد. احتمال آشتی دوباره دانش و دین به تندی در حال پیدا نمودن هواداران بسیاری، نه تنها در میان کسانی که خویش را "آفرینش‌گرا" می‌نامند، بلکه در میان مردم عادی، است. میلیون نفر آرزو دارند که باور کنند سرانجام دین و دانش هماهنگ بوده و یا شاید مکمل همدیگر هستند. افراد دین‌دار دوست دارند خودشان را همچون دانشمندان ببینند. و افراد دانشمند دوست دارند خویش را دارای گونه‌ای از باورهای دینی بدانند. ولی آیا بستن پیمانی میان دانش و دین احتمال دارد؟

نه، کتاب پیدایش و راه دانش متناقض هستند. آن‌ها را نمی‌توان هماهنگ نمود. پس، چگونه درباره‌ی مردم پسندی گسترده این موضوع که دانش و کتاب مقدس، سرانجام هماهنگ هستند، روشنگری می‌کنیم؟

به طور کلی، افراد دین‌دار درباره دانش، آگاهی چندانی ندارند. و افراد دانشمند نیز حتی چندان درباره کتاب مقدس نمی‌دانند. بدبختانه با نا آگاهی هر دو گروه درباره آن دیگری، برای هر دو سو، آشتی دادن، شدنی و پسندیده به نگر می‌رسد. در واقعیت، پیمان میان این دو، تنها با (۱) تکه‌تکه کردن دانش، همان گونه

1. macro

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

که بنیادگراها انجام می‌دهند، یا با (۲) تکه‌تکه کردن کتاب پیدایش، آن گونه که غیر بنیادگراها انجام می‌دهند، ممکن است.

نابینادگراها^۱

فیلسوف انگلیسی برتراند راسل^۲ یک بار گفته "کتاب مقدس برای بسیاری چیزها شناخته می‌شود، ولی روشنی در میان این چیزها نیست." حتی دین‌مدارترین بنیادگراها ناچار هستند بپذیرند، درک شماری از آیه‌های کتاب مقدس بسیار دشوار بوده و نیازی به یک تفسیرگری کارآزموده دارد. برای نمونه، کتاب‌های پیامبران عهد قدیم^۳ و کتاب مکاشفهی یوحنا^۴ رسول^۵ انجیل^۵ زبان نا روشنی که به معنی هر چیزی می‌شود آن را تفسیر نمود، به کار گرفته است.

بسیاری از کلیساروها باور دارند که پیشگویی‌های رمزآلود کتاب مقدس، به درستی رویدادهای تاریخی که در سده‌ی ۲۰ رخدادست، را پیشگویی نموده است. بهر رو، به دلیل به شدت مبهم بودن بسیاری از آیه‌های کتاب مقدس، بسیار آسان هست که رویدادهای تاریخی دوره‌ی کنونی را با بدنهادی درونی، در تفسیرهای این پیشگویی‌های نا روشن جاسازی نمود. هرچه در جهان رخ دهد، که پیشاپیش گمان شده این رویداد پیش بینی شده، کسی - یا یک نفر طالع‌بین یا فردی روانی - چیزی در کتاب مقدس پیدا می‌کند. کتاب مقدس بسیار دقیق پیش از خود را

-
1. Non-literalists
 2. Bertrand Russell
 3. The Old Testament prophets
 4. Book of Revelation
 5. New Testament

پیش‌گویی نموده است. ولی پیش‌بینی آینده ما را به این پرسش دیوانه‌کننده و بدون امید، چگونه کتاب مقدس را تفسیر کنیم، می‌کشاند.

در حالی که تفسیر کتاب مقدس به سادگی یعنی دیدگاه‌های یک نفر در برابر دیدگاه یک نفر دیگر است، چرا من به درستی تفسیر یک بنیادگرا را به جای تفسیری دیگر کتاب مقدس، تحریف می‌خوانم؟ و من هم چه کسی هستم، یک بیخدای وقف شده برای هواداری از انجیل و تورات خواندن یک بنیادگرای ملائقطی؟^(۵)

انحراف از کتاب مقدس در "روشنگری‌های" شیوایی که نابنیادگراها برای حل کشمکش میان دانش و کتاب مقدس نوشته‌اند، پیدا می‌شود. برای نمونه

۱- نابنیادگراها باور دارند سال زمین بسیار بیش از ۶۰۰۰ سال است. برای توجیه خردمندانه‌ی این باور خودشان به زمین سال دار، ادعا می‌کنند دودمان‌شناسی کتاب مقدس دارای "لغزش جا افتادگی"^۱ هست. به سخن دیگر، آن‌ها می‌گویند، دودمان‌شناسی کتاب مقدس در واقع بخشی از سیاهه بوده و از نسل‌های بسیاری در میانه راه از آدم تا عیسی چشم‌پوشی نموده است. برای نمونه، زمانی که کتاب مقدس می‌گوید، "صالح^۲ سی سال زندگی نمود، سپس هود^۳ را به وجود آورد،" در واقع می‌گوید، صالح سی سال زندگی کرده و سپس پدربزرگ یا جد، جد، جد، پدربزرگ هود را به وجود آورده است. هنگامی که نسل‌های "گم‌شده" به گاه‌شناسی کتاب مقدس افزوده گردد، تاریخ آفرینش به گذشته‌های بسیار دور کشیده می‌شود.

-
1. errors of omission
 2. Salah
 3. Eber

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

در نگر من، چنین موضع‌گیری به طور مطلق دو تا هندوانه را با یک دست برداشتن^۱ است. چگونه می‌توانیم باور کنیم (A) که کتاب پیدایش، وحی شده، عالی، سخن معصوم^۲ خدا، در حالی هم‌زمان باور کنیم (B) دودمان شناسی آن، چون دارای "لغزش جا افتادگی" است، که می‌بایستی نادیده گرفته شود؟ آیا خدا در زمانی که کتاب پیدایش را "وحی" می‌کرده، در حالت فراموش کاری بوده است. آفرینش‌گرا هنری کلرنس تینسن می‌انگارد که از دودمان شناسی کتاب پیدایش می‌شود چشم پوشی نمود، نوشته که "بررسی از ناهمسان (دیگر) دودمان شناسی کتاب مقدس روشن می‌سازد که آن‌ها ناکامل و دارای جا افتادگی هستند."^(۶)

تینسن کمابیش در اینجا به آشفتگی دودمان شناسی درمتی بخش یک و لوقا بخش سوم ارجاع می‌دهد. هر دوی این‌ها ادعای پیشینه‌ی دودمان باستانی از داوود^۳ تا عیسی را دارند، ولی سیاهه‌ی آن‌ها دارای داده‌های متضادی هست. هم چنین یک شک گرا، شاید در این پرسش کنجکاو شود که چرا کودکی که فرض می‌شود از "مادری باکره^۴ زاده شده" باید دو سیاهه دودمان شناسی از میراث ژنتیکی یوسف^۵ را داشته باشد. پس استدلال نابنیادگراها این گونه پیش می‌رود: ما باور داریم که دودمان شناسی کتاب پیدایش می‌تواند قابل اعتماد نباشد، زیرا دودمان شناسی دیگر در کتاب مقدس نیز قابل اعتماد نیست.

1. mind-boggling

2. Infallible

3. David

4. Virgin

5. Joseph

من، شخصاً، قبول دارم که هیچ یک از دودمان‌شناسی‌های کتاب مقدس قابل قبول نیست. ولی این خنده دار است که نابنیادگراها گمان نمایند، استدلال "لغزش جا افتادگی" خودشان تمامیت و معصوم بودن کتاب مقدس را به چالش نمی‌کشد. در اینجا، شعار ضد جنگ در دهه‌ی ۱۹۶۰ که "ایالات متحده، به عنوان حفاظت از ویتنام، در حال نابود کردن آن است" را یادآوری کنم. نابنیادگراها با تفسیر دودمان‌شناسی برای هدف "والا تر" نجات کتاب پیدایش، از نادرستی‌های دانشیک درباره سن زمین که در آن هست، واژه‌ی مقدس تاریخی^۱ "معصوم" را خراب می‌کنند. برای وفق دادن دودمان‌شناسی کتاب پیدایش با ۴/۵ میلیارد سال، سن زمین، ما باید باور کنیم که "لغزش جا افتادگی" سر به ده‌ها میلیون می‌زند. به چه دلیل خدا باید چنین چند پارگی و دودمان‌شناسی گمراه‌کننده را در سخنان معصوم خودش بگنجانند؟ آیا کوشش می‌کند یک "سیمای جوان" از زمینی پیر بیافریند در حالی که بندگان بنیادگرایش مشغول درست کردن "سیمای سال دار" هستند؟

1. time-honored

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

دودمان شناسی بر پایه لوقا		دودمان شناسی بر پایه متی	
1. Christ	عیسی	1. Christ	عیسی
2. Joseph	یوسف	2. Joseph	یوسف
3. Heli	هالی	3. Jacob	یعقوب
4. Matthat	مات	4. Matthan	متان
5. Levi	لاوی	5. Eleazar	ایلعازر
6. Melchi	ملکی	6. Eliud	ایلیهود
7. Janna	ینا	7. Achim	یاکین
8. Joseph	یوسف	8. Sadoc	صادوق
9. Mattathias	ماتاتیا	9. Azor	عازور
10. Amos	آموس	10. Eliakim	ایلیاقیم
11. Naum	ناحوم	11. Abiud	ابیهود
12. Esli	حسلی	12. Zorobabel	زروبابیل
13. Nagge	نجی	13. Salathiel	سالتیئیل
14. Maath	مات	14. Jechonias	یکنیا
15. Mattathias	ماتاتیا	15. Josias	یوشیا
16. Semei	شمعی	16. Amon	آمون
17. Joseph	یوسف	17. Manasses	منسی
18. Juda	یهودا	18. Ezekias	حزقیاء
19. Joanna	یوحنا	19. Achaz	احاز
20. Rhesa	ریسا	20. Joatham	یوتام
21. Zorobabel	زروبابیل	21. Ozias	عزیا
22. Salathiel	سالتیئیل	22. Joram	یورام
23. Neri	نیری	23. Josaphat	یهوشافاط
24. Melchi	ملکی	24. Asa	آسا
25. Addi	ادی	25. Abia	ابیا
26. Cosam	قوسام	26. Roboam	رحبعام
27. Elmodam	ایلمودام	27. Solomon	سلیمان
28. Er	عیر	28. David	داوود
29. Jose	یوسی		
30. Eliezer	ایلعازر		
31. Jorim	یوریم		
32. Matthat	مات		
33. Levi	لاوی		
34. Simeon	شمعون		
35. Juda	یهودا		
36. Joseph	یوسف		
37. Jonan	یونان		
38. Eliakim	ایلیاقیم		
39. Melea	ملیا		
40. Menan	مینان		
41. Mattatha	ماتاتا		
42. Nathan	ناتان		
43. David	داوود		

۲- دستاویز دیگری که ناپیادگراها با آن کتاب پیدایش را تحریف می‌کنند، با چنین ادعایی که دودمان شناسی را نباید به طور دقیق تفسیر نمود- یعنی، در دودمان شناسی در واقع استعاره بکار گرفته شده است. ولی چگونه می‌شود در یک سیاهه نام و شماره‌ی بی رنگ و آب استعار بکار گرفت؟
استعاره برای چه؟

اجازه بدهید با چشم پوشی یک نمونه‌ی کوچک از گاه شناسی پیدایش را از کتاب پیدایش، بخش ۱۱ بررسی کنیم: *و فالج سی سال بزریست، و رعو را آورد. و رعو سی و دو سال بزریست، و سروج را آورد. و سروج سی سال بزریست، و ناهور را آورد. و ناهور بیست و نه سال بزریست، و تارح را آورد.*

اکنون وجدانی، آیا نویسنده دودمان شناسی بالا، تفسیری ادبی یا استعاره‌ای از داده‌های خودش می‌خواسته است؟ اگر این نام‌ها و شماره‌ها را استعاره بدانیم، پس من گمان کنم که کتابچه‌ی راهنمای تلفن - که آن هم سیاهه‌ای از نام‌ها و شماره‌ها است - مجموعه‌ای از استعاره‌های بسیار ژرف می‌باشد. و هر کسی نمی‌تواند این واقعیت را بپذیرد، یک کوه نگر ملانقطی، ناتوان از درک استعاره است.

زمانی که دودمان شناسی کتاب پیدایش به تنهایی دیده می‌شود، خودش ادعای هیچ رخ داد معجزه آسا یا هستی فراطبیعی ندارد. اگر ما نتوانیم این دودمان شناسی این جهانی را با معنی دقیق هر واژه تفسیر کنیم، پس نمی‌توانیم هیچ پییزی را در کتاب مقدس، تفسیر واژه به واژه نماییم. این‌ها همین آفرینش‌گراها، از ما می‌خواهند ما تفسیر دقیق واژه به واژه برای بودن خدا، مسیح، روح‌القدس، اهریمن، فرشته، دوزخ و بهشت داشته باشیم. همه‌ی رخ دادها معجزه آسا کتاب مقدس، به همین پایه می‌باید در حالت بسیار سخت معنای واقعی واژه تفسیر شود: عیسی به معنای واقعی واژه آب را به می دگرگون نموده، به معنی واقعی واژه اهریمن را رانده، به معنای واقعی واژه روی آب دریای جلیل راه رفته، به معنی واقعی واژه

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

درخت انجیر را نفرین کرده، به معنی واقعی واژه از مرگ بازگشته است. به نگر می‌رسد، تنها دودمان شناسی کتاب پیدایش را باید استعاره‌ای تفسیر کنیم. تنها دلیل اینکه شماری از آفرینش‌گراها، اکنون پیشنهاد یک تفسیر استعاره‌ای از کتاب پیدایش را دارند، این می‌باشد که دانش نشان داده تفسیر به معنای واقعی واژه، یاوه می‌باشد: زمین بیش از ۶۰۰۰ سال، سن دارد. اجازه دهید به یاد آوریم، در سراسر تاریخ ترسایی، همیشه، رهبران دینی یک زمین جوان را تبلیغ می‌کرده‌اند. هیچ ملای قرون وسطی، هیچ گاه از اینکه کتاب پیدایش زمین ۴/۵ میلیارد ساله را شرح داده باشد، هواداری نکرده است. هیچ مدرکی از کلیسای گذشته ادعا نکرده است که آدم و حوا صدها میلیون سال پیش زندگی کرده‌اند. و هیچ مبلغ دینی پیش از رنسانس هرگز درباره "جا افتادگی" یا "وقفه زمانی" در دودمان شناسی کتاب پیدایش روضه نخوانده است. اگر آفرینش‌گراها اکنون دوست دارند جایگاه تاریخی خویش را رها نموده و به یک زمین پیر باور داشته باشند، من این پیشرفت را به آنان آفرین می‌گویم. ولی این لودگی است که ادعا شود کتاب پیدایش هیچ گاه زمین را جوان نخوانده، چون دودمان شناسی می‌باید استعاره‌ای نگریسته شود.

۳- چه بسا، آسان‌ترین و مردم‌پسندترین راه برای افراد "دانشمند" در سر و کله زدن با دودمان شناسی کتاب آفرینش، به سادگی ندیدن آن باشد. من شک دارم از ۹۴ درصد امریکایی که آشکارا به خدا باور دارند، کمتر از یک درصد، به طور واقعی دودمان شناسی کتاب مقدس را خوانده یا اندیشه‌ای جدی در به اره درست بوده چهارچوب زمانی کتاب پیدایش داشته باشند.

بار آخر، چه زمانی، این دودمان شناسی را که اشاره کردیم در درس آموزشگاه روز یکشنبه شنیدید؟ چه کسی آخرین بار برای جلب توجه شما به دودمان شناسی روضه خواند؟ از این موضوع به طور عمدی دوری می‌شود، زیرا بسیار از پیروان دین در صورتی که وانمود شود دانش و کتاب مقدس رد هماهنگی

کامل هستند، شاد و آسوده هستند. هیچ رهبری دینی نمی‌خواهد با اشاره آشکارا به نادرستی‌های دانشیک کتاب مقدس، در دل مومنان خودش شک برانگیزد. من به این افراد که کوشش دارند، موضوع سن زمین را نادیده گرفته یا از کنار آن بگذرند، لقب "بزرگ دغل بازان" را داده‌ام، چون آن‌ها می‌کوشند با تظاهر به این که کشمکشی نیست، کشمکش میان دانش و کتاب مقدس را پایان بخشند.

هم چنین بزرگ دغل بازان به طور کامل بسیاری از موارد خنده دار دیگر کتاب مقدس را نادیده می‌گیرند، مانند:

پیری غیرممکن

"پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد." - پیدایش ۵:۵
"پس جمله‌ی ایام متوشالچ، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد." - کتاب پیدایش ۵:۲۷

"پس جمله‌ی ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد." - پیدایش ۹:۲۹
بودن تک شاخ^۱

"آیا گاو وحشی راضی می‌شود که تو را خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل گیرد؟ آیا گاو وحشی را به ریسمانش به شیار توانی بست؟ یا وادی‌ها را از عقب تو مازو خواهد نمود؟" - کتاب ایوب ۹-۱۰-۳۹

"مرا از دهان شیر خلاصی ده، ای که میان شاخ‌های گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای." - مزامیر ۲۲:۲۱

تک شاخ‌ها هم مانند یک هستی واقعی در پاره‌ای شماره ۲۳:۲۲، شماره ۸:۲۴، مزامیر ۶:۲۹، مزامیر ۱۰:۹۲، کتاب تثنیه^۳ ۳۳:۱۷، و کتاب اشعیا^۱ ۳۴:۷ هستند.

1. unicorns

البته در توراتی که در برگردان این کتاب به کار گرفته شده گاو وحشی ولی در متن اصلی به نام تک شاخ که جانوری افسانه‌ای هم مانند اسب با شاخی روی پیشانی است نوشته شده است. در پایین نویسنده روشن نموده است.

3. Deuteronomy

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

بودن زنان جادوگر^۲

"زن جادوگر را زنده مگذار" - کتاب خروج ۲۲:۱۸

زنان جادوگر و جادوگران در کتاب نخست سموئیل ۱۵:۲۳، کتاب دوم پادشاهان ۲۱:۶، و کتاب لاویان ۱۹:۳۱ هستند. این آیه‌ها، و همین طور آیه‌های دیگر، از سوی ترسایان برای سده‌ها برای تایید شکنجه "زنان جادوگر" به کار گرفته شده است. صدها هزار زن بی‌گناه - حتی دختر بچه‌های دو ساله - به طور روزمره تا سر حد مرگ از سوی دین داران پارسا، برای پیروی از دستور کتاب مقدس در گرفتن جان هر "زن جادوگری"، شکنجه گردیدند.

بودن اژدها

"آن خانه اژدها و مجمع جفدها خواهد بود" - کتاب اشعیا ۳۴:۱۳

"... شیر بچه و اژدها را پایمال خواهی کرد." - مزامیر ۹۱:۱۳

اژدهای افسانه‌ای هم چون یک واقعیت در بیش از یک دوجین قطعه کتاب مقدس، مانند مزامیر ۷۴:۱۳، کتاب تثنیه ۳۲:۳۳، و میکاه ۱:۸ توضیح داده شده است. کتاب مقدس داری ارجاع‌های بسیار فراوانی به موجودات خیالی مانند کوکاتریس^۳ - اهریمنی که از تخم خروس^۴ درآمد و تنها با یک نگاه دشمنان خویش را می‌کشد - (اشعیا ۸:۱۱) هست؛ ستایر - موجودی نیمه انسان و نیمه دیگر بز یا اسب - بوده؛ اهریمن آتشین (تثنیه ۵:۱۸)، اهریمن پرنده (اشعیا ۳۰:۶)، هست.

تنها یک بار، دوست دارم روضه‌ای درباره آیه‌های زیر بشنوم:

1. Isaiah

2. Witches - ویچرز، زنان جادوگری با قابلیت‌های بسیار بیشتر از آنچه که در فرهنگ ایرانی هست، هستند.

3. Cockatrice

4. cock

"بوف‌ها آنجا خانه خواهند کرد، و استایر آنجا خواهد رقصید، و جانورهای وحشی جزیره در خانه‌های ویران خویش بانگ خواهد زد و اژدهایان در کاخ‌های دل‌پسند خویش" - اشعیا ۲۲-۲۱: ۱۳

"زیرا که از ریشه کوکاتریس بیرون می‌آید و نتیجه او اژدهایی آتشین پرند خواهد بود" - اشعیا ۲۹: ۱۴

در اینجا، گروه‌های گوناگون آفرینش گراهای نابنیادگرا، پاسخ خواهند داد، "اژدها" در واقع "اژدها" نیست و "کوکاتریس" به احتمال بسیار نمی‌تواند معنی "کوکاتریس" بدهد و "استایر" به هیچ رو "استایر" نیست و "اهریمن آتشین" نمی‌خواسته که در واقع به "اهریمن آتشین" اشاره کند و "زن جادوگر" در واقع همان "زن جادوگر" نیست و "تک شاخ" به اطمینان بسیار معنی "تک شاخ" نمی‌دهد. بزرگ دغل‌بازان، به سادگی از همه‌ی این موارد خنده دار کتاب مقدس به عنوان استعاره چشم‌پوشی نموده و گمان می‌کنند هیچ چیزی در کتاب مقدس با دانش کشمکش‌نا دارد.

من هم چنین دریافتم که به روشنی، در برگردان‌های نو و زبان‌های نوین از برگردان کتاب مقدس، قطعه‌های خنده دار آن، با نادرستی، بریده شده، یا از نو نوشته شده یا ویرایشی فراتر از آن چه که اصل برگردان شاه‌جیمز به رسمیت دانسته، انجام شده است. پس نه تنها بزرگ دغل‌بازان، افتخار درازمدت و باور تاریخی نگه داشته شده ترسایی را رها نموده، بلکه به همین گونه کتاب مقدس خودش، با نظارت آن‌ها، در حال تجربه آرایشی، آرام، پشت پرده و هالیوودی است.

۴- این ما را به پایان بزرگ - "با ارزش‌ترین" و "ژرف‌ترین" استدلالی که از سوی نابنیادگراها برای دادن اعتبار دانشی به کتاب مقدس به کار گرفته

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

می‌شود - می‌رساند: *تئوری روز-دوره*^۱. تئوری روز- دوره ادعا می‌کند، هفت روز هفته آفرینش به روزهای ۲۴ ساعته اشاره نمی‌کند. بلکه، کتاب پیدایش واژه "روز" را همچون استعاره برای اشاره نمودن به دوره‌های طولانی زمین‌شناسی به کار گرفته است.

تئوری روز-دوره بیشتر از سوی الهیون آزاداندیش و استادان دانشگاه، کسانی که به درستی، در بخش بزرگی، افراد دانشمندی هستند، پذیرفته شده است. هواداران تئوری روز-دوره به معنای واقعی واژه "راست" و وحی الهی بودن کتاب مقدس را رد می‌کنند، با وجود این، می‌خواهند از بر چسب ترسناک "بی‌بی" دوری کنند. در جامعه ما، آشکارا شخصی، خودش را بیخدا اعلام نماید، به طور اخلاقی به بیشتر مردم یورش برده و بنابراین از جامعه کنار گذاشته می‌شود. با ارائه تئوری روزه-دوره، این بزرگ دغل بازان درباره اینکه کتاب پیدایش در واقع از زمینی کهن سال گفته، را قابل باور می‌سازند. هدف این لودگی هوشمندانه پر زرق و برق، برای بزرگ دغل بازان چنین است که اجازه دهد "هر دو را داشته باشند" - هم خودشان را متدین و هم زمان خودشان را نیز دانشمند بدانند. بهر رو، این گونه پیداست که با حق تقدم و پیش دستی در رد تئوری روز-دوره، کتاب پیدایش خودش، تعریفی روشن و ویژه از "روز" در گزارش هفته‌ی آفرینش، فراهم کرده است:

"و شام بود و صبح بود، روزی اول." - کتاب پیدایش ۱:۵

برای احتیاط که ما نکته را نگرفته باشیم، کتاب پیدایش آن را در آیه ۸ دوباره بازگو نموده است "و شام بود و صبح بود، روزی دوم." دوباره در آیه ۱۳ "و شام

1. The Day-Age theory

2. در زبان لاتین با این واژه‌ی، واژه خداپرست منفی شده یعنی بیخدا می‌شود "A"

بود و صبح بود، روزی سوم." و به همین گونه بازگو می‌کند تا هفت روز هفته آفرینش به پایان می‌رسد.

جالب است که چرا کتاب پیدایش، روز را، صبحی که پس از شام می‌آید به جای آن گونه که ما امروزه روز را شامی که پس از صبح می‌آید، توصیف نموده است. یهود بسیاری از مراسم‌ها و افسانه‌های خودشان را از پیروزمندان بابلی گرفتند. در میان سرقت ادبی افسانه‌ها، داستان آفرینش (یعنی، "آدم و حوای" بابلی) و حماسه‌ی گیلیمیش (یعنی "نوح" بابلی) است. در میان مراسم‌های پذیرفته شده، سنت آغاز روز هست، که نه با بالا آمدن خورشید، بلکه با پایین رفتن خورشید و تا فردا پایین رفتن دوباره‌ی خورشید ادامه داشته است. پس یهودی‌ها از سنت بابلی روز "صبحی پس از شام"، که یک روز - ۲۴ ساعت شبانه‌روز بوده، تقلید کرده است.

گمان کنم، نابینادگراها می‌توانند ادعا کنند در داستان آفرینش، "شام" به معنای واقعی شام و "صبح" به معنای واقعی صبح نیست. ولی اگر همه کتاب مقدس استعاره است، چه تفاوتی با *افسانه‌های آسپو*^۱ یا *افسانه‌های چین و پری‌گریمی*^۲ دارد؟ اگر واژه‌های غیر استعاره‌ی کتاب مقدس چندان نیست، پس، کتاب مقدس چه تفاوتی با یک کتاب مصور معمولی سوپرمارکتی، که مانند کتاب مقدس مجموعه‌ای از ادعاهای فراطبیعی نیمه درست و نیمه دیگر یاوه‌های غیر دانشیک است، دارد؟ چرا تئوری روز-دوره پس از پیدا کردن مستقل کهن سالی سیاره زمین از سوی دانشمندان، ارائه می‌شود؟ چرا تئوری روز-دوره، در روزهای آغازین ترسایی یا سده‌های میانی سر هم نشده است؟ آیا این نادرست نیست که اکنون ادعا شود، کتاب پیدایش همیشه یک زمین کهن سال را به تصویر می‌کشیده است. اگر توصیف

1. Aesop's Fables داستان‌هایی از قصه‌گوی مشهور یونان

2. Grimm's Fairy Tales داستان‌های عامیانه آلمانی جمع‌آوری شده از سوی برادران گریمی

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

زمین کهن سال کتاب مقدس تنها می‌تواند در هنگامی که دانش نوین به همان نتیجه رسید تفسیر شود، آیا کتاب مقدس به عنوان راهبر دانش، بدون سود نیست؟ آیا اکنون باید دانشمندان بررسی دقیقی از کتاب مقدس برای یادگیری درباره جرم ثابت^۱ سیاه چاله‌های فضایی یا شاید، آشکار نمودن منبع انرژی نیرو دهنده‌ی اختر نماهای^۲ دور دست، انجام دهند؟ در زمانی، پس از سال‌ها کار سخت، که دانشمندان این چیستان‌های فضایی را حل کردند، بی‌گمان آفرینش‌گراها، استعاره‌هایی از کتاب مقدس، برای اثبات اینکه پاسخ به پرسش‌های دانش در سراسر کتاب مقدس هست، را به عنوان سند پیش خواهند آورد.

چند برگ پیش، پرسشی پرسیدیم: "کتاب مقدس می‌تواند با دانش نوین هماهنگ شود؟" اکنون، چه پاسخ احتمالی می‌توانید برای کوتاه کردن بدهید؟ اکثریت بزرگی از مردم امریکایی خودشان را با ویژگی‌های دانشمندان و سرشتی پارسا، می‌پندارند. چنین دوگانگی و ادراک متناقض خویشتن از یکی از این دو فریب روانی برخاسته است: (۱) برای کسانی که تفسیر دقیقی واژه‌ها از کتاب مقدس انجام می‌دهند به طور کامل غیرممکن و یا به طور بیهوده‌ای تحریف کردن است، (۲) آن کسانی که شناختی از یافته‌های دانش نوین تجربی دارند، یا به سادگی از این موارد کتاب مقدس چشم پوشی کرده یا به سختی تفسیری دوباره بر خلاف تفسیرهای ترسایان باستانی ارائه می‌دهند. این گروه واپسین هیچ گرایش برای انکار آشکار باروهای دینی، به دلیل محرومیت‌های اجتماعی و به دلیل به قول معروف پیوند میان دین و برتری اخلاقی، ندارند. یک نفر بدون باورهای دینی، در فرهنگ ما، به طور نادرستی هم چون یک شخصیت ورشکسته، دیده می‌شود.

1. mass-density

2. quasars

با یادآوری اصل تیغ اوکام-یعنی، که ساده‌ترین دلیل، بیشتر دقیق‌ترین هم هست- ما باید نتیجه بگیریم که کتاب مقدس درباره‌ی سرچشمه‌ی پیدایش انسان‌ها و سن زمین اشتباه کرده است. هر استدلالی غیر از این نیاز دارد به (۱) بدیهی شمردن غیرمستقیم استدلالی بدون عمومیت (برای بی اعتبار ساختن بیشتر یافته‌های دانش نوین)، (۲) استدلال‌های خودسرانه دور از خردورزی (دوباره تفسیر کردن در دم آخر برای به گسترده‌گی برپا ساختن دوباره‌ی اعتبار دانشیک برای کتاب مقدس). شاید دیگر زمانی برای شهروندان دوره‌ی دانش رسیده که بزرگ شده و خرافات دوران بچگی خودشان را دور انداخته و یا به سختی بچوند. افزون بر این، زمان آن است که امریکائیان از تعصب به اینکه، رفتار اخلاقی تنها از باور دینی برخاسته است، دست بردارند. این تعصب دینی-ناپیدا ولی حاضر در همه جا برای اکثریت خداترسان- کمتر از این موضوع که تنها سفیدپوستان اخلاقی هستند یا تنها مردان برای رییس جمهوری ایالات متحده، دارای شخصیت نیرومندی هستند، نکوهیده نیست. سرانجام، بسیاری از باورهای دینی با این اندیشه که ناباورها شیطان هستند، نگه داشته شده‌اند.

چنانچه به روشنی، کتاب مقدس درباره زمین ۶۰۰۰ ساله بی‌راهه رفته، برای چه نویسندگان یهود کتاب مقدس از چنین زمینی جوانی هواداری نموده‌اند؟ زمانی که نویسندگان کتاب مقدس کوشش نمودن تاریخ و سرچشمه‌ی پیدایش زمین را بازسازی نمایند، تنها منبع دانش آن‌ها، زنجیره‌ای از نوشته‌های تاریخی بود که به تمدن سومری‌ها^۱ می‌رسید. سومری‌ها نخستین مخترعان نوشتن -خط میخی- کمابیش در ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد یا کمی پس از آن بوده‌اند. به جای پژوهش،

1. Sumerian civilization

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

آن گونه که امروزه ما انجام می‌دهیم، که نوشتن ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد اختراع شد، آن گونه که پیداست یهودیان نتیجه گرفته‌اند که انسان و زمین در همان سال‌ها اختراع شده‌اند، چون پیش از این نوشته‌های تاریخی، ناگهان تاریخ ساکت می‌شد. بابلی‌ها و یهودیان - بدون در نگر گرفتن نوشته شدن عهد قدیم - در زمان خودشان تمدن‌های با فرهنگ و پیشرفته‌ای بودند. ولی نویسندگان کتاب مقدس هزاران سال پیش از دوره روشن اندیشی می‌زیسته، و برای ندانستن درباره زمین شناسی، دیرین شناسی و زیست شناسی، گناهکار نیستند. حتی نابغه‌های دانشمند مانند یوهان کپلر، کوپرنیک، گالیله و آیزاک نیوتن - کسانی که ۲۰۰۰ سال پس از نوشتن عهد قدیم، می‌زیسته‌اند - نه تنها درباره تاریخ گذشته زمین، بلکه درباره بودن دایناسورها، که تا سال‌های آغازین سده ۱۸۰۰ درک و پیدا نشده بودند، چیزی نمی‌دانستند. بنابراین، کتاب مقدس، نکرده و نتوانسته بر راه بندهای ضد دانش، که از سوی دوره غیر روشن اندیشی، که خود کتاب مقدس در آن دوره نوشته شده، تحمیل شده، برتری یابد. به دیگر سخن، کتاب مقدس، به شدت دست کار انسانی است.

در سراسر این بخش، من در پی پاسخ دادن به موارد ویژه‌ای درباره کشمکش میان دانش و دین بوده‌ام. در پایان بگذارید یک نمای کلی از دیدگاه‌های عمومی درباره‌ی ناهمسانی فلسفی که دین را از دانش سوا می‌سازد، را ارائه کنم:

۱- هر دینی که شایسته این نام است، باید در برگیرنده‌ی شماری از باورها به فراطبیعی (مانند، خدایان، شیطان‌ها، روح‌القدس، فرشته، بهشت، جهنم) باشد. به هر حال، دانش از پدیده‌هایی که به طور طبیعی رخ می‌دهد گفتگو نموده، و بدین گونه، بر پایه تعریف، به فراطبیعی نمی‌پردازد.

- ۲- دین، باورهای خودش را از "وحی الهی" و "اعتقاد درونی گرفته است. در برابر، دانش، قانونهای خودش را از تجربه در جهان واقعی و با ریاضیات و خردورزی منطقی، بدست آورده است.
- ۳- دین‌ها به این باور "انجام هر کاری برای آن‌ها که عاشق خدا هستند، ممکن است" چسبیده‌اند. اگر پرسیده شود، آیا عیسی می‌تواند سنگی را با شتابی بیش از شتاب نور، پرتاب کند، پیروان دین‌ها بی درنگ پاسخ خواهند داد، بله. بهر رو، قانونهای ثابت شده دانش، به رفتار طبیعی محدود شده‌اند. برای نمونه، دانش می‌گوید، عیسی نمی‌تواند سنگی را با شتاب بیشتر از شتاب نور پرتاب کند.
- ۴- چون گمان می‌شود آموزه‌های دینی از سوی خدا تعیین شده‌اند، پیروان سرسخت به سادگی نمی‌توانند این آموزش‌ها را، حتی در زمانی که ثابت شود نادرست است، زیر پرسش ببرند. به سخن دیگر، دانشمندان، زمانی که ثابت می‌کنند خرد عمومی نادرست بوده و درک ما را از جهان هستی دگرگون نمایند، بیشترین پاداش را دارند.
- ۵- افراد دین دار کوشش می‌کنند، برای خشنودی خدا و گرفتن پاداش بهشتی، رفتارهای "اخلاقی" انجام بدهند. فرد دانشمند، دستگاه اخلاقی خودش را از پیامدهای جهان هستی از کنش‌های شخص در برابر خودش و در برابر دیگران، می‌گیرد.
- ۶- افراد دین دار با تعصب و سرسختی گرایش به نگه داشتن باورهای خودشان داشته و با اندیشه باز-هیچ گاه به طور جدی پرسشی درباره درستی آموزش‌های دینی نمی‌پرسند. بهر حال، دانشمندان با اندیشه‌ای باز و آرزومند برای سرنگون کردن تئوری‌های کهنه و یافتن تئوری‌های نوین کوشش می‌کنند.

"معجزه" بینش درونی دین داران^۱

"کاوش‌های دانشیک بر پایه این اندیشه است که هر رخ دادی، و بنابراین همین اندیشه برای کنش‌های انسانی، بر اساس قوانین طبیعت است. برای همین دلیل، یک پژوهشگر دانشمند، به سختی گرایش به باور اینکه نماز خواندن، یعنی آرزوی خواسته شده از یک هستی فراطبیعی، در رخدادها کارگر افتد، دارند."^۲

- آلبرت انیشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵)، در زندگی نامه آلبرت انیشتین: روی انسانی

"شخصیت‌های واقعی تاریخی ادعای معجزه ندارند و به طور کلی، دلیل معجزه برای ثابت کردن هر گونه وحی نادرست است."^۳

جان استورات میل^۲ (۱۸۰۶-۱۸۷۳)، فیلسوف و اقتصاددان، منطق دان و دانشمند سیاست انگلیسی، در کتاب خداشناسی

حتی اگر به طور سرسری، شش بخش پیشین این کتاب را خوانده باشید، تا اندازه‌ای یک انسان باتجربه در استدلال بر ضد و به هواداری اعتبار کتاب‌های مقدس و وحی الهی شده‌اید. پس، در سنجش با بیشتر دین داران، درباره این جستارها آگاه‌تر هستید. هم چنین دانش بیشتری نسبت به ۹۰ درصد از روحانیون

1. "Miracles" of Christian Perception

2. John Stuart Mill

حرفه‌ای امریکایی، کسانی که خوب روضه می‌خوانند ولی درباره اثبات آن بسیار کم می‌دانند، دارید.

واقعیت زشت این است که بیشتر پیروان دین دلبستگی ویژه‌ای به گفتگوهای دینی درباره فرگشت یا کیهان شناسی ندارند، چون ایمان دینی آن‌ها در چنین رازهای کوچک ریشه ندارد. برای دین داران میانه رو، ایمان خودش، به اندازه‌ی بسنده، با آن چه در زندگی روزمره درک می‌کند-با بینش درونی دین‌دار، تایید می‌شود.

از بهترین "معجزه‌های" روزانه در این میان، "آسودگی برای بودن خدا" هست. ترسایان ادعا دارند که نیازی به دلیل بیرونی یا دانشیک برای بودن خدا ندارند، زیرا خدا خودش در قلب آن‌ها گواهی می‌دهد که خدا هست و کتاب مقدس از سوی خدا می‌باشد. ترسایان برای "نادان‌ها" و "روح‌های گم شده" کسانی که باورهای متعصبانه دینی را رد می‌کنند، افسوس می‌خورند، زیرا این شک گرایان در درک و تجربه خودشان، از دلیل‌های آشکاری که خداوند در "آسایش درونی" فراهم نموده است، شکست خورده‌اند.

ترسایان ادعا دارند، روح‌القدس می‌تواند به آرامی در درون احساسات افراد آرامش یا بی آرامی را وارد نماید. اگر یک دین دار باور کند خدا را خشنود می‌سازد و از دستوره‌های الهی پیروی می‌کند، خدا نیز قلب وی را آرام نموده و روح وی را نیرو می‌دهد. در برابر این، اگر کسی باور داشته باشد که فرای اراده خواست خدا کوشش می‌کند به همین دلیل خدا را ناراضی نموده، در نتیجه روح‌القدس "وی را در گناهانش بسته" و برای کوششی در راه توبه نمودن، روح وی را آزار

"معجزه" بینش درونی دین دارها

می دهد. پس، چه آرام چه ناراحت، بنیادگرای ترسایی، با باورهای دینی خودشان، احساسات خویش را چون تاییدی معجزه آسا برای بودن بی واسطه خدا می دانند. در واقعیت، احساسات برخاسته از باورهای دینی، تنها ثابت می نماید، دین داران دارای باورهای ویژه ای هستند- باورهای سخت، پاسخ های احساسی شدیدی دارد. نتیجه داشتن باورهای ژرف تر، حس کردن ژرف تر احساسات است. به هر حال، احساسات برخاسته از دین، ثابت نمی کند که باورهای دینی، خودشان، درست نیست. فرض کنید، یک روز عصر، به دوستم از کمیته ی بخت آزمایی ایالتی^۱ زنگ می خورد. دوستم درمی یابد که شماره وی به طور تصادفی از خزانه ی بخت آزمایی درآمده و در یک برنامه مسابقه تلویزیونی نشان داده شده که وی به طور حتم ۲۵۰۰ دلار برده و امکان بردن ۵۰۰۰۰ دلار را دارد. نیاز نیست گفته شود، دوستم بسیار هیجان زده شده بود و به همه همسایگان زنگ زده و از بخت خوش غیرمنتظره خودش، گفت. احساسات وی بسیار شدید بود، چون باورش نیز شدید بود: او به تلویزیون می رفت و شاید دارایی کوچکی نیز می برد.

شوربختانه، هرچند، احساسات دوستم درباره بخت چیزی را ثابت نمی کرد، ولی همان گونه که دوستم دریافت، تلفن زده شده از کمیته ی بخت آزمایی، شوخی بی مزه چند نوجوان پرگو، از آب درآمد. وی برای مسابقه تلویزیونی برگزیده نشده بود؛ هیچ چیزی نبرده بود. بنابراین، احساس خوشی آغازین دوستم، تنها ثابت می کند وی باور کرده برنده شده است. هرچند، بزرگی و سختی، احساسات درونی وی، به طور قطع چیزی را درباره واقعیت بیرونی ثابت نمی کند. اگر دوستم نتیجه گرفته بود که احساساتش ثابت کرده اند وی برنده شده، اشتباه نموده است.

دین داران، زمانی که احساسات خود خودشان را هم چون دلیلی برای بودن خدا می نگرند، شکاری از پا افتاده در دام این نادرستی منطقی ویژه، هستند. به هر

1. State Lottery Commission

حال، احساسات برخاسته از باورهای دینی، تنها پای بند بودن سرسختانه‌ی افراد را به باورهای خودشان، ثابت می‌نماید. احساسات برخاسته از باورهای دینی، هر اندازه به طور چشمگیر آرامش دهنده‌ای یا آشفته کننده باشند، بیشتر از خوشی دوستم برای اثبات برنده شدن بخت آزمایی، ثابت نمی‌کنند که آموزه‌های دینی درست هستند.

با وجود این، بیشتر ترسایان با خودپسندی گمان می‌کنند که احساسات درونی خودشان، در سنجش با مردم با باورهای دینی دیگر، به گونه‌ای، قابل اعتمادتر و درست‌تر از سوی خدا آمده است. در همین حال، پیروان سرسخت، دین‌های دیگر، به همین گونه، ادعا دارند، احساسات درونی خود آن‌ها ثابت می‌کند باورهای دینی آن‌ها درست است. و چه کسی درست می‌گوید؟ زمانی، یک شک گرا برآورد کرده بود که "در جهادها، خدا همیشه هوادار بزرگ‌ترین ارتش بوده است."

وارسی‌های گزینشی

پیروان دین‌ها، به طور کلی، اعتراف به اینکه باور آن‌ها به خدا، به طور اساسی ریشه در غریزه و ایمانی کور دارد، را دشوار می‌یابند.^۱ جستجوی خدا، از میان سر و صدای شکم خودشان، حتی برای بنیادگراها نیز چندان دانشیک به نگر نمی‌رسد. دست کم، در پیشگاه مردم، دین داران، بیشتر زمان‌ها ادعا دارند، ایمان آن‌ها از سوی منابع بیرونی - گواهی، سوای از احساسات آمده از روح‌القدس خودشان -

در اسلام این را با پیش کشیدن اصطلاحی که آن را فطرت نامیده اند و هیچ اعتباری دانشی هم ندارد خواسته اند حل کنند -1 تعریفی که از فطرت ارائه می دهند چنین است فطرت، کمابیش همان غریزه است ولی یک کم آگاهانه تر !!!-مرتضی مطهری

"معجزه" بینش درونی دین دارها

تایید می‌شود. این روزها، بسیاری از ترسایان، خویش را چنان دانشمند پنداشته که به

جای به کار گیری "روح القدس" واژه‌ی "روح بلندمرتبه" که به نگر آن‌ها، باوقارتر و کمتر از سوی کسانی که با شک درباره بودن روح‌ها می‌پرسند، و برای دست انداختن دین دارها به کار می‌گیرند، را به کار بگیرند.^(۱)

عمومی‌ترین "معجزه بینش درونی ترسایان"، جدا از احساس درونی، بودن خدا، پاسخ گرفتن از خدا برای نیایش، یا به گونه‌های دیگر، دیدن

مداخله‌ی خدا در مسیر طبیعی رخدادهای انسانی می‌باشد. برای نمونه، جماعت دین دار بیشتر زمان‌ها برای شفا پرشتاب بیمار یا نفر بستری در بیمارستان، نماز می‌خوانند. اگر این نفر بستری شده، پس از این بهبود یافت، کلیسا، درباره شفای وی از سوی خدا معجزه گر لاف می‌زند. در عوض، اگر شخص بیمار بمیرد، این نتیجه‌ی ناراحت کننده، به هیچ رو، هرگز هم چون گواهی بر نبودن خدا، یا برای ناتوانی خدا برای پاسخ دادن به نیایش، به کار نمی‌رود. این مستجاب نشدن، صبورانه به عنوان "اراده خداوندی"^۱ یا یک رخداد به طور کامل طبیعی، بدون ارتباط با جستارهای الهیاتی دیده می‌شود. "به سادگی، دیگر زمان رفتن وی فرارسیده بود."

1. God's will

به سخن دیگر، دین دارها پنداری از نیایش‌های پاسخ گرفته، با به طور منظم از به کارگیری مغالطه "بررسی گزینشی"، بر پا می‌سازند، یک خطای ادراکی که هم چنین "شمردن به هدف خورده‌ها و چشم پوشی از به هدف نخورده"، نامیده می‌شود. برای روشن ساختن آن، بگذارید گمان کنیم، برای دو دهه، شرکت‌های تنباکو، پنجاه پژوهش گوناگون برای تعیین اینکه، به راستی کشیدن سیگار برای تندرستی زیان دارد، انجام بدهند. اجازه بدهید بپنداریم، چهل و هفت تا از این پژوهش‌ها، پیوندی را میان سرطان و جگر سفید روش می‌سازند. بهر حال، سه مورد به جا مانده، چنین پیوندی را نشان نمی‌دهند. سپس شرکت‌های تنباکو یک جنجال روزنامه‌ای بر پا سازند که سه مورد پژوهش دانشیک، روشن ساخته که کشیدن سیگار، آن گونه که پیش از این پذیرفته شده بود، عامل سرطان جگر سفید نیست. چنین گزارش روزنامه‌ای می‌تواند در شرح ویژگی سه پژوهش گفته شده، بسیار دقیق باشد. ولی با گزینش نتیجه‌هایی که دیدگاه خودشان را پشتیبانی می‌کند و با زدودن عمدی و اعلام گواه‌های مخالف، صنایع تنباکو برای "شمردن به هدف خورده‌ها و چشم پوشی از به هدف نخورده‌ها" گناهکار هستند. نکته ارزشمند برای یادآوری در اینجا این است، هر نتیجه‌گیری برخاسته از پیش داوری‌های این مقدمه‌های گزینش شده، مانند نتیجه‌گیری‌های، کشیدن سیگار برای تندرستی بی خطر است یا اعتقاد راسخ به شفای بیمار از سوی خدا، به طور کامل بی خود است. اگر گذشته موردهای متضاد بسیاری باشد، نمی‌توانیم به راستی رابطه علی تنها از مواردی که مناسب با هدف‌های ما است، ارائه کنیم.

حتی می‌توانم، از زندگی خود من نمونه‌هایی، از هواداری یک سویه یا بررسی گزینشی، هم چون سند بیاورم. در ۱۹۹۳ پدرم دچار یورش قلبی گردید و به کما

"معجزه" بینش درونی دین دارها

رفت و دو ماه در بخش مراقبت‌های ویژه^۱ (ICU) بود. من، هم چنین هیچ کس دیگر، گمان نمی‌کرد وی زنده بماند. کبد و شش‌ها و کلیه‌های وی از کار افتاده بودند و با کمک ابزارهای ساختگی حیاتی - به سختی - زنده نگه داشته شده بود. پدر، با یک برگشت به زندگی ناگهانی و کامل، همه را شگفت زده نمود. بسیاری از افراد به من گفتند که برای پدرم دعا خوانده و خدا به طور معجزه آسایی پدرم را شفا داده است. دلیل آن هرچه بود، من بسیاری خوشحال بودم که پدرم زنده و بهتر شده به خانه برگشت.

ماه پس از آن، مادر همیشه خوش‌بین، پرتکاپوی من، برای یک بیماری به طور نسبی کمتر، ترمیم زانو که عقب افتاده بود، به بیمارستان رفت. کوتاه زمانی پس از فرآیندی عادی، به طور ناگهانی، در بستر در اتاق بیمارستان مرد - که مورد راز آلودی را ساخت. کسی به من نگفت، که مرگ پیش‌بینی نشده مادرم، ثابت می‌نماید که خدا افسانه است. ولی همه گفتند

که بهبودی پیش بینی نشده‌ی پدرم، ثابت می‌کند که خدا واقعیت دارد. "من گمان کنم دین‌ها، به طور کلی، یک بیماری انسانی می‌باشند."

چرا؟ چون پنداشته می‌شود خدا یعنی "نیک" و بنابراین اعتبار بسیاری برای رویدادهای مثبت که به طور آماری کمتر احتمال دارد، مانند بهبودی پدرم، به او داده می‌شود. ولی رخدادهای منفی که به طور آماری کمتر احتمال دارد، مانند مرگ مادرم، به بخت سیاه

ا.ج. ال. منکن (۱۹۵۶-۱۸۸۰) تدوین گر
و منتقد در مجله نیویورک تایمز (۱۱)
سپتامبر (۱۹۵۵)

1. intensive care unit

یا به کمبود ابزار در بخشی از بیمارستان نسبت داده می‌شود. دوباره، اگر مقدمه‌های استدلال خداشناسی شما، با هواداری یک سوبه برگزیده شده، یا رفتاری تک کاره و بدون عمومیت دارند، پس نتیجه‌گیری شما، بی خود است.

افزون به راین، دکترها، گاهی برای اینکه خودشان را از دادخواست‌های حقوقی حرفه‌ای محافظت کنند، به احتمال بهبودی‌های کم بیماران از جراحی‌های و بیماری‌های بسیار دشوار، خود داری می‌نمایند. در این حال، بیمار (و فرزندانش)، اگر بدبختی رو دهد، گرایش کمتری به متهم نمودن دکتر دارند. پس از این‌ها، "بیماری بسیار سخت بود و هیچ شناسی به رایش نمانده بود." اگر، به سخن دیگر، بیمار با پیروزی بیماری را پشت سر گذاشت، توانسته احتمال بد را شکست بدهد. همین طور، دکتر قهرمان شده و بر صندلی "شفادهنده" خواهد نشست. من خودم شماری از افراد را می‌شناسم که امروزه زنده هستند و "۱ درصد بخت زنده ماندن داشته‌اند."

یک عامل عمومی در همه‌ی "معجزه‌های پزشکی" مبهم بودن است. به درستی در آغاز تا چه اندازه فرد بیمار بوده است؟ آیا بیمار بدون اینکه کسی نیایش نماید، هم نجات پیدا می‌کرد؟ پاسخ این پرسش‌ها همیشه گنگ است. چرا هیچ‌گاه "معجزه‌های" خدا روشن نیست؟ چرا کسی که هیچ‌گاه پا نداشته برای نمونه برای بیست سال، ناگهان یک بامداد بیدار شود و یک جفت پای نو داشته باشد. این شاهکار را خدا نمی‌تواند انجام دهد؟ اگر خدا نیروی انجام کارهای معجزه آسا برای شفای بیماران دارد (به طور ثابت در راهی غیر مطمئن و مبهم)، چرا هیچ زمانی خدا به قطع عضوی‌ها کمک نمی‌کند؟

در طی دومین دور سفر جان گلن^۱ به فضا- از روی عرشه‌ی شاتل فضایی- نگاهی به پایین به سوی زمین انداخته و گفته، زیبایی که می‌بیند، بودن خدا را ثابت

1. John Glenn

"معجزه" بینش درونی دین دارها

می‌نماید. گلن همان طور که از پنجره به این کره‌ی آبی رنگ پوشیده از ابر خیره شده بود گفت، "باید به راستی آفریننده‌ای باشد." در همان زمان بسیار از دین دارها به من ایمیل زده گفته کلن را بازگو کرده و آن را تایید پادشاهی خدا بر طبیعت دانستند. دین داری چنین پرسید، "جان گلن یک انسان روشن اندیشمند نیست؟" "اکنون امیدوارم دریابید که هر کسی به خدا باور دارد یک انسان بدردنخور بی‌خرد نیست."

نویسنده ایمیل بدون شک راست می‌گفت: جان گلن بی‌گمان نه ترسو و نه بی‌خرد بود. و به روشنی، میلیون‌ها انسان باهوش، کاردان، با استعداد، دلیر و شایسته، که مانند گلن، به خدا باور دارند، هستند. اجازه بدهید، در این به اره کژ نرویم. و در بخش بزرگی از آن، باورمندان، به جای گواه‌های خیالی، گواه‌های واقعی به عنوان سند ارائه می‌دهند. زمین از فضا به راستی زیبا است، طبیعت درجه‌هایی از نظم پنهانی را نشان می‌دهد.

ولی به روشنی به یاد دارم، در همان دمی که گلن این سخنان بسیار تکرار شونده خودش را درباره‌ی آفریدگار بر زبان می‌راند، شاتل در حال پرواز بر روی امریکای مرکزی بود، جایی که توفان میچ^۱ تازه زیرساخت پنج ملت را در هم کوبیده بود، هزاران نفر را کشته و صدها هزار نفر دیگر را بدون خانه نموده بود. مقام‌های دولتی اعلام نموده بودند که برای بازسازی خرابی‌ها ۳۰ سال زمان نیاز است. ولی هیچ یک از ایمیل‌های رسیده به من از نامه نگاران مسیحی، درباره کشتار

1. Hurricane Mitch ۱۹۹۸ توفان میچ در

و آسیب‌های فاجعه برجا مانده از توفان، که تنها ۲۰۰ مایل پایین‌تر از گلن و شاتل بود، چیزی نمی‌گفت. دوست ندارم منفی بیافم. ولی در اینجا، دوباره، "پندار خدا" گلن، بر پایه بررسی گزینشی هست. من شک دارم، اگر خانواده گلن با توفان از میان رفته بودند، وی با چنین دیدگاه کمال مطلوبی از طبیعت سخن می‌راند. پس هرگاه، دین دارها به من نشان دهند بسیاری از افراد باهوش، خدا را باور دارند، من خودم از ته دل می‌پذیرم. ولی به نوبه خودم، من به این نکته اشاره می‌کنم که بررسی‌های تجربی انجام گرفته از سوی این افراد باهوش، هرچند همیشه به دقت، بسیاری از زمان‌ها "بررسی گزینشی" هست.

این یک واقعیت هست که طبیعت درجه‌هایی از زیبایی و نظم را نشان می‌دهد. ولی بدبختانه، بیشتر زمان‌ها طبیعت با بی‌خردی، دسته دسته مردها، زنان و کودکان به طور کامل بی‌گناه را، با بلایای طبیعی، هاریکن، ترنادو، زمین لرزه‌ها، سیل‌ها، خشک سالی، آتش، برق، قحطی و همه‌گیری بیماری‌ها کشتار می‌کند. طبیعت به روشنی آمیزه‌ای از نظم و بی‌نظمی، زیبایی و زشتی، هدفمند و سرخود است. چنین آمیختگی غیرقابل انکاری، یک ناظر واقع‌گرا را به نتیجه‌گیری می‌رساند که، طبیعت نه با خدایی نیک اندیش، نه با اهریمنی بداندیش رهبری می‌شود. به سادگی طبیعت هست و بدون توجه به خواسته‌ها یا بزرگ‌ترین آرزوها ما، به جای کار کردن با تردستی‌ها و رازهای هدفمند، با قوانین طبیعی کار می‌کند.

برای هر کسی که "معجزه آسا"، بر خلاف احتمال‌ها، بهبود می‌یابد، کس دیگری هست که بر خلاف احتمال‌ها، بی‌خود و نا به هنگام می‌میرد. برای هر غروب دل‌انگیز بچه‌ای هست که دچار سرطان خون است. برای هر شب پر از ستاره‌های درخشان، یک حمله قلبی ناگهانی هست، که همسر شادی را، بیوه‌ی اندوهگینی می‌نماید. جهان هستی، که ما در آن زندگی می‌کنیم، در حالت میانه نظم

"معجزه" بینش درونی دین دارها

مطلق و آشوب مطلق جا گرفته - جایگاهی بی طرفی که آرزوهای ما در آن کارگر نمی‌افتد.

در نقد مغالطه بررسی گزینشی، خویش را در جایگاه نقد از کسانی که به طور پیوسته تنها بر موارد مثبت تاکید می‌کنند، یافتیم. همچون ویژگی شخصیتی، بسیار خوب است که تنها بر روی جنبه‌های مثبت سیاره و جهان خودمان که در آن زندگی می‌کنیم، تاکید کنیم. هیچ کس انسان منفی را دوست ندارد، همیشه می‌گویند هر چیزی بدی دارد. من خودم دوست دارم گمان کنم، در همه‌ی نگرش‌های خویش خوش بین هستم. ولی روش دانشیک، هنگام درست نمودن استدلال منطقی در بودن یا نبودن خدا از ما می‌خواهد، که همه مشاهده‌های مناسب - نه تنها مشاهدات مثبت - را به کار ببریم. افزون بر این، روش دانش ما را ناچار می‌سازد تا روشن کنیم، آیا رخدادهای مثبت به راستی معجزه آسا هستند، یا روشنگری‌های بسنده ساده‌تری، درباره آن‌ها بسنده می‌باشد.

یک معجزه راستین، بنا بر تعریف، با ابزارهای طبیعی، نشدنی - یا دست کم بسیار دشوار است. از این رو، بخت و شانس همواره بیشتر از آن که گزارش معجزه در شرح رویداد برای اینکه چه رخ داده یا برای چه رخ داده است، روشن می‌نماید. برای نمونه، اگر در عنوان کوتاه شده‌ی خبری بخوانم، جان کندی زنده شده، باید ارزیابی نمایم کدام احتمال بزرگ‌تر است (۱) جان کندی به راستی از آرامگاه برخاسته است، و (۲) داستان رستاخیز وی نادرست است. در واقع بدون شک هر کسی باید نتیجه‌گیری نماید، دومین گزینه - نادرست بدون داستان - بسیار محتمل‌تر است.

گمان کنیم، من نزدیک آرامگاه	"اگر دین‌های خدایی گفته شده از
کندی در گورستان ملی ارلینگتون	سوی پیامبران چیزی را روشن کند، آن
ایستاده‌ام، و زمین ناگهان باز شده و	این موضوع هست که این دین‌ها
تابوتی آشکار می‌گردد. من می‌بینم که	نادرست هستند."

۱۹۷ فرانسیس گریک (۲۰۰۴-۱۹۱۶)

بیوفیزیکدان انگلیسی برنده جایزه نوبل

و همکار در کشف ساختار دیانای

تابوت باز شده و مردی به طور کامل
مانند کندی بلند شد و از آنجا رفت.
حتا در این شرایط بسیار شگفت، باز
بسیار محتمل است که

(الف) من درک درستی از آن چه در حال رخ دادن است ندارم، یا (ب) کسی
شاید دارد سر به سر من می‌گذارد، یا (پ) من بیننده فیلم برداری یک فیلم هستم، یا
(ث) در حال خواب دین هستم، یا (ت) آن کسی که من دیده‌ام، جان کندی واقعی
نبوده، یا (ج) کسی به اشتباه داوری روان گردان به من خورانده، یا (ح) دیوانه
شده‌ام، یا (خ) به طور کامل این داستان را به هم بافته‌ام. هر یک از این روشنگری‌ها
بسیار باورکردنی‌تر از ادعا اینکه جان کندی به راستی زنده شده است، می‌باشد. حتا
این روشنگری‌ها از ادعای این که من با چشم‌های خودم این رویداد را دیدم، باور
کردنی‌تر می‌باشد. هرچند، افسانه معجزه‌ها دست دوم باشد، یا مانند کتاب‌های
مقدس، نسل به نسل دست به دست شده باشد، درستی داستان آغازین، هیچ‌گاه
قابل آزمایش نبوده و سزاوار جدی گرفتن نیست. بهر حال، روشنگری بر طبق
قوانین طبیعی به جای شرح یک رویداد با فراطبیعی، به احتمال بسیار درست‌تر
هست.

نه تنها ما "معجزه‌ها" را با بررسی گزینشی و به کارگیری مقدمه‌هایی که بی
طرف نیستند، می‌آفرینیم، بلکه تعریف‌های ناهمسان ما از "معجزه" خودش گواهی
بر پیش داوری غیرمنطقی ما هست. چون ما به کارگیری اصطلاح "معجزه" را تنها
برای توصیف آن دسته از رویدادها که به طور شخصی خودمان مثبت ارزیابی
می‌کنیم، کنار گذاشته‌ایم. برای نمونه، اگر در رویدادی با احتمال رخداد یک در یک
میلیون به طور شدیدی آسیب ببینید، گرایش کمتری به "معجزه آسا" نامیدن آن
هست تا هنگامی که از یک تصادف شاخ به شاخ با ۷۰ مایل در ساعت (نزدیک

"معجزه" بینش درونی دین دارها

۱۱۵ کیلومتر در ساعت) بدون کوچک‌ترین خراشی دور شوید. اگر ما پیامدی را دوست داشته باشیم، بسیار آسان‌تر است که چنین رخدادی را چون معجزه ببینیم، حتی هر چند خواسته‌های شخصی ما، واقع‌گرایانه سخن بگویم، بدون وابستگی به تعیین اینکه، آیا عوامل علی آن طبیعی یا فراطبیعی است، می‌باشد. بنابراین ما گرایش بسیاری به دیدن معجزه داریم.

افزون بر این، رخدادهای "معجزه آسا" زرق و برق مقدس بودن خویش را، اگر هم چون جنگ با "اراده‌ی خدا" یا ده فرمان دیده شود، از دست می‌دهد. برای نمونه، من در نوجوانی بارها در پیرامون محله دوچرخه سواری می‌نمودم. یک بار شام از کنار خانه دختری که با وی به دبیرستان می‌رفتم، گذشتم. همه پسرهای دبیرستان، همچنین من، می‌پنداشتیم این دختر بسیار خواستنی است. همان گونه که رکاب می‌زدم برای یک دم به خانه‌ی دختر چشم دوختم. و دقیق در همان دم، دختر به کنار پنجره اتاق خواب خودش آمد بدون پیراهن تنها مایو پوشیده بود!

همان گونه که شاید گمان کنید، من، یک پسر نوجوان، این را از نگر تاریخی بسیار مهم‌تر از جنگ دوم جهانی به علاوه نشستن در کره ماه، دیدم. نمی‌توانستم خوشبختی باورنکردنی خودم را باور کنم. مداوم از خودم می‌پرسیدم، "با چه احتمالی، در همان دمی که دختر بدون پیراهن از جلوی پنجره رد شد، من به پنجره نگاه می‌کردم؟" قانون‌های احتمالات با هیجان من تعریف می‌شد. هان طور که رکاب زنان به خانه برمی‌گشتم، بلند داد کشیدم، "باید خدایی باشد، باید خدایی باشد." زمانی که برای پسرهای دبیرستان درباره رویداد چشم‌چرانی دل‌انگیز خودم، خودستایی می‌کردم، شمار کمی از آن‌ها سخن مرا پذیرفتند. همه‌ی این‌ها بسیار نشدنی می‌نمود و تنها "به حدی خوب بود که نمی‌توانست راست باشد."

می‌خواهم شرط ببندم، در هیچ شرایطی، واتیکان هرگز هیجان کم ارزش نوجوانی مرا به طور رسمی معجزه‌ای در کلیسای کاتولیک بداند. هرگز هیچ‌زایر دینی، خط سیر دوچرخه مرا به امید اینکه با همان چشم انداز معجزه آسایی که من

سال‌ها پیش داشتیم، نظر کرده شود، نخواهد پیمود. هرچند بهر حال نگاه تند شهوانی من، مانند یک معجزه، از نگر آماری بسیار نشدنی بود و، مانند یک معجزه، (از دید من) بسیار مثبت بود، هیچ رهبر دینی، هرگز این رویداد را معجزه نخواهد دانست، چون به طور حتم خدا مخالف، نگاه شهوت آمیز به سینه‌های همسایه‌های خودمان است. به سخن دیگر، درک ما از آنچه "معجزه‌ی" الهی هست، و از آنچه "معجزه‌ی" الهی نیست، با یک پیش داوری، که هم اکنون آن را درباره سرشت خدا باور داریم، تعیین می‌شود. بنابراین، دیدن "معجزه‌ها"، سبب باور به خدا نمی‌شود. بلکه، باور به خدا سبب دیدن "معجزه‌ها" می‌شود.

معجزه‌ها و رسانه‌ها

هم چنان که قرن ۲۱ آغاز گردید، به نگر می‌رسید که انسان‌ها، نه لزوماً پیروان دین‌ها، بلکه اعضای خبری رسانه‌ها، گرایش بیشتری به دیدن معجزه دارند. کمابیش هر روزه، شبکه‌ی خبری تلویزیون و روزنامه‌های محلی، داستان‌هایی درباره مردمی که به طور "معجزه آسایی" از تصادفی وحشتناک، بیماری یا بلاهای طبیعی جان به در برده‌اند، بازگو می‌کنند. بدون توجه به شمار بسیار مردم بی گناه که بی‌خود کشته شده‌اند، بدبختی به طور یکنواختی در داستان نیک اندیشی خدا بسته می‌شود. من این گرایش رسانه‌ها را، *قانون آنتروپی وارونه*^۲ می‌نامم، چون بلاهای طبیعی که دست کم "جهان منظم" را تایید می‌کند، همانند بزرگ‌ترین گواه برای بودن خدا، در نگر گرفته می‌شود. هرچه رویداد دردناک‌تر باشد - و کشته‌ها بیشتر باشند - رسانه‌ها گرایش بیشتری برای برجسته نشان دادن "نجات یافتگان معجزه" در اخبار ساعت شش، دارند.

1. Being blessed
2. The Rule of Inverse Entropy

"معجزه" بینش درونی دین دارها

گمان کنید، گردباد نیرومندی^۱ از میان خانه‌های متحرک^۲ در پارک آیوا^۳ بگذارد. اگر کسی در توفان کشته نشود، خیر درشت چنین خواهد بود، "همه‌ی ساکنان از توفان به طور معجزه آسایی جان بدر بردند." بینندگان حاضر گفتند " خداوند ما را از گزند بد در امان داشت." ولی چون کسی آسیبی ندیده، مردم شهر شاید بگویند، "توفان تا این اندازه بد نبوده است."

اگر شمار اندکی در گردباد کشته شوند، بجا است که توفان بدشگون دیده شود. اکثریت رهیده از بلایای طبیعی، پس از آن باور خواهند داشت که تنها، یک نیروی فراطبیعی می‌توانسته زندگی آن‌ها را از چنگ توفان مرگبار ننگه دارد. شماری ادعا خواهند نمود که "فرشتگان رحمت" را دیده‌اند که خانه و خانواده‌ی آن‌ها را از ویرانی محافظت می‌نموده‌اند.

در برابر این‌ها، اگر گردباد بسیار از ساکنان خانه‌های متحرک در پارک را از میان ببرد، رسانه‌های خبری به شدت بر شمار کمی از "نجات یافتگان معجزه" تمرکز می‌یابند و به شگفتی می‌پرسند " چرا این شمار کم زنده مانده و بیشتر مردم نابود شده‌اند؟" بی‌گمان، دلالت دارد که خدا (به دلیل‌های نا روشنی) این شمار کم را برگزیده، در زمانی که بسیاری از میان رفته‌اند، تا زنده نگه دارد. به ویژه، اگر تنها یک نفر از توفان -یا سرنگون شدن هواپیما- جان بدر برده باشد، هم چون یک تجسم از شخصیت واقعی معجزه، وی را توصیف می‌نمایند. عکس این آقا یا خانم در سراسر جهان همراه با داستان گریه آور "خدای نجات بخش" پخش می‌شود.

پس، بنابراین، بدون توجه به اینکه چه بسیار - یا چه کم- در تصادفی کشته شوند، خدا معجزه کرده است. در بلایای طبیعی مرگ بارتر، اعتبار بیشتری به خدا برای ننگه داشتن زنده مانده‌ها، داده می‌شود. زمانی که، بهر حال، در بلای طبیعی

1. tornado
2. mobile home
3. Iowa

بزرگ همه افراد از میان می‌روند، مانند سرنگون شدن یک جمبوجت، فرنام روزنامه‌ها هرگز "ی‌هوه هنگام پرواز شوم، برای ناهار رفته بود" نخواهد شد. دلیل تصادف به طور واقعی دلیل‌های طبیعی یا انسانی دیده خواهد شد.

به دلیل، گرایش ما به سوی بررسی‌گزینشی، کشته شدگان بسیار، هرگز هم چون گواهی بر بی‌نظمی دیده نمی‌شود، در حالی که، شمار کمی بازمانده هم چون گواهی بر نظم و خدایی معجزه‌گر دیده می‌شود. ما " کامیابی‌ها را شمرده، و از ناکامی‌ها چشم‌پوشی می‌کنیم."

مانند این است که هیچ‌گاه چنین رویدادی رخ نداده است که خداوند به اندازه بسنده نیرومند است که بازمانده‌هایی را نجات دهد به آسانی می‌تواند به بلایای طبیعی نیامده پیش‌دستی نموده و جان قربانی‌های بی‌گناه را ببخشد. در واقع، بسیاری از مردم در این به‌اره اندیشیده‌اند ولی هرگز سخنی نمی‌گویند، چون چنین گفتاری کفر به شمار می‌آید.

احترام چندانی به کسانی که دیگران را از مرگ نجات می‌دهند یا پزشکانی که تخصص بالایی در انجام جراحی‌های اضطراری در بلایای طبیعی دارند، گذاشته

می‌شود. خدا بود- خدای مسیحیان،

"اگر شما با خدا سخن بگویید، در حال

البته- که بازمانده‌ها را نجات داد.

نماز خواندن هستید، اگر خدا با شما

ژئوس و الله در رسانه‌های امریکا

سخن بگوید، دچار اسکیزوفرنی

چندان مطرح نیستند. بی‌گمان الله و

شده‌اید."

ژئوس نیز، معجزات خودشان را گاه

دکتر توماس شاش، روان‌پزشک، در

به گاه انجام می‌دهند. ولی خدای

کتاب دومین گناه

مسیحیان بیشتر خبرها را از آن خود

می‌نماید.

"معجزه" بینش درونی دین دارها

هرگاه بلایای طبیعی برسد- گردباد، هاریکن زمین لرزه یا تصادفهای هوایی باشد- دانشمندان بیشتر زمانها برای ردگیری و ردیابی زنجیره‌ی علت‌هایی که به این رخداد رسیده است، با دشواری‌های بزرگی روبرو می‌شوند. با وجود ابزارهای پیشرفته‌ی هواشناسان و زمین لرزه شناسان برای پیش بینی بلاهای طبیعی، گاهی فرا رسیدن توفانها یا زمین لرزه‌های مرگبار، بدون اعلام خطر، آنها را به طور کامل شگفت زده می‌کند. حتی زمانی که خط‌های هوایی تجاری با ذخیره سازهای داده‌های پرواز- که به ویژه برای روشن شدن علت هر رویدادی طراحی شده‌اند- بازرسان کارآزموده بیشتر زمانها، ماهها یا سالها برای روشن ساختن جزئیات اینکه چرا هواپیمایی سرنگون گردیده، کشمکش دارند. گاهی، هرگز پرونده بسته نمی‌شود.

اگر دانشمندان، برای تعیین نمودن اینکه چرا بلایای روی داده است، با چنین دشواری‌هایی روبرو هستند، پس ما نباید شگفت زده بشویم که بازرسان به طور مجزا در تعیین اینکه چرا از کسانی که گرفتار بلایا بوده‌اند، الف، ب و پ مرده‌اند، در حالی که ا، ت، ث و ج زنده مانده‌اند، را بسیار دشوار بیابند. محیط این رخدادها چنان پیچیده است که هیچ ابر رایانه‌ی فعال امروزی نمی‌تواند محاسبه‌های مورد نیاز آن را انجام دهد. چگونه به طور احتمالی، دانشمندان می‌توانند میلیاردها داده‌ی مناسب برای انجام محاسبات بر روی آن، را ذخیره نمایند؟ شمار کمی از بلایای در شرایط کنترل شده آزمایشگاهی روی می‌دهد.

به سخن ساده، ما بیشتر زمانها نمی‌دانیم، چرا کس ویژه‌ای در بلایا فر رسیده می‌میرد. می‌دانیم که احتمال زنده ماندن مسیحیان و غیر مسیحیان هم اندازه است، و پرهیزکاران به همان اندازه‌ی گناه کاران کشته می‌شوند. به طور کلی، شاید به اندیشیم که زنده مانده‌ها در سنجش با مردگان، آسیب فیزیکی کمتری در هنگام تصادف یا توفان، دیده‌اند، ولی این روشنگری راضی کننده نیست. در درک ما از علت-معلول رویداد، نادانی بزرگی باقی می‌ماند.

بدین گونه، ما این بخش کتاب را که از چند بخش پیش (بخش ۳) - "خدای نادانی" - آغاز کرده بودیم، به پایان می‌رسانیم. خدا با شتاب رخنه‌ها را پر می‌کند. ما در پی یک دلیل فیلسوفانه‌تر و ژرف‌تر برای مرگ کسی هستیم، نه تنها این که "یک درخت افتاد روی سرش" یا "با اتومبیل تصادف کرد." این‌ها، دلیل‌های بسیار پوچ و سبک در چنین بدبختی‌های دل‌آزاری، به نگر می‌رسند. مانند این است که یک تکه‌ی پازل گم شده است.

همچنین، زمانی که محیط ما بسیار دلپسند است، باز به جای آسان گرفتن "که بخت با ما یار بود" یا "ما در زمان و جای مناسب و درستی بودیم"، در پی پاسخ واقعی‌تری می‌باشیم. تنها بی‌اندازه تصادفی است که پذیرفته شود. ما در پی "هدف والاتری" می‌گردیم. ولی این "هدف والاتر" چیست؟ پاسخ هیچ‌گاه دست یافتنی نبوده است. بنابراین، ما در اندیشه خودمان، خدای نادانی را، برای پر کردن جاهای خالی در درک خودمان از علت- معلول جهان هستی که در برابر برتری انسان بی تفاوت بوده است، را اختراع می‌کنیم.

افسانه‌ی جهنم^۱

"نمی‌توانم خدایی را تصور کنم که هدف آفرینش خویش را پاداش داده یا کیفر می‌دهد، کسی که آماجش پس از آماج خود ما پیکربندی شده- خدا، کوتاه سخن، چیزی به غیر از نادانی انسان‌ها نیست. هم چنین نمی‌توانم باور کنم کسی پس از مرگ بدنش زنده بماند، باری، انسان‌های ناتوان به چنین اندیشه‌هایی از روی ترس یا خودپرستی پوچ، پناه می‌برند."
- آلبرت انیشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵)، در نیویورک تایمز (۱۹ آوریل ۱۹۵۵)

"جهنمی نیست، تنها فرانسه هست."
فرانک زاپا (۱۹۹۳-۱۹۴۰) موسیقی دان در "شما نمی‌توانید بیش از این در روی سکوی نمایش این کار را انجام دهید"

ادعای بودن خدا، همیشه، بخشی از گفتگوهای دلکش میان، خداپرستان و سکولارها بوده است. مردان خدا می‌گویند، تنها یک نیروی فراطبیعی می‌تواند، جهان هستی را به هستی آورده باشد. این افراد با اندیشه دینی، هیچ یک از تئوری‌های دانش درباره‌ی سرچشمه‌ی جهان هستی که تنها بر پایه روشنگری‌های طبیعی باشد را نمی‌پذیرند. آفرینش‌گراها می‌گویند، انسان خودش، ارگانیسم بسیار

1. Hell

پیچیده‌ای است که بتواند از یک ماده بی روح، بدون زندگی ساخته شود. همچنین آن‌ها می‌پرسند، این ماده بی جان از کجا آمده است؟

به هر رو، فراطبیعی‌گرایان، از سوی دانشمندان، کسانی که انسان را پیامد یک فرآیند فرگشتی می‌دانند، به تندی، زیر یورش قرار می‌گیرند. برای روشن ساختن جایگاه خویش، دانشمندان می‌گویند، هیچ گواهی برای بودن خدا، اهریمن، لپرجانس^۱، جن^۲، فرشته، الف و یا هر چیزی که ما برچسب "فراطبیعی" به آن می‌زنیم، نیست. دانشمندان به ما یادآور می‌شوند که در واقع سنگواره‌های تازه پیدا شده و فن‌آوری نوین DNA گواهی‌های سنگینی بر اینکه انسان از گونه‌های پایین حیات، پیدا شده، ارائه می‌دهند. سرانجام، شک گرایان دینی ادعا دارند، بدبختی‌های مرگبار مانند هاریکن، زمین لرزه، سیل، قحطی، خشک سالی، بیماری‌های مادرزادی و بیماری‌ها نشان می‌دهند که جهان ما از سوی خدای مهربان و نیرومند طراحی و ساخته نشده است.

هدف این بخش، بهر حال، شک نمودن در بودن خدا نیست. برای هدف این گفتگو، ما خواهیم پنداشت که خدای هست. به جای آن، آماج این بخش، رد نمودن نیرومندان‌هی جهنم مشهور، که میلیون‌ها نفر باور دارند خدا برای کیفر دادن گناهان برپا کرده است، می‌باشد. پس پرسش این بخش "آیا خدا هست؟" نیست. پرسش پرسیده شده و به باور من پاسخ داده شده‌ی این بخش "آیا خدا جهنم برپا می‌کند؟" است.

خرد درست به ما می‌گوید خدا تنها اگر دلیلی برای کیفر دادن داشته باشد، جهنم را برپا خواهد نمود. به سخن دیگر، خدا به طور دلخواه تصمیم نخواهد

1. Leprechauns جانوران پنداری در داستان های مردم اسکاتلند

2. fairy

افسانه‌ی جهنم

گرفت که از سوزاندن و شکنجه کردن انسان‌ها (و فرشتگان رجیم)^۱ خوشحال خواهد شد و جهنم را بر پایه این جستار برپا نماید، چون از این سناریو برداشت می‌شود که خدا رفتار دیگرآزاری^۲ داشته و برای خرسند نمودن خود با دیدن رنج و شنیدن ناله‌های درد، این توده بزرگ آتش را آفریده است.

ما هیچ دلیلی برای اینکه خدا نمی‌تواند رفتار دیگرآزاری داشته باشد، نداریم. ولی چنین اندیشه‌ای چندان با معنی نیست. ولی با معنی تر می‌شود که گمان کنیم خدایی که به اندازه‌ی بسنده خرد داشته که جهان و هستی را در آن بیافریند، دارای روانی بیمار نیست - و بی‌گمان نباید آن اندازه سنگدل باشد که از رنج دیدن آفریده‌های خودش، شاد گردد. پس، چنین نتیجه‌گیری منطقی هست که هر خدایی، افراد را در جهنم زمانی کیفر خواهد داد که برای آن دلیل داشته باشد.

پس، با در نگر گرفتن کیفر جهنم، بدست خدا، ما احتمال‌هایی که در پی می‌آید را داریم:

- (۱)- خدا دلیلی برای آفریدن جهنم دارد و بنابراین آن را آفریده است.
- (۲)- خدا دلیل برای آفریدن جهنم ندارد، ولی با وجود این، آن را آفریده است - از آزار دیگران خوشش می‌آید.
- (۳)- خدا دلیلی برای آفریدن جهنم ندارد و بنابراین آن را نیافریده است.

ما اکنون باید کوشش کنیم تا میان اجرای کیفر بدون دلیل و اجرای کیفر با دلیل درست، تفاوت بگذاریم. ما نخست می‌باید درباره کیفرهای شناخته شده در جامعه امریکایی، همراه با دلیل‌های چنین کیفرهای اجتماعی، گفتگو نمایم. ما درباره‌ی این کیفرهای اجتماعی گفتگو می‌کنیم نه برای اینکه آن‌ها پیوند سر راستی

1. (and fallen angels)

2. behaved sadistically

با آموزه‌های جهنم در کتاب مقدس دارند، بلکه برای اینکه بنیادی قیاسی را پایه گذاری نمایم که بتوانیم بر روی آن تفاوت گذاری خودمان از خردمندان و مسخره آمیز را دریابیم.

پس، چه دلیل‌هایی برای ایجاد انگیزه‌ی کیفر دادن هست؟ چرا قانون‌شکن‌ها را روانه‌ی زندان می‌نمایند؟ چرا دانش‌آموزان بی‌نظم از آموزشگاه اخراج می‌شوند؟ به طور کلی، سه دلیل اصلی برای این پرسش که چرا کسی کیفر داده می‌شود، هست:

- (۱) - برای برپاداشتن یک رویه قضایی که برای جامعه، با خدمت هم چون یک بازدارنده از بزه کاری در آینده، سودمند است؛
 - (۲) - برای جدا ساختن بزه کار از کسانی که حقوق آن‌ها شکسته است؛
 - (۳) - راهنمایی نمودن بزه کار برای سودرسانی به خودش و افراد دیگر.
- بگذارید به طور کوتاه، هر یک از دلیل‌های مجازات کردن را، بازتر کنیم:

بازداری^۱

ما، همه می‌کوشیم که تا جایی که می‌شود زندگی بهتری داشته باشیم. کار می‌کنیم تا دیده‌ها و نادیده‌ها، که هم چون خواسته‌های خودمان می‌دانیم، را بدست آوریم و از بارهای گران بیهوده رها شویم. هرآینه، هر کسی این کنش را به گونه‌ای که سد راه حقوق شخصی دیگران نشود، انجام می‌دهد.

بهر حال، بدبختانه شماری از مردم چنین دیدگاهی را درباره‌ی حقوق همسایگان خودشان ندارند. اقلیت بسیار کوچکی از مردم، در راه شادی خودشان، به طور جدی به حقوق دیگران در جامعه تجاوز می‌کنند. برای نمونه، شاید کسی

1. Deterrence

افسانه‌ی جهنم

پول کس دیگر را بدزد. برای چنین رفتار غیراخلاقی، وی از سوی اکثریت محکوم می‌شود، قانون‌ها برای پاسداری از "رفاه همگانی" هستند. یک قانون، اشاره می‌کند، برای دستبرد زدن به پول می‌باید یک چنین کیفر ویژه‌ای داده شود. بودن بازداشتگاه و زندان، به امیدی این است که افرادی که درباره‌ی تجاوز به حقوق دیگران می‌اندیشند را بازدارد. این بازداری، نرخ بزه کاری را کاهش داده و جامعه از آن سود خواهد برد.

کسانی با سن ۴۰ سال به یاد می‌آورند، زمانی که در دبستان خانم آموزگار چوبش را از روی میز خودش برمی داشت و می‌گفت یاد گرفتی، بچه نخاله کلاس بی گمان، بار دیگر که دهان خود را باز می‌کرد، "یاد گرفته بود." زمانی که، آن بچه نخاله، به مردی جوان ساکتی، فرو رفته در کار کلاسی خودش، دگرگون شد. ترس این بچه نخاله از چوب، بیشتر زمان‌ها از شیظنت‌های آینده جلوگیری می‌کند. گوشمالی دادن به اقلیتی بد رفتار، کلاس منظمی درست می‌کند که همه در آن می‌توانند یاد بگیرند. بازداری قانون یا حد شکنان بالقوه، برای بهتر ساختن شرایط برای اکثریت، یکی از دلیل‌های به کار گیری کیفر هست.

جداسازی^۲

در هر جامعه‌ای، همواره اقلیتی از انسان‌ها هستند، که اگر اجازه یابند آزادانه پرسه زنند، یک دم از زمان را برای زیان زدند به دیگران، از دست نمی‌دهند. برای نمونه، چارلز ماسون^۳ با دستور دادن به پیروانش برای آدمکشی دسته جمعی، بدون شک حقوق شهروندان پیرو خویش را زیر پا گذاشت. مقام‌های مسئول ماسون را هم

1. General welfare

2. Separation

3. Charles Manson قاتل و رهبر فرقه ای در امریکا، هم اکنون زندانی است

چون یک تهدید بسیار خطرناک برای جامعه دانسته که آزاد نمودن این قصاب مشهور بی گمان به کشته شدن شماری دیگری از افراد خواهد انجامید. چون اکثریت افراد جامعه خواستی نیرومند برای کشته نشدن دارند، ماسون "تبعید" شد. اگرچه، شاید نمی‌توانست اکثریت جامعه را بکشد، اگر پلیس وی را از بند آزاد می‌کرد، چه بسا هر شخصی در جامعه با خنجر خشمگین وی از پا در می‌آمد.

گوشمالی دادن - با جدا نمودن-
هم چنین در آموزشگاه‌های دولتی نیز
به کار گرفته می‌شود. رفتارهای زننده
در کلاس، شکستن ابزارهای در
کلاس، یا تهدید و آزار دیگران،
چه بسا به معلق یا اخراج نمودن
دانش‌آموز انجامد. گرایش آموزشگاه
به فرآیند آموزش و پرورش می‌باشد،

"یکی از دلایل نامیرا بودن روح این
است که بسیاری از مردم به آن باور
دارند. همچنین آن‌ها باور دارند که
زمین مسطح است."

مارک تواین (۱۹۱۰-۱۸۳۵) در کتاب
دفترچه یادداشت

کیفر دردرسازان، در این حالت برای از میان بردن فرصت آنان، برای بازداری دیگر دانش‌آموزان یا خراب کردن دارایی‌های آموزشگاه می‌باشد. پس جدا ساختن، برای جلوگیری از تجاوزهای آینده به حقوق دیگران، یک دلیل دیگر برای کیفر دادن، می‌سازد.

بازپروری^۱

افرادی که از کنشی بزه کارانه، گناهکار شناخته می‌شوند، خودشان را بارها پشت میله‌ها می‌بینند. جامعه امید دارد این متجاوزان - کسانی که با تهدید به کیفر شدن، از کنش خویش بازداشته نمی‌شوند - با در بندی ناخوشایند بودن، در آینده، بازداشته شوند.

افزون بر این، بسیاری از زندان‌ها، با آموزش یک حرفه یا صنعت به این متجاوزان، در بازپروری آن‌ها کوشیده‌اند. اگرچه بیشتر نهادهای کیفری، دارای کمبود امکانات مورد نیاز در این زمینه هستند، شمار اندکی، آموزش‌هایی در رشته‌های الکترونیک، تاسیسات^۲ و نجاری برای زندانی‌ها ارائه می‌دهند. پاره‌ای از نهادهای تادیبی^۳، حتی روان درمانی نیز دارند. جامعه امید دارد این متجاوزان، با فراگیری اندیشه‌ها و رفتارهای گوناگون، از کنش‌های بزه کارانه، هنگام آزادی خودشان در آینده، خودداری نموده و از این رو جامعه سود می‌برد. تادیب یا بازپروری دلیل دیگر کیفر دادن است.

این‌ها سه دلیل برای اینکه کسی کیفر داده می‌شود را در بر دارد. بهر حال، باید بپذیریم که بازداری، جداسازی و بازپروری دلیل‌هایی برای کیفر دادن هستند، چون (و تنها برای اینکه) نتایج سودمندی می‌دهند. از این رو، کیفر یک شخص - یا اعلام احتمال آن (یعنی بازداری) که محیط اجتماعی بهتری نسبت به نبودن کیفر می‌سازد، یک دلیل برای بودن مجازات هست.

-
1. Rehabilitation
 2. plumbing
 3. penal institutions

اکنون باید میان اجرای کیفر برای دلیل درست و کیفری که تنها برای انتقام یا شاد شدن از دیگرآزاری انجام می‌شود، تفاوت گذشته شود. بگذارید داستان روشنگری در این به اره بخوانیم :

جانم جونز در یک بعد از ظهر با صدای ضربات شدیدی که به در خانه‌اش می‌خورد، از جا پرید. او به تندی از جا برخاست، تا به مهمان ناشناس خودش خوشامد بگوید.

خانم جونز به همسایه خودش که روی آستانه خانه ایستاده بود گفت، "چه فرمایشی دارید؟" خانم جونز از آن چه همسایه‌اش می‌خواست شگفت زده شد. همسایه گفت، "شوخی را کنار بگذارید، پسر شما یک دقیقه پیش سنگی برداشت و به عمد زد وسط شیشه اتاق نشیمن، من با چشم‌های خودم دیدمش!" خانم جونز عذرخواهی بسیاری نموده و قول داد که پول شیشه نو را بدهد. هم چنین خانم جونز به همسایه خودش گفت زمانی که جانی برگردد بدون شک گوشمالی خواهد شد.

اکنون، در اینجا، پرسشی از شما، چه انگیزه‌ای برای گوشمالی دادن به جانی هست؟ کدام یک از این دو گزاره دلیل را روشن می‌کند؟

(۱) - جانی کیفر خواهد شد، چون عمدی پنجره همسایه را شکسته است.
(۲) - جانی، به امید اینکه در آینده از رفتارهای زیان آور بازداشته شود، کیفر خواهد شد.

شماره ۲، چون هدف سودمندی از کیفر دادن را نشان می‌دهد، دلیل را ارائه می‌دهد: جانی از تکرار رفتار ویرانگر بازداشته خواهد شد. شماره ۱، تنها واقعیت شکستن پنجره را بدست جانی روش می‌کند. بهر حال، دلیلی (یعنی، هدف یا انگیزه‌ای) را برای گوشمالی دادن، روشن نمی‌کند.

اگر گفته شود، پنجره شکسته شده "دلیل" کتک خوردن جانی هست، مانند اشاره نمودن به این است که ما می‌توانیم در زمان به عقب برگشته و از شکستن

افسانه‌ی جهنم

پنجره جلوگیری کنیم، یا به گونه‌ای با گوشمالی جانی می‌توانیم پنجره را درست کنیم. ولی، آیا با کتک زدن جانی این اهداف بدست می‌آید؟ بی‌گمان نه. در حالی که، به روشنی امکان تغییر مسیر رویدادهای آینده - شاید مجازات، جانی را از تکرار رفتارهای خرابکارانه بازدارد- هست، کتک زدن جانی نمی‌تواند و نخواهد توانست واقعیت شکستن پنجره در گذشته را دگرگون سازد. نکته ارزشمندی که در اینجا باید یادآوری شود، این است که "درس گرفتن جانی"، در واقع دلیل قابل پذیرشی برای مجازات نمودن، هست. ولی انتقام‌گیری‌های خشن - تنها به دلیل رویدادهای دگرگون‌ناپذیر گذشته- به خودی خود، یک دلیل قابل پذیرش برای مجازات نیست، چون از این راه هیچ سودی بدست نمی‌آید.

کلیسای ترسایی - هم کاتولیک، هم پروتستان- روضه می‌خوانند که خدا برای کیفر دادن "روح‌های کافر" و "فرشته‌های رجیم" دلیل داشته و برای همین جهنم را آفریده است. اکنون ما منطق، اعتبار و اخلاقی بودن این آموزه را بررسی می‌کنیم.

بازداری

چون سودمندی آماج ساختن یک عامل بازدارنده، جلوگیری از کنش‌های ناخواسته جامعه ستیز^۱ هست و چون این چنین کنش‌هایی برای شخص (یا گروهی) ناخوشایند هست، برای اینکه به بازداری ارزش بدهیم، می‌توانیم این بخش را به دو گونه تقسیم کنیم: (۱) جهنم، برای بازداشتن از گناهان جامعه ستیزی، آفریده شده،^(۱) برای سودرسانی به انسانیت، (۲) جهنم، برای بازداشتن از گناه، آفریده شده، برای سودرسانی به خدا.

1. antisocial

بنابراین، نخستین پرسش پیش رو، چنین می‌پرسد، آیا خدا جهنم را برای سود به انسانیت، با به کار گیری تهدید عذاب دادن در آن هم چون یک بازدارنده از گناه، آفریده است؟

برای بررسی پندار آفرینش جهنم - آن گونه که بسیار گفته می‌شود، سودرسانی به انسانیت - ما باید دریافت درستی از روضه‌ی کلیسای ترسایی درباره انسانیت را دریابیم. کلیسا اعلام می‌کند که اکثریت انسان‌های روی زمین، در آتش بزرگ جهنم خواهند سوخت. زمانی که درخواست سند برای این آموزه آن‌ها می‌شود، رهبران بیشتر به متی ۱۴:۷ ارجاع می‌دهند.

"گرچه زمان مرگ من نزدیک می‌شود،
از مرگ و رفتن به جهنم ترسی ندارم یا
(آنچه بسیار بدتر است) به نسخه مردم
پسند بهشت خواهم رفت. من انتظارم از
مرگ نیستی است و برای دور کردن
همه‌ی ترس‌های احتمالی از مرگ، از
بیخدایی سپاسگزارم."

"از در تنگ داخل شوید. زیرا
فراخ است آن در و وسیع است آن
طریقی که مودیّ به هلاکت است و
آنانی که بدان داخل می‌شوند
بسیارند."

"زیرا تنگ است آن در و دشوار
است آن طریقی که مودی به حیات
است و یابندگان آن کماند."^(۲)

آیزاک آسیموف (۱۹۹۲-۱۹۲۰)
دانشمند و نویسنده در کتاب "درباره‌ی
دین داری" گفتگوی آزاد

کلیسای ترسایی به این پیش‌گویی
"الهی" کتاب مقدس، که گفته بیشتر

انسان‌ها راه نادرست را در زندگی رفته و پی آیند آن، نه به بهشت، بلکه به جهنم خواهد رسید، باور کاملی دارند. پس، چه بسا نتوانیم، این پندار که آفرینش جهنم کوششی برای سود انسان‌ها، از سوی خدایی - با خرد بی‌کران - که پیشاپیش می‌داند اکثریت انسان‌ها به آن دخمه عذاب وحشتناک که گمان می‌شود برای سودمندی انسان‌ها است، خواهند افتاد، را بپذیریم. اگر گمان کنیم، ترس گسترده از جهنم، هم چون کنش‌گری بازدارنده از بزه و "گناه"، برای بشریت سودمند خواهد

افسانه‌ی جهنم

بود، با این پرسش روبرو خواهیم شد: آیا سود بدست آمده از بازداشتن بر بهای رفتن به جهنم برای همیشه و ابد می‌چربد؟ پاسخ: یک نه حسابی.

برای قیاس، بیایید گمان کنیم، کسی شما را برای شام به بهترین رستوران شهر فراخوانده است. وی قول داده، شما را با لیموزین خودش ببرد، با خرج خودش شام بدهد و باده گساری کنید و شما را به خانه بازگرداند. ولی در عوض، برای دست و دل بازی خودش، پافشاری می‌کند برای خرسندی حس آتش افروزی^۱ خودش خانه شما را آتش بزند. گزینه‌های شما (الف) دعوت به شام را پذیرفته، و چون یک پیامد، خاکستر شدن خانه خود را به چشم خویش ببینید؛ یا (ب) برای نگهداری خانه‌ی خود از ویرانی، دعوت را نپذیرید.

بی‌گمان هر کسی، برای پرهیز از زیانی بزرگ (یعنی، خانه خودشان)، دعوت به شام را رد می‌کند. اگر، به هر روی، شما به گونه‌ی گزینشی، تنها واقعیت دعوت نمودن آن نفر از شما به شامی شاهانه را ببینید، آن گاه می‌توانید بگویید دعوت خوبی است. ولی با دیدن موقعیت کلی، می‌باید نتیجه بگیرید، دعوت شدن در مجموع، چون که زیان (یعنی، خانه خودتان) بسیار بزرگ‌تر از دستاورد (یعنی، شام رایگان) هست، سودمند نمی‌باشد.

جامعه انسانی، در داستان ما، البته (ب) را، واگذاری بازداري گناه ضداجتماعی به (الف) گزینش بازداري از گناه ضد جامعه و به همراه آن، پیامد شکنجه شدن در سیاه‌چال آتشین جهنم، برمی‌گزیند. بایستی عذاب جهنم احساس بسیار بدی داشته باشد، باید این گونه باشد، چون زمان ابدی عذاب، حتی بزرگ‌ترین خوبی که به قول معروف (هم چون یک بازدارنده از گناه ضداجتماعی) می‌تواند به همراه داشته باشد، در مقایسه با دوره کوتاهی که به جامعه انسانی خدمت می‌کند، را خنثی

1. pyromaniacal desires

می‌کند. به سخن ساده، بدی داشتن جهنم بر خوبی‌های آن می‌چربد. پس، آفرینش جهنم می‌تواند بنابراین یک زیان خالص برای انسانیت است.

گواه دیگری برای این که آفرینش جهنم هم چون یک کمک کننده به بازدارندگی از گناه ضداجتماعی، به سود انسان‌ها نیست، هست. نخست، مردم ترسان از جهنم، بسیار از کنش‌های شادی آفرین حرام شده از سوی دین، ولی قابل بخشش از سوی جامعه را انجام نمی‌دهند. بدبختانه، افراد عذاب شده دینی، از انجام بسیاری از کنش‌های شادی آور، که تجاوز به حقوق هیچ کسی هم نیست، می‌ترسند. تحمیل چنین مازوخیسم به خویش، هیچ سودمندی ندارد.

دوم، حتی زمانی که فردی دینی "خطر" یکی از این کنش‌های "حرام"، مانند رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج را انجام می‌دهد، بیشتر زمان‌ها باور دارد که برای ابد، در آتش خواهد سوخت. بنابراین وی بدون نیاز و بدون "سود" از نگرانی و بزه رنج می‌کشد.

سوم، خدا، با دانش بی‌کران خودش، باید پیشاپیش بداند، جامعه انسانی، سامانه‌ی کیفری خویش را، که به عنوان یک بازدارنده زیر پا گذاشتن حقوق دیگران است، برپا خواهد ساخت.

چهارم، خدا، هم چنین، باید می‌دانست، بسیاری از مردم به هیچ رو جهنم را باور نخواهند نمود و بنابراین، تهدید به عذاب جاویدان راهی نیست که آن‌ها را از گناه بازدارد.

پس این پرسش: "آیا خدا جهنم را برای سودرسانی به جامعه انسان‌ها، هم چون بازدارنده‌ای از گناه، با تهدید به عذاب در جهنم، آفریده است؟" ما باید پاسخ بدهیم، نه.

در این گام پرسش دیگری به ذهن می‌رسد: آیا خدا جهنم را برای سودرسانی به انسان‌ها، نه لزوماً برای بازدارندگی از گناه و بزه، بلکه برای برانگیختن انسان‌ها به توبه کردن و نجات یافتن بدست عیسی مسیح، آفرید؟

افسانه‌ی جهنم

در پاسخ به این پرسش، باید به یادآوریم که هدف اساسی و نتیجه توبه نمودن، رها شدن از آتش جهنم و رفتن به بهشت می‌باشد. چون کسی نمی‌توانست در جهنم بسوزد، اگر از آغاز آفریده نشده بود و چون گمان می‌شود بیشتر انسان‌ها در این آتش قربانی خواهند شد تا اینکه به خاطر بودن جهنم توبه کنند، پس ما باید نتیجه‌گیری کنیم که هدف آفرینش جهنم سودرسانی به جامعه انسانی نیست.

بنابراین ما باید در پاسخ این پرسش، نه بگوییم. اگر آفرینش جهنم به سود انسان‌ها نیست، آیا می‌شود، هدف آن بهره‌رسانی به خدا باشد، چون با ترساندن انسان‌ها، آن‌ها از کنش‌های که پایه‌گذار اعتراض می‌شود، خودداری کنند. به سخن دیگر، آیا خدا، هرآینه کوشش نموده جهنم را برای انسان ترسناک سازد، تا با فشار وی را به پرستش خودش وادار کند؟ پذیرش این پندار، هم چون یک تصویر دقیق از سرشت خدا، در دیدگاه من، یک ادعای بسیار کفرآمیز هست - این سناریو به طور سربسته می‌رساند که خدا رفتار بسیار بدتری از استالین^۱ یا هیتلر^۲ در اوج خشونت جنگ دوم جهانی دارد، چون استالین یا هیتلر آماج ویژه‌ای داشته که می‌خواستند به آن دست پیدا کنند. به

1. Stalin

2. Hitler

عنوان رهبران ملت خویش، آن‌ها همچنین توان شکنجه نمودن یا کشتن و یا رها نمودن مردم را داشتند. استالین و هیتلر نیز راه بربریت و سنگدلی را برگزیدند چون خواسته‌های آن‌ها بر مهربانی چیره بود و تابع نقشه‌های خودپسندانه خودشان بود. همانند استالین و هیتلر که ناچار به گزینش کشتن، یا نکشتن، شهروندان خود یا همسایگان کشورشان گردیدند، خدا، اگر باشد، ناچار به گزینش بردن، یا نبردن، میلیاردها انسان به جهنم خواهد شد. تاریخ با دلیل‌های خوب به استالین و هیتلر چون انسان زیان‌آور یا دیوانه‌های دیگرآزار نگاه خواهد نمود، چون حکومت مستبدانه غیرانسانی بر ملت‌ها و انسان‌هایی که فرض می‌شود سد راه آماج آن‌ها باشند. اگر ما به این برآیند برسیم که خدا جهنم را بازداری از رفتارهای انسانی که خودش دوست ندارد، آفریده- چون پیشاپیش روشن شده که بیشتر انسان‌ها، هم چون یک پیامد، در آنجا برای ابد عذاب خواهند کشید- بنابراین، ناگزیر می‌باید به این خدا نیز لقب شریر و دگرآزار بدهیم، چون او نیز به همین دلیل انسان‌ها را برای رسیدن به آماج خویش عذاب خواهد داد.

نیازی به گفتن نیست که شماری از کلیساروهای دین دار از این ویژگی ناهنجار "خدای دوست داشتنی" خودشان، خشمگین شده‌اند. آن‌ها همواره ادعا دارند، خدا به هر کس "اراده‌ای آزاد"^۱ (۳)، برای تصمیم‌گیری درباره‌ی سرای ابدی خویش با نپذیرفتن یا پذیرفتن عیسی یا منجی، داده است.

به هر روی، رهبران کلیسا استدلال خویش را، هم زمان با ادعای اینکه خدا دانا به هر چیزی هست: او دارای دانش گذشته، حال و آینده می‌باشد، باطل می‌کنند. از این رو، این واقعیت که بیشتر انسان‌ها "پیامبر را راست گو"^۲ ندانسته (و بنابراین در آتش ابدی خواهند سوخت)- بر خدا، پیش از اینکه تصمیم به آفریدن جهنم

1. "free will"

2. forsake Jesus

افسانه‌ی جهنم

بگیرد، پیش از این که انسان را بیافریند، پیش از اینکه دادن یک روح ابدی به انسان را برگزیند، پیش از اینکه سرنوشت روح انسان‌ها را مشروط به "پذیرش سخن پیامبران"^۱ نموده باشد، و پیش از اینکه تصمیم بگیرد شیطانی بیافریند تا انسان را فریب داده که از پیامبران دل ببرند. به دیگر سخن، اگر، هم چنان که دین دارها باور دارند، خدا به درستی دانش مطلق داشته باشد، پس باید پیشاپیش دیده باشد که "نقشه‌ی بزرگ" وی برای انسان مصیبت‌آمیز هست. با این حال، طبق آموزه‌ی کتاب مقدس، وی نقشه خودش از رستگاری مشروط را ارائه نمود، بنابراین میلیاردها

نفر، کسانی که وی آن‌ها را به آفریده،
"زشت‌ترین و بدترین جنایت‌های که
در تاریخ ثبت شده زیر پوشش دین یا
به همان اندازه، با انگیزه‌های دینی
انجام شده است."
برای ابد گرفتار عذاب جهنم خواهند
شد. بنابراین، مسئولیت هر درد و
رنجی که به سر انسان بیاید، به او
مربوط است.

- مهاتما گاندی (۱۹۴۸-۱۸۶۸)

در کتاب تباهی باورها

کلیسای ترسایی ادعا دارد "عیسی
خداست" نجات بخش دوست داشتنی
و نیک اندیش، که بر سر صلیب مرد،

برای این که انسان را از عذاب ابدی الهی نجات بخشد. ولی چه کسی، می‌شود
پیرسم، تهدید نموده این عذاب را تحمیل خواهد نمود؟ پاسخ درست همان خدا
می‌باشد. پس هرآینه، عیسی قربانی داوری خویش گردید، زمانی که بر صلیب،
همچون جانشین یک قربانی - مراسم قربانی کردن که عیسی خودش را قربانی نمود،
تا بتواند "گناه" را ببخشد - مرد. بنابراین، سراسر نقشه کتاب مقدس برای
رستگاری، تکرار ساختگی (یعنی، فراوانی بی‌خود) است. خدای قادر مطلق و
خیرخواه، می‌تواند به سادگی گذشته را به گذشته واگذار کرده و "کافر" را حتا

1. accepting Jesus

اگر باورهای دینی نادرستی را پذیرفته باشند، ببخشند. اگر ارزانی داشتن بخشش جهانی و بدون شرط، برای خدا شدنی نیست، پس قادر مطلق نبوده؛ توانایی وی مهار شده و با شرایطی که برتر از توانایی وی هستند چرخیده می‌شود. اگر هم می‌تواند همه‌ی "کافر‌ها" را بدون پیش شرط ببخشد ولی نمی‌پذیرد، خیرخواه نیست.

بپندارید، به گونه همسانی، غریبه‌ای تفنگی را به سوی شما می‌گیرد و می‌گوید، "پولت یا جانت." آیا گمان می‌کنید هیئت منصفه، چون به شما "گزینشی آزادانه" داده است، حق تبرئه مرد مسلح را دارد؟

آیا مرد مسلح، پس از اینکه تفنگ را روی سر شما می‌گذاشت تصمیم می‌گرفت زندگی شما را ببخشد، شایسته ستایش و بهشت می‌شد؟ نه، زیرا دست بالا تهدیدی که خود او، بدون پرسش و ناخواسته برای شما به وجود آورده بود، از میان برده است. ولی خدای کتاب‌های مقدس "خدایی مهربان" نامیده می‌شود، چون شمار اندکی مردم را از عذاب جهنم خودش، که بدون درخواست و پرسش، برای انسان فراهم نموده است، "نجات" می‌دهد.

"ولی" ترسایان پاسخ می‌دهند، "بدون ریخته شدن خون قربانی، نمی‌شود گناه بخشیده شود. و خدا تنها خواسته که ما جانی که عیسی بر صلیب برای ما قربانی نمود، را بپذیریم."

می‌توانم بپرسم، و چه کسی این قانون را گذاشته که "بدون ریختن خون قربانی، گناه بخشیده نمی‌شود"؟ پاسخ باز هم "خدا" می‌باشد. اگر به راستی خدا قادر مطلق بود می‌توانست اعلام کند "بدون نوشیدن شراب سبب، گناه بخشیده می‌شود" یا "بدون خالی نمودن باد معده گناه بخشیده می‌شود." اگر خدا قادر

کنایه هایی به کتاب مقدس هست. 1

افسانه‌ی جهنم

مطلق بود، می‌توانست هر کاری که بخواهد، هم چنین بخشیدن بدون شرط همه‌ی "کافرها"، را به انجام برساند.^۱ در واقع، این پندار که خدا، پیش از فرود آوردن بخشش خودش، طلب قربانی می‌کند، اشاره به جانورخویی دستگاه اندیشه در فرهنگ‌های ابتدایی، زمانی که کتاب مقدس نوشته می‌شد، می‌کند. خدای کتاب مقدس از پندارهای انسان تشنه‌ی خون انتقام جو برخاسته است.

اگر خانواده یا دوستان من "در
حکم بدی کنند"، به زودی آن‌ها را
بخشیده و کینه دراز مدتی از آن‌ها به
دل نمی‌گیرم. و با همه‌ی هستی خودم
شرط می‌بندم شما هم همین کار را
می‌کنید. هیچ هدف خردمندانه‌ای در
داد و بیداد کودکانه - یا حتی در
خشم‌های بسیار کودکانه- که در پی
وحشی‌گری و انتقام‌های بی‌خودی
می‌باشد، نیست. افزون بر این، هرگز
تقاضای "ریختن خون قربانی" برای
جبران رفتار "ناشایسته" دوستان یا
خانواده خودم را نخواهم داشت. چنین
"تلافی خونینی" تنها از سوی سران
مافیا، نه از سوی یک هستی با
"مهربانی بی‌کران" خواسته می‌شود.

"از دیدگاه من، پندار خدا شخصی یک
مفهوم انسان‌شناسی هست که نمی‌توانیم
آن را بسیار جدی بگیریم. من هم چنین
نمی‌توانم اراده و هدفی را بیرون از
قلمرو انسانی تصور کنم. دانش
برای ضعیف نمودن اخلاق مورد اتهام
قرار گرفته است، ولی این اتهام دادگرانه
نیست. رفتار اخلاقی یک انسان، باید به
طور موثری بر پایه، همدردی،
آموزش‌های، بستگی‌های اجتماعی و
نیازهایش باشد. نیازی به هیچ مبنای
دینی نیست. هر آینه، انسانی که از ترس
کیفر یا امید به پاداش پس از مرگ
باشد، اخلاق ضعیفی دارد."

- آلبرت انیشتین (۱۹۵۵-۱۸۷۹) در
دین و دانش - مجله‌ی نیویورک تایمز
(۹ نوامبر، ۱۹۳۰)

در واقع اسلام نیز با پیش کشیدن حق الناس و حق الله، تنها توانسته جانور خوبی خدا را تا اندازه ایی از گردن خدا^۱ باز نموده و گردن انسان بگذارد، در این حالت مجری و دادگاه همان خداست تنها به عنوان گرفتن حق مردم از مردم، جهنم را ابدی ساخته و بیماری روانی سادیسزم را در واقع به عنوان مامور و معذور فراموش کرده است.

حتی ما انسان‌های پست دریافته‌ایم که از نگر اخلاقی بسیار ناپسند است که انسان‌ها را به دلیل باورهای دینی آن‌ها، بدون توجه به اینکه چه اندازه باورهای آنان را نادرست ارزیابی کنیم، عذاب داده شوند. برای نمونه، بر خلاف قانون است که به کسی کار یا خانه اجاره ندهیم، چون باورهای آن خانم یا آقا از نسخه خودمان از "حقیقت" تفاوت دارد. بی گمان، خدایی با "عشق و مهربانی بی کران" از انسان‌ها، بسیار بیشتر مهربان و بخشنده هست، تا کمتر مهربان و بخشنده باشد. ولی بر طبق آموزش‌های دینی، خدا خودش بزرگ‌ترین متعصب می‌باشد، چون که بارها گفته شده خدا نقشه دارد که انسان‌ها را برای باورهای ناهمسان دینی، به گونه‌ای ترسناک و ابدی عذاب نماید.

سرانجام، ترسایان مدعی هستند خدا ناچار است کافر را عذاب کند، چون خودش بسیار منزّه است. و این پرسش را نادیده می‌گیرند که چگونه خدای قادر متعال می‌تواند "ناچار" در انجام کاری باشد و نادیده می‌گیرند که سرشت متناقض "عذاب الهی"، سراسر استدلال "خدای منزّه" را خودش به طور فلسفی پوچ می‌کند. خدا را "مقدس" نامیدند بیش از آن که پاپ را یک کاتولیک خوب نامیده شود، معنی دار نیست، هر یک بر تعریفی کنترل دارند که آن را به پایان رسانده‌اند. پاپ، به گونه‌ی گسترده‌ای، توان ساختن آموزه‌های کاتولیک و مسیر آموزش‌های آن را دارد. بنابراین، نامیدن پاپ خودش را یک "کاتولیک خوب" به طور روشنی بی‌خود است - زیرا این گزاره دارای مواردی است که پاپ آن را در گذشته یا بنا بر تعریف سنتی آن، آن گونه پیشینیان وی آن را برپا ساخته‌اند، آن را به پایان رسانده است. به هر روی، نامیدن خدا خودش را "منزه و مقدس" سراسر بی‌خود است، چون فرض می‌شود که خدا بر تعریف "منزه و مقدس" کنترل کامل دارد. گزاره‌ی "خدا منزّه است" نمونه‌ی دیگری از خطای درست‌نمایی^۱ است. با

1. tautological error

افسانه‌ی جهنم

وجود این، ترسایان بدون اندیشه این خطای منطقی را "دلیل تایید" نقشه خدا برای عذاب میلیاردها انسان می‌نامند. پس خدا و هیتلر، در این باور ناپسند، که به طور اخلاقی سزاوار است که انسان‌ها را اگر پیروی دین "نادرستی" باشند، عذاب نمود، مشترک هستند.

اکنون، بگذارید دوباره پرسش اصلی در دستور کار را بازگو کنیم: "آیا آفرینش جهنم، با بازداري از کنش‌های انسانی که خدا از آن خوشش نمی‌آید، در پی سودرسانی به خدا است؟"

به نگر می‌رسد دو پاسخ درست برای این پرسش هست:

(۱) بله، این گونه که، اگر ما نتیجه بگیریم، این خدای استالینی-هیتلری (الف) می‌خواهد هوس‌های خود را برآورده سازد-یعنی، با ترس و تهدید دیگران را به زندگی "دیندارانه" بکشاند- به جای اینکه انسان‌وار رفتار کند، (ب) قادر مطلق توجه ندارد که آفرینش جهنم یک راست عذابی ابدی انسان‌هایی است که او خودش آن‌ها را آفریده است، (پ) زمانی که هشدار می‌دهد "بخشش و فراموش کن" ریاکار است چون او بخشش خودش را مشروط نموده است، (ت) بنابراین، کنش‌های وی درست مانند یک نادان است.

(۲) نه، اگر نتیجه بگیریم که خدا به طور عمدی، با ستم کاری و بدون هدف عذاب را تحمیل نمی‌کند.

جداسازی

آیا خدا جهنم را آفریده تا "رانده شدگان" را از "هدایت شدگان" جدا سازد؟ یکی از باورهای اساسی دین‌دارها این هست که هیچ "گناه کاری" نمی‌تواند از پل صراط^۳ بگذرد. افزون به راین، آن‌ها باور دارند کسانی که (پیامبرها و امام‌ها و) عیسی را به عنوان نجات بخش تکذیب کنند، از نگر خدا "گناه کار هستند. ترسایان "یعنی با منطق" برآیند می‌کنند که انسان‌هایی که عیسی را تکذیب نمایند، نمی‌توانند به بهشت راه پیدا کرده و باید به جهنم بروند. کلیسا می‌گوید خدا نمی‌خواهد حکم کند که "کافر"ها به جهنم بروند، ولی چون او بسیار "ملکوتی"^۴ است، "ناچار است" که کافر را بیرون از بهشت برین خودش نگه دارد.

اگر گمان کنیم که خدا هست و بهشت وی در آسمان‌ها، در جایی که گناه نمی‌تواند وارد شود، هست، بنابراین می‌شود پذیرفت که به دو گونه‌ی غیر جهنمی منطقی، می‌توان "کافر"ها را از "نجات یافتگان" جدا سازد.

(۱) خدا، پس از مرگ "گناه کار" می‌تواند "روح گناه کار" را، مانند پیش از به دنیا آمدنش، نیست کند.

(۲) خدا، پس از مرگ "گناه کار" می‌تواند "کافر" را به جایی دور از بهشت ببرد، ولی جایی که عذاب بی خود انجام نمی‌گیرد.

حتی، هرچند، یک خدا قادر متعال "ناچار" باشد از ورود "روح‌هایی" که "پیامبران را دروغ‌گو" خواندند، به بهشت جلوگیری کند، هر یک از راه کارهای

1. "lost souls"

2. "saved"

3. Heaven's pearly gates

4. holiness

افسانه‌ی جهنم

بالا می‌تواند، به همان هدف‌ها برسد. هیچ نیاز به عذاب‌های وحشیانه یا سادیسمی برای جدا کردن "روح‌های سرگردان" از "نجات یافتگان" نیست.

برای مقایسه، گمان کنید، شما در خانه هستید و با شماری از دوستان دربارهی هدیه‌ای که برای جشن تولد پسر پنج ساله خودتان که به زودی فرا می‌رسد، خریده‌اید، گفتگو می‌کنید. در میان گفتگو، پسر شما به اتاق می‌آید. چون بی‌گمان شما نمی‌خواهید پسر از گفتگوی شما باخبر شود، از دختر خودتان، که بزرگ‌تر هست درخواست می‌کنید که با برادر خودش در جای دیگری بازی کند. چه بسا، دختر و پسر شما به اتاق دیگر خانه رفته تا برنامه‌ی تلویزیون تماشا کنند یا به خانه همسایه برای دیدن دوست خودشان بروند. در واقع، واکنش بسیار افراطی هست اگر دختر شما کوشش کند برای اینکه برادر خودش را از گفتگو دور کند وی را به پشت خانه برده و وی را در بشکه پسماندها که در حال سوختن است، پرت کند. استدلال "جداسازی" کلیسا - از نگر منطقی و اخلاقی - از این داستان ترسناک بهتر نیست.

بنابراین، در برابر پرسش: "آیا خدا جهنم را برای جدا کردن "روح سرگردان" از "نجات یافتگان" آفریده است؟" باید پاسخ دهیم نه، چون این هدف از راه‌های انسانی‌تر نیز بدست می‌آید.

بازپروری

آیا خدا برای بازپروری کسانی که در طول زندگی خودشان از دستوره‌های کتاب مقدس پیروی نکرده‌اند، جهنم را آفریده است؟ ولی این اندیشه که هدف جهنم بازپروری "کافر" است، بی‌درنگ رد می‌شود، چون کلیسا می‌گوید که عذاب برای ابد ادامه پیدا می‌کند. هیچ کس رها نمی‌شود. حتی اگر برای خنده گمان کنیم،

جهنم "کافرها" را به "مراجع" دگرگون می‌سازد، باز هم عذاب جهنم هیچ هدف سودمندی ندارد، چون کافرهای بازپروده شده هیچ گاه به جامعه بر نمی‌گردند که سودی از درست شدن آن‌ها بدست آید. آشکارا، نه جامعه خودش - نه هیچ هستی طبیعی یا فراطبیعی قابل تصویری - از سوختن شدید و ابدی انسان‌ها سودی بدست خواهند آورد.

کوتاه سخن

گفتیم که، کیفر نمودن تنها زمانی که سودی واقعی یا بالقوه برای کسی یا گروهی داشته باشد، دلیلی برای اجرا شدن دارد. در غیر این صورت، کیفر دادن، به انتقامی وحشیانه و بی خود، از سوی کسی که تنها هدف سادیسمی وی، تحمیل رنج به انسان‌ها است، دگرگون می‌شود. افزون به راین، ما درباره‌ی انگیزه‌ی، اگر چیزی باشد، خدا برای آفرینش جهنم اندیشیدیم. هیچ دلیلی پیدا نشد.

به هر روی، صادقانه بگوییم، باید تاکید کنیم، کلیسای ترسایی هرگز ادعا نکرده که آفرینش جهنم برای بازپروری "روح‌ها"، است. گرچه الهیات دان‌ها ترسایی گاه به گاه "بازداری از گناه" و "جداسازی روح‌ها" را بخشی از انگیزه خدا برای آفریدن جهنم به شمار می‌آورند، ولی هرگز این استدلال‌های (معیوب) به تنهایی و یا هم چون دلیل اصلی بودن جهنم، دانسته نشده است.

پس، دلیلی که کلیسا برای عذاب جهنم می‌آورد، چیست؟ از دیدگاه تاریخی، کلیسای ترسایی، خواه کاتولیک خواه پروتستان، به طور پیوسته ادعا کرده‌اند انسان‌ها در جهنم عذاب خواهند کشید، "چون آن‌ها پیوسته در گناه بوده و پیامبران را به عنوان نجات بخش تکذیب کردند."

1. saints

افسانه‌ی جهنم

آیا به واژه‌های "پیوسته بوده"^۱ و "تکذیب کردند"^۲ توجه نمودید؟ این واژه‌ها، همان گونه که به روشنی دریافتید، به گذشته اشاره دارند. به سخن دیگر، این عذاب آتشین جهت‌دار گردیده، حتی بر طبق سخنان کلیسا، به طور انحصاری به متجاوزهای گذشته اشاره نموده و هیچ گرایشی به تاثیرات سودمند در آینده ندارد. بنابراین عذاب جهنم خودش یک پایان بوده و بدون هیچ هدف سودمندی در آینده اجرا شده است.

به سخن ساده‌تر، زمانی که مدافعان ترسایی می‌گویند، خدا "گناه کارها" را در جهنم "چون آن‌ها در گناه به سر برده و عیسی را تکذیب نمودند" عذاب می‌کند، آن‌ها هیچ دلیلی نمی‌آورند. استدلال آن‌ها دلیل خوبی برای بودن جهنم بدست نمی‌دهد. دلیل بدی هم برای آن نمی‌آورند. مدافعان مسیحیت هیچ دلیل یا هدفی را

"بدین سان، باور به نیروی فراطبیعی، چون در گام‌های آغازین پیشرفت انسان خدمتی بزرگ بود، بیش از این نمی‌تواند چون نیازی اساسی دانسته شود، نه برای دادن توانایی شناختن خوبی و بدی در اخلاق اجتماعی، یا نه برای دادن انگیزه‌ی انجام کارهای درست و دوری از بدی."

- جان استورات میل (۱۸۷۳-۱۸۰۶)
فیلسوف، اقتصاد دان، منطق دان و
دانشمند سیاست انگلیسی - در کتاب
سودمندی دین

برای اینکه چرا خدا انسان‌ها را عذاب می‌کند نمی‌آورند. برآیند گریز ناپذیر "دلیل" عذاب جهنم به سادگی "عذاب دادن" - هم چون هدفی پر کینه بی خود - است. ادعای اینکه خدا ناخواسته "ناچار" به عذاب انسان‌ها است، انکار قدرت لایزال و توانایی‌های بی کران خدا می‌باشد. ادعای اینکه خدا "می‌خواهد" انسان‌ها را عذاب کند، رد مهربانی خداست.

1. lived
2. rejected

در هر صورت، جنگی ناسازگار میان آموزه‌ها هست.

به عنوان آخرین استدلال پوشالی، رهبران دینی ادعا می‌کنند، که ما انسان‌ها آن اندازه خرد نداریم که نقشه اصلی خدا را دریابیم. "تنها احمق در قلب خود می‌گوید 'خدا نیست'. ' کتاب مقدس گفتار عالی و بدون لغزش خداست و گرچه ما نمی‌توانیم همه‌ی رازهای خدا را دریابیم، ولی می‌دانیم خدا همیشه ثابت و با دادگری رفتار می‌کند. درست همان گونه که کودکی شاید درنیابد که چرا از سوی پدر و مادری دوست‌داشتنی تنبیه می‌شود، چه بسا ما نیز هدف آخرین خدا را درک نمی‌کنیم. اگر خدا برای عذاب انسان‌ها و شیطان رجیم^۱ جهنم را آفریده پس بدون شک، دلیل خوبی برای انجام آن دارد.

مغالطه‌ی روشنی در این "منطق" این هست که کورکورانه نتیجه‌ای را که باید ثابت کند، می‌پذیرد. اگر شما استدلال خویش را با این پیش فرض‌ها آغاز کنید (۱) که خدایی هست، (۲) او خدای کتاب مقدس مسیحیان (نه خدای اسلامی یا یونانی) هست، (۳) او همیشه رفتار عادلانه دارد، (۴) او قادر مطلق و خرد بی‌کران است، (۵) جهان، زمین، انسان‌ها، بهشت و جهنم را آفریده، و (۶) همه‌ی کنش‌های وی دارای هدف است، پس بدون شک برآیند شما، نتیجه‌گیری "استنباط منطقی" طوطی‌وار همین مقدمه‌هایی، که هم اکنون بدون نقد با ایمانی کور آن را پذیرفته‌اید، می‌باشد. چنین "منطقی" با "اثبات" بودن بتمن، با استناد به گواهی پسر شگفت‌انگیز رابین، یکسان است. نتیجه‌گیری هر کسی که مقدمه‌های "پشتیبان" آن خودشان باورهای تعصب‌آمیز یا اندیشه‌های خیالی باشد، ارزش ندارد.

سرانجام، کلیسا به طور کلی از پرسش حیاتی درخور بودن عذاب، چشم پوشی کرده است: آیا عذاب اندازه بزه است؟ به ویژه قانون اساسی ایالات متحده، کیفر دادن غیرعادی با بی‌رحمی را، هر اندازه که بزه انجام شده از سوی بزه‌کار

1. fallen angels

افسانه‌ی جهنم

شگفت‌انگیز باشد، سزاوار ندانسته است. این بدین معنی است که نمی‌توان حتی قاتل‌های سریالی یا بچه‌بازها را در زمانی که در بند هستند شکنجه شده یا به طور فیزیکی مورد سو استفاده قرار داد. بهر حال درباره خدا، به نگر می‌رسد هیچ اندازه‌ای از شکنجه و عذاب برای خاموش کردن حرص وی از انتقام بسنده نیست. "کافرها" با بی‌رحمی کامل برای همیشه - نه هزار سال، یک میلیون سال یا یک میلیارد سال، بلکه برای ابد - می‌سوزند.

درباره این بیندیشید. بگذارید بینداریم، در طول زندگی یک شخص ویژه شیطان صفت، در سرجمع صد هزار گناه انجام داده است، که برای هر یک از آن‌ها خدا به طور جدا در جهنم شکنجه و عذاب می‌دهد. اگر یک "کافر" برای هر گناهی که انجام داده محکوم به یک سال شکنجه و عذاب پیوسته شود - داوری سادیستک غیرقابل تصور - پس دوره‌ی کیفر وی باید ۱۰۰،۰۰۰ سال نیز طول بکشد. ولی بر طبق آموزه‌های ترسایی عذاب و شکنجه بیش از صد هزار سال طول خواهد کشید، پس کیفر هر گناه می‌باید بیش از یک سال ادامه داشته باشد. اگر خدا برای هر گناهی که یک "گناه‌کار" انجام داده وی را ۱۰۰ سال عذاب کند، عذاب وی می‌باید ده میلیون سال طول بکشد، ولی جهنم بیش از این ادامه خواهد داشت. یعنی ۱۰۰ سال شکنجه و عذاب برای هر گناه کافی نیست. حتی یک میلیون سال عذاب برای هر گناه در برابر عذاب ابدی، چندان زمانی نخواهد بود.

پس اگر شما در روز یکشنبه به جای رفتن به کلیسا تماشای فوتبال را برگزینید، برای همین یکی بیش از یک میلیون سال عذاب خواهید شد. اگر، زمانی که چمدانی سنگین را روی پا خود می‌اندازید، ناله کنید "اه"، آن گاه بیش از یک میلیون سال برای این تک "گناه" عذاب خواهید شد. اگر به دختری که لباس شنا پوشیده بیش از اندازه خیره شوید، بیش از یک میلیون سال برای این کنش غیر خدایی

1. "shit"

عذاب خواهید شد. اگر شما تربیت شده پدر و مادری مسلمان باشید و به جای دین ترسایی به دین آن‌ها بگروید، برای این خداشناسی نادرست بیش از یک میلیون سال عذاب خواهد کشید.

اگرچه خدا، اگر باشد، بدون شک بر مقام‌های دولتی ایالات متحده برتری داشته و جانشین آن می‌شد، با هر تحلیل خردمندانه‌ای، عذاب جهنم غیرعادی و غیرانسانی به شمار خواهد آمد. بهر حال، جفرسون^۱، مدیسن^۲ و دیگر نویسندگان قانون اساسی خودمان نسبت به "پدر مهربان آسمانی" کتاب مقدس مسیحی بسیار بیشتر دلسوزی و مهربانی نشان داده‌اند. آیا شما، پدر و مادر مهربان، کودکان خود را، برای رفتار نادرست، شکنجه داده و به چوب بسته و خواهید سوزاند؟

شاید مسیحیان ادعا کنند که انسان‌های "نجات نیافته"، "پسران خدا" نیستند. پس ولی آیا سزاوار است کودکانی که با شما پیوند خویشاوندی ندارند را آزار دهید؟ من امیدوارم و به شما اعتماد دارم که پاسخ شما نه است. خوب، پس چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟

جهنم هست

این نتیجه بدین معنی است که خدا ترجیح می‌دهد که انسان‌ها را به جای اینکه بدون شرط ببخشد، شکنجه و عذاب نماید. این نتیجه‌گیری به خدا اتهام می‌زند که جهنم را بدون هیچ دلیلی، تنها برای شکنجه و عذاب دادن آفریده است. از این روی، همان گونه که توماس پاین^۳ گفته، درست‌تر است که کتاب مقدس سخنان شیطان نه سخنان خدا نامیده شود. اگر با پندار اینکه خدا هست پیش برویم،

-
1. Jefferson
 2. Madison
 3. Thomas Paine

افسانه‌ی جهنم

من با استواری باور دارم که ادعای کفرآمیز اینکه او جهنم را آفریده، توهین به خدا به شمار می‌آید.

جهنم نیست

این نتیجه‌گیری یعنی اینکه خدا تصمیم به تحمیل شکنجه و عذاب بی هدف و دیگرآزاری به روح‌هایی که آفریده را ندارد. این نتیجه‌گیری اتهام ساختن جهنم را نه به خدا، بلکه به انسان می‌زند. که در برآورد من احتمال بیشتری دارد. همان گونه که روبرت اینگرسل اشاره نموده، افسانه جهنم "هرچه پستی، هرچه کینه توزی، هرچه خودخواهی، هرچه ستمگری، هرچه دشمنی، هرچه رسوایی که قلب انسان می‌تواند جا بگیرد" را نشان می‌دهد. خدا در واقع در پندار خود انسان را آفریده است.

بنیادگرایان ترسای و "خطر" تصویرهای شهوت انگیز اینترنت

"نمی‌توانم باور کنم جاودان بودن انسان را و از نگر من اخلاق تنها نگرش انسانی بدون بودن پشتیبان فرا انسانی در پشت آن است."
- آلبرت انیشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵)، در زندگی نامه او آلبرت انیشتین: روی انسانی

"دین‌های سازمان یافته یک دروغ و عصایی برای انسان‌های سست عنصر، کسانی که نیاز به نیرومندی در بسیار بودن دارند. آن‌ها به مردم می‌گویند، بیرون بروید و در کار دیگران فضولی کنید."
جسی ونترا، کشتی گیر و فرماندار پیشین مینه سوتا در مجله‌ی پلی بوی (نوامبر ۱۹۹۹)

شاید من ساده باشم یا از فرهنگ بهره‌ی چندانی نداشته باشم، ولی به هیچ رو به تاریخ باله‌ی فرانسوی دل بستگی ندارم. به طور کلی چیزی در به اره نمی‌دانم، و نمی‌خواهم در این به اره هم چیزی بدانم. فهرستی از ۱۰،۰۰۰ دلبستگی من هیچ ارجاعی به تاریخ باله فرانسوی ندارد. در واقع من دوست دارم دراز بکشم و چرتی کوتاه بزنم تا اینکه در به اره تاریخ باله فرانسوی بخوانم. من به پژوهش گران و

هنرمندانی که آن جستار را دلکش می‌دانند، ارج گذاشته و قدر دانی می‌کنم. ولی برای خودم، بی خیال باشید. هیچ دل بستگی به آن ندارم. آنچه من به آن دل بستگی دارم، در میان چیزهای دیگر، رایانه هست. نخستین رایانه خودم را در سال‌های آغازین دهه ۱۹۸۰، زمانی که برای نخستین بار برای به کار گیری خانگی معرفی شدند، خریدم. نخستین رایانه من، که از ردیو شک^۱ خریداری شد، ۴ کیلوبایت حافظه داشت - توجه کنید نه ۴ مگابایت - منظور من ۴ کیلو (۴۰۹۶) بایت است. من از بزرگی RAM شگفت زده شده و از پرشتابی CPU دستگاه، که کمی از ۱ مگاهرتز کمتر بود، هراسناک شده بودم. نخستین رایانه من، در بالاترین حالت گرافیکی خودش، می‌توانست هم زمان چهار رنگ ناهمسان را نمایش دهد!

در آن زمان، اینترنت تنها در انحصار چند دانشگاه و مرکز پژوهشی سرآمد بود. هرگز کسی از نت اسکپ، بیل گیتس^۲ یا ویندوز اینترنت اکسپلور چیزی نشنیده بود. تور گسترده جهانی^۳ یک دهه زمان می‌خواست. اینترنت تنها یک محیط متنی بود، که نیاز بود تا کدهای آدرس پیچیده با رنج بسیار وارد شود تا سیستم راهبری گردد. نخستین مودم من، بیشتر زمان‌ها در ۱۵۰ باود^۴ کار می‌کرد، ولی گاه به گاه به شتاب درخشان ۳۰۰ باود دست می‌یافت. از آن روزها - که چندان زمان طولانی به نگر نمی‌رسند - رایانه و اینترنت، به طور باورنکردنی دگرگون شده‌اند، به طور آشکاری نیرومند و (شاید) برای به کار گرفتن یک کم آسان‌تر شده‌اند.

-
1. Radio Shack
 2. Bill Gates
 3. World Wide Web
 4. شتاب انتقال داده ها در ثانیه Baud

در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ هزاران بار به اینترنت وارد شدم و به ده‌ها هزار سایت در سراسر جهان متصل شدم. در همه‌ی این سال‌های گشت و گذار در شبکه، به هر روی، هرگز - حتی یک بار- به سایتی که منبعی از تاریخ باله فرانسوی باشد، متصل نشدم. من اطمینان دارم که بسیاری از این چنین منابع روی اینترنت هست. ولی هیچ گاه خودم را برای جستجو آن‌ها آزار ندادم، زیرا به هیچ روی به این موضوع دلبستگی نداشتم. حتی اگر به طور دقیق هم می‌دانستم کجا را باید بگردم، این کار را نکردم.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، من حتی یک سخن و نگر منفی درباره اینترنت نشنیدم. بدون شک، کاربران اینترنت خودشان همیشه از شتاب پایین و سخت بودن راهبری به سایت‌های گوناگون گلایه داشتند. ولی هرگز، هیچ کس نمی‌پنداشت که اینترنت چیز بدی یا یک نیروی شیطانی باشد. بهر حال، با آغاز سال‌های دهه ۱۹۹۰، بنیادگرای مسیحی - و رسانه‌های خبری جوینده‌ی احساس - آغاز نمودن که اینترنت را همچون خطری برای انسانیت نشان دهند. برای چند سالی ما داستان‌های ترسناکی درباره‌ی به کار گرفتن بسیار اینترنت از سوی تروریست‌ها برای دزدیدن نقشه‌های ساخت بمب اتمی، شنیدیم. به نگر می‌رسید، اینترنت در تدارک برای نابود کردن زمین است. اهمیت ندهید، چون همان نقشه ساخت بمب اتمی در کتاب‌های دانشگاه هست. چون اینترنت یک پیک است، به نگر می‌رسید این داستان‌های توطئه آمیز بسیار بدشگون‌تر و پیامدی با احتمال بسیار بیشتری برای از میان رفتن زمین دارند. اینترنت از سوی شهروندان متوسط، کسانی که از آنچه چیزی درباره آن نمی‌دانستند، ترس داشتند، کمتر درک می‌شد.

داستان‌های ترسناک پس از این، که درباره‌ی اینترنت دور می‌زد، چنین بود که میلیون‌ها آدم کش، آدم ربا و بچه باز، پشت پایانه‌های رایانه‌ها در کمین نشسته، آماده‌ی یورش به هر یک از اعضای خانواده شما که روی خط^۲ می‌رود، هستند. این گونه گمان می‌شد، که این غارتگران خشن، همگی نابغه‌های رایانه‌ای بودند که به سادگی نشانی خانه شما را با دیدن نشانی ایمیل شما پیدا می‌کردند. با به کارگیری داده‌های پنهان، این پنهان شدگان اینترنتی می‌توانستند، به خانه‌ی شما رخنه کرده و در هنگام خواب گلوی شما را ببرند. برعکس این صدای ترسان از ناپدیدایان اینترنتی، هیچ اعتراضی به آنچه در کتاب راهنمای تلفن شهر چاپ می‌شود، که نام کامل و نشانی خانه کمابیش از هر کسی که در شهر بود، نداشتند.^(۱)

ولی ترس از بمب اتمی پخش شده اینترنتی و جنایت کاران اینترنتی، با سنگین تهدید یک پله عقب رفته: آن احتمال ترسناک این است که کسی - شاید یک نوجوان "کم سال" مرد - چه بسا اینترنت را برای دیدن تصویر لخت یک زن به کار گیرد!

کمپین‌های راه افتاده با همکاری ترسایان محافظه کار، مایه آن شد که در ۱۹۹۵ کنگره ایالات متحده قانون ارتباطات شایسته^۳ (CDA) را تصویب نماید. قانون ارتباطات شایسته حفاظت "خردسال‌ها" را از "تهدید" تصویرهای شهوت انگیز اینترنتی را پیگیری می‌کرد. افزون بر این، پخش کنندگان نرم افزارها و فراهم کنندگان خدمات اینترنتی آغاز به ارائه نرم افزارهای جلوگیری کننده از سایت‌های که پنداشته می‌شد "برای خردسال زیان آور" هستند، نمودند. نرم افزارهایی همانند نت نانی، سایبرپاترول، سایبرسیتر، اینترنت فیل تر و سورف واچ صدها هزار نسخه به

1. pedophiles

2. online

3. Communications Decency Act

پدر و مادرائی که نگران به کار گیری بدون نظارت رایانه از سوی کودکان خویش بودند فروختند. هزاران وب سایت با گرایش جنسی آغاز به بازرسی بزرگسال بودن، یک سیستم بازبینی سن برای اجازه ورود ندادن به خردسالان، نمودند.

دونا ریس هوکس^۱، کسی که هیچ اندیشه‌ای از خوابیدن با هیچ مرد زن داری نداشت "از پیش برای کاخ سفید برگزیده شده" خانم سخنگوی برای مدارا بس است، یک گروه از دوباره به دنیا آمدگان ترسایی که کوشش داشتند "پاسدار کودکان ما از خطر دیدن تصاویر شهوت انگیز اینترنتی باشند"، بود.

"پیشگامان و ماموران دینی دلیل اصلی بیشترین دشواری‌ها و جنگ‌ها در سنجش با دیگر گروه‌های انسانی بوده‌اند."

-ادگار آلن پو (۱۸۴۹-۱۸۰۹)
نویسنده

آیا به راستی دسترسی کودکان به تصاویر شهوت انگیز اینترنت بدی دارد؟ و اگر بدی دارد، ما هم چون یک بزرگسال، نباید با توانایی بکوشیم از دیدن تصاویر شوت انگیز که تنها برای بزرگسال‌ها است از سوی کودکان تاثیرپذیر جلوگیری کنیم؟

پاسخ به این پرسش‌ها چنین هست: (۱) نه مسئله‌ای نیست؛ و (۲) ما نباید کوششی برای "جداسازی کودکان"^۲ از اینترنت بنماییم. زمانی که من از اینکه نباید کودکان را از اینترنت جداسازی نمود دفاع می‌کنم، نمی‌کوشم که یک ضمیمه

1. child-proof

2. First Amendment

بنیادگرایان ترسایی و "خطر" تصویرهای شهوت انگیز اینترنت

نخست^۱ یا رد بنیادی با قانون اساسی به سانسور دولتی وارد کنم. هرچند من با دل بستگی بسیار اظهار دادگاه عالی ایالات متحده را که درباره قانون ارتباطات شایسته (CDA) گفته، برخلاف قانون اساسی است می‌ستایم، ولی در زمینه‌ای به طور کامل متفاوت، چون من باور دارم که سانسور اینترنت برای پاسداری از کودکان خودمان از "آسیب" خیالی، هم غیرضروری و به طور کامل غیر تولیدی است.

واقعیت قاطع، درست - و دیدگاه ثابت- درباره کودکان و تصاویر شهوت انگیز این است که آن‌ها تمایل جنسی^۲ ندارند. به سخن دیگر، کشش کودکان به سوی وب سایت‌های با محتوی جنسی به اندازه دل بستگی من به تاریخ باله‌ی فرانسوی می‌باشد: هیچ. به همین دلیل، هر گونه کوشش پر سر و صدای همگانی برای پاسداری کودکان از دیدن تصویرهای شهوت انگیزی اینترنتی به احتمال به ایتروژنیک^۳ می‌انجامد. "ایتروژنیک" یک اصطلاح گنگ بوده و به طور کلی به بیماری‌هایی که با درمان دکترو داروهای داده شده از سوی وی، انسانی را دچار می‌کند، گفته می‌شود.

برای آن اندازه کوچکی که کودکان به سوی وب سایت‌های بزرگسال کشیده می‌شوند، این کشش شهوت نبوده بلکه کنجکاوی است- کنجکاوی که از گفتگوهای بی پایان خودمان و کنایه زنی‌های عمومی درباره شهوت درست می‌شود. بزرگسالان اخلاقی جهادگر^۴ در کودکان کشش به سوی وب سایت‌های که به طور طبیعی کودکان از آن‌ها دیدن نمی‌کنند، را بیدار می‌نمایند. خبرگان روان شناسی

-
1. Constitutionally
 2. libido
 3. iatrogenic
 4. Morally crusading adults

کودک - هم ژان پیاژه^۱ و هم زیگموند فروید^۲ - دهه‌های پیش نشان داده‌اند که کودکان یک دوره طولانی نهفتگی جنسی، که در آن هیچ گرایش جنسی ندارند، دارند. این دوره نهفتگی جنسی با یورش بلوغ در آغاز تا میانه نوجوانی به پایان می‌رسد.

پذیرش یا درک این که، بچه‌ها انگیزش یا پندارهای خوشی جنسی ندارند، کمابیش از نگر بزرگسالان، به ویژه بزرگسال مرد، غیرممکن است. مردان میان سال کمابیش به پندارهای جنسی وسواس دارند. همین طور گرایش دارند چهارچوب روانی و رفتاری خویش را به دیگران، هم چنین کودکان، فرافکنی نمایند. برای بزرگسالان به معنای واقعی دشوار است تا باور کنند که کودکان به طور واقعی هیچ زمانی را بدون درگیری در پندارهای شهوانی می‌گذارند. به طور دقیق، چون پندارهای شهوانی به طور طبیعی در دوره‌ی نهفتگی کودک رخ نمی‌دهد، بیشتر - نه همه، بلکه بیشتر - گزارش‌های بزرگسالان از سواستفاده جنسی کودکان درست است. مگر اینکه همه پاسخ‌های این پندارهای خیالی از سوی یک روان شناس یا پژوهش گر اجتماعی ناپخته فراهم شود، تصوره‌های و خواسته‌های جنسی به طور کامل در کودکان نیست تا هنگامی که بلوغ آغاز شود. گرایش برای دانلود تصویرهای برانگیزنده رایانه‌ای، همچنین به طور کامل در دوره پیش از بلوغ کودکان غایب است. بگذارید به طور ثابت در اندیشه خویش نگه داریم که وب سایت‌ها بدون توجه به درون‌مایه آن‌ها می‌باید به طور فعال از سوی کاربر رایانه برگزیده شود. تنها چیزهایی که ناخواسته بر روی نمایشگر شما پدیدار می‌شود تبلیغات و پیام‌های رخدادی نادرست است.

1. Jean Piaget
2. Sigmund Freud

پیش از این اشاره نمودم، در طول دو دهه به کار گیری اینترنت از سوی من، هرگز به حتی یک سایت که به تاریخ باله فرانسوی ارجاع دهد، حتی با این که بدون شک چنین سایت‌های هست، نرفتم. هیچ قانون تصویری کنگره جلو دیدن چنین مطالبی را از من نگرفته بود. هیچ نرم افزار "بازدارنده" یا بررسی بزرگ سال بودن بر من نظارت نداشت. و هیچ گروه سیاسی یا دینی کوشش نکرد مرا از وارد شدن به این سایت‌ها بازدارد. کمبود دل بستگی سرشت خود من به مراتب بهترین "پاسدار" از دیدن باله بود.

بهر حال، فرض کنید کنگره قانونی به نام قانون شایستگی باله فرانسوی، تصویب نماید. من فکر می‌کنم کنجکاوی من ناگهان بیدار می‌شود. پیندارید که شرکت‌های نرم افزاری و فراهم کنندگان خدمات اینترنتی با شتاب کار نموده تا من رازهای باله را درنیابم. و گمان کنید که مفسران و فعالان دینی بدون ایست درباره "خطرهای" دسترسی من به وب سایت‌های باله فرانسوی، روضه می‌خوانند. گمان کنم، چه بسا شب‌ها بیدار دراز کشیده و شگفت زده باشم که این همه هیاهو برای چیست. بار دیگر که من وارد اینترنت می‌شوم، گمان می‌کنید برای چه سایتی جستجو خواهم نمود؟ باز هم گفته شود، هر "دشواری" گمان شده‌ای از دست یابی کودکان به تصویرهای شهوت انگیز اینترنتی سراسر ایتروژنیک، به علت پاسداران درمانگر اخلاق، می‌باشد.

ما به سادگی می‌توانیم درباره نمونه‌های بی شمار که "درمان" اخلاقی مایه "بیماری" شده‌اند به اندیشیم. یکی از برنامه‌های تلویزیونی که در همه‌ی دوران آن را دوست داشتم، برنامه عروسی کرده و کودکان^۱ در ۱۹۸۷ بود، که بدون شک هر قسمت آن پر بود از کنایه‌های جنسی و خواهش‌های شهوانی شرم آور، ولی به

1. Married with Children

سوی همسر شخصیت نمایش نبود. زمانی که تلویزیون فاکس نخست در ۱۹۸۷ به پخش برنامه عروسی کرده و کودکان پرداخت، رتبه خودش فرو افتاد. هیچ کس آن را تماشا نکرد، و فاکس طرح کنار گذاشتن برنامه را گذاشت.

سپس خانمی، افسوس، که نام وی را نمی‌دانم، آغاز به نشان دادن خشم خود به طور همگانی درباره نمایش جنسی، نمود. وی نامه‌های بسیاری نوشت. کوشش نمود تا پشتیبان‌های نمایش را از ادامه‌ی تبلیغات خودشان بازدارد. وی دسته‌های مخالف را سازماندهی نمود. پیامد آغاز جلب توجه همگان به برنامه عروسی کرده و کودکان بود. و نمایش برنامه برای ده فصل ادامه پیدا نمود. اگر من تنها نام این خانم مقدس را می‌دانستم، بی‌گمان یک کارت سپاسگزاری برای همکاری ضروری وی، در پخش برنامه دوست داشتنی خودم، می‌فرستادم.

نمونه دیگر: من به طور دلخواه در شهرک کوچکی در قلب آپالاش زندگی می‌کنم. در ۱۹۹۷ کوکلوس کلان^۱ اعلام نمود برای راهپیمایی در پارک محلی برنامه ریزی دارد. این راهپیمایی دور از هر ناحیه جمعیتی یا شهرک، پنج، شش نژادپرست کم سواد، پیچیده در لباس‌های سفید رنگ خود، را به سوی خود می‌کشید. در شهر کسی کوچک‌ترین توجه‌ای به این دیوانه‌ها نداشت، به حال خویش، با پیام نفرت انگیز، رها شده بودند.

به هر روی، سیاستمداران محلی آهنگ بی‌بار نمودن این اجتماع برپا شده از کلان را داشتند. نخست، مقام‌های محلی کوشش نمودن هم‌خوانی این گردهمایی را با قانون اساسی به چالش بکشند. زمانی که در این کار شکست خوردند، در پی سازماندهی راهپیمایی گسترده‌ی مخالفت آمیزی در سراسر همان پارک اجتماع کلان‌ها بودند. پیامد آن چنین بود، برای ماه‌ها هر روز روزنامه‌ها در عنوان صفحه نخست، به شرح جزئیات کشمکش بر سر اجتماع برنامه ریزی شده‌ی کلان‌ها

1. Ku Klux Klan

بنیادگرایان ترسایی و "خطر" تصویرهای شهوت انگیز اینترنت

پرداختند. و، بدبختانه، شمار اعضای کلان، بیش از پیش رشد نمود. پاداش پوشش رایگان روزنامه‌ها و تلویزیون داده شده از سوی سیاستمداران محلی را، میلیون‌ها دلار نمی‌توانست را برای کلان‌ها بخرد. این جا نکته این است که شما نباید توجه مردم را به سوی جستاری که نمی‌خواهید آن‌ها ببینند، بکشید.

حتی اگر پذیرفته شود که کودکان شهوتی برای موضوع‌های شهوانی ندارند - و این تبلیغات ضد شهوت تنها به کنجکاوای کودکان دام می‌زند- باز هم پرسش پابرجا هست: درباره‌ی نوجوانان بالغ شده چه؟ آیا آن‌ها به طور فعال تصویرهای شهوانی را به دلخواه خویش جستجو نمی‌کنند؟

در اینجا پاسخ بستگی کامل به جنسیت نوجوان دارد. زنان، خواه نوجوان خواه بزرگ‌سال، بسیار کم با تصویرهای شهوانی برانگیخته می‌شوند. چه بسا مردان پندارهای بیهوده‌ای درباره این که میلیون‌ها زن در شبکه در جستجو تصاویر آلت مردانه هستند، داشته باشند، ولی چنین باوری نا آشنایی اساسی با روان شناسی زن را نشان می‌دهد. تصویرهای شهوت انگیز کمابیش از سرگرمی‌های ویژه مردان است.

بنابراین اگر ما شهوت‌رانی زنان و کودکان را از "دشواری" فرض شده تصویرهای شهوت‌انگیز اینترنتی کنار بگذاریم، سپس گروه باقی مانده جمعیت شناسی گروه نوجوانان مرد تازه بالغ شده است. این گروه دربرگیرنده مردان کمابیش میان ۱۳ تا ۱۷ ساله هستند، که بلوغ و رسیدگی جنسی را تجربه نموده‌اند، ولی هنوز از نگر قانونی "زیر سن قانونی"^۱ هستند. آیا این مردان با تصویرهای زنانه در شبکه در "خطر" هستند؟

1. underage

زمانی که این از دیدگاه تاریخی دیده شود، به سختی می‌توان باور نمود که به طور واقعی مردان نوجوان با تصویرهای شهوانی، آسیب ببینند. بگذارید یادآوری کنیم که در سراسر ۹۹ درصد از تاریخ انسانی، مردان همین که به بلوغ رسیدند، از آغاز تا میانه نوجوانی، آغاز به کنش جنسی^۱ می‌نمایند. همه‌ی گونه‌های دیگر جانوری، از زمانی که به طور فیزیکی توانمند شدند، درگیر رفتارهای جنسی می‌شوند. در زمان‌های گذشته، نوجوانان به طور معمول ازدواج نموده، بچه‌ها را بزرگ کرده، پیشه‌ور بوده، سوداگری کرده یا گاهی ملتها را رهبری می‌کردند. کتاب *دانشنامه‌ی جهان*^۲ نوشته، "بیشتر نوجوانان به طور روانی، با شتابی که از سوی جامعه خودشان کارگزاری می‌شود، بالغ می‌گردند." دلیل اینکه، امروزه، اندیشه کنش جنسی در آغاز نوجوانی ما را از ترس به نفس نفس می‌اندازد، این است که انقلاب صنعتی^۳ آموزش رسمی را در سال‌های نوجوانی ناچار ساخته است. امروزه، ما به درستی هر زوج نوجوانی که از دبیرستان برای ازدواج یا بچه داشتن اخراج می‌شوند را بی‌پروا می‌دیدیم. انقلاب صنعتی می‌خواهد که ازدواج و کودکان تا پایان آموزش رسمی در ۱۸ سالگی عقب بیفتند.

در طول یک چهارم آخر سده، پیشرفت‌های اقتصادی و فن آوری، آموزشی بیش از آموزش دبیرستان نیاز داشت. بنابراین سن میانه ازدواج به کلی از ۱۸ سال بالاتر رفت. و باز هم، ما هر ازدواج یا بچه‌داشتنی را پیش از پایان یافتن دانشگاه در سن ۲۲ سالگی نابخردانه می‌به‌بنیم. هم‌چنان که درجه پیشرفت برای اقتصاد فردا بیشتر و بیشتر نیاز می‌شود، چه بسا میانه‌ی سن ازدواج نیز بالاتر رود.

1. copulating

2. The World Book Encyclopedia

3. Industrial Revolution

بنابراین، واقعیت اقتصادی، بیش از هر چیز دیگری، درک ما را از "آسیب" دیدن مردان نوجوان از پندارهای جنسی، سامان داده است. امروزه مردان کمابیش با شکاف باطل ده ساله، از آغاز بلوغ جنسی و میانگین سن ازدواج، روبرو هستند. به هر روی، ژنتیک و هورمون‌های مردان نوجوان امروزی از روزهایی که کنش جنسی در آغاز نوجوانی هنجار پذیرفته شده بود، تفاوتی نکرده است. در طول این شکاف گسترده میان بلوغ و ازدواج نوجوان‌های مرد بارها استمنا نموده و به همین صورت دیدن تصویرهای شهوت انگیز در اکثریت آن‌ها کارگر می‌شود.

دوباره پرسش را مطرح می‌کنم: اگر در سراسر کل تاریخ انسان، مردان نوجوان با نزدیکی کامل^۱ با دیگر هم‌سن‌های خودشان "در خطر" نبوده‌اند، پس چگونه امروزه با دیدن عکس خانم‌ها "در خطر" هستند؟

هیچ بررسی معتبر جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی درباره این پرسش، هیچ تاثیر پرگزندی از تماشای تصویر زن لخت یا از نزدیکی بزرگسالان از سوی نوجوان مرد روشن نساخته است. زمانی که همه دین‌ها و نادانی‌های اخلاقی دور ریخته شود، مخالفان تصویرهای شهوت انگیز اینترنت، برای گواه آوردن تجربی "آسیب" دیدن مردان نوجوان، کسانی که به سادگی تصویرهای شهوت انگیز را چون محرک استمنا به کار می‌گیرند، به طور کامل شکست می‌خورند. سرانجام استدلال‌های ضد شبکه‌های تصویرهای شهوت انگیز همانند استدلال‌های ستیزنده با استمنا، هست: این کار روح القدوس را اندوهگین می‌سازد؛ قلب را سیاه می‌سازد؛ از مردان را تبه‌کارانی دیوآسا می‌سازد.

1. Full penile-vaginal intercourse

دین داران محافظه کار بیشتر زمانها به گزارش کارگروه میز^۱ در کشمکش "اثبات نمودن" که تصویرهای شهوت انگیز به تبه کاری - به ویژه بر علیه زنان - می انجامد. پس بگذارید با اندیشه‌ای باز کارگروه میز، طرح و زمینه، و گزارش آنها که در ۱۹۸۶ پخش شد، واریسی کنیم:

در زمان مبارزه های انتخاباتی ۱۹۸۰، رونالد ریگان^۲ چاپلوسی نموده و پشتیبانی انجمن بنیادگرای ترسای آمریکایی^۳ را بدست آورد. از نگر تاریخی، این دسته رای پشتیبان نامزد دمکراتها در گزینش ریاست جمهوری گردید. ولی در ۱۹۸۰، بنیادگرای از جیمی کارتر^۴ "گناه کار"، کسی که پشتیبان پیوست "شیطانی" حقوق برابر به قانون اساسی ایالات متحده بود، به ستوه آمدند. رد شدن کارتر از سوی بنیادگراها به ویژه کنایه آمیز چون جیمی کارتر بدون چون و چرا یک انسان دین دار پارسا بود، کسی که آشکارا ادعا می‌گردد "دوباره به دنیا" آمده است. در برابر، دیدگاه‌های دینی ریگان، به گونه‌ی نا روشن از سوی ناظرهای انتخاباتی و نویسندگان سخنرانی‌ها، نمایش داده شده بود.

زمانی که ریگان برنده شد، پیروان بنیادگرایی وی چشم به راه بودند رییس جمهور نو، با همه نیرو دستورکار افراطی (یعنی، پایان دادن به همه‌ی سقط جنین، برگشت بی چون و چرای نمازخوانی به آموزشگاه‌های دولتی، ناچار ساختن دبیرستانها برای ارائه "دانش" آفرینش در درس زیست شناسی) آنها را به پیش برد. هر زمان دولت ریگان، گاه گاهی نشانه‌ای کوچکی از میانه روی یا پراگماتیسم در مسائل اجتماعی نشان می‌داد، بنیادگراها آشکارا رییس جمهور را برای "فراموش نمودن دلیل انتخابات" سرزنش می‌کردند.

-
1. Meese Commission
 2. Ronald Reagan
 3. America's Fundamentalist Christian community
 4. Jimmy Carter

بنیادگرایان ترسایی و "خطر" تصویرهای شهوت انگیز اینترنت

بنابراین برای پرتاب استخوانی به دسته جمعیت سرکشان دینی، در ۱۹۸۶ ریگان به ادوین میز^۱ دستور برپا سازی کارگروهی برای بررسی بدی تصویرهای شهوت انگیز، خار دیرینه‌ای در چشم^۲ بنیادگرایان پرتستان، را صادر نمود. ادوین میز، آدمکش مزدور سیاسی، رسوا، سنگدل ریگان بود که پست دادستانی ایالات متحده را چون رشوه سیاسی پر صدایی را گرفت. میز به سختی در رسوایی ایران کنتر^۳، رسوایی ودتک^۴ و نیم دوجین کارهای پست دیگر گرفتار بود. ولی اکنون میز می‌بایستی در جایگاه داوری برای "نادرست دانستن" نشریه‌هایی مانند پپی بوی^۵ و پنتاهوس^۶ می‌نشست.

میز به دقت همکاران خویش را برای رسیدگی برگزید. بالاتر از همه روضه خوان رادیو و تلویزیون جمیز دوبسان^۷، به سختی ضد تصویرهای شهوت انگیز، بود که تمرکز وی درباره‌ی خانواده برای محافظه کاران خشن، افسانه‌ای بود. اگر چه اعضای دیگر چون دوبسان شناخته شده نبودند، ولی به همان گونه زمینه ساز بازتاب دیدگاه میزی بودند. سپس کارگروه، جستجوی خویش را برای یافتن واقعیت راستین درباره‌ی تصویرهای شهوت انگیز در ایالات متحده آغاز نمود.

چون هدف تعیین شده کارگروه

پیوند تصویرهای شهوت انگیز با بزه

کاری بود، چشم داشت بسیاری از

"آموزگاران فرستاده شده دینی، بسیار

آسیب رسان بوده، و از هر جا که رفتند

آنجا را بدتر از زمانی که یافت شده، رها

نمودند."

چارلز دیکنز (۱۸۷۰-۱۸۱۲)

ناظران از اعضای گروه که به دقت آمار بزه کاری را واریسی نموده و با کارشناسان بیرون از کارگروه رایزنی نموده و زمینه‌های پیشین متجاوزان تبه کار را واریسی نمایند. ولی کارگروه به هر روی نگر دیگری داشت. اعضای گروه، به جای شناسایی علت‌های پنهان تبه کاری، تصمیم گرفتند پیش از هر چیز دیگر، خودشان کمی تصویرهای شهوت انگیز را ببینند. بنابراین به درستی یک تریلی پر^۱ از مواد برای بازرسی دقیق کارگروه آورده شد.

اعضای با تماشای بیست و پنج فیلم از کنش‌های آشکار جنسی^۲ آغاز نمودند. (شاید کسی گمان نماید دیدن بیست و پنج "فیلم" این چنینی می‌تواند برای کارگروه تصویر روشنی از جستار اصلی، فراهم نماید. ولی این گونه نبود.) کارگروه میز تصمیم گرفت که نیاز به بررسی فیلم‌های بیشتر دارد. بنابراین آن‌ها فیلم‌های بیشتر - و بیشتر - و بیشتری را بررسی نمودند. هم چنین کارگروه یک بار سنگین و بزرگ از نشریه‌های جنسی را خواسته، همه را یک به یک با دقت بسیار، از آغاز تا پایان بررسی نمود. زمانی که کاوش پایان گرفت، کارگروه کمیته ۲۳۷۰ فیلم، ۲۳۲۳ نشریه و ۷۲۵ کتاب کنش‌های جنسی را بررسی نموده بود - اثبات نمود، دست کم برای محافظه کاران دست راستی که تصویرهای شهوت انگیز اعتیادآور است.

1. literal truckload

2. twenty-five hardcore pornographic films

سپس کارگروه یک چکیده ۳۰۰ برگی از فیلم‌های کنش‌های جنسی که آزمایش نموده بود، چاپ نمود. در میان گفتگوهای کوتاه شده فیلم‌ها این گفتگوها بود: "می‌خواهم آب^۱ تو را بچشم، آب^۱ را بریز در دهانم، می‌خواهم آب گرم بپاشه در دهانم." چکیده کارگروه دارای بازگشت‌های بی شمار این چینی بوده و خودش یکی از شهوت انگیزترین سندهای نوشته شده تا آن زمان بود، یک مرحله نو در نشریات دولتی را تنظیم نمود. (و نشد تا زمان بازرسی جنسی کن استر^۲ یک دهه دیرتر که جمهوری خواهان خودشان را دستی به زمین زدند و خوشی بسیار بیشتری برای نشریات دولتی، درباره‌ی سیگار رییس جمهور در واژن مونیکا لوین اسکای^۳ فراهم نمودند.)

نتیجه گیری که از سوی اعضای کارگروه شد چنین بود، تنها آن‌ها باید اجازه دیدن کالاهای شهوانی را داشته باشند، در حالی که دسترسی هر کس دیگری باید به طور قانونی ناروا گردد. منطقی گفته شده برای یک چنین نتیجه گیری این بود "شهوت مایه جنایت است." ولی کارگروه میز، هیچ گواهی، از هر گونه، برای اثبات نمودن نتیجه شک برانگیز خودشان، که از روز نخست نوشته شده بود، ارائه ندادند. به هر روی کارگروه به هدف رسیده بود: بنیادگراها "پایه رای گیری"، دست کم، آرام شده بودند.

اعضای کارگروه میز، با دورویی، هرگز ترسی از خود نشان نداده که چه بسا آن‌ها خودشان پس از دیدن این همه تصویرهای شهوت انگیز، تبه کار شوند. آن‌ها خودشان را پدران یا شوهران بی نوا ندیدند. نه خودشان را چون بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت همسایه در نگر گرفتند. به هر حال، برای دفاع آن‌ها، من باید یادآوری

1. Cum اسپرم

2. Ken Starr

3. Monica Lewinsky

نمایم هیچ یک از اعضای کارگروه پس از این کار به زندگی تبه کاری پناه نبرد- تنها استثنا خود میز بود. محافظه کاران، کسانی که گفته‌اند "تفنگ‌ها نمی‌کشند. انسان‌ها می‌کشند"، همان محافظه کارانی هستند که به طور پیوسته کالاهای شهوانی را به جای اراده فردا، برای هر تبه کاری گمان کردنی، گناهکار می‌دانند. در سازگاری، محافظه کاران درست کمتر درخواست جلوگیری کالاهای شهوانی و اینترنت را دارند.

من نمی‌گویم همه اعضای دولت ریگان، مانند ادوین میز، هوادار یا با اندیشه بسته هستند. وزیر بهداشت عمومی ریگان، دکتر س. اروت کوپ در راه اصلی بی طرفی دانش بود. برای نمونه، دکتر کوپ، با وجود داشتن دیدگاه‌های شدید ضد سقط جنین، وی امضای گزارش تهیه شده بدست بنیادگراها که می‌گفت سقط جنین مایه آسیب روانی پایدار در زنان می‌شود، را نپذیرفت. کوپ گفت، با وجود بی‌زاری شخصی وی از سقط جنین، هیچ گواهی از آسیب رسیدن پایدار روانی پشتیبانی نمی‌کند.

هم چنین، به طور شخصی کوپ مخالف تصویرهای شهوت انگیز بود. ولی زمانی که به طور مستقیم از وی در به اره درستی آسیب رسانی کالاهای شهوت انگیز پرسیده شد، پاسخ داد "تنها دو کلی گویی درباره کارگر شدن کالاهای "پست" جنسی در روی بینندگان خودش می‌توان گفت: آن مایه‌ای می‌شود که این افراد گمان کنند، رفتارهای گوناگون جنسی بیش از آنچه پیش از این می‌پنداشتند، عادی است و مایه می‌شود که آن‌ها برآورد درست‌تری از رواج رفتارهای گوناگون جنسی داشته باشند." به سخن دیگر، به نگر رسید که کالاهای شهوانی مایه آسیب نشده و در واقع، به طور میانه روی آموزشی بودند. این نتیجه گیری یک وزیر

بهداشت عمومی به شدت محافظه کار، کسی که پایبندی دلاورانه اش به روش دانش جلوی بازگو نمودن خط حزبی خودش را گرفت.

باورمندان دینی هر حقی برای جار زدن اعتراض خویش درباره‌ی کالای جنسی و استمنا دارند. ولی ما باید بدانیم، که اعتراض آن‌ها ریشه در دانش نداشته، بلکه در دین دارد. شک کنید درباره سخنگوی هر دینی که ادعا می‌کند اعتراض به کالاهای جنسی پیوندی به باورهای دینی وی ندارد. زمانی که این خانم جهادگر ادعا می‌کند که می‌کوشد کودکان را از خطرهای اینترنتی پاسداری کند، در واقع آنچه می‌گوید این است که او می‌کوشد "روح" نوجوانان را از جهنم پاسداری نماید. چون این مجاهد^۱ نمی‌تواند استدلال متقاعدکننده برای شنونده‌ی پژوهش‌گر از کتاب مقدس بیاورد، این خانم بایستی "خطری" ساختگی که گمان بشود به طور کامل مستقل از باورهای دینی او است، بیاورد- یعنی، تصویر زن لخت نرخ بزه کاری را بالا می‌برد^۲.

بهترین راهی که من برای "بیرون کشیدن از پناهگاه"^۳ انگیزه راستین جهاد ضد جنسی، گفتن این نکته است که در بسیاری از کشورهای اروپایی، با این که قانون‌های بسیار آزادی خواه تری در باره‌ی کالاهای جنسی دارند، نرخ بزه کاری پایین‌تر از ایالات متحده است. افزون بر این، در کشورهایمانند چین، ایران و عربستان سعودی، که کالاهای شهوانی با مرگ کیفر داده می‌شود، به طور بیزارکننده ای بزه کاری بر ضد زنان عادی است. بنابراین اگر نرخ تبه کاری "پیوند سر راستی" با اندازه کالاهای شهوانی دارد، پس ما باید بی‌درنگ، برای کاهش نرخ بزه کاری همانند اروپا، کالاهای جنسی بیشتری به ایالات متحده بیاوریم.^(۳) در واقعیت،

1. crusader

۲. آن‌ها جلوتر هستند در نگر آیت الله‌های ایرانی تصویر زن لخت نه تنها نرخ بزه کاری را بالا می‌برد بلکه نرخ زمین لرزه و خشکسالی را نیز بالا می‌برد.

3. "smoke out"

به هر روی، انگیزه راستین جهاد ضد جنسی هیچ بستگی با "نرخ بزه کاری" ندارد. این بنیادگرای ترسایی، می‌خواهند به آسانی، دیدگاه‌های دینی خود را به هر کس دیگری، با زور دولت فدرال و مجلس، به هر کس دیگری، تحمیل کنند.

همانندی‌های روانی بسیاری میان بنیادگرای ترسایی و بنیادگرای اسلامی که آیت الله خمینی را در ۱۹۷۹ به قدرت رسانند، هست. هر دوی این گروه‌های بنیادگرا می‌خواهند باورهای دینی خودشان چون قانون خردمندانه زمین^۱ پرستش شود. هر دو گروه در برابر دموکراسی و دیدگاه‌های دیگر سنگدل هستند، زیرا تنها دیدگاه خودشان "از سوی خدا فرمان داده شده است." هیچ یک از این گروه‌های بنیادگرا هرگز آزادی‌گزینش را روا نمی‌دانند، که اجازه دهد به هر کسی تا دیدن یا ندیدن تصویرهای شهوانی را خودش برگزیند. به جای آن، این "بدبختی بزرگ" کالاهای شهوانی باید از روی چهره‌ی زمین پاک شده و همه‌ی این کالای بنجل غیراخلاقی به لعنت ابدی سپرده شود. اگر با فرهنگ سکولار و با پاسداری تاریخی و قانونی قانون اساسی ما، میانه رو نشده بودند، امروزه نیز این متعصبان، همانند نیاکان معنوی خودشان، "جادوگران" را آتش می‌زدند.

یک گام نخست، دارای گواهی خوب ولی کمتر شناخته شده، برای سوزاندن یک جادوگر، آزمایش نزدیک از واژن وی از سوی کشیش یا فرمانده مرد بوده است. با شهوت کامل، مرد انگشتان خودش را برای جستجوی طلسم شیطانی پنهان، درون واژن "جادوگر" نموده و آن را از هم باز می‌نمود. خوشایند بودن این فرایند برای "بازرس‌ها"، یکی از دلایل‌هایی که چرا سوزاندن جادوگرها برای سده‌ها پیگیری شد. شرم آور است که کارگروه میز با شرایط محیط، ناچار در سده ۲۰ برپا گردید. شکی ندارم، سده‌های پیش، کارگروه میز با شادی، برای یافتن جادوگر و طلسم پنهانی با کوششی بی‌مانند، جستجو می‌نمود.

1. Secular Law of the Land

آیا به راستی امریکا بر پایه ترسای، بنیاد گذاشته شد؟

"من باورهای تعصب آمیز ترسای را غیر خردمندانه می‌دانم، در آغاز زندگی، خودم را از مجموعه مسیحیت کنار کشیدم."
-بنیامین فرانکلین (۱۷۹۰-۱۷۰۶)

"هرکسی که تاریخ تایید می‌کند که چیرگی بر آموزش یا دولت از سوی یک نفر به ویژه باورهای دینی، هیچ گاه برای مردم شادی نیاورده است."
-النور روزولت (۱۹۶۲-۱۸۸۴)، در نامه‌ای به کاردینال اسپلمن (۲۳ جولای ۱۹۴۹)

"ما بیشترین آزادی دینی، هم چنین آزادی ناباوری، در برابر هر کشور دیگری در جهان را داریم."
-بیل کلینتون ۱۹۹۶، در گفتگوی ریاست جمهوری، سان دیگو

این روزها، ملاهای سخنان و سیاستمداران جناح راست خشکه مقدس، پیوسته روضه می‌خوانند که "بنیان امریکا بر پایه اصول ترسای گذاشته شده است." آن‌ها به ما می‌گویند، پدران بنیان گزار امریکا همه مسیحیانی دوباره زاده شده‌ی پارسا

بوده که می‌خواستند خدا در هر چهره جامعه‌ی امریکایی پیدا بوده و کتاب مقدس، هم چون بنیاد اخلاقی در قانون و دولت امریکا به کار گرفته شود. ولی، آیا این نو محافظه‌کاران برگ‌های تاریخی راستین را برای ما فراهم می‌کنند، یا یک تاریخ ساختگی بازنگری شده برای رواج سیاست‌های خود آن‌ها، به ما ارائه می‌شود؟ به سخن دیگر، آیا به راستی امریکا بر بنیان ترسایی بنیاد گذاشته شده است؟

تا درجه‌ای ویژه‌ای، پدران بنیان‌گذار امریکا، هیچ گونه وابستگی دینی نداشته، بلکه پرتو کم‌رنگی از فلسفه‌ی دئیسم بوده است، یک سامانه‌ی مردم‌پسند اندیشه در سده‌ی ۱۸ باور به اینکه نیروی فراطبیعی در آغاز جهان را آفریده ولی اکنون پی‌گیر کنش‌های روزمره‌ی آن نبوده یا خودش در کارهای انسان‌ها مداخله نمی‌کند. توماس جفرسون، بنیامین فرانکلین و توماس پین، هم چنین کسانی دیگران در میان آن‌ها، به جای باورهای دینی ترسایی، بیشتر دئیست بوده‌اند.

اگر کسی همه‌ی دوره‌های تاریخی و تبلیغات ترسایی را کنار بگذاریم، در نتیجه یک واقعیت شگفت‌آور و بسیار روشن پدیدار می‌شود: به درستی کشور ما بر پایه دو سند، بر پا شده - یعنی، اعلامیه استقلال^۱ و قانون اساسی ایالات متحده^۲ - که دارای حتی یک واژه درباره ترسایی، اصول مسیحیت یا عیسی مسیح نیست. هم چنین هیچ اشاره به ده فرمان، بهشت، جهنم یا نجات یافتگان نشده است. حتی یک واژه! گزاره‌ی "آن‌ها از سوی آفریدگار خویش دارای حقوق ویژه غیرقابل واگذاری شدند" بیشتر برگشتی به آفریدگار دئیستی، تا خدای ترسایی، است.

روحانیت در دوران انقلاب بارها و بارها کوشیدند تا یک راست منبعی از مسیحیت در قانون اساسی ایالات متحده بیاورند، ولی هر بار از سوی بنیان‌گذاران

1. Declaration of Independence
2. Constitution of the United States

آیا به راستی امریکا بر پایه ترسایی، بنیاد گذاشته شد؟

رد شد. از این رو، بی خود نیست که هیچ منبعی درباره ترسایی یا کتاب مقدس در دو سند بنیادگذاری ایالات متحده امریکا نیست. بدین سان از دیدگاه تاریخی نادرست استری، که ادعا شود امریکا "بر پایه مسیحیت" برپاشده است.

در زمان کشمکش‌های انتخاباتی ریاست جمهوری ۱۸۰۰ جفرسون از سوی سیاستمداران رقیب برچسب "یک زوزه کش بیخدا" خورده بود. توماس پین - نویسنده‌ی کتابچه امید بخش شورش، گزاره‌ی جاودانه‌ی هنرمند و خرد درست "این‌ها زمان‌هایی است که روح انسان به چالش کشیده می‌شود" - یک کتاب کامل، دوره خردورزی (هنوز هم چاپ می‌شود)، که یک راست به سخن خدا بودن کتاب مقدس تاخته و آن را رد نموده است.

شاید در واقع دو "بنیان مسیحیت"، آن زمان که اعلامیه و قانون اساسی را می‌نوشتند، بر پدران بنیان‌گذار کارگر افتاده باشد. یک "بنیان ترسایی" که هنوز در اندیشه‌ها تازه است، روند کشتن "جادوگران" از سوی فرقه‌ای از پروتستان‌های

انگلیسی^۱ می‌باشد. جفرسون در زندگی‌نامه خودش نوشته است، "از آغاز مسیحیت، میلیون‌ها مرد، زن و کودک بی گناه سوزانده، شکنجه، ردگیری یا زندانی شده‌اند."

دومین "بنیان مسیحیت" که در پدران بنیان‌گذار کارگر افتاده بود، سرپرستی مطلق شاه جورج سوم که با رفتاری که از سوی کلیسای

"خواهد آمد روزی که آن گاه بسته شدن راز آمیز نطفه‌ی عیسی، از سوی هستی فراطبیعی هم چون پدر وی، و در زهدان زنی باکره با زاده شدن مینروا در مغز ژوپیتر در یک دسته بندی باشد."

-توماس جفرسون (۱۸۲۶-۱۷۴۳)، در نامه‌ای به جان آدامز (۱۱ آوریل ۱۸۲۳)

1. Puritan

انگلیسی تصویب شد. جادوگر سوزانی و پیوند ناگزیر به کلیسا، پدران بنیان گذار را به کشیدن یک "دیوار جداساز میان دولت و کلیسا" رهنمون گردید، که گذاشت بر اساس دیدگاه هر شهروند، آزاد در دین یا آزاد از دین باشد.

در ۱۹۷۹ ایالات متحده پیمان طرابلس^۱ را قبول نمود که از سوی خود جورج واشنگتن^۲ گفتگو شده و از سوی جانشین وی، جان آدامز^۳ امضا گردید. پیمان نامه روشن می‌ساخت "دولت ایالات متحده، به هیچ رو بر پایه‌های دین ترسایی بنیان‌گذاری نشده است." کنگره نیز یکدل متن این پیمان را تایید نمود.

پس کدام یک را باید باور کنیم؟ ادعای ملاهای منبرهای فرسوده تلویزیونی^۴ که امریکا بر پایه مسیحیت بنیان گذاشته شده است؟ یا شاید باید گمان خوبی درباره جورج واشنگتن، جان آدامز و کنگره‌ی هم رای، در زمانی که دولت ما بر پا شد، داشته باشیم؟ بیاید با دقت این گواهی دادن آن‌ها را بازخوانی نماییم: "دولت ایالات متحده، به هیچ رو بر پایه‌های دین ترسایی بنیان‌گذاری نشده است." (متن اصلی پیمان نامه طرابلس، کمابیش در همهی کتابخانه‌های همگانی یا اینترنت برای آزمایش خود شما در دسترس می‌باشد).

شعار ملی ما به "به خدا باور داریم" تا ۱۹۵۶، ۱۸۰ سال پس از برپایی دولت خودمان دگرگون نشد. هم چنین گزاره‌ی "زیر سایه خدا" به سوگند وفاداری تا ۱۹۵۴ افزون نشده بود.

پس، تبلیغات محافظه کاران امروزی درباره‌ی "مسیحی زاده شدن دولت ما" تنها به همان اندازه گفته‌های رسمی ترسایی درباره‌ی زایش گیتی، نادرست و خودخواهانه می‌باشد. در هر دو مورد، "مردان خدا" سراسر از گواهی‌های در

-
1. Treaty of Tripoli
 2. George Washington
 3. John Adams
 4. Pulpit-pounding TV evangelists

آیا به راستی امریکا بر پایه ترسایی، بنیاد گذاشته شد؟

دسترس چشم پوشی نموده و داستانی افسانه‌ای را احضار می‌نمایند. سپس این داستان را، همراه با سندهای ساختگی پخش نموده، و پیوسته آن را تکرار کرده تا از سوی شهروندان بدون انتقاد پذیرفته شود.

خوشبختانه، به صورت تاریخی، ایالات متحده رهبران خویش را به گونه‌ی دموکراتیک برمی‌گزیند. یک کاندیدای سیاسی، برای برگزیده شدن، بدون توجه به دیدگاه‌های راستین خویش، ناچار است سخنانی بر پایه دیدگاه چیره دینی کنونی بگوید. بنابراین در تاریخ امریکا چه بسا به سادگی به گفته‌هایی بر پایه کتاب مقدس در سخن کمابیش همه‌ی سیاستمداران، برای بدست آوردن رای باورمندان مسیحی، برخورد می‌کنیم. پس تنها با دیدن پشت پرده -در برخوردی خصوصی یا گفته‌های عادی پس از ترک اداره- می‌توان تصویر واقعی تاریخی کشیده شود.

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

"همه انسان‌های اندیشمند بیخدا هستند."
-ارنست همینگوی (۱۸۹۹-۱۹۶۱)، در کتاب بدرود با جنگ افزار

"من بسیار کم با افراد دانشمندی برخورد داشته‌ام که دیدگاه آنان از سوی دین محدود یا کج نشده باشد."
-جمیز بیکانون (۱۸۶۸-۱۷۹۱)

"همه‌ی دین‌ها این گونه هستند- شما به شماری از اصول‌ها باور دارید... انسان به معجزه‌هایی بسیار بالاتر از خدایی که خودش اختراع کرده، دست می‌یابد."
-رود استریگر (۲۰۰۲-۱۹۵۲)، بازیگر، در پلی بوی (۱۹۶۹)

پدیداری کیش طراحی هوشمند^۱

از زمانی که من کتاب جهان بیخدا را در ۲۰۰۴ چاپ نمودم، یک کیش نوین نیرومند ترسایی برای برابری در باره شک‌های خداپرستی و رخنه‌ی آن در امریکا، پدیدار شده است. این جنبش -هوادار فلسفه‌ای که "طراحی هوشمند" نامیده می‌شود، هست- درباره معجزات آن سال‌ها بالای منبر روضه خوانده‌اند، ولی به تازگی بنیادگراها و روحانیون به شدت به آن گرایش پیدا کرده‌اند. به طور مستقیم

1. Intelligent Design

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

گرایش مردم به این جنبش در پیوند با پدیداری کلی سیاسی و دینی در ایالات متحده بوده، و، با اندوه باید بگویم، کاهش چشمگیر پذیرش فرهنگ دانش‌پذیری در میان عامه مردم امریکایی است. در پی گزینش دوباره جورج دبلیو. بوش در پایان سال ۲۰۰۴ جنبش طراحی هوشمند (یا ID) نیروی تازه‌ای یافته و با به کار انداختن بازوی نوی خشن سیاسی خود، کوشیده است با فشار بسیاری کتاب‌های طراحی هوشمند را به کلاس‌های آموزشگاه‌های دولتی ببرد.

همان زودباوری همگانی که زمینی باردهی برای جنبش طراحی هوشمند فراهم می‌کند، رای دهندگان امریکایی را با سادگی به سوی شنیدن سخنان گیرای دینی - درباره‌ی جورج دبلیو. بوش، یاوه‌های گسیخته - از هر سیاستمداری حمال کتاب مقدس که ادعا می‌کنند، "دوباره زاده شده‌اند"، می‌برد. از نگر سیاسی، دیگر چندان دشواری بزرگی نیست که سیاست‌های یک کاندیدا به صلح و کامیابی یا به جنگ و ورشکستی بینجامد. رای دهندگان طبقه متوسط و کم درآمد با شور فراوان از

کاندیداهایی، کسانی که آشکارا تنها هوادار سیاست‌های دارا ترین امریکایی هستند، پشتیبانی می‌نمایند. آنچه ارزشمندتر هر چیز دیگری است، آن است که چه کسی، در میان کاندیداها بیشتر از همه عیسی و پدرش، طراحان هوشمند گیتی، را دوست دارد.

من جنبش طراحی هوشمند را "کیش" نامیدم چون، همان گونه که نشان خواهم داد، طراحی هوشمند از باورهایی پشتیبانی می‌نماید که

جمیز واتسون - برنده‌ی نوبل زیست شناسی و همکار در پیدا نمودن ساختار DNA در مجله‌ی دیسکاوری (جولای ۲۰۰۳)

همانندی کمی با آموزه‌های تاریخی مسیحیت دارد. نه طراحی هوشمند هماهنگ با معنی واقعی - یا حتی استعاره‌ای - هیچ تفسیری از کتاب آفرینش درباره‌ی سرچشمه گیتی و انسان، نیست. از این رو، هدف این بخش به روز رسانی دو چیز است: (۱) رد نمودن استدلال "نو" که بارها گفته نشان می‌دهد طراحی هوشمند گیتی را آفریده، و (۲) برای نشان دادن آن که، حتی اگر طراحی هوشمند با ارزش ظاهری و بدون انتقاد پذیرفته گردد، انگاره‌های اصلی آن برای ناهماهنگی و رسوایی با مسیحیت سنتی بر پایه کتاب مقدس برخورد خواهند داشت - کفری که به نگر می‌رسد شمار کمی از بنیادگراها و ملاها آن را تایید کرده و آن را ارجمند می‌دانند.

پیش زمینه‌ی تاریخی

چه بسا کسی بگوید فلسفه طراحی هوشمند به همان اندازه خود دین کهن هست، چون دین، کمابیش بر پایه تعریف، بایستی برخی از انگاره‌های طراحی هوشمند گیتی را داشته باشد. ولی سرچشمه‌ی اردوگاه طراحی هوشمند کنونی، تازه‌تر است، پس بیایید به کوتاهی بازبینی کنیم، چگونه و از چه زمانی این دسته به هست درآمده و به طور دقیق چه آموزش می‌دهد.

در ۱۸۵۹، طبیعی دان انگلیسی، چارلز داروین، کتاب تاریخی خودش، *منشا انواع*، که مجموعه‌ی گواه‌های گردآوری شده وی برای فرگشت با گزینش طبیعی بود را نشان می‌داد، چاپ نمود. اگر چه داروین در نسخه اصلی هیچ اشاره‌ای به فرگشت انسان نکرده بود، ولی نشانه‌ای آشکار برای انجمن مسیحیان به شمار می‌رفت. شمار کمی از باورمندان دینی می‌دانند که داروین در آغاز می‌خواست کشیشی مسیحی شود، و در دانشگاه کمبریج الهیات می‌خواند. در ۱۸۷۱ داروین کار

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

دیگری چاپ و پخش نمود، *تبار انسانی*^۱، که به روشنی از فرگشت انسان نیز به همان گونه هواداری می‌نمود. از آن زمان، از سوی روحانیت جهان دینی^۲ درباره‌ی چارلز داروین بدگویی نموده، بد نمایش داده شده و خوار گردیده است. اگر چه داروین انسان سرافرازی بود و آرامگاه وی در کلیسای وست مینستر می‌باشد، یادآوری کوچکی از نام وی، کام بنیادگرایان دین دار را تلخ می‌نماید.

زورآزمایی تاریخی و زودهنگام میان فرگشت و مسیحیت در دیتون، تنسی در ۱۹۲۵ رخ داد. به جان اسکوپس^۳، آموزگار زیست شناسی دبیرستان، اتهام آموزش فرگشت - یک "تبه کاری" که خود وی اعتراف به انجام آن نموده بود - زده شد.

با وجود این "دادگاه اسکوپز میمونه"^۴ ادامه یافت و هم چون کاروانی برای نشان دادن دیدگاه‌های دو گروه هم‌آورد گردید. وکیل اسکوپز و هوادار تئوری فرگشت - وکیل مدافع برجسته، کلرنس درو بود. شاکی برای پیگرد قانونی - و هوادار آفرینش گرایی بر پایه کتاب مقدس - ویلیام جنینگز به رایان^۵ وزیر خارجه پیشین ایالات متحده و سه بار کاندیدای ریاست جمهوری دمکرات‌ها

"به خدا باور ندارم، چون به مامان غازه باور ندارم."

کلرنس درو (۱۹۳۸ - ۱۸۵۷)، وکیل دادگاه، در یک سخنرانی در تورنتو در (۱۹۳۰)

-
1. The Descent of Man
 2. world's Christian clergy
 3. John Scopes
 4. "Scopes Monkey Trial"
 5. William Jennings Bryan

بود. هر چند اسکوپز سرانجام محکوم شد و به ۱۰۰ دلار تاوان پرداخت نمود، دادگاه ثابت نمود که بدبختی بزرگی برای روابط عمومی آفرینش گرای می‌باشد. در زمان دادگاه سخنان شیوا در دادگاه گفته شد، نشان داد آفرینش گرای به جای واقعیت دانش بیشتر یک تعصب دینی هست. فرگشت آشکارا از سوی پایه‌های دانش پژوهش‌های زیست‌شناختی پشتیبانی می‌شد. به رایان و آفرینش‌گراها در دادگاه بسیار خوار شده و به رایان در واقع پس از یک هفته از نتیجه دادگاه، ناگهان مرد.

دریافت همگانی از پیروزی فرگشت، به هر روی، کاربردی واقعی را بازتاب نکرد. اگر چه دادگاه اسکوپز، ساختگی بودن بنیادهای کیش دانش آفرینش گرای بر پایه کتاب مقدس را روشن نمود، ولی پیامد در جهان واقعی آن بود که چاپگران کتاب‌ها پس از آن از گذاشتن هر گونه بازگشتی به فرگشت در کتاب‌های دانش خویش، ترس از کنش سخت دشمنی یا تحریم بنیادگراها، هراسان بودند. بنابراین از ۱۹۲۵ تا سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۵۰ آموزشگاه‌های کودکان امریکایی هیچ یا بسیار کم درباره دانش فرگشت آموزش می‌دادند. بدین سان دانش آموزان امریکایی از نگر دانش در پشت دانش آموزان کشورهای پیشرفته دیگر، جاهایی که در آموزش دانش تاکید می‌شد، ماندند.

بهر حال در ۱۹۵۷، امریکا زمانی که اتحاد شوروی با پیروزی ماهواره‌ای به فضا پرتاب نمود، یک دستاورد بی‌مانند دانش، تکان خورد. اسپوتنیک یک^۱ بالای سر ما دور می‌زد، امریکایی‌ها را می‌ترساند که برتری دانش شوروی به انداختن بمب اتمی از فضا بر روی شهرهای ما، خواهد انجامید. امریکا با شتاب در کوششی برای گرفتن شوروی برنامه آموزش دانش خودش را بازسازی نمود. بودجه ویژه شده

1. Sputnik I

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

فدرال ایالات متحده برای آموزش ریاضی و دانش دو برابر گردید و کتاب‌های دانش کهنه بازیابی گردید.

با آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰ گواه‌ها پشتیبانی از فرگشت به چنان درجه‌ای از انباشتگی رسید که شاید هیچ کتاب دانشی نمی‌توانست به تئوری داروین اشاره نکند. کتاب‌های نو و به روز شده -دربرگیرنده دانش فرگشت- از سوی دولت در ایالات متحده برای دانش آموزان همه آموزشگاه‌های دولتی خریداری شد. سپس دانش فرگشتی بخشی از برنامه‌های آموزشی آموزشگاه‌های دولتی امریکا گردید.

نیازی نیست گفته شود، آموزش فرگشت در آموزشگاه‌های دولتی با مخالفت شدید اجتماع مسیحیان محافظه کار روبرو شد. برای آنان، فرگشت در آموزشگاه‌ها مانند انگاره‌ای از سدوم و گوموراه بود، و جناح راست مطمئن بود که امریکا با همان سرنوشت رنج خواهد کشید، مگر این که برخی کوشش‌های چشمگیر برای نجات روح ملت ما از کفر داروینی انجام گیرد.

درک این بحران معنوی - یعنی، ناچاری ایست بی درنگ آموزش فرگشت پیش از آن که کودکان ما در آموزشگاه‌های دولتی گمراه شوند - مایه به دنیا آمدن جنبشی به نام آفرینش‌گرایی دانشیک گردید، که پس از آن به زودی نام آن به کیش دانش آفرینش دگرگون گردید. در اصل از سوی یک مهندس هیدرولیک ویرجینیای، هنری موریس^۱، بر پا گردید، کیش دانش آفرینش در جستجوی یافتن روشنگری درباره زمین‌شناسی زمین، هم چنین پیشینه‌ی فسیل‌ها، در چهارچوب تفسیر دقیقی از کتاب پیدایش است.

موریس و پیروان وی با نوشتن ده‌ها کتاب کوشیدن اثبات نمایند، خدا به طور مستقیم بهشت و زمین را تنها در ۶۰۰۰ سال پیش، همان گونه که پیشینه‌ی

1. Henry Morris

تبارشناسی کتاب پیدایش ادعا می‌کند، آفریده است. شش روز هفته آفرینش، همراه با داستان آدم و حوا، هم چنان از سوی کیش دانش آفرینش ادعا شده، به جای کنایه یا اسطوره‌های دینی، واقعیت راستین است. در بلند آوازه‌ترین کتاب، توفان آفرینش، مورس از درستی داستان کشتی نوح کتاب عهد قدیم هواداری نموده و ادعا نموده دانش می‌تواند واقعیت رخ داد این سیل جهانگیر را تایید کند. جنبش دانش آفرینش آشکارا می‌کوشید تا آموزش فرگشت در آموزشگاه‌ها دولتی را با افسانه‌های خاستگاه انسان از کتاب مقدس جایگزین یا پیوست نمایند. مورس و شریک‌ها کوشیدند با قلدری هیئت مدیره آموزشگاه‌های محلی را وادار به خرید و بهره‌گیری از کتاب‌های کیش دانش آفرینش خودشان نمایند.

هرچند بنیادگرای دینی آشکارها، برای این کتاب‌های کیش دانش آفرینش، خدا را سپاس گفتند. ولی بینندگان بی طرف این کتاب‌ها را نه کتاب‌هایی بر اساس دانش بلکه کتاب‌هایی بر پایه کتاب مقدس می‌دانستند. مورس و لژیون وی با پیروزی محدود و زودگذر جاگیری کتاب‌های خودشان در شمار کمی از آموزشگاه‌های دولتی خوشحال شدند. ولی، یورش کیش دانش آفرینش، روی هم رفته، یک شکست و خواری برای باورمندان دینی فرهیخته بود. سراسر بدنه‌ی دانش حرفه‌ای جهان به طور رسمی مخالف آموزش دانش آفرینش، که هم اکنون برچسب شبه دانش رسوا^۱ به آن زده شده است، بوده و به طور باقاعدگی بر ضد آن می‌جنگد. آموزش فرگشت در آموزشگاه‌های دولتی ادامه یافته است. و سرانجام کیش دانش آفرینش یورش را سراسر باخت.

به هر روی، بنیادگراها آماده برای واگذاری به آموزش فرگشت در آموزشگاه‌های دولتی نبودند. پس از یک دوره اندیشه و گروه بندی - و مهلت

1. blatant pseudoscience

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

کوتاهی برای دروغ گویی بیل کلیتون درباره پاچه خواری^۱ - جناح راست چون جورج دبلیو. بوش ریاست دولت گردید، سامان دوباره گرفت. دانش آفرینش "نو شده و بهبود یافته" اکنون دوباره دسته بندی شده، بازاریابی نموده و نامی دوباره گرفته است، "طراحی هوشمند."

کیش نوینی برخاست

به طور کلی، طراحی هوشمند می‌آموزد که جهان ما و زندگی‌های در آن بسیار پیچیده‌تر از آن است که بدون نیروی راهنمایی یک طراح خردمند به هستی در آید.

اگر چه دانش آفرینش نیز به همین گونه باور داشت که برای توضیح پیچیدگی جهان ما به خدا نیاز هست، طراحی هوشمند خودش را با روشی شگفت انگیز و گمان برانگیز خودش را ناهمسان می‌سازد:

لرد برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰)

برنده‌ی انگلیسی جایزه نوبل، ریاضی

دان، فیلسوف و فعال صلح

کیش دانش آفرینش می‌گفت،

کتاب مقدس -هم عهد قدیم و هم

عهد جدید- به معنای واقعی درست

است،

در حالی که طراحی هوشمند ID درست بودن واقعی کتاب مقدس را نمی‌پذیرد. به نگر می‌رسد، رهبران جنبش کنونی طراحی هوشمند با همه‌ی هستی، عهد جدید را پذیرفته‌اند، آن‌ها باور دارند که عیسی به معنای واقعی بر آب راه رفته، به

1. blow job

واقع خوک را از شیطان پر نموده، به راستی درخت انجیر را جادو نموده، در واقع پس از مردن زنده شده و مانند این‌ها. ولی با شمار بسیاری از نوشته‌های روضه خوان‌های طراحی هوشمند چون و چرایی برجا نمی‌ماند که آن‌ها به همان اندازه درستی عهد قدیم را، اگر به طور کامل رد نکنند، نمی‌پذیرند. طراحی هوشمند آشکارا کیهان‌شناسی بیگ بنگ را می‌پذیرد، که اگر با بی طرفی گفتگو شود، هیچ گونه همانندی با داستان آفرینش آدم و حوا در شش روز کتاب پیدایش ندارد. بنابراین با اصول مسیحیت سنتی، جنبش طراحی هوشمند یک کیش است، چون طراحی هوشمند پذیرش آموزه‌ها و تفسیرهای تاریخی کتاب مقدس را رد می‌کند. پس، روضه خوان‌های بازنگرنده نوین گرا طراحی هوشمند در برابر مسیحیت متعارف بر پایه کتاب مقدس هستند.

برای ۲۰۰۰ سال ترسایان از همه گونه -هم کاتولیک هم پروتستان- شرحی که کتاب پیدایش درباره آفرینش داده بود، را باور داشتند. حتی یهودی‌های و بسیاری از غیر مسیحیان آموزه‌های کتاب پیدایش، ۱:۱ "در آغاز، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید" را تایید نمودند. به طور تاریخی، این آیه به گونه‌ی جهانی پذیرفته شده که خدا آسمان‌ها (یعنی، سیاره‌ها، ماه‌ها، ستارگان و کهکشان‌ها) و زمین را در آغاز زمان آفریده است. درستی و معنای این آموزه برای بیست سده آشکار و بدون چون و چرا بود.

به هر روی، امروزه جنبش طراحی هوشمند به طور غیر مستقیم این آموزه کتاب مقدس را رد می‌کند. طراحی هوشمند، برای اعتبار خودش، این واقعیت دانش که گیتی یا "آسمان‌ها" ۸ تا ۱۰ میلیارد سال پیش از ساخته شدن زمین، بوده است. به هر روی، زمین و آسمان‌ها همراه با هم "در آغاز" آفریده نشده‌اند. یک شکاف چندین میلیارد سالی سرآغاز این دو را جدا نموده است. در حالی که من بدون شک از طراحی هوشمند برای رفتن به سوی پژوهش‌های ستاره‌شناسی سده ۲۱ ستایش می‌کنم، باید این نکته روشن کنیم، که برای سازگاری، پذیرش تازه کیهان‌شناسی از

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

سوی طراحی هوشمند درگیری یک راست و چشمگیری با آموزه‌های تاریخی و با گزاره روشن کتاب پیدایش ۱:۱ - یعنی آفریده شدن هم زمان آسمان‌ها و زمین "در آغاز" - پیدا می‌کند. به جای آراسته نمودن این چهارچوب زمانی مورد اختلاف قاطع، آن گونه که رهبران طراحی هوشمند دوست دارند ما انجام دهیم، باید آن را چون کشمکش بنیادی و ناسازگار میان آموزه‌های طراحی هوشمند و کتاب پیدایش، برجسته کرده و بر آن پافشاری نماییم.

"من کسی نیستم که به طور منظم به کلیسا بروم. عناصر ویژه‌ی مسیحیت چیزی است که من باور چندانی به آن‌ها ندارم."

(به طور کلی) اگر، همان گونه که دانش برای ما روشن می‌کند، گیتی به طور کلی ۱۴ میلیارد ساله است و زمین ۵ میلیارد ساله، پس روی هم رفته زمین تنها پیرامون یک سوم از سن کیهان را دارد. در مقایسه بازی فوتبال ۶۰ دقیقه‌ی زمان بازی دارد.

-بیل گیتس

دو سوم این زمان - یعنی ۴۰ دقیقه نخست بازی - درازی زمانی را که کیهان پیش از ساخته شدن زمین بوده است را نشان می‌دهد. آیا درست است که ادعا شود آوردن یک امتیاز تاچ‌دان^۲ در چهلیمین دقیقه بازی - یا پنج دقیقه پیش از آغاز یک چهارم، چهارم - امتیازی بدست آمده "در آغاز" بازی بوده است؟ گمان نمی‌کنم هیچ شخص خردمندی بتواند به راستی پاسخ آری به این پرسش بدهد. به همین صورت هیچ کس نمی‌تواند به درستی هواداری کند که کیهان با سن ۱۴ میلیارد و زمینی با ۵ میلیارد سال هر دو با هم "در آغاز" همان گونه که کتاب پیدایش گفته است، آفریده شده‌اند.

1. فوتبال امریکایی

2. touchdown

در اینجا دو نکته هست: (۱) کتاب پیدایش دارای نادرستی در ۱:۱ است، و (۲) با پذیرفتن این نادرستی و حتی رد آیه آغازین کتاب مقدس، کیش طراحی هوشمند از مسیحیت سنتی بر پایه کتاب مقدس، کناره‌گیری نموده است.

دورویی کیش طراحی هوشمند ID

در حالی که با خودپسندی "لیبرال‌ها" و الهیات لیبرالی " را برای هر گونه بدی که بشود گمان کرد گناه کار می‌دانند، رهبران طراحی هوشمند با دورویی هسته اصلی الهیات لیبرالی را می‌پذیرند - یعنی، باور به اینکه کتاب پیدایش را نمی‌توان به معنای اصلی دریافت. روضه خوان‌های طراحی هوشمند، همانا، ادعا می‌کنند که کتاب پیدایش را همان گونه که نوشته شده باور دارند، ولی، مانند خداپرستان لیبرال که مسخره می‌کنند، درگیر در رنجی، بسیار خطرناک، خمیده به پشت، قوزک پا چسبیده به پشت گوش با پشتک و واروی فلسفی کوشش برای "تفسیر دوباره" کتاب پیدایش برای هماهنگی با دانش نوین دارند. آن گونه که جورج برناردشاو^۱ گفته، "هیچ مردی هرگز باور نمی‌کند که نگر کتاب مقدس آنچه هست که می‌گوید: وی خشنود است که کتاب مقدس آن را که وی در نگر دارد می‌گوید."

برای بیست سده، ترسایی گمان می‌کرد که خدا آسمان‌ها و زمین و همه‌ی گونه‌های زندگی را در زمان واقعی شش روز در هفته آفرینش، آفریده است. هر کسی که درباره‌ی این حقیقت شک می‌کرد برچسب مرتد خورده و در واقع خطر کرده بود که از سوی کلیسا برای کفر شکنجه یا اعدام شود. پژوهش گران ترسایی استدلال می‌کردند، در خود کتاب پیدایش، خود خدا یک تعریف روشن و ویژه از "روز" آن گونه که در شرح آفرینش به کار رفته است، بدست داده است: "و شام بود و صبح بود، روزی اول."

1. George Bernard Shaw

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

-پیدایش ۱:۵

"و شام بود و صبح بود، روزی دوم."

-پیدایش ۱:۸

"و شام بود و صبح بود، روزی سوم."

-پیدایش ۱:۱۳

موسی، نویسنده گمان شده پنج کتاب آغازین کتاب مقدس، سر راست شش روز واقعی هفته آفرینش را به هفته کاری یک انسان، پیوند داده است:

"شش روز مشغول باش و همه‌ی کارهای خود را بجا آور، اما روز هفتمین، سبت‌ی هوه، خدای توست. زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین بساخت و در روز هفتم آرام فرمود."

-خروج ۲۰:۹،۱۱

آیا ما باید باور کنیم که هفته کاری انسانی شش دوره زمین شناسی^۱ دراز داشته - به جای طولانی بودن شش روز واقعی - پیش از آنکه خدا به انسان یک روز برای آسودن در سبت^۲، را اجازه دهد؟ تفسیری دور از معنای واقعی این بند به طور کلی دغل کارانه و سراسر دورویی می‌باشد. افزون بر این، پژوهشگران یادآوری نموده‌اند که واژه "روز" در متن اصلی عبری کتاب پیدایش یوم^۳ بوده، که زمانی که با شماره‌های ترتیبی - یعنی، روز نخست، روز دوم، روز سوم- به کار رود، همواره به یک دوره ۲۴ ساعته به معنای واقعی واژه در سراسر کتاب مقدس اشاره دارد.

1. eons

2. Sabbath

3. yom

بنابراین هرگز هیچ شکی -یا حتی اندیشه‌ای- نبوده که "روز" در کتاب پیدایش معنای "روز" نمی‌دهد. حتی هنری موریس و دیگر پهلوانان دانش آفرینش به طور کامل باورهای خود درباره درست بودن معنای دقیق واژه‌ها کتاب پیدایش را تایید نموده‌اند.

ولی برای پیروان طراحی هوشمند این گونه نبوده است. آن‌ها رد می‌کنند که کتاب پیدایش در معنای دقیق واژه‌ای درست باشد ولی هنوز آن اندازه نیستند که بگویند کتاب پیدایش در معنای واقعی واژه‌ها نادرست است. آن‌ها دیوانه‌وار میان وابستگی احساسی خویش به دین بومی^۱ و شرمساری پذیرش شیطان در باغ بهشت همراه با نجات بخش خودشان بر صلیب، بخش شده‌اند. باورمندان طراحی هوشمند می‌خواهند هم چون پارسایی دین‌دار به شمار آیند ولی بیشتر هم چون اندیشمندان دانش نیز باشند.

روضه خوان‌های طراحی هوشمند از متن کتاب مقدس خودشان شرمسار هستند. آن‌ها، با وجود بازگشت‌های بی شمار کتاب مقدس به "شیطان"^۲، چون از این واژه شرمسار هستند، هیچ گاه در پیشگاه مردم آن را به کار نمی‌گیرند. با وجود بخش‌های بی شماری برای نشان دادن سیمای یک جهنم آتشین به معنای دقیق واژه برای کسانی که ترسایی نیستند، باورمندان طراحی هوشمند هرگز به این دریای آتش اشاره نمی‌کنند، زیرا جهنم و شیطان با بزرگ‌ترین آماج آن‌ها، که خردمند و متمدن پدیدار شدن است، ناسازگار می‌باشد. زمانی که آشکارا پرسیده شود، آیا آن‌ها باور دارند همه‌ی غیر ترسایان جاودانه در آتش خواهند سوخت، رهبران کیش طراحی هوشمند با ادعای "این داوری برای آن‌ها نیست" از زیر پرسش شانه خالی می‌نمایند. همانا، آن‌ها دغل بازترین افراد روی زمین هستند. نپذیرفتن گفتگو

1. local religion

2. "the devil"

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

درباره‌ی سرنوشت بد آتشین غیر ترسایی از سوی کیش طراحی هوشمند، گواهی بر دغل باز نبودن آن‌ها نیست، بلکه گواهی بر شرمسار بودن آن‌ها و کوشش برای نادیده گرفتن و پنهان نمودن آموزه‌های واقعی کتاب مقدس می‌باشد.

به همین روش، کیش طراحی هوشمند "روح القدس"^۱ را کنار گذاشته، هر گونه سخن گفتن آشکار درباره‌ی این اصطلاح مقدس ترسایی را ترک نموده است و تنها گاه گاهی به جای آن واژه‌ی تازه به روز شده‌ی "روح القدس"^۲ را به کار می‌برد. چه بسا با به راه انداختن یک دین نو، با بیرون ریختن بارهای یاوه افسانه‌ای مسیحیت، پشتیبانان طراحی هوشمند آسوده‌تر و درگیری کمتری داشته باشند. ولی با حکومت کتاب مقدس بر اکثریت، آن‌ها - از نگر روانی، احساسی، و مالی - گیر کرده‌اند. بنابراین، آن‌ها کتاب مقدس خودشان را به جای دوباره نوشتن، "تفسیر دوباره" نمایند.

یک ناهمسانی برجسته میان کیش دانش آفرینش و دار و دسته‌ی کیش نوین طراحی هوشمند این هست که اگر ناسازگاری میان دانش و کتاب مقدس پدید آید، کیش دانش آفرینش، با وجود نام خودش، به هواداری کتاب مقدس آن را یا تحریف کرده یا واگذار می‌کند. ولی کیش طراحی هوشمند، به گستردگی، در هواداری دانش کتاب مقدس را تحریف کرده یا واگذار می‌نماید - از دیدگاه من بیخدا، ولی تنها این رفتار که پیام آن‌ها را پیچیده نموده و کفرآمیز به مسیحیت سنتی می‌کند، بی گمان گامی مثبت است.

اگر مدافعان طراحی هوشمند، ناگهان تفسیر خودشان را از متن کتاب پیدایش دگرگون سازند، این دگرگونی آنان پیامد دگرگونی متن پیدایش نیست. آن‌ها الاکلنگی کار می‌کنند، چون جنبش طراحی هوشمند با اندیشه‌های پژوهشی کنونی

1. "Holy Ghost"

2. "Holy Spirit"

پر باد شده و ارزش روشن اندیشی والاتر از هواداری کتاب مقدس می‌باشد. در این مورد ارزشمند، پس هم اکنون طراحی هوشمند سازگاری خودش را با دانش سکولار تایید کرده است.

برای من یکی از گیج کننده ترین نمونه‌ها کیش طراحی هوشمند از ترک کردن کتاب مقدس، کتاب جرالد شرودر^۱ *دانش فراوند*^۲ است. شرودر، در واقع ادعا می‌کند که کتاب پیدایش اشاره به تئوری نسبیت انیشتین دارد! این گونه که پیداست، پهن شدگی زمان^۳ انیشتین شرح می‌دهد که چرا "روزهای" آفرینش در واقع به اندازه دوره‌های زمین شناسی بلند هستند. در جای دیگری از کتاب، شرودر روشن می‌سازد مکانیک کوانتوم می‌تواند برای توضیح تناقض‌های میان کتاب پیدایش و

یافته‌های دانش نوین به کار گرفته شود. چنین تفسیر دوباره‌ای از کتاب مقدس را "سازگار سازی"^۴ نامیدن، بسیار بخشندگی بزرگی است.

افزون بر این، همان گونه که به خوبی در میان فیزیکدان‌ها شناخته شده است، نسبیت و مکانیک کوانتوم هرگاه فراتر از دامنه‌ی خود ردیابی شوند با هم دیگر ناسازگار هستند. پس اگر کتاب مقدس، به گمان، به هر

"اگر خدا می‌خواست مردم به وی باور داشته باشند، چرا منطق را اختراع نمود."

دیوید فهرتی، تور PGA، بازیکن گلف، گزارشگر ورزشی CBS، سایت فهرتی:
<http://www.proourgolfers.com/announcers/feherty>

-
1. Gerald Schroeder
 2. The Science of God
 3. time-dilation
 4. "a stretch"

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

دو نسیت و مکانیک کوانتوم پیوند دارد، پس بخش‌هایی از آن بایستی، سرانجام پس از کامیاب شدن یک تئوری یکپارچه فیزیک، دور انداخته شود. ترک نمودنی کتاب مقدس بدین سان در آینده، به هر روی، برای کیش طراحی هوشمند هیچ دشواری، هر چه باشد، پیش نمی‌آورد، چون هم اکنون بخش بزرگی از کتاب مقدس را برای هواداری از روند سکولار کنونی رد نموده‌اند.

از بسیاری نگرها، رهبران طراحی هوشمند هنوز تصمیم نگرفته‌اند چه را باور کنند یا آموزش دهند. آن‌ها بسیار دوست دارند بگویند انفجار کامبرین^۱، آن گونه که می‌شود پیدا است، فرگشت را رد می‌نماید. انفجار کامبرین به دوره‌ای از پیشینه‌ی زمین شناسی زمین، نزدیک به ۵۷۰ میلیون سال پیش، زمانی که بسیاری از گونه‌های زندگی نخستین بار در ستون زمین شناسی پدیدار شدن، اشاره می‌کند. آیا گمان می‌شود انفجار کامبرین، همان گونه که در کتب پیدایش تصویر شده است، نشانه‌ی هفته آفرینش است؟ رهبران طراحی هوشمند هرگز به ما پاسخ نخواهند داد، حتی با اینکه آن‌ها خودشان با شیطنت امکان آن را فراهم کرده‌اند.

کیش طراحی هوشمند بودن گونه‌های ساده زندگی در پره کامبرین^۲ را تایید می‌نماید و با بیزاری اعتراف می‌کند که در لایه‌های سنگ کامبرین دارای نشانه‌ای نه از خزندگان و نه از پستانداران هست. هر دوی این واقعیت‌ها رو در روی هم زمانی آفرینش همه‌ی گونه‌های زندگی بدست خدا در انفجار کامبرین است. گونه‌های ساده زندگی پیش از کامبرین هست، در حالی که گونه‌های زندگی نوین تا میلیون‌ها سال پس از انفجار کامبرین پدیدار نمی‌شود. ولی چون بیشتر کتاب‌های طراحی هوشمند هیچ گونه کوششی برای هماهنگی فلسفه خودشان با کتاب مقدس نمی‌کنند، ما آزادیم که نتیجه‌گیری خودمان را انجام دهیم. مدافعان هوشمند

1. Cambrian Explosion

2. Precambrian

می‌خواهند ترتیب رخدادهای زمین شناسی در اندیشه‌ها سربسته و بدون ارزش باشد، چون ویژگی‌های آن به سود آنان نیست. آن گونه که پیداست، خدا در زمان پره کامبرین نخست زندگی‌های ساده را آفریده است. سپس در واقع خدا هوس کرده و بسیاری از گونه‌های نوی زندگی را در انفجار کامبرین آفریده است. به هر روی، تنها پس از زمانی دراز، خدا گونه‌های پیشرفته‌تر زندگی مانند خزندگان و پستانداران را آفرید. سرانجام - با مقیاس زمانی زمین شناسی، تازگی‌ها- انسان را آفرید. به سخن دیگر، طراحی هوشمند در واقع پیشنهاد می‌دهد- به گونه‌ای که هیچ ترتیب رخدادی را گفته نشود- که روش پیش رونده‌ی خدا در آفرینش به طور دقیق الگوبرداری خنده داری از فرگشت با گزینش طبیعی می‌باشد!

شکست منطقی کیش طراحی هوشمند ID

اگر فرگشت با گزینش طبیعی برای روشن نمودن پیچیدگی گونه‌های زندگی در سیاره ما بسنده است، پس چرا هواخواهان طراحی هوشمند این روشنگری دانش را رد می‌نمایند؟

بسیاری از بخش‌های پیشین این کتاب چالش‌های پدیدار شده برای تئوری فرگشت از سوی ترسایان بنیادگرا را نشان داده و رد نموده است. چون کمابیش جنبش طراحی هوشمند تنها از بنیادگرهای ساخته شده، رد نمودن فرگشت از سوی آنان با کسانی که هوادار کیش دانش آفرینش بوده که در بخش‌های پیشین گفتگو شد یکسان هست. یک چیزی افزون شده‌ی دیگری که کیش طراحی هوشمند دیگ شبه دانش آفرینش گرایی را هم می‌زند با دو واژه ساده، کوتاه می‌شود: زنجیره پسرو^۱. طراحی هوشمند با به کار گیری -یا به کار گیری نادرست- استدلال

1. backward reasoning

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

بازگشت به گذشته (یعنی پس از رخدادی)، هر رخدادی، شرایط، پیامد، کنش، رخداد‌های تصادفی، چیزها، یا گونه‌های زندگی را به معجزه آسا پیچیده نشان داده و گواهی برای بودن یک طراح خردمند بدانند. این مغالطه‌ی منطقی درست در قلب طراحی هوشمند است. بنابراین در اینجا من برای فراهم آوردن یک انگاره‌ی خوب و روشن از آنچه با "زنجیره‌ی پسرو" در نگر دارم، درنگ نموده و به شما خواهم گفت چگونه تازگی من خودم قربانی این نادرستی منطقی شدم.

چند ماه پیش، دیرنگام در شب مجله‌ای را برگ می‌زدم، در خواب و بیداری در نوشته‌های یک مقاله‌ی جغرافیایی به واقعیتی فریبنده برخورددم. خواندم "کمابیش در کنار همه‌ی شهرهای بزرگ در سراسر ایالات متحده، رودخانه‌ای روان است."

این برای من یک کشف شگفت‌انگیز بود. من گمان کردم، که این بخت بسیار بسیار کوچک به نگر می‌رسد، که همه‌ی این شهرها، هم زمان هر دوی این خوشبختی، یک منبع آب آشامیدنی و ابزار با ارزشی برای جابه‌جایی، را باید داشته باشند. شدنی است که آیا بخشش خدایی در جای‌گیری این همه رودخانه به این خوبی دست داشته باشد؟

پس از آنی سر در گمی خستگی آور، دریافتم در اینجا منطق من سراسر پسرو است. رودخانه‌ها در این جاها، جا نگرفته بودند چون شهرها به آن‌ها نیاز داشتند. بلکه شهرها در کنار رودخانه‌ها برپا شده و بالیده بودند که برای زنده ماندن سکنه‌ها اساسی بوده است. هر چون و چرای در باره این پرسش می‌تواند با توجه به ترتیب رخدادها-نفس رودخانه‌ها آمدن، سپس شهرها برپا شدن- با شتاب حل شود. ولی زمانی که با روش نادرست پسرو، دیده شود، آن گونه که من انجام دادم، جای‌گیری مناسب رودخانه‌ها، کمابیش طرحی معجزه آسا به نگر می‌رسد.

بگذارید انگاره پیچیده‌تری از منطق پسرو نگاهی بیندازیم. گمان کنیم بیرون از خانه شما، یک چاله بزرگ در زمین پیدا شود. گمان کنیم، ریخت بی قاعده‌ی ویژه‌ای دارد. در این چاله چه بسا پیچ خوردگی‌ها، کج شدگی و منحنی‌ها و زاویه‌های نامتقارن فراوانی باشد. پس از بررسی و واکاوی‌های بسیار دقیق، در می‌یابید که برای شرح دانشیک این چاله نیاز به ۱۰۰۰۰ نقطه داده بر روی یک نمودار سه بعدی می‌باشد. شما با رنج همهی این نقطه‌های داده را با به کارگیری نرم افزار CAD (طراحی به کمک رایانه) و سرانجام یک تصویر عالی از چاله بر نمایشگر رایانه خویش می‌سازید. هیچ شکی نیست که تصویر فرآوری شده رایانه‌ای از چاله در زمین شما با طراحی هوشمند انجام شده است.

پس از هفته‌ها کار بر روی چاله‌ی ۱۰۰۰۰ نقطه‌ای، یک توفان تندی پیش بینی نشده چاله شما را با آب پر نموده و در شب هنگام یخ می‌زند. پس از نقشه برداری دقیق این تکه یخ که در چاله درست شده، نتیجه گیری می‌کنید که یک معجزه الهی رخ داده است. چرا؟ چون برآورد می‌شود یخی که اکنون چاله را پر نموده است به طور دقیق همان شکل چاله بی قاعده در زمین شما است. چگونه پیشاپیش چاله می‌دانسته چه شکلی نیاز است باشد؟ این جور بودن همهی این ۱۰۰۰۰ نقطه داده (میان چاله و یخ) بدون چون و چرا همهی قانون‌های احتمال و بخت را به چالش می‌کشد. چگونه بدون کمک طراحی هوشمند بر چاله این اندازه به دقت کار شده باشد؟ شما برآورد می‌کنید که اگر حتی هر یک از نقطه‌های داده تنها دارای دو ارزش ۰- و ۱- باشند، برای اینکه چاله‌ای به شکل این یخ نامنظمی که نگه داشته باشد، یک به هزارها میلیارد می‌باشد. شما نتیجه می‌گیرید که تنها روشنگری ممکن در این باره، این هست که چاله یک طراحی هوشمند بدست یک آفریدگاری فراطبیعی است.

آیا گمان می‌کنید این داستان خنده دار -یا حتی خوارشمردن هوش شما- هست؟ آیا کاستی منطقی آن، چنان آشکار است که هر شاگرد کودکانی بی

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

درنگ می‌تواند نادرستی آن را دریابد؟ باز هم در این نمونه، تاریخچه‌ی رخداده‌ها و منطق آن پسرو است. نخست چاله بوده است، و آب و یخی که پس از آن آمده‌اند ناچار بوده که از شکلی که پیرامون آن‌ها است، پیروی کنند. چاله خودش را پیش از زمان، به شکلی که تکه یخ در آینده باید باشد، دگرگون نکرده است.

چه بسا ما ده‌ها برگ با معادله‌های ریاضی، برای واکاوی هوشمندانه‌ی شکل تکه یخ و شکل چاله، خط خطی کنیم، ولی هیچ معجزه‌ای رخ نداده است. تنها زمانی که منطق ما پسرو هست به نگر می‌رسد که برای شرح درباره‌ی جور بودن شکل‌های آنان نیاز به یک طراحی هوشمند هست.

اگر هر آینه سراسر این سناریو برای شما کمی بچگانه باشد، پس نیروی خرد شما نباید درنگی در رد نمودن بی‌درنگ هسته‌ی اصلی تئوری کیش طراحی هوشمند داشته باشد، چون "دلیل‌های" آنان برای بودن طراحی هوشمند، همان گونه که به روشنی خواهیم دید، بر پایه یک نادرستی روشن از گمان پسرو^۱ هست.

بیشتر استدلال تکرار شده طراحی هوشمند برای بودن خدا، اصل انسانی^۲ نامیده می‌شود - بدین دلیل این چنین نامیده شده که گونه‌ی انسان (anthro) دلیل بودن گیتی و ویژگی‌هایی که آن نشان می‌دهد، هست. به سخن دیگر، جهان - حتی پیش این که زمین و گونه‌ی انسان در روی آن پدیدار شود - به گونه‌ای خویش را با طراحی هوشمندانه‌ی خدا دگرگون نموده که مناسب نیازهای انسان، که میلیاردها سال دیرتر می‌آمد، باشد. زندگی در روی زمین به گونه‌ای پیشرفت نکرده یا دگرگون نشده تا با محیط آن جور شود. نه. همه‌ی هستی به خودی خود پیشاپیش بدست پدر عیسی، با ویژگی‌های انسان جور شده است.

-
1. backward reckoning
 2. The Anthrop Principle

به نگر کمابیش کاری بیش از اندازه هست که برای رد کردن این استدلال کیش طراحی هوشمند غیر از این که پرسیده شود: نخست کدامیک آمده است: گیتی یا انسان؟ اگر نخست انسان پیدا شده و سپس جهان هستی آمده - با ویژگی‌هایی که برای زنده ماندن انسان نیاز است - پس باید درباره‌ی این تصادف خوش باور نکردنی شگفت زده بوده و برای طراح خردمند جهان هستی جستجو کنیم. اگر جهان هستی نخست پدیدار شده، و سپس زندگی پس از گسترش پیدا نموده است، روشن است که زندگی ناچار است، چه بخواهد چه نخواهد، با محیطی که خودش را در آن می‌یابد، سازگار نماید. فرگشت از راه گزینش طبیعی روشنگری قانع کننده و فراگیری برای سازگار شدن میان نیازهای گونه‌های جانوری و محیطی که در آن زندگی می‌کنند، بدست می‌دهد. تنها زمانی که منطق ما پرسو باشد، به نگر می‌رسد نیاز به طراحی خردمند است.

ملاهای طراحی هوشمند یک حق بدون چون و چرای برای روضه خوانی درباره این که خدا جهان را برای بهره گیری انسان آفریده است، دارند. پرسش از آزادی آن‌ها در سخنرانی‌های دینی کاری نیست. هم چنین پرسش این نیست که آیا انسان و گونه‌های دیگر جانوری با محیط خودشان سازگار هستند. کمابیش با محیط سازگار هستند، چون به طور سراسری نابودی بسیاری از گونه‌ها که در زمین بوده‌اند را به دلیل *بور نبودن*¹ با محیط خودشان، ریشه کن کرده است. بلکه، پرسش برجسته این است: آیا، (الف) جهان خویش را پیشاپیش برای انسان مناسب ساخته است؛ یا (ب) زندگی زمینی برای جور شدن با محیطی که بوده، سازگار شده است. من به شما می‌گویم، اصل انسانی کیش طراحی هوشمند بیش از سازگاری پیشاپیش چاله برای تکه یخ، یا جاگیری رودخانه‌ها برای بهره گیری آینده شهرها، منطقی یا دانشیک نیست. اصل انسانی نمادی بزرگ از خودبزرگ بینی، خود ستایی و خود

1. mismatches

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

شیفتگی که وارد گود شده است، می‌باشد. جهان خود شیفتگی طراحی هوشمند، یادآور باورهای هراسناک قرن‌های وسطی مسیحیت درباره‌ی مرکز جهان بودن زمین می‌باشد.

هر آینه، اصل انسانی طراحی هوشمند می‌پندارد، پیشاپیش آفریدگاری گیتی را خردمندانه طراحی نموده است - ادعایی که انگار می‌شود طراحی هوشمند در هنگام استدلال نمودن "اثبات" کرده است. استدلال مصادره به مطلوب طراحی هوشمند چیزی را اثبات نمی‌کند و برگشت به باور کورکورانه‌ی دینی به جای دانش است.

خراب کاری‌های^۱ بیشتری از طراحی هوشمند

زمانی که استدلال‌های جنبش طراحی هوشمند را رسیدگی می‌کنیم، واقعیتی که پیوسته باید به یاد داشته باشیم، این هست که هیچ گواهی نوی برای آفریدگاری ارائه نشده است. آن‌ها تنها به گونه‌ای فریبنده استدلال‌های کهنه‌ی بی اعتبار را دوباره بسته بندی و بازاریابی کرده‌اند. کوشش کیش پیشین دانش آفرینش از به صلیب کشیده شدن دردناکی رنج برده و در آرامگاه خوابید. کوشش طراحی هوشمند رستاخیز دانش آفرینش در ریخت و کالبدی نوین بود. اینجا نمونه‌های دیگری از نمونه‌های خرابکاری، نادرستی‌های منطقی، و گفته‌های بی خود که ملاهای کیش طراحی هوشمند ارائه می‌دهند، آورده شده است:

1. Bloopers

تعصب "پیچیدگی ناتوان از ساده شدن"^۱

یک استدلال همیشگی که به فراوانی در کتاب‌های کیش طراحی هوشمند یافت می‌شود، این است که حتی یک سلول زنده بسیار پیچیده است. به ما گفته می‌شود، حتی رشته‌ی DNA ساده‌ترین گونه‌ی زندگی، داده‌هایی بیش از سراسر یک دانشنامه دارد. پس تنها یک طراح خردمند می‌توانسته این ساختار "پیچیدگی ناتوان از ساده شدن" - یعنی، ساختاری که هر بخش آن برای کارکرد و زنده ماندن اساسی است - را آفریده باشد.

دوباره، نادرستی این استدلال، به کارگیری منطق پسرو می‌باشد، کیش طراحی هوشمند یک گونه جانوری نوین را نمونه آورده - که پیامد چهار میلیارد سال فرگشت سلولی است - سپس می‌پرسد چگونه چنین ساختار پیچیده‌ای ناگهان به هستی درآمده‌است. نیازی نیست گفته شود، که چنین پیچیدگی نمی‌تواند به طور تصادفی ناگهان در هستی پدیدار شود و هیچ پژوهش‌گر خاستگاه زندگی هرگز چنین ادعایی بی‌خودی نکرده است. چنگ زنی استدلال طراحی هوشمند به رشته DNA، یک شخصیت پوشالی^۲ است. نخستین سلول‌ها هیچ‌گونه DNA نداشته‌اند. آن‌ها تنها با تقسیم شدن - یعنی، با خرد شدن^۳ - تولید مثل می‌کرده‌اند.

ساختار ماریچی دوتایی پیچیده DNA، سرانجام در ۱۹۵۳ با کار بزرگ فرانسیس کریک^۴ و جمیز واتسون^۵ آشکار گردید. برای این کشف تاریخی، به کریک و واتسون در ۱۹۶۲ جایزه نوبل فیزیولوژی داده شد. چون کیش طراحی هوشمند پیوسته به ساختار DNA اشاره می‌کند و آن را هم چون گواه بر یک

1. "IRREDUCIBLE COMPLEXITY"

2. empty strawmen

3. falling apart

4. Francis Crick

5. James Watson

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

طراحی هوشمندانه می‌داند (حتی با این که نخستین سلول‌های دارای DNA نبوده اند)، بگذارید که بشنویم کریک و واتسون خودشان در باره این جستار چه دارند، بگویند:

"اگر دین‌های الهی^۱، چیزی گفته‌اند، بیشتر زمان‌ها نادرست بوده است."
"دانشی از سن درست زمین و پیشینه‌ی سنگواره‌ها آن را نشدنی می‌نماید که یک انسان خردمند آن گونه که بنیادگراها باور دارند همه‌ی بخش‌های کتاب مقدس را حقیقتی بدون چون و چرا بدانند. و اگر بخش‌هایی از کتاب مقدس آشکارا نادرست است، چرا باید همه‌ی آن به طور خودکار پذیرفته شود؟"
-فرانسیس کریک

"چگونه به بیخدایی گرایش پیدا کردم"
از زندگی نامه خودنوشته^۲، دیوانه در پی چیست.
"امروزه تئوری فرگشت یک واقعیت پذیرفته شده برای هر کس، مگر اقلیتی از بنیادگراها، کسی که رد کردن آن‌ها بر پایه خردورزی نبوده بلکه بر پایه پای بندی به آموزه‌های دینی می‌باشد."
"به خدا باور نداشتن پدرم، بزرگ‌ترین خوشبختی من بوده، و بنابراین وی درباره روح سرگردان نبود. من خودمان را چون کالای فرآوری شده فرگشت، که خودش رازی بزرگ است، می‌بینم."
-جمیز واتسون

"گفتگو هنگام یافتن: وارنه‌ی بدی‌ها"
در یافتن (جولای ۲۰۰۳)

آیا این گفته‌ها، برای شما می‌گویند که کریک و واتسون با نگرش کیش طراحی هوشمند از DNA هم‌داستان هستند؟ ما بایستی در جستار وابسته به DNA، به کدام یک بهای بیشتری بدهیم: به دو دانشمندی که برای کشف آن برنده‌ی نوبل شده‌اند

-
1. revealed religions
 2. autobiography

یا ملاحای منبرهای فرسوده کیش طراحی هوشمند؟ کیش طراحی هوشمند واژه‌ی سر بسته "پیچیدگی ساده نشدنی" را بارها نادرست به کار گرفته است. یکی از هواداران طراحی هوشمند، مایکل به، می‌کوشد خوانندگان خویش را مطمئن سازد که فرگشت هیچ دلیلی برای توضیح سیستم‌های پیچیده ندارد. ولی گزینش طبیعی، در جهان بیرونی، کارآمدی شگفت‌انگیزی در فرآوری گونه‌های زندگی بسیار پیچیده دارد. باور "پیچیدگی ساده نشدنی" هنوز کوششی برای ارائه یک "توضیح" فراطبیعی، تک‌گامی، برای زندگی است، یک "توضیح" که می‌پندارد یک پیچیدگی الهی از پیش بوده است، و از این رو هیچ توضیحی نمی‌دهد. گزینش طبیعی، در برابر، در واقع یک توضیح مکانیکی، آزمایش پذیر، واقعی، کاری چگونه پیچیدگی از سادگی برمی‌خیزد.

می‌گویند دستگاهی "پیچیدگی ناتوان از ساده شدن" هست که پیشرفت رفته رفته، طبیعی دستگاه را نشان دهد، رخ نداده است. طبیعت پر از دستگاه‌های گوناگون بیولوژیکی در همه‌ی جای زمین از بسیار ساده تا بسیار پیچیده - با پیچیدگی‌های میانی که هنوز امروز برای واری بدون میانجی، در دسترس ما هستند- می‌باشد. خواست کیش طراحی هوشمند از پیچیدگی همه‌ی یا هیچ در جهان میان جهان برای چیزی از میان هیچ، بازتاب یک اندیشه افراطی ناتوان از دریافت دگرگونی رفته رفته است. اندیشه‌ی پیچیدگی ساده نشدنی هم چنین به نادرستی می‌پندارد که همه‌ی بخش‌های یک دستگاه می‌بایستی همیشه کارکرد روشنی، هم چنانکه امروزه دارد، داشته و دیگر کاربردها و سودمندی‌های سازگاری در زمان پیشرفت فرگشتی گونه‌های جانوری، شدنی نیست- همه‌اش پندارهای بی خود.

سرانجام، طراحی هوشمند سیلی جانانه‌ای از ناسازگاری این واقعیت می‌خواهد: هر آینه سیستم‌ها طبیعی یا گونه‌های جانوری بسیار کمی دارای پیچیدگی ساده نشدنی هستند. برای نمونه، بخشی‌های از رشته‌های ژنتیک ما افزون بر نیاز بوده و

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

هم چنین بخش از بدن ما مانند آپاندیس و دندان عقل آسیب رسان به بهزیستن ما می‌باشند. سرطان، یک بی سامانی طبیعی سلول‌ها، سالیانه میلیون‌ها نفر بی گناه را در سراسر جهان می‌کشد. با به کار گیری واری و گزینشی، کیش طراحی هوشمند، پیچیدگی را، تنها زمانی که پیامدهای پیچیدگی درست است مانند بدن انسان تندرست کاری، هست هم چون گواهی بر بودن خدا می‌گیرد. اگر به هر روی، پیامدهای پیچیدگی ناسازگار باشد، مانند پیچیدگی ویروس کشنده‌ای یا یک ساختمان انگلی پیچیده یا بیماری‌های گوناگون بدون درمان، طراحی هوشمند این پیچیدگی را از علت‌های طبیعی می‌داند.

کاربرد نادرست کیش طراحی هوشمند از آمار^۱

جنگ جهانی کیش طراحی هوشمند با به کار گیری پیوسته نادرست از آمار، بدنام شده است. پرسشی همیشه از سوی هواداران طراحی هوشمند از بیخدایان پرسیده می‌شود: "احتمال اینکه جهان، به طور تصادفی، به گونه‌ای بسیار عالی برای نگهداری از زندگی انسان تنظیم بشود، چه اندازه است؟"^۱

ما هم اکنون نیز دیده‌ایم که جهان برای نگهداری از زندگی انسان، تنظیم نشده است. بلکه زندگی انسان - و به طور کلی زندگی با جهان از راه گزینش طبیعی، تنظیم گردیده است. سپس کیش طراحی هوشمند استدلال خویش را با پرسش پی گیر وابسته ادامه می‌دهد: "پس، با چه احتمالی، جهان هستی ویژگی را داشته باشد، که دارد؟"^۱

زمانی که واکاوی آماری از این پرسش در رخدادهای پایانی آغاز گردد، و از همان آغاز گمان شود که پیامد پایانی گریزناپذیر است - همان گونه که کیش

1. STATISTICS

طراحی هوشمند با منطق پسرو خودش این کار را می‌کند - پس هر آینه احتمال بسیار بسیار کوچکی هست که کیهان این ویژگی‌های ویژه که اکنون دارد، را داشته باشد. ولی با چنین بررسی ماریپیچی، احتمال برای هر ویژگی که در کیهان هست یا کنش دارد، بسیار بسیار کوچک می‌باشد.

در مقایسه، احتمال داشتن این شماره‌ی ملی^۱ ویژه که شما دارید چه اندازه هست؟ اگر شما مانند من باشید، پس یک شماره‌ی نه رقمی دارید، که احتمال

آمیختن یک میلیارد شماره را اجازه

می‌دهد. با توجه به اینکه دولت فدرال

می‌تواند به طور تصادفی یک شماره‌ی

نه رقمی بسازد که اگر برای کارت

شما خواسته باشد، شانس آن به واقع

برای دریافت کدی که دارید، یک در

یک میلیارد می‌باشد. پس آیا شما

دارای یک شماره ملی معجزه آسا

می‌باشید؟ نه. چرا نه؟ چون هیچ نیاز

"اگر پنجاه میلیون انسان، چیز
نابخردانه‌ای بگویند، باز هم آن
نابخردانه است."

لرد برتراند راسل (۱۹۷۰-۱۸۷۲)

انگلیسی نوبل ادبیات، ریاضی دان،

از پیش تعیین شده‌ای برای اینکه شما شماره‌ی ویژه‌ای داشته باشید نیست.

این نیازمندی از پیش تعیین شده یا پیش بینی شده برآیندی درست همانند این

است که چرا بخت آزمایی کمابیش برای پیروزی شدن افراد نشدنی است. شما

می‌باید به درستی شماره‌های برنده را از میان میلیون‌ها ترکیب احتمالی پیش بینی

نمایید. اگر چه شاید، برنده‌ی خوش یخت خزانه، باور داشته باشد که سرنوشتی

خدایی بوده، ولی بی طرف ترین بینندگان دست برگزیده خدا را در پیروزی

1. Social Security number

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

توپ‌های چرخان^۱ نادیده می‌گیرند. پس حتی در جایی که از پیش خواندن اساسی مانند قماربازی و حتی زمانی که شماره‌هایی که پیش بینی کرده‌ایم خزانه را می‌برد، هیچ دلیل دانشیک بر پیش نیاز بودن مداخله‌ی یک آفریدگار نیست. زمانی که هیچ پیامد پیش بینی شده‌ای نیست -مانند حالت ویژه‌ای فیزیکی از جهان هستی- قوانین احتمالات، زمانی که به گذشته برمی‌گردد، همگی بدون پیوند و بدون معنا می‌شوند. هیچ دلیل از پیش تعیین شده یا سرنوشتی از پیش دیده شده برای این که چرا جهان هستی این گونه که امروز هست، نیست. هر آینه باور به بودن دلیلی از پیش تعیین شده (اصل انسانی)، گذاشتن مقدمه "پشتیبان" برای نتیجه‌گیری کیش طراحی هوشمند در استدلال آنان می‌باشد- بدین سان سراسر قیاس منطقی^۲ بی اعتبار می‌شود. به طور تئوری، "زندگی آن گونه که ما آن را می‌شناسیم" می‌توانست، "زندگی آن گونه که ما آن را نمی‌شناسیم" یا زندگی آن گونه که ما نمی‌توانیم گمانی از آن داشته باشیم" یا "زندگی در زمان و جایی دیگر" یا "چیزی به جز زندگی" یا "نبود هیچ گونه زندگی"، باشد. یعنی تنها زمانی که منطق ما زنجیره‌ی پسرو باشد- یعنی زمانی که ما باور داشته باشیم که پس از رخداد واقعی چیزها آن چنان که امروزه هستند، باید باشند- و هاله‌ای رازآلود اندیشه ما را تار ساخته و واکاوی ریاضی ما از رخدادها را خراب می‌کند. نادرستی منطقی طراحی هوشمند، پنداشتن آنچه که برپاشده تا اثبات کند، هست. آنا می‌پندارند که این ریخت بودن انسان ناگزیر بوده است. چرا؟ چون کتاب مقدس چنین گفته است. و با این وجود بارها و بارها به ما گفته می‌شود که تئوری طراحی هوشمند تنها بر پایه دانش استوار است.

1. ping-pong balls

2. logical syllogism

پس، تنها یک تصادف خوب بوده که گیتی از زندگی انسان‌ها پشتیبانی می‌نماید؟ نه، به هیچ رو تصادفی نیست. زندگی با گزینش طبیعی مناسب می‌حطی که خویش را در آن یافته، شده است. نایکسان با تحریف‌های روضه خوان‌های طراحی هوشمند و کسانی که پیش از آنان بوده‌اند، ملاهای دانش آفرینش، فرگشت با "بختی کور" یا "تصادفی خوش" رهبری نمی‌شود. (بخش ۵ را ببینید)

"داروینسیم" ۱ و نمادهای فرگشت

در کوششی بسیار حساب شده و پیوسته، هواداران طراحی هوشمند به فرگشت به جای فرگشت، کمابیش همواره با نام داروینسیم اشاره می‌کنند. آنان نابخردانه باور دارند که اگر یک نادرستی کوچک در بدنه‌ی کار ۱۵۰ ساله‌ی چارلز داروین پیدا شود، "داروینسیم" بی‌اعتبار شده و چه بسا طراحی هوشمند ثابت خواهد شد. برای نمونه، داروین در زمان پژوهش خودش، پیش طرح‌های گمانی^۲ بسیاری درباره این که چگونه درخت زندگی بالیده یا چگونه گونه‌های جانوری ناهمسان به یک دیگر وابسته هستند، کشید. به گونه‌ای شگفت‌انگیز، پیدا شدن سنگواره‌های بسیاری در این دوره ۱۵۰ ساله، آشکار نمود که بیش داروین به زیبایی با هدف همانند است. به هر روی به طور قابل پیش‌بینی، شماری از عنصرهای نگارگری‌های گمانی داروین نشانه‌هایی از نادرستی یا کامل نبودن دارد. درخت زندگی در سوهای ناهمسان با پندارهای داروین بالیده و شاخه پیدا کرده است.

1. "DARWINISM"

2. speculative drawings

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

هواداران کیش طراحی هوشمند از پایکوبی تند و خوشحالی که در روح القدس، هنگامی که آن‌ها به نادرستی کوچکی در این پیش طرح‌های ۱۵۰ ساله برخوردند، انجام دادند، گیج شدند. اگر آنان گمان دارند می‌توانند -با نامیدن "داروینسیم" - تنوری فرگشت را یک راست و به تنهایی به چارلز داروین بچسبانند، پندار آن‌ها از فرگشت نادرست است. به همین گونه ما هم می‌توانیم این بازی کودکانه را با اشاره به این که توماس آکویناس -معمار قرن سیزدهمی استدلال "علت نخستین" طراحی هوشمند- باور داشت که چشمان یک خانم در دوره قاعدگی خودش می‌تواند بر آینه کارگر افتد، داشته باشیم. آیا این چیز ناچیز چند سده‌ای می‌تواند استدلال‌های کنونی طراحی هوشمند درباره بودن آفریدگاری، بی اعتبار سازد؟ نه.

در واقع، به هر رو، چارلز داروین شخصیت تاریخی هست که برای نخستین روشنگری درباره فرگشت با گزینش طبیعی، اعتبار دارد، گواه‌های بسیار که امروزه برای سند نمودن فرگشت در دسترس هست، چندان کاری با اصل کار داروین ندارد. در واقع ده‌ها هزار سنگواره که پس از مرگ داروین از زمین بیرون آورده شده است، و این سنگواره‌ها -به جای تصویرهای کشیده شده به دست داروین یا دیگر کارهایش- نشانه‌هایی برای فرگشت بیولوژیک فراهم می‌کنند.

دلیل دیگری که چرا هواداران طراحی هوشمند فرگشت را "داروینسیم" می‌نامند، این است که آن‌ها از این که فرگشت را به طور کامل رد کنند شرمسار هستند. به هر حال رد نمودن "داروینسیم" به نگر می‌رسد که یک جوری دلپذیرتر بوده و شرمساری کمتری برای کسانی که می‌کوشند خود را هم چون دانشمندان جا بزنند، دارد.

در کنار طراحی‌های کشیده شده از سوی داروین، کیش طراحی هوشمند شمار دیگری از استدلال‌های کهنه و نامناسب را زنده نموده است. جاناناتان ولز^۱، یک حکیم طراحی هوشمند، کتابی نوشته با فرنام *نمادهای فرگشت*^۲، که در آن نگارگری‌های اصلی کشیده شده بدست داروین را همراه با یادگارهای تاریخی دیگر، نقد نموده است. در پی چاپ و پخش کتاب وی، بسیاری از کارشناسانی که ولز از آن‌ها هم چون پشتیبان استدلال‌های خودش و تایید آن، در کتاب یاد کرده بود، آشکار به وی پاسخ گفته و برای به طور کامل تحریف نمودن و بد گفتن سخنان آنان به وی دشنام دادند.

در کتاب دیگر *"نمادهای فرگشت"* ولز کوشید سنگواره وابسته به دوره گذر^۳ با نام *آرکیوپتریکس*^۴ را بی اعتبار سازد. با وجود این که واقعیت‌های آشکار و بدون چون و چرا آرکیوپتریکس را با ویژگی‌های هم خزندگان و هم پرنندگان نشان می‌داد، ولز به راحتی با آن برجسب *"یک پرنده"* را زد، با باور به این که می‌تواند بودن این نشانه‌ی کلان فرگشتی^۵ را کنار بگذارد. نه تنها نویسندگان طراحی هوشمند، همان گونه که ولز چنین گواهی بر فرگشت را پنهان و تحریف کرده، می‌کنند، بلکه بسیاری از خوارشماری و نقدها مانند *"نمادهای فرگشت"*، تنها نماد خود جماعت هوادار کیش طراحی هوشمند است. انجمن درست دانش در طول پنجاه سال *"نمادهای"* ولز را هم چون گواه اصلی در فرگشت نمی‌خواند.

-
1. Jonathan Wells
 2. Icons of Evolution
 3. transitional fossil
 4. Archaeopteryx
 5. macro-evolution

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

دروغ‌های کیش طراحی هوشمند درباره‌ی کیهان شناسی انفجار بزرگ

با وجود ادعاهای پر زرق و برق آنان در باره راستگو بودن، فزونی دانسته‌ای از تحریف واقعیت در کیش طراحی هوشمند هست. اکنون، شاید بلندآوازه‌ترین نویسنده و دلاور کیش طراحی هوشمند، لی استروبل^۱ می‌باشد. کتاب‌های وی میلیون‌ها جلد فروخته می‌شود. ولی سخنران بسیار مردم پسندی در گردهمایی‌های گروهی کلیسا بوده و خودش یک آخوند بنیادگرا هست. گزاره‌هایی که در پی می‌آید بر روی جلد کتاب بسیار پرفروش استروبل، دلیل برای بودن یک آفریدگار^۲، پر رنگ شده است.

"کیهان شناسان هم رای هستند که جهان به ناگهان از میان نیستی مطلق پدیدار گشته است. ولی چگونه؟ و چگونه با چنین وسواس دشواری، گسترده شده است؟"

این روی جلدی ستایش گر، بدترین گونه ممکن از جعل واقعیت می‌باشد. تیزر تبلیغاتی استروبل به درستی درون کتاب وی را بازگو می‌کند. ولی بدبختانه دشواری همین جاست. بخش پشت بخش، استروبل نابخردی (بی گمان غیر دینی) سرچشمه گرفتن جهان از نیستی - استدلالی که مترسکی ساختگی بدست استروبل هست و تنها برای این که شکست بخورد، برپا شده - را ریشخند می‌کند. کیهان شناسان به طور قطعی هیچ گاه ادعا نمی‌کنند "جهان به ناگهان از میان نیستی مطلق پدیدار گشته است." بد نمایش دادن ویژگی‌ها از سوی استروبل نه تنها یک تحریف کامل از اندیشه‌های کیهانی شناسی کنونی می‌باشد، بلکه یک روش همیشگی

1. Lee Strobel

2. The Case for a Creator

جنبش طراحی هوشمند از به کار گیری نادرستی منطقی هست که "سرکوب شمارشی"^۱ نامیده می شود.

در این لغزش، سرکوب شمارشی، شمار "کارشناسان" تایید کننده دیدگاهی، برای اینکه پنداشته شود مردم بسیاری پشتیبان آن دیدگاه هستند، به طور دانسته ناگفته می ماند. استروبل می گوید "کیهان شناسان هم رای هستند" - یعنی دو کیهان شناسی یا بیشتر. شاید در سراسر جهان دو کیهان شناس دور از هم باشند که تایید نمایند "جهان به ناگهان از میان نیستی مطلق پدیدار گشته است." ولی این دیدگاه کسان و نهادهای ارجمندی که من آنها را می شناسم، نیست.

استفان هاوکینگ^۲، سرآمد کیهان شناسان جهان، می گوید که جهان هستی نه زمان آغازین و نه آغازی فراطبیعی داشته است. هاوکینگ در کتاب *تاریخچه زمان*^۳ می گوید:

"تا زمانی که گمان می کنیم جهان آغازی دارد، می توانیم گمان کنیم باید آفریدگاری هم داشته باشد. ولی اگر جهان، هر آینه به طور کامل بدون وابستگی، بدون لبه یا کرانی باشد، نه آغازی و نه پایانی دارد: جهان به سادگی هست. پس، چه جایی برای آفریدگار هست؟" (برگ ۱۴۱)

بر روی زمین این دیدگاه هر کیهان شناس ارجمندی هست. ولی هواداران کیش طراحی هوشمند با وضعیت این چنین زندگی کنند، چون به گستردگی با نیاز شدید آنان برای آغاز جهان از نیستی، متناقض می باشد. مانند بیشتر مردم عادی، کیش طراحی هوشمند، از انفجار بزرگ کیهان شناسی، هم چون یک طرح جادویی،

1. "suppressed quantification"

2. Stephen Hawking

3. A Brief History of Time

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

پدیدار شدن ماده-انرژی بی‌درنگ پیش از گسترده شدن جهان از نیستی، تفسیر نادرستی دارد. باز هم این یک تفسیر ساختگی و بد به کار گیری دانش می‌باشد. کتاب‌های استروبل و رادیو تجارتي سخنان کارل ساگان^۱، استیون واینبرگ^۲، ریچارد داوکینز^۳، ج. ب. اس. هالدین^۴، فرانسیس کریک^۵، استفان جی گولد^۶ و لینوس پائولینگ^۷ - همگی از بیخدایان با اراده - را، با برداشتی پست، که سخن اینان مایه‌ی اعتبار برای تئوری طراحی هوشمند می‌گردد، تحریف می‌کند

استدلال کلام^۸: خوک آرایش شده^۹

هدف اصلی بیشتر سخنران‌ها و نویسندگان طراحی هوشمند این هست که هم چون خردمندان بزرگی از سوی پیروان جمهوری خواه کلیسایی خودشان به شمار آیند. همه‌ی آن‌ها به خوبی می‌دانند که نهادهای حرفه‌ای دانش، اندیشه‌های تعصب آمیز کورکورانه‌ی دینی آن‌ها را به عنوان شبه دانش رازآلود رد می‌کنند. پس در یک دست و پا زدن جبرانی، هواداران طراحی هوشمند مراسم و کتاب‌های خودشان را

-
1. Carl Sagan
 2. Steven Weinberg
 3. Richard Dawkins
 4. J. B. S. Haldane
 5. Francis Crick
 6. Stephen Jay Gould
 7. Linus Pauling
 8. THE KALAM ARGUMENT
 9. LIPSTICK ON A PIG

با واژه‌های پیچیده و چرت و پرت‌های بی سر و ته، برای این که مانند یک سوپرمن خردمند به نگر برسند، پر نمودند. برای نمونه، دیگر بیش از این استدلال باستانی "علت‌العلل"، استدلال "علت‌العلل" نامیده نمی‌شود. اکنون طراحی هوشمند این شاه بلوط را به عنوان یک سخن طولانی‌تر شده، استدلال کلام، دوباره آراسته است. (به شایستگی کامل، واژه‌ی کلام از تازی آمده و معنی "گفتار" می‌دهد.) تنها تفاوت میان استدلال کلام و استدلال علت‌العلل این است که استدلال کلام به جای یک بار، دو بار مصادره به مطلوب می‌کند.

دشواری استدلال اصلی علت‌العلل این بود که برای هر چیزی علت می‌خواست ولی سپس قانون خودش را در میانه‌ی کار دگرگون می‌کرد و به طور الاکلنگی قانون را درباره خدا، که همیشه بوده است، به کار نمی‌برد. همان گونه که در بخش ۲ گفتگوی بلندی داشتیم ما می‌توانیم انگاره‌ی بسیار ساده‌تری پیشنهاد کنیم: که ماده-انرژی که جهان را ساخته همیشه بوده است. چنین انگاره‌ای به خوبی با قوانین فیزیک خودمان درباره‌ی پایستگی ماده-انرژی، که هرگونه آفرینشی از هیچ (یعنی، از نیستی) - اصلی که برای فلسفه‌ی طراحی هوشمند اساسی است - را رد می‌کند، هماهنگ است.

پس ما سه احتمال داریم:

(۱) ماده-انرژی هرگز نبوده، اکنون هم نیست. این شاید ریشخندآمیزتر از همه باشد. چون روشن است که جهان، هست. هرآینه، هیچ کس این دیدگاه را ندارد.

(۲) ماده-انرژی در گذشته بسیار دور در زمانی نبوده است؛ این بدین معناست که دست کم یک بار، با آفرینش از نیستی، شکسته شده است.

(۳) ماده-انرژی سازنده‌ی جهان هستی ما همیشه بوده است. این انگاره بسیار ساده‌تر از پیش گمان زنجیره‌ی پیچیده‌ای از معجزه‌های آفرینش الهی و یک هستی فراطبیعی می‌باشد. قانون تیغ اوکام - یعنی ساده‌ترین توضیح بیشتر زمان‌ها

درست‌ترین است - به انگاره سوم
گرایش دارد. افزون بر این، این انگاره
قانون پایدگی ماده-انرژی را
نمی‌شکند، چون ما رخ دادن آفرینش
از هیچ را رد می‌کنیم. ماده-انرژی
همیشه بوده است. این موضوع ادعا
نیست، بلکه جهان همان گونه که
امروز نیز هست، همیشه بوده است. ما
می‌دانیم که جهان ما آغازی داشته
است. ولی پاره‌های ساختمانی پایانی
جهان ما همیشه بوده است. رد اصلی
این فرضیه، دانشیک نبوده بلکه همان
گونه که بخش‌های پیشین گفته شد،
روانی است.

"بی شک، آنچه شما در باره‌ی باور سخت
دینی من می‌خوانید یک دروغ است،
دروغی که به گونه‌ی منظم تکرار
می‌شود. من به خدای شخصی باور ندارم
و هیچ گاه این را رد نکرده‌ام، بلکه
همیشه به روشنی همین را گفته‌ام. اگر
چیزی در من هست که بشود آن را دین
نامید، ستایش بی کران برای ساختار
جهان تا جایی که دانش ما می‌تواند آن را
آشکار کند، هست."

- آلبرت انیشتین (۱۹۵۵-۱۸۷۹)، در
زندگی نامه آلبرت انیشتین: روی انسانی

در واقع، یک احتمال چهارمی که وام دار نوسان خلاء فیزیک است، هست.
کیهان‌شناسان پدیدار شدن ناگهانی ماده را از چیزی که به طور کامل فضایی تهی
به نگر می‌رسد، شرح داده‌اند. ماده می‌تواند به خودی خود با دو روش پدیدار شود:
(۱) از یک میدان انرژی که از پیش بوده است، (۲) از یک فضای به معنای واقعی
تهی. دلیل اینکه چرا پدیدار شدن ماده از این راه دوم - یعنی تئوری نقطه صفر^۱-
قانون پایستگی ماده-انرژی را نمی‌شکند، این هست که ماده ساخته شده از این راه
دارای آمیزش برابر از انرژی مثبت و انرژی تاریک^۲ هست: چیزهای مادی نمونه‌ی

1. the zero-state theory
2. negative energy

انرژی مثبت بوده و انرژی تاریک در همراهی با پیدایش میدان‌های گرانشی می‌باشد. زمانی که به طور ریاضی آن‌ها آمیخته شوند، هر دو انرژی به طور برابر یکدیگر را خنثی نموده و پیامد آن "نقطه صفر" است. بی گمان شدنی است که جهان در کل یک سرجمع انرژی صفر داشته باشد. نوسان خلاء، یک میدان پژوهشی پیچیده فیزیک هست، ولی باز هم، این نکته برای یادآوری در اینجا ارزشمند است، جهان هستی می‌تواند نه با رازهای فراطبیعی بلکه با دانش طبیعی دریافته و روشن شود.

هم چنین شگفت انگیز است که یادآوری شود، هرچند انگاره‌ی ریسمان سال‌ها است - اگر دهه‌ها نباشد- که کامل شده، هواداران کیش طراحی هوشمند ادعا می‌گویند که هم اکنون پاسخ ساخته شدن سراسر کیهان را می‌دانند. این بسیار رازآلود است که چرا هرگز آن‌ها "داده‌های پژوهشی" و "گواه" خویش را به هیئت داوران^۱ یک مجله پژوهشی درست ارائه نمی‌دهند. می‌شود که آن‌ها هیچ داده‌ی پژوهشی و گواهی برای ارائه به هیئت داوران یک مجله نداشته باشند؟ این نبودن گواه می‌تواند توضیح دهد که چرا دانشمندانی که طراحی هوشمند را تایید می‌کنند بسیار کم شمار هستند؟ پژوهشی که در (۲۳ جولای ۱۹۹۸) نیچر چاپ گردید روشن ساخت که تنها ۷ درصد، بسیار کمتر

" در این زمان، دین برپای با اعتبار در
جهان نیست."

جورج برناردشاو (۱۹۵۰-۱۸۵۶)
نویسنده‌ی انگلیسی در سرگرد باربارا

از آنچه "گواه" جهاد طراحی
هوشمند است، از دانشمند برجسته به
خدای شخصی باور دارند. تنها
پیروزی بزرگ طراحی هوشمند این
بوده که عامه مردم را متقاعد سازد که
میان دانشمندان یک کشمکش کهنه
درباره‌ی طراحی هوشمند هست. به هر

1. peer-reviewed

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

حال هیچ گونه کشمکش در این باره در دانش نیست.

هواداران طراحی هوشمند می‌دانند که استدلال علت‌العلل آن‌ها دارای کمبود هست و بنابراین در کوششی برای نجات نیازمندی به بودن یهوه، "وصله‌ای" اندیشیدند. آن‌ها گزاره نخست استدلال خودشان را از "هر چیزی نیاز به علت دارد" به "هر چیزی که بودن آن آغاز شود نیاز به علت دارد" دگرگون نمودند. چون بودن خدا (بر طبق کتاب‌های آسمانی) از زمانی آغاز نشده و چون گیتی از زمانی آغاز شده (بر اساس دروغی کلی که طراحی هوشمند درباره آن چه کیهان شناسان "پذیرفته‌اند")، رهبران طراحی هوشمند ادعا دارند که اثباتی دانش پسند از بودن خدا ارائه نموده‌اند.

سه نادرستی آشکار در این استدلال بلندآوازه‌ی کلام هست. نخست، گزاره بودن خدا و بودن همیشگی خدا آموزه‌ی کتاب مقدس است. پس کیش طراحی هوشمند بودن همیشگی خدا را، با گزاره‌ای بر پایه کتاب‌های آسمانی که می‌پندارد خدا همیشگی بوده است، را "اثبات می‌کند". و طراحی هوشمند می‌گوید کتاب آسمانی درست است چون کتاب آسمانی است.

دشواری دوم استدلال کلام همان گونه که در بالا گفتیم، ادعای بسیار دروغ درباره این که "کیهان شناسان پذیرفته‌اند که جهان هستی از نیستی مطلق بدر آمده است"، است. ما به سادگی در اینجا می‌توانیم ببینیم که چگونه مقدمه‌های نادرست با شتاب نیاز به استدلال‌های دروغین و نادرست دیگری برای پشتیبانی خودشان دارند.

نادرستی سوم، درباره شناسایی خدایی است که با استدلال کلام بودن آن "اثبات شده است" می‌باشد. چرا نمی‌شود طراح خردمند زئوس، یا الله یا آپولو باشد؟ هیچ چیزی در استدلال کلام که این جستار را روشن نماید، نیست. با وجود این، پیروان طراحی هوشمند در دل خود می‌دانند که طرح خردمند پدر عیسی است.

تبله بازی^۱

همان گونه که دیده شد، آموزه‌ی زوری طراحی هوشمند چنین هست، ماده - انرژی همیشه نمی‌توانسته باشد و بنابراین نیاز بودن آن به توضیحی فراطبیعی دارد. به طور مسخره‌ای، شمار بسیار کمی از دانشمندان حتی ادعای این که پدیدار شدن جادویی جهان هستی نیاز به دستکاری خدایی (از هر نمونه‌ای) دارد، را دارند. جستار اصلی - که با فریبکاری کیش طراحی هوشمند پنهان شده - این هست که آیا ماده-انرژی همیشه بوده است.

باز هم، بی چون و چرا، هر چند ناهماهنگ با باور نادرست بسیاری، باید دریابیم که، انفجار بزرگ در کیهان شناسی ادعا ندارد که ماده-انرژی پیش از انفجار بزرگ بوده یا از نیستی پدیدار شده‌اند. چنین انگاره‌ای از پدیدار شدن ماده یا انرژی از هیچ (آن گونه که پیروان طراحی هوشمند گمان دارند) قانون پایستگی ماده - انرژی را خواهد شکست. ولی، انفجار بزرگ کیهان شناسایی تنها ادعا می‌کند، در اثر یک انفجار بسیار بزرگ نزدیک به ۱۴ میلیارد سال پیش، ماده-انرژی که سازنده‌ی جهان در دوره‌ی کنونی است آغاز به گسترده شدن نمود.

پس در تناقض گویی آشکار، "اثبات دانشیک بودن خدا" از سوی کیش طراحی هوشمند، نیاز به باوری دارد که قوانین دانش ما را پایمال سازد. در حالی، باور الهیاتی رازآلود پدیدار شدن چیزی از هیچ که پیروان طراحی هوشمند دارند، ولی (آن گونه که پیداست) اندیشمندان سکولار را برای پیشنهاد کردن پدیدار شدن از هیچ دست می‌اندازند. هر گونه باوری درباره‌ی آفرینش الهی از نیستی، ترک اصل دانش پایستگی ماده-انرژی می‌باشد.

1. PLAYING WITH MARBLES

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

طراحی هوشمند چه "اثباتی برای همیشگی نبوده ماده-انرژی دارد؟" آنان هیچ اثباتی دانشیک - و چه بسا نمی‌توانند داشته باشند- برای این که ماده-انرژی همیشه نبوده‌اند، ندارند و به جای آن به فرار فلسفی و بازی با واژه می‌پردازد. فیلسوف ویلیام لین کریگ در میان نیمکت نشین‌های بنیادگرا، برای دفاع از استدلال کلام ارج دارد. زمانی که لی استروبل در کتاب خودش، دلیل برای بودن یک آفریدگار، از وی می‌پرسد، ما چگونه "می‌دانیم" که سازنده‌ای ساختمانی دنیا ازلی و سرمدی نیستند، کریگ برای "پاسخ دادن" تیله را به کار می‌گیرد:

"بپندارید، من بی‌نهایت تیله دارم، و هم چنین می‌خواهم به شما، شماری از آن‌ها را بدهم. در واقع، گمان کنید که می‌خواهم بی‌نهایت تیله به شما بدهم. یک روشی که می‌توانم این کار را انجام دهم، دادن کل توده‌ی تیله‌ها به شماست، که بدین سان تیله برای خودم نخواهد ماند.

"به هر روی، راه دیگری برای انجام این کار، دادن تیله‌های شماره فرد به شماست. پس از آن من هنوز خودم بی‌نهایت تیله دارم و شما هم همچنین بی‌نهایت تیله دارید. شما هم اندازه من تیله دارید - و در واقع هر یک از ما به همان اندازه‌ی که من از آغاز داشتم پیش از این که تیله‌ها به زوج و فرد بخش کنیم، داریم! یا با روشی دیگر، من همه‌ی تیله‌های را، از شماره ۴ و بالاتر به شما بدهم. در این حالت، شما بی‌نهایت تیله خواهید داشت، ولی برای من تنها ۳ تیله مانده است. "آنچه این نمونه‌ها نشان می‌دهد این است که اندیشه از چیزهای بی‌نهایت، به نتایج متناقضی می‌انجامد." (برگ ۱۰۳)

کریگ نتیجه می‌گیرد،

"پس، در گذشته، جهان هستی نمی‌تواند بی‌نهایت رخداد داشته باشد؛ می‌بایستی آغازی داشته باشد."

کریگ درست می‌گوید اگر شما اعداد بی‌نهایت و کران دار را در معادله‌ی ریاضی با هم بیامیزید، نتایج متناقض و چرندی خواهید گرفت. ولی این واقعیت تنها در تعریف^۱ است - یعنی به گونه‌ی ریاضی خود را توضیح می‌دهد و در جهان تجربی نیست. این مانند این است که گفته شود، "دو با دو می‌شود چهار؛ بنابراین، چون کیهان از هیچ ناگهان پدید آمده مداخله‌ی آفریدگار را اثبات می‌کند." نتیجه‌گیری کریگ یک استنتاج نامتوافق^۲ (یعنی نتیجه‌گیری از مقدمه‌ها پیروی نمی‌کند) است. وی دیدگاه خودش از جهان خود آفریده، وابسته به خود از اعداد مطلق را به جای جهان واقعی، بیرونی که در واقع ما در آن زندگی می‌کنیم، ارائه می‌دهد. چون یک ترسایی فداکار ستایش برانگیز، کریگ هیچ شکی در نیروی نمونه‌های کتاب آسمانی ندارد. ولی او به طور برای نشان دادن - یا حتی کوشش برای نشان دادن - کاربرد جهان واقعی نمونه ریاضی خودش از راه دانش، شکست می‌خورد. پس، چندان شگفت‌انگیز نیست که نمونه ریاضی به طور کامل پیوندی با قانون پایستگی ماده-انرژی ندارد. پس خواه کریگ سه تا یا نیمی یا همه‌ی تیله‌های خود را از دست بدهد، ارزشی ندارد. به هر روی، قانون پایستگی ماده-انرژی از هر گونه پدیدار شدن از نیستی جلوگیری می‌کند.

کریگ، به همین گونه، می‌گوید که جهان نمی‌تواند ازلی و سرمدی باشد، چون زمانی با اندازه بی‌کران جلوتر از انفجار بزرگ است - زمانی با طول بی‌کران که، در تعریف، نمی‌تواند هرگز پایان یابد تا به رخ دادن انفجار بزرگ اجازه دهد. به سخن دیگر در یک جهان ازلی و سرمدی، ما نمی‌توانیم هرگز در واقع به یک هنگام ویژه‌ای در زمان برسیم.

1. definitional

2. non sequitur

کریگ پیوسته بی‌نهایت ریاضی خودش را بد به کار می‌گیرد تا نتیجه‌گیری که به طور ریاضی درست ولی از نگر تجربی خنده دار است، را "اثبات کند". بگذارید من به شما نشان دهم چرا: گمان کنید که شما می‌خواهید به اندازه یک بلوک شهری^۱ راه بروید. نیازی به گفتن نیست، پیش از این که شما بتوانید به مقصد پایانی خود یک بلوک دورتر برسید، شما می‌باید این راه را تا نیمه (یا نیمی از بلوک)، بپیمایید. به همین گونه، پیش از این که شما بتوانید به نیمه راه، به نیمی از بلوک، برسید، می‌بایستی به نیمه آن راه (یا یک چهارم بلوک از جایی که آغاز کرده‌اید) برسید. پیش از این که بتوانید به یک چهارم بلوک برسید می‌باید به یک هشتم آن برسید و همین طور تا آخر. همه‌ی این‌ها واقعیت‌های بدون چون و چرای درستی هستند و می‌تواند بدون شک تا بین‌هایت گسترده شود (برای نمونه، پیش از این که $1/5000$ یک بلوک را بروید باید $1/10000$ بلوک را بروید، و همین‌گونه تا آخر). با کاربرد تئوری بی‌نهایت‌های کریگ در جهان واقعی شما نمی‌توانید به مقصد پایانی خود یک بلوک آن سوتر برسید. چرا نمی‌توانید؟ چون شما نخست می‌بایستی به بی‌نهایت از نقطه‌های میان راهی-بی‌نهایت ایستگاه که بر پایه تعریف، بدون پایان بوده و بنابراین نشدنی هست- برسید. چگونه شاید می‌توانید به "فراتر از" چیزی بی‌نهایت روید؟

برگردیم به واقعیت: نیازی به گفتن نیست، با وجود "نشدنی بودن" ریاضی برای گذشتن از شمار بی‌نهایتی از ایستگاه‌ها، شما طول یک بلوک شهری را دست بالا در دو یا سه دقیقه می‌توانید بروید. این نمونه، آشکارا ناهمسانی میان "گواه‌های" فلسفی کیش طراحی هوشمند برای بودن خدا و فیزیک تجربی دنیای واقعی، را نشان می‌دهد.

1. city block

همه کیهان شناسان - خواه سکولار یا خداشناس - ناچار هستند درباره‌ی یک پس رفتن بی نهایت، یا در ریخت ماده-انرژی یا در ریخت خدا، اندیشه کنند. پس پرسش دوباره برگشت می‌شود، که آیا (الف) این پسرفت بی نهایت هماهنگ با قانون پایستگی ماده-انرژی (هم چنان که اشاره نمودم) هست، یا (ب) خدا قانون ماده-انرژی را با آفرینش چیزی از هیچ شکسته است. کریگ سر جای آغازین خویش برگشت، بدون این که هیچ پیشرفتی به جلویی در استدلال کامیابی^۱ خدای خودش، داشته باشد.

چه بسا کسی با ایمان دینی باور داشته باشد که خدا، جهان را نیستی آفریده است. ولی کیش طراحی هوشمند ادعا می‌کند دلیل دانشمندان درباره آفرینش دارد: "دلیل به شکل تعریف‌های انتزاعی، مقدمه‌های نادرست، استنتاج نامتوافق و تحریف‌های سراسری واقعیت - تحریفی کی اگر هم درست باشد، ناچار هستیم قوانین فیزیک را زیر پا گذشته و از کتاب پیدایش هم چون تنها استعاره‌ها چشم‌پوشی نماییم.

افزون به راین، باز هم استدلال گریک مصادره به مطلوب می‌باشد. چون اگر نمونه‌ی تیله‌های وی اثبات کند که هیچ چیز نمی‌تواند سرمدی باشد، پس خدا هم بدین سان نمی‌تواند سرمدی باشد. پس، به سخن دیگر، قانون در برگرنده‌ی خدا نیست چون قانون در برگرنده‌ی خدا نیست - که یک تصویر بی پرده از مغالطه‌ی "چشم‌پوشی از شواهد مخالف" را نشان می‌دهد.

این که "خدا فراتر از زمان است" هم بی معنی و هم منحرف کننده است. این پیش پا افتادگی در زمینه دانش به راستی چه معنی می‌دهد؟ من نمی‌دانم. او پیش از آفرینش جهان ما هیچ اندیشه‌ی خردمندانه‌ای نداشته، هیچ گونه مهری درباره‌ی گروه آسمانی خودش، هیچ دشواری برای حل، هیچ گونه اندیشه یا هیچ کنشی

1. God- Did-It argument

نداشته است؟ اگر خدا درگیر در چنین اندیشه‌ها یا کنش‌هایی پیش از آفرینش جهان ما بوده است، پس به طور تئوری، این کنش‌ها یا اندیشه‌ها دست کم در بخشی می‌تواند شماره بندی یا سیاهه برداری شود. هرچند کریگ با خودپسندی این کنش‌ها یا اندیشه‌ها را "پیش از زمان" یا "فراتر از زمان" توصیف خواهد نمود، ولی نمی‌شود این رخدادهای پیشین را به یک سیاهه‌ی افزودنی از دیگر کنش‌ها و ویژگی‌های ستودنی خدا افزود؟ آیا می‌تواند این سیاهه‌ی کنش‌های پیش از آفرینش خدا - هرچند نارسا باشد - نشان دهد که پس رفتن در رخداد ویژه‌ای، اگر گمان شود خدا سرمدی هست همان گونه که کریگ باور دارد، نه تنها شدنی نیست بلکه پاره بردار نیست؟ به زبان ساده، کریگ ادعا می‌کند زمانی چیزی می‌تواند بی نهایت و بی کران باشد که با هدف او هماهنگ است و نمی‌تواند بی نهایت باشد اگر با هدف او هماهنگ نباشد.

چه کنش‌های پیش از آفرینش خدا "درون زمان" چه "بیرون زمان" تعریف شود، به جای این که گزاره باشد، به طور کامل جستاری معناشناسی گزینشی^۱ است. در واقع آن چه کریگ می‌گوید چنین است، "نمی‌خواهم هیچ یک از استدلال‌های دوری^۲، مصادره به مطلوب و چشم پوشی از شواهد مخالف^۳ مرا نقد کنید. می‌دانم که تیله بازی نه-بی نهایت - پس روی ناجور هست و متقاعد نمی‌کند. پس، من یک 'منطقه‌ی ممنوعه برای نقدکنندگان' تعریف کرده و به کنش‌های خدا پیش از آفرینش، هر چه بوده است، برچسب 'فراتر از زمان' می‌زنم." تیله بازی کریگ کوشش هوشمندانه‌ای برای بستن دهان همه از درخواست دوری از مغالطه چشم پوشی از شواهد مخالف برای آفریدگار است.

-
1. preferential semantics
 2. circular
 3. Special pleading

جنبش طراحی هوشمند می‌کوشد تا بودن خدا را با نشان دادن پیچیدگی جهان و زندگی در آن، اثبات نماید. با وجود این "روشنگری" طراحی هوشمند حتی یک پیچیدگی بزرگ‌تر پیش از بودن را فرض می‌کند: یک توانای مطلق معجزه‌گر. طراحی هوشمند، پیچیدگی را با پیچیدگی "شرح می‌دهد"، با این روش استدلال شکست خورده طراحی را با استدلال علت‌العلل شکست خورده‌ی خویش یکی می‌کند.

همان گونه که در بخش ۲ گفتیم، آفرینش‌گراها حتی در نمی‌یابند که نگر دانش از اصطلاح "روشنگری" چیست. در یک روشنگری درست دانش، می‌بایستی توضیح ویژه‌ی مکانیکی از رخداد یک رویداد، جا داشته باشد. اگر روضه خوان‌های کیش طراحی هوشمند نمی‌توانند چگونگی ساخته شدن چیزی را از هیچ از سوی آفریدگار روشن سازند، پس آنان بیشتر بازگشت به دین دارند تا روشنگری دانشیک کرده باشند. تنها گفتن "آفرینش معجزه الهی است" نمی‌تواند به نیاز برای یک روشنگری دانشیک را پایان دهد. باز هم، هواداران طراحی هوشمند آزاد هستند که هر چه دوست دارند در باره خاستگاه کیهان باور کنند، ولی ادعای آنان درباره داشتن "سند" دانشیک از دین خودشان یکسره پوچ است.

افزون بر این، همان مقدمه‌ی استدلال کلام- "یعنی، هر چیزی که بودن را آغاز کند نیازمند علت است" - به گستردگی با یافته‌های مکانیک کوانتوم نوین، ناسازگار است. مفاهیم مکانیک کوانتوم درباره غیر علی بودن در تراز اتم، که حالت‌های "بودن یا نبودن" فیزیکی، تعیین می‌شود، دلیل اصلی، این که چرا در فیزیک کلاسیک دسته بندی نمی‌شود، هست. پس استدلال کلام هم در تراز ریز و هم کلان شکست می‌خورد.

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

ویلیام لین کریگ ، مانند همه‌ی آفرینش‌گراها، زمانی که درباره علیت گفتگو می‌کند، دورو است. وی خواستار پیروی از یک دیدگاه سخت جبرگرا، تا زمانی که جستار "آزادی اراده"^۱ انسان آغاز گردید، بود. باز هم، هنوز الاکلنگی، کریگ از سوی دین و کتاب آسمانی خودش، به ناچار ادعا نمود که انسان، رها از علت‌های بیرونی و گناهان گذشته، دارای "آزادی اراده" می‌باشد. نیاز است بگویم کریگ و هواداران وی از قانون علیت تنها بر پایه یک هدف رسوای تک کاره، گواه می‌آورند.

ویلیام لین کریگ به راستی راهبردهای کیش طراحی هوشمند را هنگامی که می‌گوید، "باید نبردی میان شاهد روح‌القدس از بنیادهای راستین باورهای ترسایی و باورهایی که بر پایه استدلال و گواه استوار است درگیرد، سپس باید باورهای نخست پیروز گردد، نه وارونه"^۲ (باور خردمندان: حقیقت ترسایی و شبهه زدایی، ویرایش بازبینی شده برگ ۳۶)^۲

از فقر روحی تا کمال^۳

آن چه برای من از رنج‌آورترین رفتارهای نویسندگان طراحی هوشمند است، گرایش ویژه آنان به دزدی ادبی داستان‌های زندگی دیگران است. به راستی، هر نویسنده طراحی هوشمند افسانه‌ی بهم بافته‌ای از زندگی خویش صدقه می‌دهد که، پیش از آگاه شدن از این منطق کامل طراحی هوشمند، یک بیخدای بدنام (یعنی، بدسیرت، ناهنجار، خودخواه) بوده است. من شک دارم که چنین افسانه‌ی فقر روحی به سوی کمال به خوبی در کلیسا یا گردهمایی که در چادر برگزار می‌شود،

1. "free will"

2. روشن است که این کتاب در امریکا و بدست یک امریکایی ترسا نوشته شده و نشان می‌دهد که ترسایان نیز در برخورد با خرد و انسان‌های خردمند دست کمی از بسیجیان خودمان در ایران ندارند.

3. Spiritual Rags to Riches

پیش برود. با وجود این من هنوز در پی یافتن یک گواه کوچک استوار، ناوابسته برای تایید چنین تاریخچه شخصی از هواداران شناخته شده‌ی طراحی هوشمند هستم. ادعای آنان در بیخدایی بدسیرت بیشتر از این که بازتابی از گذشته راستین باشد، چون یک شیرین کاری نمایشی به نگر می‌رسد. به هر روی، چنین آلوده نمودن و منحرف کردن بیخدایی، با تبلیغات گذشته بنیادگرایی به طور کاملی سازگار است. و -شک ندارم- جنبش طراحی هوشمند، با پنهان شدن در جامه‌ی یک پژوهش گر^۱، دوباره زنده شده است.

یکی دیگر از تجربه‌های یکسان میان بسیاری از نویسندگان طراحی هوشمند، این است که "سفر یافتن" آن‌ها تنها زمانی پس از این که یک از نزدیکان یک ترسایی دوباره به دنیا آمده می‌شود، آغاز می‌گردد. چندین رهبر سخنگوی طراحی هوشمند - در میان آنان پاتریک گلن^۲ و لی استروبل - آشکارا به شنوندگان خویش می‌گویند چگونه توبه یک دوست نزدیک از گناه مایه کشمکش‌های سخت و جستارهای دشوار جدی شد تا زمانی که خودشان نور را دیده و از گناه توبه نمودند.

در اینجا، یک بررسی بلندآوازه از اریک هوفر^۳ را یادآوری می‌کنم که، زمانی که زیر فشار سخت از سوی محیط خانواده ناچار شدیم، دیدگاه خویش را درباره جستار ارزشمند دگرگون نماییم، دست کشیدن ما بیشتر واقعی بود به جای اینکه دو رویی باشد، ما خویش را با راستی در آینه نگاه کردیم. چه بسا ما بزرگ منشی خویش را نگه داریم اگر ما به سوی عیسی بگردیم "چون دانش به آن سوی اشاره کند،" ولی نه زمانی که "همسر یا ناپدری^۴ از استمنا کردن ما خرده گیری کرده و با شلاق ما را بنیادگرا اندیشه‌ای نماید." نگرش ارزشمند هوفر همچنین درباره این

-
1. lab coat
 2. Patrick Glynn
 3. Eric Hoffer
 4. in-laws

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

که چرا "گواه" بودن آفریدگار طراحی هوشمند برای گروه هم سرایان طراحی هوشمند متقاعدکننده‌تر از پژوهش گران بی طرف است، را روشن می‌سازد.

قیاس خودیین^۱

به طور کلی، لی استرویل، ویلیام دمبسکای^۲، مایکل بهی^۳، ویلیام لین کریگ، هیو راس^۴ و دیگر نویسندگان طراحی هوشمند، سخنران‌ها و نویسندگان خوبی بوده، نمونه‌ها و قیاس‌های جوراجوری در کتاب‌های خویش به کار می‌گیرند. رایج‌ترین نمونه‌ای که آن‌ها برای الگو پنداشتی کنش متقابل جهان هستی می‌آورند در برگیرنده‌ی، (۱) ساعت جیبی، (۲) رایانه‌ها، و (۳) تله موش می‌باشد. به ما گفته می‌شود که هر قطعه‌ای در دستگاه‌های گوناگون وابسته به کارکرد و بودن قطعه‌های دیگر در دستگاه است. پس، اگر کسی یک قطعه را جدا کند، کل دستگاه از کارکرد درست باز می‌ماند. مایکل بهی این وابستگی دو سویه را اصل "پنجیدگی ناتوان از ساده شدن" نامیده است. با ارائه این ابزارهای ساخت انسان، نویسندگان طراحی هوشمند قیاس خودشان را به جهان و گونه‌های جانوری گسترش دادند - بدین سان طراحی هوشمند برای هر چیزی در جهان به کار گرفته شد.

مغالطه این استدلال‌های چنین است، قیاس به کار گرفته شده از سوی نویسندگان طراحی هوشمند - مانند، ساعت جیبی، رایانه، تله موش - از آغاز همگی فرآوری طراحی شده با هوش (انسان) است. با چشم پوشی از این چگونه

-
1. Presumptuous Analogies
 2. William Dembski
 3. Michael Behe
 4. Hugh Ross

تکه‌های آن‌ها را بیامیزیم، یا سوا سازیم یا به گونه دیگر، به طور فلسفی دستکاری کنیم، قیاس‌های که طراحی هوشمند از ساعت جیبی، رایانه و تله موش گواه می‌گیرد همواره نشانه‌های نیرومندی از طراحی هوشمند را دارد چون آن‌ها فرآوری از طراحی هوشمند هستند. باز هم، کیش طراحی هوشمند درون همین مقدمه‌ها، استدلالی که می‌خواهد با منطق خودش اثبات کند، را جا می‌دهد.

مرحوم دانیل پاتریک موینیهان^۱ سناتور ایالات متحده یک بار اشاره نمود که اگر هم‌اورد سیاسی، شما را در تله به کارگیری واژگان خوش گیر انداخت، آن گاه هم اکنون بر شما پیروز شده است. به گونه‌ی همانندی، بسیاری از پذیرفتن‌های انتقادی طراحی هوشمند، افتادن به این تله‌های کشنده‌ی پذیرش به خاطر استدلال قیاس‌های خود طراحی هوشمند است. بسیاری از ردی‌ات پژوهشگران بر کیش طراحی هوشمند، پژوهش‌های برجسته دانش بود و شکی نیست که کشمکش‌های آموزشی هاروارد برای پژوهش گران پاداش پیروزی را خواهد داشت. ولی برای شنوندگان عامه، هر گونه قیاس برگرفته از ساعت جیبی، رایانه، تله موش، حال و هوای روشنی از طراحی هوشمند را دارد، چون این نوآوری‌ها به راستی فرآوری طراحی هوشمند-خود ما- هست. پس اگر هرگاه، شما کتابی از طراحی هوشمند را بخوانید و سربسته حس کنید آن‌ها نکته‌ی درستی درباره‌ی طراحی هوشمند می‌گویند، از خویش بپرسید، آیا قیاس به کار گرفته شده در واقع نمونه‌ای از طراحی هوش انسانی هست. اگر باشد، پس چون نتیجه خودش را فرض نموده است، ره‌ایش کنید.

1. Daniel Patrick Moynihan

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

تسونامی خدا

در بامداد یکشنبه ۲۶ دسامبر ۲۰۰۴، هم چنان که ترسایان در سراسر جهان، پایان هفته کریسمس را جشن می‌گرفتند، پوسته‌ی زمین در زیر اقیانوس هند جابه‌جایی شدیدی را آغاز نمود. در چند ساعت، یک بلای بزرگ زمین‌لرزه‌ی ۹ ریش‌تری، مایه یک موج کشندی بزرگ گردید که در میان آب‌های پیرامون خودش گسترده شد. هنگامی که تسونامی به ساحل قاره‌ی آسیا رسید صدها هزار زن، کودک و مرد بی‌گناه از سوی دریا گرفتار شده و غرق گردیدند. شمار بی‌شمار دیگری از کار افتاده یا بدون خانه و تنها ماندند، زندگی و خانواده آنان برای همیشه نابود شده بود.

کشیش‌ها در سرتاسر امریکا، آن روز برای مراسم یکشنبه، کتاب‌های آسمانی خویش را گشودند، همگی این ادعای خودشان را تکرار کردند، نظم عالی در طبیعت، نشانه‌های طراحی هوشمند را اثبات می‌کند. زمانی که از سوی رسانه‌های خبری از آنان پرسیده شد، چرا خدا می‌باید اجازه دهد یا علت چنین رنج کشیدن دردناک مردم بی‌گناه باشد، سخنگویان طراحی هوشمند تنها چنین پاسخی دادند "خدا از هر پدیده‌ای هدفی دارد." در برنامه اسکاربراغ کانتری^۱ در MSNBC، آن گراهام لوتز^۲، دختر دعاخوان بیلی گراهام^۳، پدیدار گشت و با همدلی کامل گفت: "خدا با این تسونامی هیچ انسان اضافی را نکشته است. دیر یا زود، به هر حال، همه‌ی آن‌ها می‌باید می‌مردند." لوتز سپس این احساسات مردم پسند را بازگو نمود که "خدا از هر پدیده‌ای هدفی دارد."

-
1. Scarborough Country
 2. Anne Graham Lotz
 3. Billy Graham

برای هر بیننده‌ی خردمندی این تسونامی فاجعه آمیز- و دیگر زمین‌لرزه‌ها، هاریکن‌ها، تورنادوها، سیل‌ها، خشکسالی‌ها، آتش سوزی‌ها، قحطی‌ها، و همه گیری بیماری‌ها- گواهی بر خدا مهربان نبوده، بلکه بی طرفی طبیعت در برابر انسان‌ها را نشان می‌دهد. هم چنان که در بخش ۷ نشان دادیم، "جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، درست در میان سامانمندی مطلق و بی نظمی مطلق هست - یک موقعیت بی‌طرفانه، که ما باید از یک جهان تاثیر ناپذیر در برابر خواسته خودمان، چشم داشت داشته باشیم."

کیش طراحی هوشمند، با چشم پوشی از بلاهای جهان واقعی یا نابسامانی‌های که بر ضد تئوری طراحی هوشمند است، به ادعا به این که سازمان بندی طبیعت نشانه‌ی آفریدگاری مهربان است، ادامه می‌دهد. اینجاست که طراحی هوشمند

"آن چه از آموزشگاه یکشنبه گیر
من آمد... به سادگی یک
چهارچوب اندیشه‌ی استوار بود که
باور ترسایی پر از پوچی بوده و
خدای ترسایی خنده دار می‌باشد.
کنش پرستش آن گونه که ترسایان
انجام می‌دهند، به نگر من به جای
آبروی دادن پستی است. چیزی که
کرنش پیش روی یک هستی، که
اگر او به راستی باشد، به جای
بزرگداشتن، سزاوار ننگ است."

اچ. ال. منکن (۱۹۵۶-۱۸۸۰) روزنامه
نگار و منتقد در نامه‌ای به ویل دورانت

نادرستی منطقی را به دیگری پیوند
می‌دهد. استدلال طراحی هوشمند از
پایه چنین هست: رفتار طبیعت آن
چنان سامانمند هست که "درست
باشد،" پس باید در واقع از سوی
خدا باشد - کسی که "به درستی
هست." "دو لغزش به هم دیگر پیوند
خورده مانند یکی شده، سپس کیش
طراحی هوشمند آن را "برتری گواه"
می‌نامد.

"روشنگری" درباره‌ی نظم با ارائه
نمونه‌ی سامانمندی که از پیش بوده،
روشنگری نیست، حتی اگر با نادرستی
گمان کنیم، برای گفتگو، که درجه‌ی

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

نظم محدود نمی‌تواند با قوانین فیزیک توضیح داده شود.

گواهی‌های بسیاری از طراحی هوشمند در روی زمین یافت می‌شود، ولی این طراحی هوشمندانه از هوشمندی انسان هست. هواداران طراحی هوشمندی، پیوسته درباره‌ی چگونه شرایط سیاره ما برای زنده ماندن انسان‌ها تنظیم شده است. با وجود این همان سخنگویان، در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که در زمستان گرم می‌شود - برای اینکه از یخ زدن تا نزدیک مرگ نروند- و در تابستان سرد می‌شود - برای این که از گرم‌زدگی و تشنگی دوری کنند. اگر ما یک هوادار کیش طراحی هوشمند را در یک جا تصادفی روی کره زمین بگذاریم، چه بسا او در دمی بمیرد، چون ۷۵ درصد زمین را آب پوشیده شده و از این رو برای زندگی انسان ناجور است. لی استرویل را ناچار کنیم یک شب بیرون از خانه، لخت، در دشت سیبری به سر برد، سپس از وی پرسیم تا چه اندازه محیط پیرامون برای زنده ماندن انسان، عالی تنظیم شده است.

از زمانی که بامداد از خواب برخاسته و دندان‌های خود را مسواک می‌زنیم (با مواد شیمیایی ساخت انسان)، تا هنگامی که کلید چراغ برق ساخت انسان را خاموش نموده و در بستری ساخته‌ی انسان می‌خوابیم، محیط زندگی ما پر از نوآوری‌های هوشمندانه‌ی طراحی شده انسانی است، که زندگی را آن گونه که به آن خو گرفته‌ایم، شدنی و آسان، می‌سازد. نیروی نوآوری انسانی، به معنای واقعی چشم انداز طبیعی سراسر سیاره ما را دگرگون نموده است.

در سال ۱۹۰۰، کودکی که در ایالات متحده زاده می‌شد، تنها ۴۷ سال امید به زندگی^۱ داشت، پس از یک سده پیشرفت دانش، کودکی که در سال ۲۰۰۰ زاده می‌شود ۸۰ سال امید به زندگی دارد - یک پیروزی باورنکردنی که نه با نماز

1. Life expectancy

خواندن بلکه با دانش بدست آمده است. جنبش عامه پسند طراحی هوشمند بر پایه‌های دانش استوار نبوده، بلکه بر گرایش روان انسانی که به نام *فراکنی*^۱ نامیده می‌شود، استوار است. ما به طور دروغین مفاهیم طراحی هوشمندانه‌ی انسانی را به جهانی پهناور غیر شخصی *فراکنی* می‌نماییم، از این رو یک پندار فریبا درست می‌شود که جهان با یک هوش انسان مانند بسیار بزرگ فرمانروایی می‌شود.

هوشیاری برابر با جاودانگی است؟

کیش طراحی هوشمند با ترکیب یک عرفان ترسناک قرون وسطی و دین سنتی، استدلالی پنداری را پیشنهاد نموده که هوشیاری انسان بدون وابستگی به مغز انسان می‌تواند و هست و کنش دارد. پندارید، اندیشه، هیجان‌ها، احساسات و شخصیت ما کاری به فرآیندهای مغز ما ندارند، ولی گواه رازآلودی برای جاودانه بودن "روح" ما هستند. چنین باوری، در پرگار فلسفی *دوگانه انگاری*^۲ نامیده می‌شود، چون گمان می‌کند که دو تا هستی، بدن و اندیشه، چون دو عامل سوا و خودگردان هستند.

اگر چه از میانه‌ی سال‌های سده ۱۵۰۰ اندیشمندان دوگانه انگاری را ریشخند می‌نمودند، ولی ما باید بدانیم و بپذیریم که دوگانه انگاری، حتی امروزه، یک باور اساسی بر باور به جاودانگی در همه‌ی دین‌ها می‌باشد؛ زیرا تنها زمانی که شخصیت شما جدا و بدون وابستگی به مغز باشد، شما می‌توانید زمانی، که مرگ جسمی داشتید به بیرون از بدن خویش پرواز نموده به بهشت یا جهنم بروید.

1. projection

2. dualism

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

بدون واسطه‌ترین رد کردن دوگانه انگاری از سوی دانش، چنین می‌باشد با هر معیار آزمایشگاهی پذیرفته شدن یا تجربه دنیای واقعی، هر آینه هوشیاری انسان، فرآیند مغز انسان می‌باشد. ما بدین رو در اینجا این واقعیت را می‌گوییم چون به سادگی اثبات پذیر است. آسیب مغزی می‌تواند برای سال‌ها کسی را بی‌هوش نموده یا به گستردگی شخصیت وی را دگرگون نماید، داروهای کارکرد اندیشه و حافظه، چون بر شیمی مغز کنش دارند، بر طبیعت و درجه هوشیاری ما کارگر می‌افتد. حتی گاهی خوابیدن به بی‌هوشی برای ساعت‌ها می‌انجامد. آیا بسیار سخت است تا دریابیم، هوشیاری خویش را زمانی که با مرگ مغزمان سراسر از کار افتاد از دست می‌دهیم؟

افزون بر این، اگر هوشیاری،
گواهی از بودن روح - نه تنها مغز-
در بدن هر کسی که هوشیار است
می‌باشد، پس چنین "واقعیتی" بدون
شک برای جهان جانوری خبر خوبی
است، چون آن‌ها نیز هم چنین به
محیط پیرامون خویش هوشیاری
داشته و از این رو زندگی جاودانه را

"هرگز ندیدم آنچه به نگرمن یک اثبات
بسیار کوچکی از زندگی در جهان دیگر
نیافتم."

-مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰) مارک
تواین: زندگینامه، از آلبرت بیگلو پاپین

به ارث خواهند برد. جانوران می‌بینند، می‌شنوند، می‌بویند، می‌چشند و درد را حس می‌کنند. هر آینه، جانورانی ویژه‌ای برای نیروی دیدن، شنیدن، یا حس بویایی بسیار برتر از توانایی انسان به خویش می‌بالند. در حالی که توانایی خردمندانه واری نمودن جانوران بسیار که تر از انسان می‌باشد، بدون شک دارای درجه‌هایی از هوشیاری، با هر تعریف استاندارد از واژه، هستند. اگر ما باور کنیم که جانوران زندگی پس از مرگ ندارند، پس درست نیست که هوشیاری از سوی طراحی

هوشمند هم چون گواهی بر جاودانگی "روح" به کار گرفته شود. من دریافت این را که، طراحی هوشمند که بسیاری می‌کوشد که رشته دانش به نگر برسد، چرا از دوگانه انگاری قرون وسطی همچون یک گزاره پشتیبان بهره می‌گیرد، دشوار یافتیم. دلیل برای بودن یک آفریدگار لی استروبل در سطح رسوا آمیز نشریه‌های تبلیغی سوپری^۱ فرو می‌افتد کوشیده تیرک پشتیبانی برای دوگانه انگاری باشد. در برگ ۲۵۷ چاپی با روکش چرمی، درباره خانمی که در بیمارستان بستری بوده و مرده است، می‌گوید. بر پایه ج. پ. مورلند^۲ کسی که استروبل گفته‌های وی با ستایش بسیار بازگو نموده، "روح" این خانم پس از بیرون رفتن از بدن وی از میان بام بیمارستان بیرون رفته است. سپس "روح" از بیرون آمده لکه‌هایی بر کفش تنیسی که روی بام رها شده بود برجا گذاشت - یک مشاهده ناچیز و به ویژه شگفتی آور از سفر "روحی" که به سوی آسمان‌ها ره می‌سپارد. آن گونه که پیداست با دیدن کفش تنیس نقشه سفر "روح" دگرگون شده، سپس از میان بام دوباره پایین آمده تا در تن بی جان خانم بماند، بدین سان وی پس از مرگ زنده شده است. خبرهای این "معجزه" پیوسته بازگو شده تا سرانجام به گوش لی استروبل رسیده است، و وی این داستان را هم چون تایید بر زنده شدن ما پس از مرگ بازگو نموده است.

مورلند و استروبل چه گواهی برای برخاستن انسان پس از مرگ به ما نشان می‌دهند؟ گفته‌های مورلند که از سوی استروبل بازگو می‌شود، چنین است، "ما هستی بیش از بدن‌های خودمان داریم یا این داستان‌ها باید به نگر ما چرند برسد." (برگ ۲۵۷)

اگر این معیاری است - یعنی، آیا برای ما خنده دار است - که ما درباره‌ی اعتبار این "گواه" داوری کنیم، خوب من معیار اندازه گیری خود مورلند را می‌پذیرم.

1. supermarket tabloid

2. J. P. Moreland

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

یعنی مورلند و استروبل اگر به کلی وزنی به این افسانه‌های کهنه^۱ بدهند، تنها گواه دیوانگی خودشان می‌باشد.

مورلند برای ما داستان اندوه‌باری درباره‌ی یک زن جوان، که در ماه عسل خودش دچار آسیب مغزی شده بود، می‌گوید. هم چون پیامد این تصادف، وی همه‌ی حافظه و بخش بزرگی از شخصیت گذشته خود را از دست داده بود. خانم گمان نمی‌کرد ازدواج کرده باشد. فیلم‌های عروسی به وی نشان داده شد تا باور کند شوهر دارد.

مورلند به جای این که نتیجه بگیرد مغز درون سر هوشیاری، حافظه و شخصیت را کنترل می‌کند، یک تفسیر شگفت‌انگیز ویژه از رخداد دارد:

"هرچند خانم جور دیگری رفتار می‌نمود، وی انسان دیگری نبود. خاطره‌های گذشته را فراموش کرده و حتی شخصیت پیشین خودش را هم نداشت. اثبات می‌شود که، شما همان ریخت هستید حتی اگر خاطره‌های گذشته را از یاد ببرید و خاطره‌های نو بگیرید، یا شما شخصیت ویژه پیشین خود را از دست بدهید و شخصیت ویژه نویی بدست آورید." (برگ ۲۶۰)

خوب مورلند می‌گوید چون پس از تصادف خانم، "همان شخص" بوده اثبات می‌شود که "انسان"^۲ برتر از تنها کارکرد فیزیکی مغز می‌باشد. او "همان شخص" هست سوا از خود^۳ فیزیکی خودش، پس از ایست کارکرد همه اعضای بدن در هنگام مرگ، زنده می‌ماند.

-
1. folklore
 2. "personhood"
 3. self

گمان نمی‌کنم که مورلند هرگز یک مغالطه منطقی به نام جسمیت بخشیدن^۱ را هرگز شنیده باشد؟ جسمیت بخشیدن یعنی "تلقین نمودن این که یک انگاره انتزاعی یا دسته‌ای از بررسی‌های به راستی هستند." وی به سادگی با برچسب زدن به این قربانی آسیب مغزی "همان شخص"، نابخردانه به بودن "روح" جسمیت می‌بخشد. در حالی که آن خانم، به صورت‌هایی، بی‌گمان همان شخص بود - برای نمونه، وی همان را دارد، همان چهره و بدن را دارد، همان پاها و دست‌ها را دارد - آسیب مغزی وی به گستردگی بر شخصیت، حافظه و هوشیاری وی کارگر افتاده است. این پیامد از کارافتادگی وی به روشنی پیوند یک راستی میان ساختار مغز درون سر و شخصیت وی را اثبات می‌کند.

می‌گذارم خودتان تصمیم بگیرید کدام گزاره از نگر دانش درست‌تر است: گزاره #۱: حتی با اینکه آن خانم با آسیب مغزی پس رخدادی که برای وی رویداده، شخصیتی و حافظه‌ای ناهمسان دارد، او همان شخص است. چنین واقعیت نشان می‌دهد که انسان بودن ما یا روح بدون وابستگی به بدن ما است. چون انسان بودن ما بدون وابستگی به بدن ما هست، هوشیاری یا روح ما، حتی پس از اینکه بدن ما پوسید، زندگی خواهد نمود.

گزاره #۲: در پی آسیب مغزی آن خانم، قربانی این رویداد، از برخی نگرها همان شخص و از برخی نگرها، شخص بسیار متفاوتی است. در حالی که حقوق قانونی هم چون یک فرد و ریخت بیرونی وی همانند پیش است، آسیب مغزی وی نخست پیامد بی‌هوشی داشته، سپس به دگرگونی گسترده کارکرد شناختی انجامیده که در برگیرنده‌ی دگرگونی شخصیت و از دست دادن حافظه بوده است. چون بی‌هوشی، دگرگونی شخصیت و از دست دادن حافظه، درست در همان دمی که آسیب مغزی رخ داده است، رویداده، درست است که نتیجه بگیریم مغز آن خانم

1. reification

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

هوشیاری، شخصیت و حافظه وی را کنترل می‌کرده است. اگر مغز ما هوشیاری، شخصیت و حافظه ما را کنترل می‌کند، پس از دیدگاه دانش، بسیار دور است که هوشیاری، شخصیت و حافظه ما پس از مرگ باقی بماند.

کیش طراحی هوشمند، هوشیاری

"اندیشه من نمی‌تواند چیزی به نام روح را دریابد، شاید نادرست باشد، انسان شاید روح داشته باشد؛ ولی من به سادگی به آن باور ندارم."

توماس ادیسون (۱۸۴۷-۱۹۳۱) در "آیا ما دوباره زندگی خواهیم نمود؟"

انسان را با یک هوشیاری الهی که انگار می‌شود از پیش هست، "شرح می‌دهد." از این نگر، طراحی هوشمند هیچ روشنگری واقعی از هوشیاری به دست نمی‌دهد و سرانجام در مصادره به مطلوب و دلیل دوری بی پایان گرفتار می‌شود. به هر روی، دانش، ریشه هوشیاری را با گفتن

جزئیاتی که برتری کلیدی هوشیاری در مبارزه برای زنده ماندن دارد. به روشنی، یک جانور هوشیار، بسیار کارتر از یک گیاه، می‌تواند برای خوراک جستجو کند، از خودش دفاع کند، و در پی جفت باشد. از این رو، گزینش طبیعی بسیار بیشتر به سود پیشرفت و پالایش هوشیاری در گونه‌های جانوری خواهد بود. پس، باوری به نام *تامپرا* بودن هوشیاری، به جای دانش در سر بخش‌های دین دسته بندی می‌شود.

بازگویی نادرست گسترده از واقعیت

زمانی که من و دیگران کمبودهای جنبش طراحی هوشمند را نقد می‌کنیم، گرایش به تمرکز بر نادرستی‌های منطقی که کتاب‌های آن‌ها از آن پر است، داریم. ما اشاره می‌کنیم که نتیجه گیری آن‌ها به طور منطقی از مقدمه‌های واقعی، استدلال‌های خودشان پیروی نمی‌کند. به سخن دیگر، استدلال‌های آنان *استنتاج نامتوافق* است. به

هر روی، ما می‌خواهیم با گذشت بسیار تایید کنیم "واقعیت‌هایی" که در مقدمه‌های آغازین طراحی هوشمند به کار گرفته شده‌اند، به راستی واقعیت هستند. بدبختانه، این گذشت ناشایست و گمراه کننده هست. دانسته یا ندانسته، نوحه سرایان و نویسندگان رهبری کننده طراحی هوشمند، خطبه‌ها و کتاب‌های خود را از واقعیت‌های بزرگ شده‌ی بی خود تحریف شده پر می‌کنند. بگذارید چند تا سند نمونه بیاورم:

- راس در نمایش جان آنکلبرگ: "اگر زمین نیم درصد به خورشید نزدیک‌تر بود، آب‌های روی زمین بخار می‌شدند. اگر زمین نیم درصد از خورشید دورتر بود، آب‌های روی زمین یخ می‌بستند."

واقعیت چنین است، دوری راه زمین تا خورشید، در سراسر سال - و از سالی به سال دیگر- و بسیار بیشتر از "نیم درصدی" که راس ادعا می‌کند زندگی در روی سیاره ما از بین می‌رود، تفاوت می‌کند. هیچ انگاره‌ی پیچیده‌ای در اینجا نیست. استدلال راس بی گمان نادرست است، با وجود این، وی هم چون زبردست‌ترین ستاره شناس کیش طراحی هوشمند ستایش می‌شود.

- راس در نمایش جان آنکلبرگ: "تنها دو درصد از ستارگان سیاره‌هایی پیرامون خود دارند."

چگونه راس به چنین نتیجه‌ی قطعی رسیده است؟ ما تازه با به کار گیری تلسکوپ فضایی هابل^۱ و رصدخانه‌های روی زمین، جستجو برای سیاره‌های پیرامون ستاره‌های دور دست را آغاز کرده‌ایم. شاید ناسا باید در زمان و منابع خود را با اجازه دادن به راس برای غیب گویی از پیش صرفه جویی کند.

1. Hubble Space Telescope

• راس در نمایش جان آنکلبرگ : "جایگاه، توده و مدار هر یک از سیاره‌های منظومه‌ی خورشیدی نقش بسیار بزرگی برای هستی در روی زمین دارد."

سراسر چرند است! بیشتر سیاره‌ها می‌توانند بدون اثر زیان آوری بر روی زمین، هر چه که باشد، فردا ناپدید شوند. خورشید سرنوشت سازی داشته و ماه نقش کمتری دارد. ولی گمان می‌کنید که یک شخصی معمولی روی زمین، اگر پلوتو^۱ یا تیر^۲ از به طور کامل از منظومه خورشیدی ناپدید بشوند، حتی آگاه بشود- که بسیار کمتر از نابودی است؟ نه. افزون بر این، حتی اگر زندگی روی زمین به دلیل سیاره‌های دیگر باشد، زندگی نتیجه -نه دلیل برای- جایگاه مداری سیاره‌ها خواهد بود.

• راس در نمایش جان آنکلبرگ : "تنها کهکشان‌های مارپیچی می‌توانند، سیاره‌هایی با مدارهای ثابت گرد خورشیدهای خودشان داشته باشند."

باز هم دوباره، راس آشکارا این "حقایق" را سر هم می‌کند تا پیش رفته و "اثبات" کند که عیسی به تنها سیاره با زندگی هوشمندانه در سراسر کیهان آمده است. خود من، نمی‌دانم که آیا زندگی هوشمند در جایی دیگری از کیهان هست یا نیست. من گمان می‌کنم که هست. ولی نمی‌توانم این باور خودم را اثبات کنم که واقعیت دارد. به هر روی، راس چون که نمی‌پذیرد باورهای وی (درباره‌ی طراحی هوشمند) اثبات شدنی نیست، به جای آن، همانند شعبده باز لاس‌وگاس "حقایق" را از آستین خویش بیرون می‌کشد. باز هم، هیچ شکی ندارم که ناسا بسیار دوست دارد بداند چگونه راس مدار همه‌ی سیاره‌ها را در سراسر گیتی، که برای تایید خودش مدرک نموده، سنجیده و فهرست بندی نموده است.

1. Pluto
2. Mercury

در تنها منظومه‌ی خورشید که کمابیش چیزهایی درباره‌ی آن می‌دانیم، تنها یک سیاره هست که زندگی در آن شدنی است و دیگری، بهرام، که یا زندگی در زیر سطح خاک در آن هست یا در گذشته، زمانی که رودها آزادانه در روی سطح آن روان بوده‌اند، از زندگی پشتیبانی می‌کرده است. منظومه‌ی خورشید ما، کمابیش نمایشگری کامل از منظومه‌های بی‌شمار در سراسر گیتی هست.

- یک سخن که پیوسته از سوی مدافعان کیش طراحی هوشمند گفته می‌شود این هست که هرمزد^۱، به گونه‌ای منظم از سنگ‌های آسمانی جلوگیری می‌کند که در غیر این صورت به زمین برخورد و آن را نابود می‌کردند- یعنی که آفریدگاری، برای سود رسانی به انسان، هرمزد را در این مدار گذشته است. اگر چه هرمزد مانند ماه و دیگر سیارات جلوی برخی سنگ‌های آسمانی را می‌گیرند، ولی باید بدانیم که سنگ‌های در سراسر ۳۶۰ درجه می‌توانند و با زمین برخورد می‌کنند. هرمزد تنها می‌تواند، دست بالا، ۱ درجه کمان - و چه بسا بسیار کمتر- جلوگیری کند. هیچ دلیلی نیست که گمان کنیم سنگ‌هایی که هرمزد جلوگیری می‌کند خطرناک‌تر از سنگ‌هایی است که از سوی دیگر منظومه خورشیدی به سوی زمین می‌آیند، هست. از این گذشته، هر کسی می‌تواند به سادگی بگوید، میدان گرانشی هرمزد سنگ‌هایی را به سوی زمین می‌کشد که اگر این میدان گرانشی نبود، بیرون از مرزهای منظومه‌ی خورشیدی می‌ماندند.

1. Jupiter

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

شگفتا، لی استروبل در دلیل برای بودن یک *آفریدگار* گفته‌های هوادار طراحی هوشمند و ستاره شناس گیلرمو گونزالس^۱ را بازگو می‌کند کمربند سیارک‌ها^۲ به ناهید^۳ برخورد می‌کنند و اگر نبود به زمین می‌خوردند. (برگ ۱۷۴)

می‌خواهم به گونزالس گناه کار ندانم و انگار کنم که استروبل درنیافته یا گفته‌های وی را بد بازگو کرده است. ولی مدار زمین میان ناهید و کمربند سیارک‌ها است. ناهید - نگهبانان یا غیر نگهبانان - میان زمین و کمربند سیارک‌ها گردش نمی‌کند.

این نادرستی‌ها و گزافه‌گویی‌ها که در بالا آورده شده تنها نمونه‌ی کوچکی از گفته‌های نادرستی بی شماری واقعیت شمرده شده از سوی بزرگان طراحی هوشمند می‌باشد. به روشنی، آن‌ها برای پاسداری از خدا خودشان، هر چیزی - راست یا دروغ - می‌گویند. هدف ابزار را توجیه می‌کند.

یک تحلیل همه سویه از همه‌ی نادرستی‌ها واقعی و منطقی نوشته‌های کیش طراحی هوشمند نیاز به یک پروژه‌ی چندین جلدی دانشنامه‌ای دارد. اگر من تنها از کتاب‌های استروبل، همه‌ی کژی‌های منطقی و نادرستی‌ها را بازگو می‌کردم، چنین بازگوهایی چنان گسترده بود که با شتاب از خط "بهره گیری منصفانه"^۴ گذشته و بی گمان قانون حق نویسنده و چاپ^۵ را می‌شکستم. استروبل، بزرگ آخوند کیش طراحی هوشمند، ادعا می‌کند که روزنامه نگاری بی طرفی است و می‌کوشد تا همه‌ی داده‌های درست را گردآوری نماید. ولی، در کتاب‌های خودش تنها از "کارشناسانی" که پیشاپیش می‌داند از نمازخوان‌های دوباره زاده شده‌ی بنیادگرا

1. Guillermo Gonzalez

2. asteroid belt

3. Venus

4. "fair use"

5. copyright

هستند، گفتگو می‌کند. پس، بی خود نیست که ناشر استروبل، زوندروان^۱، هم ناشر پیش‌تاز کتاب‌های کیش طراحی هوشمند و هم ناشر پیش‌تاز جهانی کتاب آسمانی می‌باشد. با وجود این به ما گفته می‌شود، کیش طراحی هوشمند یک باور دینی نبوده بلکه یک اصل بی طرف دانش می‌باشد.

پاداش نوبل آینده؟

چرا شما باید سخن مرا سند بدانید که استدلال طراحی هوشمند در آزمایشگاه دانش راستین، شکست می‌خورد؟ مگر من چه کسی هستم؟ بخت خوبی است که شما هرگز پیش از خواندن این کتاب درباره من چیزی نشنیده باشید. چه بسا پس از خواندن این کتاب، نیز چیز دیگری از من نشنوید. من به جای اینکه برای بارگاه جهان دانش بگویم بیشتر تنها برای خودم سخن می‌گویم.

بارگاه جهان دانش، ابزارهای رسمی خودش را برای شناخت و ارج نهادن به بزرگ‌ترین دستاوردهای دانش دارد. پاداش نوبل هر ساله به کسانی که پیشگام یافته‌هایی که از سوی انجمن‌های راستین دانش پژوهش و پذیرفته شده‌اند، می‌رسد. اگر ما سخنان پیشروان و نویسندگان طراحی هوشمند را باور کنیم که آنها بودن خدا را به طور دانشیک اثبات کرده‌اند. نیازی نیست به گفتن نیست، اثبات بودن خدا، بزرگ‌ترین دستاورد دانش در همه‌ی دوران‌ها خواهد بود. کدام یک از یافته‌های دانش می‌تواند با دلیل واقعیت داشتن خدا، مقایسه شود؟ یافته‌ی ج. ج. تامسون^۲ در باره‌ی الکترون که وی را برنده‌ی پاداش نوبل ۱۹۰۶ نمود، در برابر یافتن دانشیک خدا بسیار کم رنگ خواهد بود. روشنگری کاریک و واتسون از

1. Zondervan

2. J. J. Thomson's, Sir Joseph John Thomson

"طراحی هوشمند" تازه‌ترین کیش ترسایی

اسیدهای نوکلئیک^۱ در مقایسه با ارزیابی دانشیک خدا هیچ خواهد بود. حتی اندازه و کارایی معادله‌های نسبیت عام اینشتین در برابر تایید دانش از بودن خدا، کوتوله است. پس اگر هواداران کیش طراحی هوشمند هر آینه در اثبات دانشیک واقعی بودن خدا، کامیاب بوده‌اند، پس من چشم داشت دارم که پاداش نوبل آینده به آن‌ها برسد.

آیا آموزه‌های طراحی هوشمند نوبلی خواهد برد؟ گمان کنم، در همان آن هم اندوه آور و هم خنده دار باشد. مانند مربیان مارگیر و فرماندان^۲ کسانی که با خلسه دینی سخن می‌گویند، جنبش دینی یک دسته از دین داران متعصب هست که بیشتر در نواحی محافظه کار در ایالات متحده هستند. بیشتر جهان، هم چنین انجمن نوبل، به سخنان دین باورانه‌ی آن‌ها توجه‌ای نخواهند نمود.

همان گونه که سم هریس^۳ به طور دقیق گفته است، "در جمع^۴ سلامتی روانی هست." اگر تنها یک نفر باور داشته باشد که یک هستی جادویی بر جهان، از یک شهر جادویی، جایی که پس از مرگ "روح‌های" ما به آنجا پرواز خواهد نمود، فرمانروایی می‌کند، بدون شک به درستی وی همچون یک دیوانه نگریسته خواهد شد. ولی چون شماری بسیاری به این داستان باور دارند، چرندی این پندار پوچ از میان رفته است.

-
1. nucleic acids
 2. charismatics
 3. Sam Harris
 4. In numbers

اندیشه‌ی پایانی

"من دوباره ببینم زاده شدم"

-گوره ویدال

بگذارید گمان کنیم شما سراسر این کتاب را خوانده و هنوز دودل هستید که درباره‌ی جهان دیدگاهی سکولار یا خداپرستانه^۱ را برگزینید. اگر شما به جای یک دیدگاه سکولار دین دار شوید، آن گاه من و دیگر آزاداندیشان کمی ناراحت خواهیم شد چون شما را هم چون یک هم‌قطار از دست داده‌ایم، ولی به هر آنچه که شما برای باور داشتن برگزینید ارج خواهیم گذاشت. پرونده بسته می‌شود.

اگر شما آموزه‌های طراحی هوشمند و به طور کلی خداپرستانه را رد نمایید، آن گاه کسانی که به چنین آموزه‌هایی باور دارند، گمان می‌کنند شما برای همیشه به دلیل این تصمیم به طور وحشتناکی شکنجه خواهید شد. گوشت بدن شما سوزان خواهد بود پس از مرگ شما، و شما دارای یک بدن ویژه غیرقابل تجزیه خردمندانه طراحی شده، خواهید بود که رنج شکنجه جاودانه را بکشید. حتی زبان شما بر طبق کتاب آسمانی (لوقا ۱۶:۲۴) در آتش خواهد بود. برای پذیرفتن دانش سکولار، شما جاودانه در جهنم خواهید بود. اگر چه این روزها از گفتن درباره‌ی عذاب دیدن همه‌ی بی‌دینان، میان عموم مردم شرمگین هستند، ولی طراحی هوشمند هنوز باور دارد سوختن شما بزرگی است. اگر تنها همین هم باشد، ما باید طراحی هوشمند را برای غیرمنطقی بودن و غیر انسانی بودن رد نماییم.

1. Christianity

یادداشت بخش‌ها

سرآغاز

- ۱- در واقع آن‌ها این چنین نمی‌گویند: هیولای اسپاگتی پرنده مسخره نمودن شبه دانش آفرینش‌گرایی می‌باشد. بیشتر درباره‌ی خدا یدکی و پیروان "پاستافاریانی" آن در www.venganza.org یافت می‌شود.
- ۲- برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی ساعت‌های شیمیایی به www.intothecool.com بروید.

بخش ۴

- ۱- اگر تیر با شتاب ۱۷۵۰۰ مایل بر ساعت برود، گازهای هوا نزدیک سطح زمین آن را به دلیل اصطکاک می‌سوزانند.
- ۲- برای دقت بیشتر اشاره کنم در واژه نامه‌ی رسمی "شاتل فضایی" به سه عنصر مدارگرد (یعنی، فضاپیما)، انبار سوخت بیرونی و بوستر جامد راکت که بر روی سکوی پرتاب به روی هم سوار شده‌اند در آغاز پرتاب گفته می‌شود. خودرویی که در بالا سطح، با فضانوردانی درون آن گرد زمین گردش می‌کند شاتل فضایی مدارگرد نامیده می‌شود.
- ۳- برای گفتگویی درباره‌ی خدایی که در اعلامیه استقلال گفته شده، خدای ندانم گرای بوده نه خدا ترسایی، بخش ۱۰ را ببینید - آیا به راستی امریکا بر پایه ترسایی، بنیاد گذاشته شد؟

۴- خاستگاه این "مواد خام" در بخش ۲، "خاستگاه جهان هستی: طبیعی یا فرا طبیعی؟"، گفته شده است.

۵- محاسبه‌ها را جان گیرین در Genesis: The Origins of Man and the Universe. New York: Delacorte Press/Eleanor Friede, 1981 انجام داده است.

۶- در ۱۹۹۷ کشتی فضایی گالیلو ناسا، اروپا یکی از چهار ماه بزرگ هرمزد، با اقیانوسی از آب پوشیده شده است، که در لایه‌های بالایی یخ زده و بی گمان کمابیش در لایه‌های پایینی به دلیل کارایی فشار گرمای‌زای گرانشی اروپا مایع می‌باشد. چون آب یخ نرزه برای برپایی زندگی اساسی است، شاید منطقه‌ی با قابلیت خاستگاهی برای زندگی تا هرمزد گسترش پیدا کند.

۷- Albert Einstein: The Human Side, Princeton University Press, 1981

۸- The New York Times, April 19, 1955

۹- مدار پلوتون خیلی کم نسبت به سطح مداری خورشید اریب است که روشن می‌سازد، پلوتون به جای اینکه از اصل سیاره باشد، بیشتر از سنگ‌های ابر اورت گرفتار افتاده است. واقعیت این که پلوتون یک غول گازی مانند هرمزد، کیوان، اورانوس، نپتون نیست هم چنین به اعتبار این تئوری بهره می‌رسانند.

بخش ۵

۱- خوانندگانی که با کتاب‌های آفرینش‌گرایی آشنا نیستند، چه بسا شگفت زده شوند که آیا کتاب‌های آنان به راستی چنین توضیح‌های خنده داری را ارائه می‌دهد. من شما را به بازدید از کتاب‌های The Genesis Flood by Henry Morris and John G. Whitcomb, Jr. (Philadelphia: Presbyterian and Reformed Publishing Co., 1961) فرامی‌خوانم. پس از کتاب آسمانی این کتاب‌ها مقدس‌ترین متن‌های جنبش آفرینش‌گرایی هستند. کتاب توفان آفرینش یکی از

کتاب‌هایی است که از سوی آفرینش‌گراها برای برنامه آموزشی دبیرستان پیشنهاد شده است.

بخش ۶

۱- جمیز آسشر (۱۶۵۶-۱۵۸۱) اسقف اعظم کلیسای ایرلند، به طور کلی معتبرترین و نخستین "اثبات" از سال آفرینش را چاپ نموده است. اگر چه تاریخ دقیق آفرینش آسشر تا سال ۱۶۵۰ چاپ نشد، ولی کلیسا همیشه باور داشته که زمین تنها چند هزار سال از عمرش می‌گذرد.

۲- برگ ۱۵۶ چاپ جلد کاغذی

۳- نگاه کنید به، Science and Creationism. New York: Oxford University Press, 1984

۴- برگ ۱۶۴، The Creation-Evolution Controversy.

۵- اریک هوفر در کتاب باورمندان راستین نوشته که مخالفان بنیادگرایان ترسایی بیخدای پذیرفته شده نیستند. در برابر بنیادگرایان ترسایی و بیخدایان پذیرفته شده کسانی هستند که به پرسش‌های الهیاتی دل‌بستگی ندارند. من با وی هم‌رای هستم.

۶- برگ ۱۱۷ از سخنرانی درباره‌ی الهیات سامانمند

۷- پس از آهنگ از پالترز

۸- برای شرح تاریخ سیاه و پر جزئیات سوزاندن جادوگران از سوی ترسایان، کتاب عالی کارل ساگان، جهان شکار شده‌ی دیو: دانش هم‌چون شمعی در تاریکی، را بخوانید.

بخش ۷

۱- با وجود اشاره‌های بی شمار کتاب آسمانی به "شیطان" ترسایان کنونی آن چنان خویش را بلندپایه می‌بینند که آشکارا به آن اشاره نمی‌کنند. "Satan" جایگزین "شیطان" گشته همان گونه که "Holy Spirit" جایگزین "روح القدس" شده است. آیا این دگرگونی معنایی روشن‌کننده‌ی این است که بنیادگرایان کمی از متن کتاب آسمانی خویش شرمسار هستند؟

۲- شاید جهان ما بیشتر به سوی نظم می‌رود تا بی‌نظمی، چون هم انسان خودش نظمی ساختگی را با ریخت دادن به چشم اندازه‌ای طبیعی فراهم می‌کند و هم چون گزینش طبیعی خودش یک سازوکار درونی برای نگهداری گونه‌های جانوری کارا، در حالی که گونه‌های ناکارآمد را از میان می‌برد، فراهم کرده است. به هر روی، این راند (Ayn Rand) اشاره نموده که سراسر اندیشه ما از "نظم" از ریخت گرفته شده، و با آنچه که دیده‌ایم ریخت بندی می‌شود. پس ادعای آنچه که بررسی می‌کنیم "منظم" است نادرستی افزودنی است.

بخش ۸

۱- من "کردار ضد اجتماع" را مانند هر کنشی که در کتاب مقدس محکوم شده هم چون "گناه کارانه" و هم چنین دانسته و بدون نیاز حقوق دیگران را در جامعه زیر پا بگذارد، تعریف می‌کنم. نمونه‌ی "گناه ضد اجتماعی" کشتن، تجاوز با زور، دزدی، زورگویی، کتک زدن و مانند این‌ها می‌باشد.

۲- برای پشتیبانی از گفته‌های خودشان که بیشتر انسان‌ها به جهنم خواهند رفت، رهبران کلیسا بهمتی ۱۳، ۲۲، ۱۴ و لوقا ۱۳، ۲۳، ۲۴ استناد می‌کنند که به ترتیب در پی می‌آید:

"جایی که گریه و فشار دندان باشد. زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم."
"که شخصی به وی گفت: ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟ او به ایشان گفت: جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می‌گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست."

۳- اصطلاح "اراده آزاد" آن گونه که از سوی خداپرستان ترسایی به کار گرفته می‌شود، یک پندارهای غیر دانشیک رسوا آمیز است، چون در آن گمان می‌شود آمیزه ژنتیک، پرورش و پیامدهای محیطی، اثر مناسب یا تیرئه آمیزی برای ریخت دادن به ویژگی دینی یک شخص ندارد. در تضاد آشکار با آموزه‌ی خود آن‌ها درباره‌ی اراده آزاد، به هر روی، الهیات‌دان‌ها به طور دینی قانون به اصطلاح علت و معلول را برای در واقع اثبات بودن خدا به کار می‌گیرند با این نتیجه‌گیری که هر پدیده‌ای (هم چنین خود جهان هستی) نیاز به علتی برای شرح علت بودن و رفتار خودش باید داشته باشد. نیاز است که بگویم، خداپرستان می‌گویند قانون علیت آشکارا شامل همه نمی‌شود؟ من خودم به طور شخصی دریافتم که همه‌ی ویژگی‌های انسانی، تصمیم‌گیری یا رفتاری، ریشه در زمینه‌ی ژنتیک، یا کارگر شدن محیط، یا در بیشتر نمونه‌ها آمیزه‌ای از هر دو است. تنها دلیل اینکه کسی ملخ نیست این هست که پدر و مادر وی ملخ نیستند. اگر آن‌ها ملخ بودند، ریخت، رفتار، ویژگی‌ها و باورهای که اکنون آن شخص داشت بسیار بسیار ناهمسان بود.

بخش ۹

۱-۱ اگر چه یک راست به اینترنت وابسته نیست، ولی آشفستگی Y2K یک تصویر کلاسیک از ترس بی‌مورد وابسته به رایانه بود که به سوی آشفستگی رفته بود.

۲- تصویرهای شهوت انگیز کودکان، که کودکان ناچار می‌شوند با یک دیگر یا بزرگسال کنش‌های جنسی انجام دهند تبه کاری بوده - و باید به شمار آید. چون بر پایه تعریف، تصویرهای شهوت انگیز کودکان بزه کاری است، پس کاهش یا افزایش در شمار تصاویر شهوت انگیز، می‌باید یک راست بر نرخ تبه کاری تا آن درجه کاهش یا افزایش دهد. پس در حالی که هر شخص با فرهنگی، تصاویر شهوت انگیز کودکان را محکوم می‌کند، بگذارید ما بگوییم چنین جستارهای غیرقانونی تنها یک خرده از ۱ درصد از تصاویر شهوت انگیز در چرخه هستند. هم چون دستاویزی برای سانسور اینترنت، فعالان آنتی پوم (anti-pom) همواره موارد داغ درباره‌ی تصاویر شهوت انگیز کودکان را رو می‌کنند، و بر ضد قوانین سخت و ناچار کننده‌ای که داریم، هم اکنون همه‌ی طرف‌ها محکوم شده‌اند. بنابراین، جستار تصاویر شهوت انگیز کودکان یک تاکتیک انحرافی برای منحرف نمودن از مورد اصلی-سانسور تصاویر شهوت انگیز بزرگسالان- می‌باشد.

۳- فیلم‌های شهوانی و کلوب‌های رقص برهنه (strip clubs) در واقع بیشتر در نواحی با نرخ تبه کاری بالا جاگیر شده‌اند، ولی تنها برای اینکه به دست سیاستمداران محافظه کار، آیین نامه مناطق محدود شده قانونی شد ناچار سوداگری مسائل جنسی در این نواحی کشیده شد. بکوشید کلوب رقص برهنه‌ای در کنار کلیسای باپستی یا دبستان باز کنید اوباش مقدس نما شما را ناچار به رفتن به جای دیگر می‌کنند.

بخش ۱۱

نمایش جان آنکلبگ، نشان داده شده در شبکه‌ی وحی، خودش را "تنها برنامه‌ی تلویزیونی ملی جان سپار روضه خوان‌های ترسای" می‌داند.

کتاب شناسی

کتاب ها و مقاله های زیر یا به آماده سازی این کتاب کمک کرده اند یا برای بررسی های آینده پیشنهاد می گردند.

- Adler, Mortimer J. *How to Think about God*. New York: Macmillan Publishing Company, 1980.
- Allen, Steve. *Meeting of Minds*. Los Angeles: Hubris House, 1978.
- Aquinas, Thomas. *Basic Writings of Saint Thomas Aquinas*. New York: Random House, 1945.
- Asimov, Isaac. *In the Beginning*. South Yarmouth, MA: J. Curley & Associates, 1982.
- . *Understanding Physics*. New York: Barnes & Noble Books, 1993.
- Baggini, Julian. *Atheism: A Very Short Introduction*. New York: Oxford University Press, 2003.
- Barker, Dan. *Losing Faith in Faith: From Preacher to Atheist*. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1992.
- Behe, Michael J. *Darwin's Black Box: The Biochemical Challenge to Evolution*. New York: Free Press, 1998.
- Bronowski, Jacob. *The Ascent of Man*. Boston: Little, Brown and Company, 1973.
- Carnegie, Dale. *How to Develop Self-Confidence and Influence People by Public Speaking*. New York: Pocket Books, 1956.
- . *How to Win Friends and Influence People*. New York: Pocket Books, 1940.
- Carrier, Richard. *Sense and Goodness Without God: A Defense of Metaphysical Naturalism*. Bloomington, IN: Authorhouse, 2005.
- Carter, Jimmy. *Keeping Faith*. New York: Bantam Books, 1982.
- Carter, Lee. *Lucifer's Handbook*. Van Nuys, CA: Academic Associates, 1977.
- Craig, William Lane. *Reasonable Faith: Christian Truth and Apologetics*. Wheaton, IL: Crossway Books, 1994.
- Dawkins, Richard. *The Blind Watchmaker*. New York: Norton, 1985.
- . *The God Delusion*. Boston: Houghton Mifflin, 2006.
- Dembski, William A. *The Design Revolution: Answering the Toughest Questions about Intelligent Design*. Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 2004.
- Eller, David. *Natural Atheism*. Parsippany, NJ: American Atheist Press, 2004.
- Ellis, Albert. *Is Objectivism a Religion?* New York: Lyle Stuart, 1968.
- Ellis, Albert, and Robert A. Harper. *A Guide to Rational Living*. North Hollywood, CA: Wilshire Book Company, 1998.
- Entzminger, Robert L. *Divine Word*. Pittsburgh, PA: Duquesne University Press, 1985.

- Fearnside, W. Ward, and William B. Holther. *Fallacy: The Counterfeit of Argument*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall, 1959.
- Foote, G. W., and W. P. Ball. *The Bible Handbook for Atheists*. Austin, TX: American Atheist Press, 1977.
- Frye, Roland Mushat. *Is God a Creationist?* New York: Charles Scribner's Sons, 1983.
- Gaylor, Annie Laurie. *Women Without Superstition: No Gods—No Masters*. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1997.
- Gilbert, Michael A., *How to Win an Argument*. New York: McGraw-Hill, 1979.
- Godfrey, Laurie R. *Scientists Confront Creationism*. New York: W. W. Norton, 1983.
- Gribbin, John R. *Genesis: The Origins of Man and the Universe*. New York: Delacorte Press/Eleanor Friede, 1981.
- Harris, Sam. *The End of Faith: Religion, Terror, and the Future of Reason*. New York: W. W. Norton & Company, 2004.
- Haight, James A. *Holy Horrors: An Illustrated History of Religious Murder and Madness*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1999.
- . *Honest Doubt: Essays on Atheism in a Believing Society*. Amherst, NY: Prometheus Books, 2007.
- . *Science in a Nanosecond: Illustrated Answers to 100 Basic Science Questions*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1991.
- . *2000 Years of Disbelief: Famous People with the Courage to Doubt*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1996.
- Hawking, Stephen W. *A Brief History of Time*. New York: Bantam Books, 1988.
- Hazen, Robert M., and James Trefil. *Science Matters*. New York: Anchor Books, 1992.
- Hoffer, Eric. *The True Believer*. New York: Harper & Row, 1951.
- Jacoby, Susan. *Freethinkers: A History of American Secularism*. New York: Metropolitan Books, 2004.
- Lewis, C. S. *Mere Christianity*. New York: HarperSanFrancisco, 2001.
- Little, Paul E. *Know Why You Believe*. Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1968.
- Martin, Michael, and Ricki Monnier. *The Impossibility of God*. Amherst, New York: Prometheus Books, 2003.
- McDowell, Josh. *The New Evidence that Demands a Verdict*. Nashville, TN: Nelson Reference, 1999.
- Mills, David A. *Overcoming Religion*. Secaucus, NJ: Citadel Press, 1981.
- . *Science Shams & Bible Bloopers*. Philadelphia: Xlibris, 2000.
- Montagu, Ashley. *Science and Creationism*. New York: Oxford University Press, 1984.
- Morris, Henry M., and Gary E. Parker. *What Is Creation Science?* San Francisco: Creation-Life, 1982.
- Morris, Henry M., and John G. Whitcomb, Jr. *The Genesis Flood*. Philadelphia: Presbyterian and Reformed Publishing Company, 1961.
- Narciso, Dianna. *Like Rolling Uphill: Realizing the Honesty of Atheism*. Tamarac, FL: Llumina Press, 2004.
- Nourse, Alan E. *Universe, Earth and Atom: The Story of Physics*. New York: Harper & Row, 1969.

- O'Hair, Madalyn Murray. *An Atheist Epic: Bill Murray, The Bible and the Baltimore Board of Education*. Austin, TX: American Atheist Press, 1970.
- . *What on Earth Is an Atheist?* Austin, TX: American Atheist Press, 1969.
- Perakh, Mark. *Unintelligent Design*. Amherst, NY: Prometheus Books, 2003.
- Price, Robert M., and Jeffery Jay Lowder. *The Empty Tomb: Jesus Beyond the Grave*. Amherst, NY: Prometheus Books, 2005.
- Ross, Hugh. *The Creator and the Cosmos: How the Latest Scientific Discoveries of the Century Reveal God*. Colorado Springs, CO: Navpress Publishing Group, 2001.
- . *Journey toward Creation* (DVD). Pasadena, CA: Reasons to Believe, 2003.
- . *A Matter of Days: Resolving a Creation Controversy*. Colorado, Springs, CO: Navpress Publishing Group, 2004.
- Russell, Bertrand. *Why I Am Not a Christian*. New York: Simon and Schuster, 1957.
- Sagan, Carl. *Cosmos*. New York: Random House, 1980.
- . *The Demon-Haunted World*. New York: Random House, 1995.
- . *The Dragons of Eden*. New York: Ballantine Books, 1977.
- Schroeder, Gerald L. *The Science of God*. New York: Free Press, 1997.
- Smith, George H. *Atheism: The Case Against God*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1980.
- Strobel, Lee. *The Case for a Creator: A Journalist Investigates Scientific Evidence That Points Toward God*. Grand Rapids, MI: Zondervan, 2004.
- Thiessen, Henry C. *Lectures in Systematic Theology*. Grand Rapids, MI: William B. Eerdmans, 1979.
- Tucker, Wallace H., and Karen Tucker. *The Dark Matter*. New York: Morrow, 1988.
- Wells, Jonathan. *Icons of Evolution: Science or Myth? Why Much of What We Teach about Evolution Is Wrong*. Washington, D.C.: Regnery Publishing, Inc., 2002.
- Wysong, R. L. *The Creation-Evolution Controversy*. Midland, MI: Inquiry Press, 1976.
- Young, Howard S. *A Rational Counseling Primer*. New York: Institute for Rational Living, 1974.

منابع سخنان گفته شده از دیگران

- Brantlinger, Patrick. *Rule of Darkness: British Literature and Imperialism, 1830-1914*. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1990.
- Cardiff, Ira D. *What Great Men Think of Religion*. New York: Arno Press, 1972.
- "Celebrity Atheist List" at www.celebatheists.com.
- Del Rio Garcia, Eduardo. *Manual of a Perfect Atheist*. Austin, TX: American Atheist Press, 1994.
- "Famous Non-Believers" at quinnell.us/religion/famous.
- Green, Jonathon. *Cassell Dictionary of Cynical Quotations*. Sterling, 2000.
- Haight, James A. *2000 Years of Disbelief: Famous People with the Courage to Doubt*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1996.
- Noyes, Rufus K. *Views of Religion*. Boston: LK Washburn, 1906.
- "Religious Affiliation of History's 100 Most Influential People" at www.adherents.com/adh_influ.html.

Stenger, Victor J. *Has Science Found God? The Latest Results in the Search for Purpose in the Universe*. Amherst, NY: Prometheus Books, 2003.

منابع اینترنتی

American Atheists—www.atheists.org
Freedom From Religion Foundation—www.ffrf.org
Freethought Media—www.freethoughtmedia.com
Hellhound Alleee (Francois Tremblay and Alison Randall)—
www.hellboundalleee.com
The Infidel Guy (Reginald Finley)—www.infidelguy.com
Kill the Afterlife (Aaron Kinney)—www.killtheafterlife.blogspot.com
Positive Atheism—www.positiveatheism.org
The Secular Web—www.infidels.org

درباره نویسنده

دیوید مایلز سی سال است که بیخدا می‌باشد و سه کتاب کامیاب در جنگ میان دانش و دین نوشته است. این کتاب تنها شاید یک دل‌بستگی او هست. دیوید هم چنین کتاب‌های پرفروشی روان‌شناسی و خودیاری برای بنیاد آلبرت الیس (Albert Ellis) نیویورک و مشتریان روان‌شناسی در سراسر جهان نوشته است. در

دهه

۱۹۸۰ دیوید هم چون یک خبرنگار که برنامه شانل فضایی ناسا را در مرکز فضایی کندی پوشش می‌داد کار می‌کرد. اکنون آموزگار سرخانه هست، سرگرمی‌های دیوید رایانه، طراحی صفحات وب، خوانندگی، نواختن گیتار و پیانو، بازی بولینگ و کشمکش با خرد متعارف در هر فرصتی می‌شود. دیوید در ۱۹۵۹ به دنیا، در هانتینگتون، ویرجینیای غربی زندگی کرده و یک دختر به نام سوفیا دارد برای اطلاعات تماس که هم



© Bradley Photography

اکنون دارد بروید به : www.davidmills.net

درباره نویسنده پیشگفتار

دیورین ساگان نویسنده درباره دانش است که نویسنده یا همکار نویسنده کتاب‌های بسیاری در باره‌ی فرگشت بوده که تازه‌ترین آن‌ها به درون سرما است. وی برای Wired, Skeptical Inquirer, the New York Times, Natural History and the New York Times Book Review می‌نویسد. وی پسر کارل ساگان ستاره شناس است.